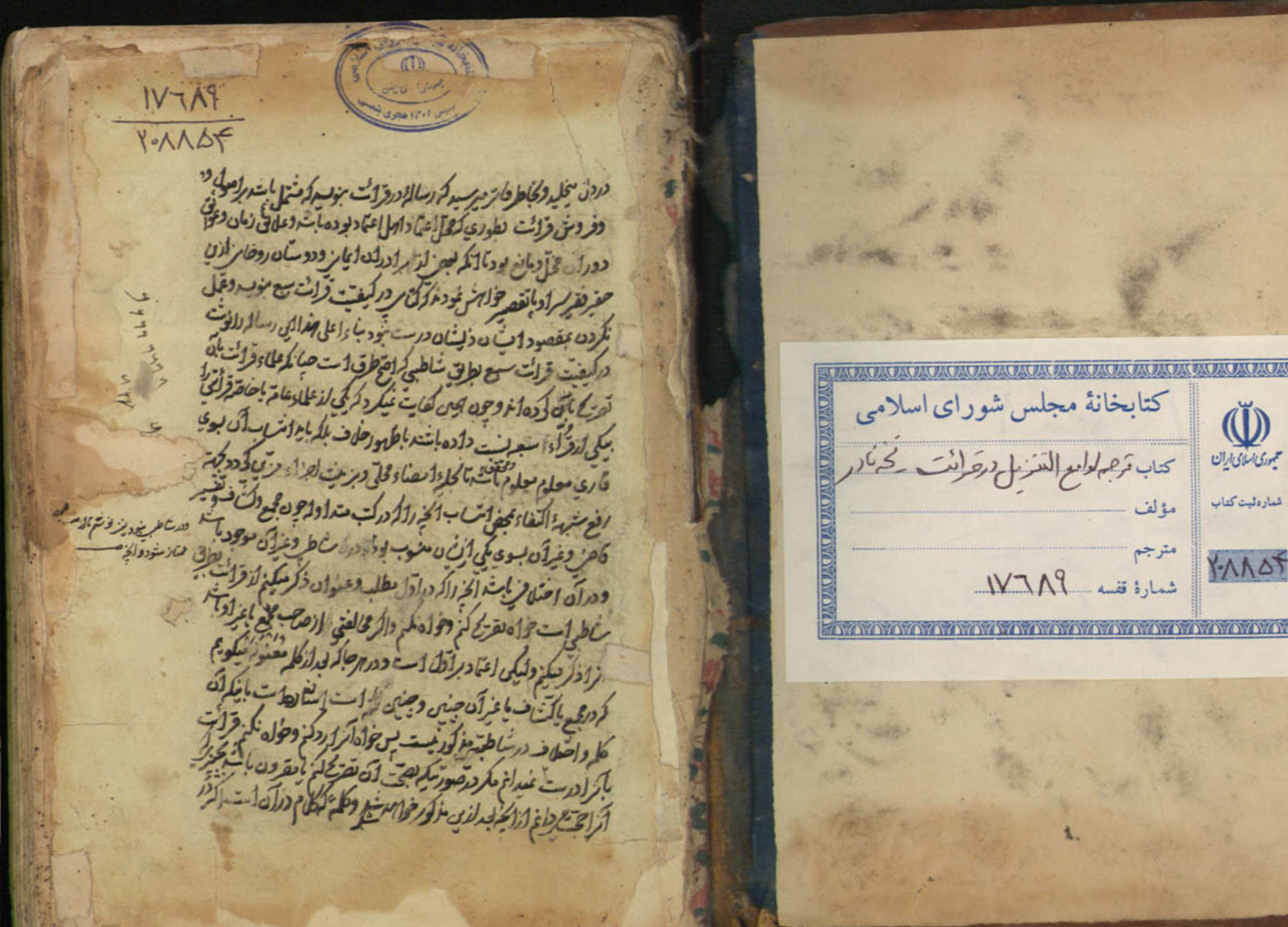




در دل بخلید و بخاطر فاتر میرسید که رساله در قرائت بنویسم که مشتمل باشد بر اصول و فروع فن قرائت بطوری که محل اعتماد اهل اعتماد بوده باشد و علائق زمان و عوائق دوران محل و مانع بود تا آنکه بعضی از برادران ایمانی و دوستان روحانی از این حقیر فقیر پر از تقصیر خواهش نمودند که کتابی در کیفیت قرائت سبع منوب و عمل نکردن بمقصود ایشان درست نبود بنا بر این بهذا این رساله را نوشت در کیفیت قرائت سبع بطریق شاطبی که اصح طرق است چنانکه علماء قرائت بیان تصریح باین کرده اند و چون همین کفایت نمیکرد که یکی از علماء عام با خاطر قرائتی را بیکی از قراء سبع نسبت داده باشند با ظهور خلاف بلکه باید انتساب آن بسوی قاری معلوم معلوم باشد تا کلمه ای اصطناع محلی در بعضی اجزاء قرآن که در کتب رفع شبهه التفاء بمحض انتساب الخ را که در کتب متداوله چون مجمع و کشف و تفسیر قاضی و غیر آن بسوی یکی از ایشان منسوب بوده در شاطبی و غیر آن موجود باشد و در آن اختلاف باشد الخ را که در اول مطلب و عنوان ذکر میکنم از قرائت بطریق شاطبی است خواه تصریح کنم و خواه نکنم و اگر مخالفتی از اصحاب جمیع با غیر او باشد از او ذکر میکنم ولیکن اعتماد بر اول است و در هر جا که بعد از کلمه معنون میگویم که در جمیع با کشاف یا غیر آن چنین و چنین است اشاره است بانکه آن کلمه و اختلاف در شاطبیه مذکور نیست پس خواه اکثر اراده کنم و خواه نکنم قرائت با کثر را درست نمیدانم مگر در صورتیکه بعد از آن تصحیح کنم یا مقرون باشد بنحوی که اراجح میدانم از الحکم بعد از این مذکور خواهد شد و کلمه که کلام در آن است اگر در

17689
20884
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب ترجمه لوامع التنزیل در قرائت نخجوانی
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه 17689
شمارهٔ ثبت کتاب 20884



درین مجلد بخاطر فاتر میرسید که رساله در قرائت بنویسد که مشتمل باشد بر اصول و
فروش قرائت بطوری که محل اعتماد اهل اعتماد بوده باشد و علائق زمان و عوائق
دوران محل و مانع بود تا آنکه بعضی از برادران ایمانی و دوستان روحانی از این
حقیر فقیر سراپا تقصیر خواهش نموده که کتابی در کیفیت قرائت سبع بنویسد و عمل
نکردن بمقصود ایشان درست نبود بنا بر این اعلی این رساله را نوشت
در کیفیت قرائت سبع بطریق شاطبی که اصح طرق است چنانکه علماء قرائت بیان
تصریح باین کرده اند و چون بعضی کتابت نمیکرد که یکی از علماء عام با خاتمه قرآنی را
بیکی از قراء سبع نسبت داده باشد با ظهور خلاف بلکه باید انتساب آن بسوی
قاری معلوم باشد تا خلط ... در ... اجزاء ...
رفع شبهه اکتفاء بمحض انتساب الخ را که در کتب متداوله چون مجمع ... و تفسیر
کاشی و غیر آن بسوی یکی از ایشان منسوب بود ... شاطبی و غیر آن موجود باشد
و در آن اختلاف باشد الخ را که در اول مطلب و عنوان ذکر میکنیم از قرائات بطریق
شاطبی است خواه تصریح کنم خواه نکنم و اگر مخالفتی از صاحب مجمع یا غیر او باشد
آن را ذکر میکنم ولیکن اعتماد بر اول است و در هر جا که بعد از کلمه معنون میگوییم
که در مجمع یا کشاف یا غیر آن چنین و چنین است استشهادات یا کلمه که
کلمه و اختلاف در شاطبیه مذکور نیست پس خواه آن را ذکر کنم و خواه نکنم قرائت
با آن را درست نمیدانم مگر در صورتیکه بعضی آن تصریح کنم یا مقرون باشد بنحوی که
آن را احتمال دانم از الخ بعد از این مذکور خواهد شد و کلمه که کلام در آن است اگر در

اصول شاطبی مذکور است آن را در اصول ذکر میکنیم و همچنین آنچه را که در فروش ذکر کرده اگر
عموم داشته باشد و مخصوص موضعی نباشد و اگر در فروش شاطبی مذکور است آن را در
فروش ذکر میکنم و آنچه را که در فروش عنوان آن را اصلا شرح کنی شده آن را شرح میکنم
و اگر آن را شرح کرده ام یا در همان سوره شرح آن شده یا در غیر آن و آنچه در غیر عنوان شرح
شده اگر عام باشد که در فروش شاطبی مذکور است چون در اصول ذکر کرده ام حواله میکنم و
میگویم مذکور شد و اگر خاص باشد اگر در همان سوره شرح آن شده میگویم گذشت و اگر
در غیر آن باشد سوره را نشان میدهم و میگویم که در فلان سوره گذشت و معتبر در
اصل کلمات است پس مثل بخلوتها و سیخلوه گذشت و آنچه را که در اصول ذکر کرده ام در فروش
ذکر نمیکنم مگر یاءات اضافه و زوائد و بعضی از الفاظ که غرضی با آنها متعلق است و لیکن بطریق
حواله و چون شاطبی ابدال همزه را در اصول در سوره حمد و در فروش در چند سوره ذکر کرده
آن را در یک موضع ذکر میکنم یعنی در اول سوره و یکی موضع بحسب ترتیب اما بطریق حواله و چون
که نامیدم این رساله را بلوامع التنزیل عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل و آن را مرتب ساختم
بر دوازده باب و مقدمه و خاتمه و الله الموفق للاتمام و الکفیل و هو حسبی و نعم الوکیل باب اول
در بیان مخارج و صفات حروف باب دوم در احکام هاء کنایه و سائر ضمائر باب سیم در مد و قصر
باب چهارم در تخفیف همزه از حذف و ابدال و تسهیل باب پنجم در ادغام و احکام تنوین و نون
ساکن ساکنی باب ششم در وقف باب هفتم در سکت باب هشتم در حرف و تغییری که عارض
کلمات میشود باب نهم در اماله باب دهم در یاءات اضافه و زوائد باب یازدهم در استعاذه
و بسمله باب دوازدهم در فرش حروف بترتیب سور قرآنی و فرش در لغت بمعنی گسترانیدن
و گسترده باشد و در اصطلاح قراء حرفی است که دوران آن کم باشد بخلاف اصول
که حکم کلی از آن بر هم جاری و روان باشد و بعض آن را فروع نامیده اند بنابر مقابله اصول
و مقدمه و خاتمه در بیان مطالبی چند است که در عنوان آنها بطور اجمال مذکور است

اما

الفائدة الاولی من فوائد المقدمه

اما مقدمه در بیان فضیلت قرآن و فضل حامل آن و صفات قاریان و اقسام ایشان
و آداب قرآن خواندن و ثواب تعلیم و تعلم و حفظ و قرائت و کیفیت و کمیت و عقاب
فراموش کردن و ذکر بعضی از احوال قاریان مشهور و راویان و رموز ایشان و بحثی
در تواتر قرائت ایشان و عدم آن و غیر آن از آنچه در این مقدمه ذکر میشود و در آن چند فائده
است فائده اولی در بیان فضیلت قرآن بر ارباب خبرت و ذکاء و اصحاب فطنت و فهم
لائح و هویدا و واضح و هویدا است که قرآن مجید که از نزد حکیم حمید شرف نزول ارزانی داشته
و حاملان خود را از خاک نادانی برداشته افضل کتب آسمانی و بهتر از جمیع معجزات حضرت
سبحانی است مگر آنکس که بدلیل خارج باشد و جناب رب جلیل در سوره مبارکه بنی اسرائیل
میفرماید که قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله و لو کان
بعضهم لبعض ظهیرا یعنی بگو ای محمد که هر آینه اگر جمع شوند همه آدمیان و پریان و اتفاق کنند
بر آنکه بیاورند مانند این قرآن را نیاورند مانند آن را و قدرت بر آن نداشته باشند و اگر چه باشند
بعضی از ایشان بعضی را پشت قوی و یاری کننده و آیات قرآنی و کلمات فرقانی که دلالت
بر مدح و فضیلت قرآن دارد در این رساله مختصره گنجایش ذکر آنها ندارد و در حدیث وارد شده
از رسول خدا که فرمود القرآن هادیة الله و نیز از آنحضرت روایت است که القرآن
مأدبة الله و مادبه طعامی است که کسی آن را مهیا سازد و مردمان را بخواند بسوی آن که
بخورند بسببی از اسباب مانند خانه ساختن و عروسی و ختنه و مائده خوان آراسته
است و خوان کریمان جامع باشد و در خور هر کس نعمت در آن خواهد بود سبزی و تره و
انواع حلواها در آن میباشد و لهذا هیچکس نیست که از قرآن بهره نداشته باشد جمیع کس
از راه کتابت لفظ و حجم غیر از تعلیم و تعلم آن بهره‌های دنیوی و اخروی برده و میبرند

وصاحبان هر علم از علوم نامتناهی را بهره از قرآن هست چنانکه طرفی از وجوه تصاریف واشتقاقاتش استنباط میکنند ونحوی از انحاء ترکیبش استشهاد میکنند میفرماید
ومعانی بیانی از نکات غریبه اش فایده مند میشوند واصحاب ملا از برکات آیات کریمه
اش بتلاوت کهف ونوشتن نفع می یابند وارباب مطالب دنیوی وافزونی یابند
وسوره اش پناه میبرند وبمطلب خود میرسند وبالجمله چیزی نیست که در قرآن نباشد
وامری نیست که چاره اش در آن نباشد وقرآن چون شخصی است قائم بذات بلکه جوهری
است که در محال مختلفه ظهورات متفاوته دارد چنانکه بوسیله در علوم علم واجب الوجود
بود واز آنجا در لوح محفوظ ظاهر گردید واز آنجا بروح حضرت اسرافیل واز آنجا بروح
حضرت جبرئیل منتقل شده واز جانب خدا بلا واسطه وبواسطه جبرئیل بر دل مقدس
نبوی صلی الله علیه وآله ظاهر گشته واز آنجا در دلهای اوصیا ومؤمنان در آمده ودر صورت
کتابی بروز نموده پس اصل قرآن محترم است وبسبب آن در هر جا که ظاهر گردیده آن محل را
حرمت بخشیده ودر هر جا که ظهورش زیاده است بیشتر موجب حرمت آن چیز گردیده
پس هرگاه آن نقشهای مرکب ولوح وکاغذی که بر آن نقش بسته وجلدی که محیط در آن گشته
با اینکه پست ترین ظهورات آنست آنقدر حرمت بآنها بخشیده که اگر کسی خلاف ادب
بآنها بعمل آورد کافر میشود پس دل مؤمن که حامل قرآن گردیده حرمتش واجب
زیاده از نقش وکاغذ قرآن خواهد بود چنانکه وارد شده که مؤمن حرمتش از قرآن بیشتر
است واز مضامین واخلاق حسنه اش قرآن هر چند در مؤمن بیشتر ظهور کند موجب
احترام او زیاده گردیده وهر چند خلاف آن اوصاف از نقائص ومعاصی واخلاق ذمیمه
ظهور کرده موجب نقصان ظهور قرآن ونقص حرمت گردیده است وانحراف ظهور را

واوصاف

واوصاف آن زیاده گردیده تا چون بمرتبه جناب بارفعت حضرت رسالت واهل بیت کرام آنحضرت رسیده مرتبه
ظهورش بنهایت رسیده چنانکه در وصف حضرت رسول وارد شده است که خلق وخوی آنحضرت قرآن
بود وعلامه مجلسی ره بعد از آنچه مذکور شد فرموده که بلکه اگر بحقیقت نظر کنی قرآن حقیقت ایشانند که محل
لفظ قرآن ومعنی قرآن واخلاق قرآنند چنانکه دانستی که قرآن چیزی را میگویند که نقش قرآن در آن
باشد ونقش کامل قرآن بحسب معنی ولفظ در قلوب مطهره ایشان حاصل است چنانکه حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه بسیار میفرمودند که منم کلام الله ناطق وایضا معنی الحدیث که حضرت صادق صلوات الله علیه
فرمود در حدیث طولانی که قرآن بصورت نیکوئی بطوریکه احدی بهتر ندیده شفاعت حاملان خود خواهد کرد
میگوییم که حدیث مسطور مشتمل است بانچه ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه در کتاب اصول
کافی در کتاب فضل قرآن از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است ولیکن آنچه مضمون ذکر و
که معنی حدیث است محل تامل است وهر چند که تاویل آن این باشد زیرا که صرف کردن لفظ حدیث از معنی
ظاهر خویش وبازداشت از حقیقت ظاهره که بر داشتن صورت ندارد وهمچنین قرآن دعا که بی در دنیا
حمل نقیض که بر حقیقتش ممتنع باشد بواسطه قرینه عقلیه دعا کن در این صورت لابد از ظاهر خویش صرف شده
بر اقرب مجازات حمل ~~کامل~~ حمل میشود وحدیث مذکور چنانکه مذکور خواهد شد دلیلی بر امتناع حمل
آن بحقیقت ظاهره اش نیست پس باید که بر آن حمل شود مگر آنکه مرادش از معنی تاویل باشد ظاهر معنی
ونظم حدیث در کتاب کافی چنین است که علی بن محمد از علی بن عباس از حسین بن عبد الرحمن از سفیان
ابا صفوان حریری از پدرش از سعد خفاف از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود ای سعد قرآن را
بیاموزید زیرا که قرآن در روز قیامت میاید در نیکوترین صورتی که خلایق بسوی آن نظر کرده اند ودر دنیا
صد وبیست هزار صف باشند هشتاد هزار صف از امت محمد وچهل هزار صف از باقی امتها
پس قرآن بر صف مسلمانان در صورت مردی میاید وسلام میکند پس مسلمانان بسوی آن نظر میکنند ومیگویند
که لا اله الا الله الحلیم الکریم یعنی نیست خدائی مگر خدای بردبار صاحب کرم بدرستیکه این مرد از جمله
مسلمانان است که ما او را بنعت وصفتش میشناسیم مگر آنکه او اجتهاد وکوششش در باب قرآن از ما
بیشتر بوده است پس از آنجا واز این راه باو عطا شده است از زیبائی وجمال ونور آنچه با عطا شده
است بعد از آن از ایشان در گذرد تا میاید بر صف شهیدان پس شهیدان بسوی آن نظر میکنند ومیگویند که لا اله

الا الله الرب الرحیم یعنی نیست خدائی مگر خدای پرورنده مهربان بدرستیکه این مرد از جمله شهیدانست
که ما او را بنعت وصفتش میشناسیم مگر آنکه او از شهیدان دریاست پس از آنجا واز این راه
باو عطا شده است از زیبائی وافزونی آنچه با عطا شده است حضرت فرمود بعد از آن
در میگذرد تا میاید بر صف شهیدان دریا در صورت شهیدی پس شهیدان دریا بسوی
آن نظر میکنند وتعجب ایشان بسیار میشود ومیگویند بدرستیکه اینک از جمله شهیدان
دریاست که ما او را بعلامت وصفتش میشناسیم مگر آنکه آن جزیره که او در آن شهید شده
هول وترسش از جزیره که ما در آن شهید شده ایم بزرگتر بوده پس از آنجا واز این راه باو
عطا شده است از زیبائی وجمال ونور آنچه با عطا شده است بعد از آن در میگذرد تا بر
صف پیغمبران ورسولان میاید در صورت پیغمبر مرسل پس پیغمبران ورسولان بسوی آن نظر
میکنند وتعجب ایشان از برای آن سخت میشود ومیگویند که لا اله الا الله الحلیم الکریم بدرستیکه اینک
هر آینه پیغمبریست مرسل که ما او را بصفت وعلامتش میشناسیم مگر آنکه فضل بسیاری باو عطا
شده است حضرت فرمود که پس جمع میشوند وبخدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله میایند واز
آنحضرت سؤال میکنند ومیگویند که یا محمد اینک کیست پس آنحضرت بایشان میفرماید که آیا او را نمیشناسید
عرض میکنند که ما او را نمیشناسیم اما اینک از جمله آنکسانی است که خدای عز وجل بر ایشان
خشم نفرموده است رسول خدا صلی الله علیه وآله میفرماید که اینک حجت خداست بر خلقش پس سلام کند وبعد
از آن در میگذرد تا بر صف ملائکه میاید در صورت فرشته مقرب پس فرشتگان بسوی
آن نظر میکنند وتعجب ایشان سخت میشود وآن بر ایشان بزرگ میگردد بجهة آنچه از فضل
آن دیده اند ومیگویند پروردگار ما بلند وبرتر است وپاک وپاکیزه است از جمیع نقائص
بدرستیکه این بنده از جمله فرشتگان است که ما او را بصفت وعلامتش میشناسیم مگر آنکه
او از جمیع فرشتگان بسوی خدای عز وجل نزدیکتر است از روی مقام ومنزلت پس از
از آنجا واز این راه باو در پوشانیده است از نور وجمال آنچه باو در پوشانیده شده بعد از آن
در میگذرد تا بسوی حضرت رب العزت تبارک وتعالی منتهی میشود پس در زیر عرش بر او در
میافتد وسجده میبرد خدای تبارک وتعالی بعد از آن ندا میفرماید که ای حجت من در زمین وکلام من راست
وراست گوینده من سر خویش را بردار وسؤال نما تا عطا شوی وشفاعت کن تا شفاعت قبول

شود

شود پس سر خود را بر میدارد وخدای تبارک وتعالی میفرماید که بندگان مرا چگونه دیدی پس قرآن عرض میکند که ای پروردگار
من از جمله ایشان کسی است که مرا نگاه داری کرد ومحافظت نمود ودر من وچیزی را ضایع ننمود واز جمله ایشان کسی
که مرا ضایع ساخت وحقی من استخفاف کرد واز اسلام شمرد ومرا تکذیب نمود ومن حجت توام بر همه خلق تو بعد
از آن خدای تبارک وتعالی میفرماید که بعزت وجلال وبلندی مکان خویش سوگند یاد میکنم که امروز در باب تو ثواب
دهم که از همه ثوابها نیکوتر باشد وامروز در باب تو عقاب کنم که از همه عقابها دردناکتر باشد حضرت فرمود که پس
قرآن سر خویش را بر میدارد وبار دیگر میگرداند در صورت دیگر سعد میگوید که بآنحضرت عرض کردم که یا ابا جعفر
در چه صورت برمیگردد فرمود که برمیگردد در صورت مردی که چهره اش متغیر که اهل محشر او را میشناسند واو را اشناسند به
میاید در نزد مردی از شیعیان ما که آنرا میشناخته وبا آن با اهل خلاف مجادله وگفتگو میکرده پس در پیش روی او
میایستد ومیگوید که مرا میشناسی پس آنمرد بسوی آن نظر میکند ومیگوید ای بنده خدا او را نمیشناسم
حضرت فرمود که پس برمیگردد در صورت خویش که در آن بود ومیگوید که مرا میشناسی میگوید آری پس قرآن
میگوید که منم آنکس که ترا بیدار ساختم یعنی تو را در شب بیدار که اینم که خواندن من با عبادت بیدار خوابی کشیدی
در نگاه تو دار گذاشتیم که در آن رنج وزحمت وتعب ومشقت بود ودر باب من آنچه را شنیدی یعنی سخنانی که موجب تلخی
خاطر تو بود ودشنام داده شدی سرت را بلند نکردی یعنی تحمل آن کردی که ببینند اواخر خویش در حق تو
بجهه من نگاه بگشته باد وآگاه باش که تجارت کننده تجارت خویش را تمام فرا گرفته ونفع آنرا دریافته ومن امروز
در پس توام یعنی تو را محافظت میکنم از جمیع جوانب جهة آنکه در پس سر کسی باشد همه اطراف آنرا در پیش است
رعایت میتواند که حضرت فرمود که پس او را میبرد نزد حضرت رب العزت تبارک وتعالی وعرض میکند که ای پروردگار
من اینک بنده توست وتو داناتری باو بحقیقت که در باب من تعب کشنده بود ودر خواندن من مواظبت وملاومت
مینمود ودر سبب من دشمنی میکرد ودر باب من دوستی ودشمنی را بجا میاورد پس خدای عز وجل میفرماید که بنده مرا
در بهشت من در آورید واو را حله از حله های بهشت بپوشانید وتاجی بر سر او گذارید پس چون با او چنین کنند
او را بر قرآن بنمایانند وآن گوید که آیا خوشنود شدی از آنچه با دوست تو شد عرض میکند که ای پروردگار من
بدرستیکه من این را از برایش کم میشمارم پس زیاد کن برایش زیادتی همه خوبیها را از برای آن پس خدای عز وجل میفرماید که بعزت
وجلال وبرتری وارتفاع مکان خودم سوگند یاد میکنم که امروز او را هیچ چیز عطا میکنم باز بالاتر از برای او واز
برای هر که بمنزله او باشد بالاتر وآگاه باش که آب بجوانان چند که پیر نمیشوند وتندرستانی که بیمار نمیشوند ومیشاید
که فقیر وتنگدست نمیشوند وشادانی که غمناک نمیشوند وزندگانی که نمیمیرند پس حضرت این آیه را تلاوت فرمود که لا یذوقون

فیها الموت الا الموتة الاولی یعنی نمی چشند در بهشت مرگ را مگر مرگ اول و مراد این که در آخرت مرگ را در نیابند
لیکن مرگ اولی را که در دنیا است دریافته اند یا چشند در آخرت مرگ را مگر مرگ اول و چشیدن مرگ اول
که در زمان گذشته اتفاق افتاده در زمان آینده محال است پس چشیدن مرگ معلق بر امر محال است
و بعضی گفته اند که الا بمعنی بعد است یعنی بعد از مرگ اول که در دنیا چشیده اند و هم معانی دیگر مراد است که جاوید
بودن ایشان است در بهشت اتفاق دارند سعد میگوید که عرض کردم یا اباجعفر فدای تو شوم آیا قرآن
سخن میگوید حضرت تبسم فرمود و فرمود که خدا ضعیفان از شیعیان ما را رحم کند که ایشان اهل تسلیم اند که
آنچه از ما میشنوند تسلیم میکنند و اذعان مینمایند بعد از آن فرمود که آری ای سعد و نماز سخن میگوید و آنرا
صورتی و خلقتی است امر میکند و نهی مینماید سعد میگوید که رنگ چهره ام متغیر شد و عرض کردم که این
چیزیست که نمیتوانم در میان مردمان سخن کنم پس حضرت امام محمد باقر ع فرمودند که آیا مردمان هستند
غیر از شیعیان ما پس هر که نماز را نشناسد حق ما را انکار کرده است بعد از آن فرمود که ای سعد آیا میخواهی
سخن قرآن را بشنوانم سعد میگوید که عرض کردم بلی خدا بر تو صلوات فرستد فرمود که ان الصلوة تنهی
عن الفحشاء والمنکر ولذکر الله اکبر یعنی بدرستیکه نماز باز میدارد از کاریکه نزد عقلا قبیح است و از عملیکه
شرعا منهی عنه است و هر آینه یاد خدا بزرگتر است و حضرت فرمود پس نهی سخن است و سخن گفتن است و
فحشاء و منکر مردانی چند اند و مائیم ذکر خدا و مائیم بزرگتر و نیز در کافی از آنحضرت ع روایت کرده است
که فرمود قرآن در روز قیامت میآید در نیکوترین صورتی بسوی خلق نظر کرده باشد پس بمسلمانان میگذرد
و ایشان میگویند که این مردیست از ما بعد از آن از ایشان میگذرد و میرود بجانب پیغمبران پس میگویند که او از
ماست بعد از ایشان در میگذرد و میرود بجانب فرشتگان مقرب و ایشان میگویند که او از ماست تا
آنکه منتهی میشود بسوی حضرت رب العزت و عرض میکند که ای پروردگار من فلان پسر فلان ساعتهای
بسیار گرم او را تشنه نگاه داشتم و شبش را بیدار ساختم یعنی در روزهای گرم او را روزه دار نگاه داشتم و در
شبهای او را بیدار ساختم در دار دنیا و فلان پسر فلان ساعتهای بسیار گرم او را تشنه نساختم و شبش
بیدار نگه نداشتم یعنی بسبب من روزها را روزه نگرفت و در شبها ... برنخواست پس خدای تبارک و تعالی
فرماید که ایشان را در بهشت داخل کن و بر اندازه منزلهای ایشان پس قرآن برمیخیزد و در عقب او میشوند
و در پی او میروند بعد از آن بمؤمن میگوید که بخوان و بالا رو پس میخواند و بالا میرود تا آنکه هر یکی
از ایشان بمنزل خویش که باو اختصاص دارد میرسد و در آن فرود میآید و از حضرت امام جعفر صادق ع

روایت

روایت کرده است که فرمود چون حق تعالی خلق اولین و آخرین را جمع کند ناگاه ایشان شخصی را ببینند رو آورده
که هرگز خوشتر صورتی از او دیده نشده پس چون مؤمنان بسوی آن نظر کنند و آن قرآنست گویند که این از ماست
و این از هر چیزی که ما دیده ایم نیکوتر است و چون بسوی ایشان منتهی شود از ایشان در گذرد بعد از آن
شهیدان بسوی آن نظر کنند تا آنکه چون باخر ایشان رسد از ایشان تجاوز کند پس میگویند که این قرآنست
و از ایشان در میگذرد تا آنکه چون بسوی رسولان منتهی شود میگویند که این قرآنست و از ایشان تجاوز کند
تا آنکه بسوی فرشتگان منتهی شود پس میگویند که این قرآنست و از ایشان تجاوز میکند بعد از آن [illegible]
پس میگویند تا آنکه در جانب راست عرش میایستد پس خداوند جبار میفرماید که بعزت و جلال و بلندی مکان
خودم سوگند که امروز گرامی دارم هر که ترا گرامی داشته و خوار کنم هر که ترا خوار داشته و نیز از آنحضرت ع
روایت کرده است که از پدران خویش علیهم السلام روایت فرمود که رسول خدا ص فرمود که ای گروه مردمان
بدرستیکه شما در دار هدنه یعنی خانه صلح قرار دارید و شما بر جناح سفرید و [illegible] شتاب میکنید و شما را
دیدید که شب و روز و آفتاب و ماه هر نوی را کهنه میکنند و هر دوری را نزدیک میکنند
میسازند و هر وعده که بشما داده شده را میآورند پس جهاز و کار سازی را آماده سازید برای دوری
گذرگاه حضرت فرمود که پس مقداد ابن اسود برخواست و عرض کرد که یا رسول الله دار هدنه چیست
فرمود که خانه بلا و انقطاع یعنی جائیکه [illegible] میرساند و تمام میشود و از آن [illegible] میشود و چون [illegible]
و چون فتنه ها مشتبه شود بر شما مانند پاره های شب تار پس بر شما باد بقرآن بدرستیکه قرآن شفاعت کننده
ایست که شفاعتش قبول میشود و [illegible] ایست که تصدیق کرده میشود یعنی هر که آنرا پیروی کند و عمل کند بآنچه در آن
است شفاعت او خواهد کرد و قرآن شاهدیست مقبول الشهاده در باب [illegible]
و هر که عمل بآن نکند [illegible] در باب بدیهای او سخن چینی کند [illegible] عرض نماید [illegible]
عرض نماید خدا او را تصدیق فرماید تتمه حدیث هر که آنرا در پیش روی خود قرار دهد که آنرا پیروی کند
او را بسوی بهشت کشاند و هر که آنرا در پشت سر خود قرار دهد او را بسوی آتش دوزخ براند و آن راه
نمائیست که بر بهترین راهها دلالت کند و کتابیست که تفصیل و بیان و تحصیل [illegible] در آن است
و آن سخن است جدا کننده میان حق و باطل و آن بازی و باطل نیست و آنرا ظاهریست و باطنی
هست پس ظاهرش احکام الهی است و باطنش علوم نامتناهی ظاهرش انیق و خوش آینده و باطنش عمیق
و گود است [illegible] چند که بر احکام الهی دلیل اند [illegible]
دیگر [illegible] مردم را بآن احکام میرسانند یعنی ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین

چنانکه در احادیث متواتره وارد شده است که معنی قرآن را کسی غیر از ایشان نمیداند و علم آنچه بوده و خواهد بود
تا روز قیامت و هر شریعتی و احکام در آنست و علمش مخزون است در نزد ایشان [illegible]
با هفتاد بطن یا هفتصد بطن است و علم آن بطون در نزد ایشان مخزون است [illegible]
[illegible] در آن چراغهای هدایت است و منارهای حکمت و دلیل است بر معرفت [illegible]
[illegible] اختلاف نسخ کافی [illegible] کیفیت استنباط باید که دیده خود را جولان دهد [illegible]
و باید که نظر را بصفت برساند تا از هلاکت نجات یابد [illegible]
دل بیناست چنانکه طالب نور در تاریکیها بروشنی میرود پس بر شما باد [illegible]
در فتنه ها [illegible] و نیز از آنحضرت ع روایت کرده است که فرمود بخدا سوگند [illegible]
بسوی اولاد ابوبکر و عمر برمیگردد [illegible] بنی امیه [illegible]
و ستمها را باطل [illegible] احکام الهی را معطل کرده اند [illegible] رسول خدا ص فرمود که قرآن هدایت است از
و بیان است از کوری جهالت و [illegible] یاد دستگیریست از لغزشها و نور است از تاریکی و روشنی
است از تارها که بدعتها را ظاهر میسازد و نگاه دارنده است از هلاکت و راه نماست از غوایت و بیان
از فتنه ها و رساننده است از دنیا بسوی آخرت و کمال دین شما در آن است و هیچکس از قرآن عدول نکرد مگر بسوی
آتش دوزخ و نیز از آنحضرت ع روایت کرده است که فرمود که وصیت امیر المؤمنین ع باصحاب خود این بود [illegible]
که در قرآن هدایت است در روز و نور است در شب تار [illegible]
که فرمود بدرستیکه خداوند عزیز جبار کتاب خود را بر شما فرستاده است و آن راستگوی نیکوکار [illegible]
خبر شما و خبر کسانیکه پیش از شما بوده و خبر هر که بعد از شما است و خبر آسمان و خبر زمین [illegible]
از آن خبر دهد [illegible] خواهید کرد و نیز از آنحضرت روایت کرده است که فرمود بدرستیکه قرآن
کننده است [illegible] و امر فرماینده است [illegible] بهشت و چیزیکه موجب دخول در آن باشد و زجر
و منع کننده از آتش [illegible] روایت کرده است که حضرت علی ابن
الحسین علیهم السلام فرمود که اگر هر که در میان مشرق و مغرب است بمیرد وحشت [illegible]
بعد از آنکه قرآن با من باشد و چون آنحضرت ع مالک یوم الدین را میخواند آنقدر آنرا مکرر میفرمود
تا آنکه نزدیک بود که بمیرد و از سعد اسکاف روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که
سورهای طوال بجای تورات بمن عطا شده است و مثانی بجای انجیل بمن عطا شده است
و مئین بجای زبور بمن عطا شده است و تفضیل داده شده ام بمفصل و آن شصت
و هشت سوره است و قرآن شاهد و دلیل است بر سائر کتابهای آسمانی پس تورات از برای موسی

و انجیل

و انجیل از برای عیسی و زبور از برای داود علیهم السلام است مترجم گوید که در این حدیث قرآن را چهار قسمت نموده
چنانکه می بینی و در تعیین و مراد از هر یک از آنها خلاف است اما طوال که آنرا طول میگویند یعنی سورهای
بضم طاء و فتح واو نیز آمده
بقره تا سوره اعراف و هفتم سوره یونس است بنابر قولی یا هفتم سوره انفال است و برائت هر دو است زیرا که این
دو در حقیقت یک سوره اند و اما مثانی بر وزن مغانی چنانکه بعضی از علماء گفته اند سورهای پهلوی هفت سوره طوال
اند و اول آنها سوره یونس است و آخر آنها سوره نحل است و اما مئین هر سوره ایست که مقدار صد آیه یا قدری بیشتر
یا قدری کمتر از آن باشد و آنها هفت سوره اند اول آنها سوره بنی اسرائیل و آخر آنها سوره مؤمنون است و بعضی
گفته اند که مثانی آن حزبیست که تالی هفت سوره طول است و مثانی بعد از آن است و آن حزبیست که از مئین کمتر
مقدار زیادتر باشد و اما مفصل یا حم سورهای حم است از سورهای کوچک آخر قرآن و در مجمع مثانی را بجای انجیل
و مئین را بجای زبور ذکر کرده است که در روایت و ابن اثیر نقل کرده است که مئین بجای انجیل بمن عطا شده است
و مثانی بجای زبور و فاتحة الکتاب و خواتیم بقره بمن عطا شده است از زیر عرش و آنها به پیغمبری پیش از من عطا نشده
و پروردگار من مفصل را بمن عطا فرمود در حالتیکه محض عطا و زیادتی است و در قاموس مذکور است که مثانی قرآن
است یا الحمد مکرر شده باشد از آن یکمرتبه بعد از مرتبه دیگر یا حمد است یا بقره تا سوره برائت یا هر سوره غیر سورهای
طوال که کمتر است از مئین و بالاتر از مفصل است یا سوره حج و قصص و نمل و عنکبوت است و نور و انفال و
مریم و روم و یس و فرقان و حجر و رعد و سبا و ملائکه و ابراهیم و ص و محمد و لقمان و غرف و زخرف و مؤمن و سجده
و احقاف و جاثیه و دخان و احزاب است و نیز در قاموس مذکور است که مفصل بر وزن معظم قرآن است از
سوره حجرات تا آخر قرآن در قول اصح یا از سوره جاثیه است یا قتال یا ق و این قول از نووی مرویست و از ابن ابی صیف
مرویست که از سوره صافات یا صف یا تبارک است و از [illegible] مرویست که از سوره انا فتحنا یا سوره و الرحمن
مرویست که از سوره سبح اسم ربک است تا سوره [illegible] مرویست که از سوره ضحی است بعد از آنها گفته است که وجه
نامیده شده است بمفصل بجهة بسیاری فصول در میان سورهای آن [illegible]
ثانی شیخ زین الدین رحمه الله در کتاب روضه فرموده است که مراد از مفصل [illegible] محمد است یا فتح یا حجرات یا ق
یا صافات تا آخر قرآن و در مبدا آن چند قول دیگر است و اشهر آنها قول اول است و بمفصل نامیده شده بجهة
کثرت فواصل آن به بسمله یا بجهت قلت [illegible] بسوی باقی قرآن یا بجهة آنچه در آنست از حکم مفصل بجهة منسوخ نبودن
آن و بنابر [illegible] این حدیث مفصل [illegible] سوره است تا آخر قرآن چنانکه مشهور است پس مئین و مثانی یکی [illegible]
بعد از [illegible] سوره طوال و شصت و هشت سوره مفصل و نیز در کافی از [illegible] از امام جعفر صادق علیه السلام از پدران

علیه السلام روایت کرده است که فرمود مردی بخدمت حضرت پیغمبر صلعم شکایت نمود از دردی که در سینه او بود آنحضرت
صلعم فرمود که طلب شفا کن بقرآن و خواندن آن زیرا که حق تعالی عز و جل میفرماید که و شفاء لما فی الصدور و در ترجمه تمام
آیه آنست که ای گروه مردمان بحقیقت که آمد شما را پندی عظیم از جانب پروردگار شما و شفا و دوا آنچه برای آن
در سینه‌های شماست و راه نمودن بسوی حق و رحمت است برای گروه مؤمنان بحق آنکه نازل شده است آن برای ایشان
جامع جمیع این صفات مذکوره است و معلوم است که چنین کلامی [illegible] روایت و محض رحمت خواهد بود و
از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود که من و کتاب خدا و اهل بیت و عترت من
اول کسی هستیم که بر خداوند عزیز جبار وارد میشویم در روز قیامت بعد از آن امت من پس از ایشان سوال
خواهم کرد که با کتاب خدا و عترت و با اهل بیت من چه کردید و با ایشان چه سلوک کردید و از حضرت رسول صلعم روایت است که
فرمود من از میان شما میروم و دو چیز بزرگ در میان شما میگذارم یکی کتاب خدا که ریسمانیست آویخته از آسمان
بسوی زمین و دیگر عترت و اهل بیت من پس نظر کنید که با ایشان چگونه سلوک میکنید و حرمت ایشان را چون
میدارید و احادیث در باب فضیلت قرآن مجید بسیار است و ما بهمین اکتفا نموده بذکر فضایل و خواص بعضی
از آیات و سور کریمه قرآن که در کتاب مستطاب [illegible] مذکور است میپردازیم [illegible] علیه السلام از عبد الله ابن
فضل نوفلی روایت کرده [illegible] سوره حمد را بر [illegible] در دی [illegible]
نخوانده ام مگر آنکه ساکن شد و آرام گرفت و از حضرت صادق ع روایت کرده است که فرمود اگر سوره حمد
را بر مرده هفتاد مرتبه خوانده شود و روح در بدن او [illegible] [illegible] بیند و از امام محمد باقر علیه السلام روایت
کرده است که فرمود چون خدای عز و جل این آیات را اراده فرمود که بسوی زمین فرود آید [illegible] در آویختند
و عرض کردند که ای پروردگار ما ما را بجا میفرستی بسوی اهل خطا [illegible] فرو میفرستی پس خدای عز
و جل بسوی ایشان وحی فرمود که فرود آیید [illegible] [illegible] که هیچ یک از آل محمد و شیعیان
ایشان شما را تلاوت نکنند در پی [illegible] [illegible] مگر [illegible] [illegible] واجب [illegible] روزی هفتاد مرتبه
بسوی او نظر کنم در هر روزی [illegible] [illegible] حاجت را [illegible] [illegible] را قبول کنم با آنچه
[illegible] از آن آیات ام الکتاب است یعنی سوره حمد [illegible] الا هو و الملائکة و اولو
العلم و آیة الکرسی و آیه ملک یعنی قل اللهم مالک الملک تا آخر آیه [illegible] [illegible]
[illegible] که شامل حال آنکس که خواند و از حضرت علی ابن الحسین علیهما السلام [illegible] که رسول خدا
فرمود که هر که چهار آیه از اول سوره بقره و آیة الکرسی و دو آیه بعد از آن [illegible] الکرسی [illegible] [illegible] را
آخر آن یعنی آمن الرسول تا آخر سوره را بخواند [illegible] [illegible] و مال [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و شیطان با و نزدیک نشود و قرآن را فراموش نکند و لیکن صاحبان [illegible] [illegible] [illegible] سوره حمد [illegible]

و حکی است که مراد لله ما فی السموات تا آخر سوره باشد بلکه ظاهر همین است و از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است
که فرمود هر که در وقت خواب خوابیدن آیة الکرسی را بخواند از فالج نترسد ان شاء الله تعالی اگر خدا خواهد و این کلام را در مثل این
مقامات بجهت حصول تیمن و تبرک و حصول مطلب ذکر میکنند [illegible] ظاهر است که مراد [illegible] تعلیق
ثمره بر خواندن آیة الکرسی مترتب میشود و حکی است که مراد این باشد که این امر مشروط و معلق است بآنکه چیزی که مانع تعلق
حق باشد نباشد از علم ما صلح و اولی در اثبات [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible] از برای [illegible]
بجهة [illegible] [illegible] که ما لک [illegible] روح از آن منشد و بسته میشود و هر که بعد از هر نماز فریضه آیة الکرسی را بخواند هیچ صاحب زهری
باو ضرر نرساند و در حدیث از امیر المؤمنین علیه السلام که بعد از این ما آیه مذکور است که پس دیگری بسوی آنحضرت رجوع کرد
و عرض کرد که یا امیر المؤمنین بدرستیکه زرداب در شکم من است پس آیا هیچ شفائی هست فرمود که بلی [illegible]
و لیکن آیة الکرسی را بر شکم خود مینویسی و آن را میشوی و آب آن را میخوری و آن را در شکم خود ذخیره قرار میدهی پس باذن خدای عز
و جل به میشوی پس آن مرد چنین کرد و باذن خدا به شد و در حدیث مذکور مسطور است که پس مردی بسوی آنحضرت رجوع کرد
و عرض کرد که یا امیر المؤمنین بدرستیکه حیوانات من بر من سرکشی میکنند و من از آن میترسم فرمود که در گوش راست ایشان
بخوان و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها و الیه ترجعون پس آن مرد این آیه را خواند و حیوانات او برای او
رام گردیدند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود که بدرستیکه سوره انعام یک
دفعه نازل شد و همراه آن هفتاد هزار فرشته آمد تا بعث کردند و همراه آن بودند تا آنکه بر حضرت محمد صلعم فرود آوردند پس
این سوره را تعظیم کنید و اگر از بزرگی آن ذره بس بدرستیکه اسم خدای عز و جل در آن است در هفتاد جا اگر
مردم میدانستند که در خواندن آن چه قدر فضیلت و ثواب است آن را ترک نمیکنند و از اصبغ ابن نباته از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه روایت کرده است که آنحضرت فرمود که [illegible] [illegible] که محمد را صلعم براستی بخلق فرستاده و اهل بیتش را گرامی
داشته که چیزی نیست از چیزها که شما آن را طلب کنید یا مردم آن را طلب نمایند از برای دفع سوختن یا غرق شدن یا دزد
یا گریختن چهارپا از صاحبش یا گم شده یا بنده گریخته مگر آنکه آن در قرآن است پس هر که این را اراده کند سوال کند
از آن اصبغ ابن نباته میگوید پس مردی بسوی آنحضرت برخاست و عرض کرد که یا امیر المؤمنین مرا خبر ده از آنچه از سوختن
و غرق شدن ایمن کند فرمود این آیه‌ها را بخوان الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین و ما
قدروا الله حق قدره تا قول آنجناب سبحانه و تعالی عما یشرکون که در سوره اعراف و زمر است پس هر که این آیه‌ها را
بخواند بحقیقت که از سوختن و غرق شدن ایمن که اصبغ میگوید پس مردی این آیه‌ها را خواند و آتش در خانه‌های
همسایگانش در گرفت و خانه او در میان آنها بود و بآن چیزی نرسید و آتش در گرفت و در حدیث است که امیر
المؤمنین علیه السلام فرمود که هر که در بیابانی شب روز آورد و این آیه را بخواند که ان ربکم الله الذی خلق
السموات و الارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش تا قول آنجناب تبارک رب العالمین

خلق [illegible]

[illegible] [illegible]

فرشتگان او را حراست و محافظت نمایند و شیاطین از او دور شوند اصبغ میگوید پس مردی رفت ناگاه در خرابه آبادی رسید و شب
ماند و این آیه را نخواند پس شیاطین او را فرو گرفتند و دست او را کشیدند و یکی از آنها بدیگری گفت بگیر رفیقش با و گفت که او را مهلت
ده تا گردد پس بیدار شد و این آیه را خواند پس شیطان برفیقش گفت که خدا بینی تو را [illegible] ماند و تو را حراست کرد تا اکنون او را
حمایت کن پس اصبغ و چون صبح کرد بسوی امیر المؤمنین ع برگشت و آنحضرت را خبر داد و عرض کرد که دریافتم در سخن تو شفا و از
راستی [illegible] و بعد از طلوع آفتاب بآن موضع که شب خوابیده بود رفت ناگاه دید که از موی شیطان که بر زمین
کشیده بود ظاهر بود و در همین حدیث است که مردی دیگر بسوی آنحضرت برخاست و عرض کرد که یا امیر المؤمنین ع
بدرستیکه زمینی که در آن میباشم زمینی است که در نده‌های [illegible] در نده بسیاری در آنجا میباشند و بدرستیکه
[illegible] در نکاه در منزل من در میآیند و ما طعمه خود در می‌برند [illegible] آنچه این دو آیه را بخوان که لقد جاءکم رسول من انفسکم
عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت
و هو رب العرش العظیم پس آن مرد این دو آیه را خواند بعد از آن در نده‌ها از او دوری کردند و دیگر بجانب آن در نیامدند
و از ابان ابن میمون قداح روایت کرده است که گفت امام محمد باقر ع بمن فرمود که بخوان عرض کردم که چه چیز بخوانم فرمود
که از سوره نهم را دیگو که من شروع کردم که این سوره را طلب میکنم تا بدانم که کدام سوره است یاد دکی است فرمود
از سوره یونس بخوان پس من این را خواندم که للذین احسنوا الحسنی و زیادة و لا یرهق وجوههم قتر
و لا ذلة فرمود که بس است و فرمود که رسول صلعم فرمود که من تعجب میکنم که چگونه پیر نمیشوم چون قرآن را میخوانم
و در حدیث امیر المؤمنین علیه السلام مذکور است که پس دیگری بسوی امیر المؤمنین برخاست بخدمت آنحضرت و عرض
کرد که یا امیر المؤمنین مرا خبر ده از [illegible] که از برای من حرز و مانع باشد زیرا که سوسه در شب چیزی چند از مال
من دزدیده میشود فرمود که چون در رخت خواب جا کرفتی این را بخوان که قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن قله
تا قول آنجناب و کبره تکبیرا و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود هیچ بنده نیست که
آخر سوره کهف یعنی ان الذین تا آخر سوره را بخواند مگر آنکه بیدار شود در آن ساعتی که میخواهد و در حدیث امیر المؤمنین ع
است که پس دیگری بسوی آنحضرت برخاست و عرض کرد که یا امیر المؤمنین مرا خبر ده از بنده و [illegible] چیزی که
چاره آن باشد فرمود که این آیه را بخوان او کظلمات فی بحر لجی یغشیه موج من فوقه موج من فوقه سحاب
فرموده آنجناب و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور پس آن مرد این آیه را خواند و علامت [illegible] بسوی
او برگشت و در همین حدیث است که پس دیگری برخاست که یا امیر المؤمنین مرا خبر ده از آنکه شده و چاره آن فرمود
که دو رکعت نماز بکن و در هر دو رکعت سوره یس را بخوان و بگو یا هادی الضالة رد علی ضالتی پس آن مرد چنین کرد
و ضاله شده او را باو برگردانیدند و نیز از سعید ابن یسار روایت کرده است که گفت بحضرت امام جعفر صادق ع
عرض کردم که سلیم مولای تو ذکر کرده که او [illegible] چیزی با او نیست مگر سوره یس پس در شب برمیخیزد و آن را
از قرآن با و بخت تمام میکند و اگر میخواهد آیا اجر را که خوانده دو مرتبه میخواند فرمود آری باکی با او نیست و از
جابر ابن عبد الله روایت کرده است که گفت شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میفرمود قرآن در [illegible] بی از آن

یافته

یافته و دیدند که اینها در گنج بوده و ضایع شده مگر این آیه که الا الی الله تصیر الامور و از جابر روایت کرده است
که گفت شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میفرمود هر که مسبحات را همه پیش از آنکه بخوابد بخواند نمیرد تا حضرت قائم
آل محمد صلعم را دریابد و اگر بمیرد در همسایگی حضرت پیغمبر صلعم باشد و مسبحات سوره چند است که در اول آنها تسبیح یا تسبیح
است و آن شش سوره است و دور نیست که شامل سوره بنی اسرائیل نیز باشد و لیکن ظاهر خلاف آن است و از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول روایت کرده است که فرمود سوره ملک مانعه است که منع میکند از عذاب قبر
و این سوره در تورات سوره ملک نوشته شده است و هر که در شب آن را بخواند بحقیقت که بسیار عبادت کرده است و نیکو کرده
بجا آورده است و از جمله غافلان نوشته نشود و بدرستیکه پدرم علیه السلام در هر روز و هر شب این سوره را میخواند
این سوره را بخواند چون داخل گردد در قبرش و بر دو داخل شوند از جانب پاهایش هر یک از پاهایش بایشان گوید که شما را از جانب
من راهی نیست بحقیقت که این بنده در هر روز و هر شب بر روی من میایستاد و سوره ملک را میخواند و چون از جانب شکمش
نزد او آیند بایشان گوید که شما را از جانب من راهی نیست بحقیقت که این بنده سوره ملک را در من جا داده بود و چون از جانب
زبانش نزد او آیند بایشان گوید که شما را از جانب من راهی نیست بحقیقت که این بنده در هر روز و هر شب بواسطه من میخواند
و نیز از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود که هر که سوره انا انزلناه فی لیلة القدر را بخواند و آواز خود را بآن
بلند کند مانند کسی باشد که شمشیر خود را کشیده باشد و در راه خدا جهاد کند و هر که آن را آهسته بخواند مانند کسی
که در راه خدا در خون خود غلطیده باشد و در آن دست و پا زند و هر که ده مرتبه آن را بخواند از برای او محو شود هزار
گناه از گناهانش و نیز از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در باب عوذه و افسون از جهت آنکه فرمود
بسوی تو را میگیری و آب در آن قرار میدهی بعد از آن سی مرتبه سوره انا انزلناه فی لیلة القدر را بر آن میخوانی پس
آن سبو را میاوری و از آن میآشامی و از آن وضو میسازی و بیشتر از آن آب بکار ببر و آب بر روی خود میریزی
و نیز از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود از خواندن سوره اذا زلزلت الارض زلزالها
ملال بهم مرسانید زیرا که در نماز [illegible] کجا میاورد و قرائت این سوره باشد خدای عز و جل هرگز او را
بزلزله مبتلا نگرداند و بآن نمیرد و بصاعقه و آفتی از آفتهای دنیا نمیرد و چون هنگام مردنش رسد [illegible] [illegible]
فرشته بزرگواری از نزد پروردگارش بر او فرود آید و در بالای سرش بنشیند و از جانب خدا بملک موت بگوید که ای ملک
موت بادوست خدا از رفق و مدارا کن که بسیار مرا یاد میکرد و این سوره را بسیار میخواند و این سوره مثل آن را ای ملک موت
میگوید پس ملک موت میگوید که پروردگار من مرا امر فرموده است که او را بشنوم و او را اطاعت کنم و او را
بیرون نبرم از هوش تا مرا با آن امر کند پس چون مرا امر کند روحش را بیرون خواهم برد و قبض آن خواهم کرد و بسوی
ملک موت در نزد او باشد تا آنکه او را قبض روحش امر کند در وقتیکه پرده از پیش روی او [illegible] دیده گرفته شود و منزل
او را ببیند خود را در بهشت پس چند روحش بیرون آید یا ملک موت آن را قبض کند در نرم ترین چیزی که میباشد
از علاج نیز در نهایت سهولت و آسانی بعد از آن هفتاد هزار فرشته روح او را مشایعت کنند و همراه آن روند
در ورود او را ببهشت رسانند و نیز از آنحضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که فرمود رسول خدا صلعم

فرمود که هر که سوره الهیکم التکاثر را در وقت خوابیدن بخواند از عذاب قبر نگاه داشته شود و نیز از امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده است که فرمود که هر که سوره قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد را بخواند در وقتیکه در رختخواب جا میگیرد خدای
عز و جل از برای او برات بیزاری از شرک را بنویسد و نیز از آنحضرت ع روایت کرده است که فرمود پدرم علیه السلام میفرمود
که قل هو الله احد ثلث قرآن است و قل یا ایها الکافرون ربع قرآن یعنی ثواب بقدر آنست که هرگاه کسی سه مرتبه سوره
توحید را بخواند گویا که تمام قرآن را خوانده است و همچنین کسیکه چهار مرتبه سوره جحد را بخواند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است که فرمود هر که یکمرتبه سوره قل هو الله احد را بخواند برکت شود بر او و دو مرتبه بخواند بر او و بر ذریه او و هر که سه
مرتبه بخواند بر او و بر اهلش برکت شود و هر که سه مرتبه بخواند بر او و بر اهل و همسایگانش برکت شود و هر که دوازده
مرتبه بخواند حق تعالی از برای او در بهشت دوازده قصر بنا کند پس کاتبان اعمال بگویند بیائید برویم بکاخ قصرهای
برادر خود تا بسوی آنها نظر کنیم و هر که صد مرتبه بخواند گناهان بیست و پنج سال او آمرزیده شود غیر از خونهای
ناحق و مالهای مردم و هر که چهارصد مرتبه بخواند اجر چهارصد شهید از برای او باشد که هر یک کشته شده اند اسب
ایشان و خونشان ریخته شده باشد و هر که در روزی یا شبی هزار مرتبه بخواند نمیرد تا آنکه جای خود را در بهشت ببیند یا آنکه
برای او دیده شود که آنرا در خواب ببیند و نیز از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که هر که صد مرتبه سوره قل هو الله احد را بخواند در هنگامیکه بخوابگاه خود میرود خدا گناهان پنجاه سال
او را بیامرزد و از مفضل ابن عمر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ای مفضل از همه مردمان
خود را حفظ نما بخواندن بسم الله الرحمن الرحیم و بخواندن قل هو الله احد و آنرا از طرف راست و از طرف چپ و از
پیش رو و از پشت سر و از بالای سر و از زیر پای خویش بخوان یعنی در هر مرتبه که این سوره را بخوانی روی بیکی از
این شش جهت کن و چون بر سلطان ستمکاری داخل شوی در هنگامیکه بر او داخل بسوی او نظر میکنی سه مرتبه
آنرا بخوان و در هر مرتبه بدست چپ خویش انگشتی را عقد کن و آنها را همچنین نگاه دار و از آنها مفارقت مکن
تا آنکه از نزد او بیرون آئی و از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود هر که سوره قل هو الله
احد را پیش از درآمدن بر جباری از جباران بخواند خداوند عز و جل آن جبار را از او منع کند و باید که این سوره را
از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ خویش بخواند پس چون چنین کند خدای عز و جل
خیر آن جبار را باو روزی فرماید و او را از بدیش منع نماید و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر سعد ابن معاذ نماز کرد پس فرمود که هر آینه بتحقیق که هفتاد هزار
نفر از فرشتگان آمدند و جبرئیل در میان ایشان بود که بر او نماز میکردند پس من بجبرئیل گفتم که ای جبرئیل
بسبب چه سزاوار این شده بود که شما بر او نماز کنید گفت بسبب آنکه قل هو الله احد را میخواند
در حالیکه ایستاده و نشسته و سواره و پیاده بود و در حالیکه میرفت و میآمد و نیز از آنحضرت روایت
کرده است که فرمود که هر که یک روز بر او بگذرد و نماز پنجگانه را بجا آورد و در آنها سوره قل هو الله احد
را نخواند باو گفته شود که ای بنده خدا تو از جمله نماز کنندگان نیستی و نیز از آنحضرت روایت کرده است

که فرمود

که فرمود که هر که ~~اگر روزی بر او بگذرد و نماز پنجگانه را~~ ایمان بخدا و رسول و روز قیامت داشته باشد باید که خواندن
سوره قل هو الله احد را بعد از نماز واجب ترک نکند زیرا که هر که آنرا بخواند خدا خیر دنیا و آخرت را از برایش جمع
فرماید و او و پدر و مادر و فرزندان او را بیامرزد و از سلیمان جعفری روایت کرده است که گفت شنیدم از
حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که میفرمود هیچکس نیست که در وقت صبح و طلوع آفتاب قصد کند در هر شبی خواندن سوره
قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را هر یک سه مرتبه و قل هو الله احد را صد مرتبه پس اگر صد مرتبه نتواند
بجا آورد پنجاه مرتبه یعنی کسی که این سه سوره را بنحوی که ذکر شد در هر شب از روی قصد بخواند مگر آنکه خدای عز و جل
از درد و کور گردانیده هر دو ایمنی یابد و بیماریهائی که عارض کودکان میشود و استسقاء و فساد معده و ظلم خون را
همیشه مادامیکه این عادت داشته باشد یا او را باین عادت دهند و آشنا کنند تا آنکه پیری باو برسد پس اگر
خود را باین تعهد دهد و بر این مداومت کند یا او را تعهد و مداومت دهند در حفظ خدا باشد تا روزیکه خدای
عز و جل جانش را بگیرد و از حسین ابن احمد منقری روایت کرده است که گفت شنیدم از حضرت امام موسی کاظم ع
که فرمود هر که بآیه از قرآن پناه برد از شر دشمنان از مشرق تا مغرب دشمن او باشند از شر ایشان ایمن
شود و ایمن کرده هرگاه بایقین باشد و نیز از آنحضرت روایت کرده است که فرمود چون از امری ترسی صد آیه از الفائدة الثانیه
قرآن بخوان از هر جا که خواهی بعد از آن سه مرتبه بگو اللهم اکشف عنی البلاء فائده دویم در بیان فضل قرآن
و صفات قاریان و اقسام ایشان بر ارباب فهم و ذکاء و اصحاب علم و ذهاء پوشیده و پنهان نیست
که فضیلت قرآن در رتبه علم اجل فضائل و افضل مزایاست و این مقدم احتیاج بدلیل و برهان ندارد بلکه
از جلایا است و علم قرآن که اشرف کتب آسمانیست اشرف و ارفع و اجل و انفع علوم است و شرف عالم از
شرف معلوم میباشد پس عالم بقرآن اشرف علماء باشد و شاهد این مدعی حدیث نبویست که اشراف و بزرگوار
امت حاملان قرآن و اصحاب و جمع که در شب عبادت میکنند و ملا عماد الدین استرآبادی در رساله حفظیه علم
اشرف امتی روایت کرده است که گفت من اشرف امتی دیگر فرموده خیرکم من تعلم القرآن و علمه یعنی
بهترین شما کسی است که قرآن را بیاموزد و آنرا بغیر بیاموزاند و کمال است که از شقیق ابن وایل مرویست
که گفت از عبد الله ابن مسعود پرسیدند که چرا روزه کم میداری گفت از جهت آنکه اگر روزه دارم ضعیف
شوم و از حلاوت خواندن قرآن باز مانم و تلاوت قرآن نزد من دوست تر باشد از روزه و از ابن عباس روایت
که قاری قرآن بارذل عمر برده نشود و اسفل سافلین که در آیه وارد شده بارذل عمر تفسیر کرده الا الذین که
از وی مستثنی شده مبتنی بر آن قصد کرده که الا الذین قرؤا القرآن و شیخ طبرسی در مجمع البیان همین را از

از او روایت کرده است و در وصیت حضرت پیغمبر بابوذر هم مذکور است که فرمود ای ابوذر از جمله اجلال و تعظیم
حق سبحانه و تعالی گرامی داشتن حاملان قرآن است که باحکام آن عمل کنند کاشانی و در کافی از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود بدرستیکه اهل قرآن در بلندترین درجه از آدمیانند غیر از پیغمبران
و رسولان پس اهل قرآن را ضعیف و حقیر مشمارید حقوقشان را زیرا که ایشان را از نسبت بخدای عزیز
جبار منزلتی بلند است و نیز از آنحضرت روایت کرده است که فرمود که حافظ قرآن که بان عمل میکند با
فرشتگان پیغام گذاران بزرگان نیکوکار است و نیز از آنحضرت روایت کرده است که فرمود رسول خدا
صلعم فرمود که قرآن را بیاموزید و یاد گیرید زیرا که قرآن در روز قیامت نزد صاحب و حامل خویش میآید در صورت
جوان خوشروی شکسته رنگ پس باو میگوید که منم آنکه شب ترا بیدار ساختم و روزهای بسیار گرم ترا تشنه
داشتم و آب دهانت را خشک گردانیدم و اشک دیده ات را روان ساختم بهر سبب من در هر جا که بودی و در
روزهای بسیار روزه حرارت تشنگی میداشتی و گرسنگی بسیار کشیدی پس آب در دهانت خشک میشد و آب دیده ات
جاری میگردید و من با توام هر جا که میروی و هر تجارت کننده از پس تجارت خود میرود و من امروز از پس تجارت
هر تاجر بعوض تجارت ایشانم از برای تو و زود باشد که کرامت خدای عز و جل بتو برسد پس بشارت
باد ترا بعد از آن تاجی میآورند و بر سرش میگذارند و نامه امان از عذاب را بدست راستش و نامه مخلد بودن در
بهشت را بدست چپش میدهند و دو حله بر او میپوشانند پس باو میگویند که قرآن بخوان و بالا رو پس در هر
که آیه را میخواند یکدرجه بالا میرود و پدر و مادر او را دو حله میپوشانند اگر مؤمن باشند و بایشان میگویند که این
برای آنست که قرآن را باو تعلیم کرده بودید و نیز از آنحضرت روایت کرده است که فرمود که قرآن بخواند در جوانی
مؤمن قرآن با گوشت و خونش مخلوط شود و خدای عز و جل او را با فرشتگان پیغام گذار نیکوکار گرداند و آن
نیکوکاران قرار دهد و قرآن در روز قیامت پرده باشد از او و دفع میکند و در میانه او و خدا او شفاعت میکند
و عرض میکند که ای پروردگار من بدرستیکه هر عمل کننده بمزد عمل خود رسید غیر از حامل من پس او را بالای
بزرگترین عطای خود برسان حضرت فرمود پس خداوند عزیز جبار دو حله از حلهای بهشت را بر او میپوشاند
و تاج کرامت را بر سرش میگذارد بعد از آن بقرآن گفته میشود که آیا ترا درباره او خوشنود کردیم قرآن
عرض میکند که ای پروردگار من چیزی بهتر از این در باره او رغبت داشتم در اجر از این افضل پس بقرآن
بعد از آن نامه ایمنی بدست راستش و نامه جاوید بودن در بهشت بدست چپش عطا میشود پس او را از عذاب
داخل بهشت میکنند و باو میگویند که قرآن بخوان و بدرجه بالا رو و بعد از آن بقرآن گفته میشود که آیا او را
رسانیدیم بجائی که رغبت داشتی و تو را خوشنود ساختیم عرض میکند که آری و حضرت امام حسن عسکری
صلوات الله علیه در تفسیر خود فرموده است که رسول خدا صلعم فرمود بدرستیکه پدر و مادر قاری قرآن
را تاج کرامت بر سر میگذارند که نور آن از مسافت ده هزار ساله راه روشنی میدهد و ایشانرا
حله میپوشانند که صد هزار برابر آنچه در دنیا باشد با آنچه خوبیهای قرآن مشتمل است با کمترین رشته
از آن حله را برابری نکند پس این قاری را تاج پادشاهی عطا میکنند بدست راستش که در کتابی نوشته شده

و مخلد

و مخلد بودن در بهشت را بدست چپش میدهند در نوشته و از نامها او که بدست راستش داده اند هیچ اثری از اهل جهل باو نه
بهشتها قرار داده شدی و از رفیقان محمد سید پیغمبران و علی سید اوصیای پیغمبر و اطفال بعد از این دو که سادات
رهبر کارانند که هر که را نامه او بدست چپش داده اند هیچ اثری از زوال و انتقال از این ملک و پادشاهی ایمن
شدی و از رضا و عطاهای که ثواب شدی و از حسد حسد برندگان و کید و مکر مکاران رهیده شدی پس بگو میشود
که بخوان و بالا رو و منزل و رتبه تو در نزد آخر آیه باشد که از آن میخوانی پس چون پدر و مادر شیعه بسوی حلها
و تاجهای خود نظر کنند عرض کنند که پروردگارا این شرف از برای ما از چه شده حال آنکه عملهای ما بان
نمیرسد اکرام خدای عز و جل بان میفرماید که اینها از برای شما است از برای آنکه شما فرزند را قرآن آموزانند
خود تعلیم کرده و ملا عماد استرآبادی در رساله مجمع شاهی گفته که امام حسن عسکری ع در تفسیر خود فرموده که امام
از آباء خود از حضرت رسول صلعم نقل کرده که آنحضرت فرموده که کسی که بخواند قرآن را و عمل کند بآنچه در قرآن است
در روز قیامت پدر و مادر او را حلها بپوشانند که دنیا و مافیها با قیمت کمترین رشته آن حله برابر نیاید
از نور که روشنی آن همچون روشنی آفتاب و ماهتاب باشد در خانه های دنیا پس گمان شما چیست نسبت بفرزند
کامل که او را اجرای عمل دهند و چنین حدیثی در تفسیر آنحضرت نیست بلی در حدیث نبوی واقع است که هر که قرآن را
بخواند و بانچه در آنست عمل کند در روز قیامت پدر و مادر او را تاجی بپوشانند که روشنی آن از روشنی آفتاب خوشتر
تر باشد در خانه های دنیا چون آفتاب در میان شما باشد پس گمان شما چیست بانکه این عمل کرده است و نیز فرموده
که پدر و مادر او را حلها بپوشانند که دنیا و مافیها با آن برابری نکند و نیز امام علیه السلام در تفسیر خویش از پدرانش از
پدرانش از امیر المؤمنین از پیغمبر صلوات الله علیهم اجمعین روایت فرموده که فرمود حاملان قرآن
مخصوصند برحمت خدا و بنور خدا آن کلام خدا است با ایشان در پوشنده شده است و کلام خدا با ایشان
تعلیم شده و کلام خدا بایشان ~~[illegible]~~ که هر که ایشان را دوست دارد بتحقیق که
خدا را دوست داشته و هر که ایشان را دشمن دارد بتحقیق که با خدا دشمنی کرده و خدا از شنونده قرآن بلای
دنیا را دفع میکند و از خواننده قرآن بلای آخرت را و در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود
بدرستیکه دیوانها و نامهای اعمال در روز قیامت سه دیوان است یکی دیوانی که نعمتها در آنست و
دویم دیوانیکه حسنات در آنست و سیم دیوانیکه سیئات در آنست پس در میان دیوان نعمتها و دیوان
حسنات مقابله در ابر میشود و نعمتها همه حسنات را فرا میگیرد و دیوان گناهان باقی میماند پس فرزند آدم
را از برای حساب میطلبند که قرآن میآید در نیکوترین صورتها و در پیش روی او میایستد مؤمن روان میشود

دمیگوید که ای پروردگار من منم که قرآن را [illegible] بنده مؤمن تست که [illegible] تلاوت می [illegible]
خویش بر زبان من طول میداد و چون تهجد میکرد [illegible] آب میریخت پس او را راضی کن چنانکه مرا راضی کرد
حضرت فرمود پس خداوند عزیز جبار میفرماید که ای بنده [illegible] دست راست خویش را [illegible]
خداوند عزیز جبار پر میکند و دست چپش را از رحمت پر میکند بعد از آن او را گفته میشود که اینک بهشت است
مباح شده است از برای تو پس قرآن بخوان و بالا رو و چون آیه را خواند یک درجه بالا رود و نیز از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود رسول خدا صلعم [illegible] سزاوارتر از مردم بتخشع [illegible] در
نهان و آشکار حامل قرآن است و سزاوارتر از مردم در نهان و آشکار بنماز و روزه حامل قرآن است پس بلند
آواز خویش ندا در داد که ای حامل قرآن بسبب قرآن تواضع کن [illegible] ترا بلند گرداند و بان طالب عزت
مباش و عزت از خود مبین که خدا ترا ذلیل و خوار گرداند ای حامل قرآن بان از برای خدا زینت [illegible]
بان زینت دهد و آنرا از برای مردمان زینت مکن [illegible]
پیغمبر را در میان دو پهلوی خود [illegible] است و لیکن بسوی او وحی نمیشود [illegible]
است از اهل که با کسی [illegible] جهالت میکند جهالت نکند و غضب ننماید در باب کسیکه بر او غضب میکند و تندی نکند
در حق کسیکه تندی میکند و زود از جا در نرود و لیکن باید که عفو کند و درگذرد و [illegible] و حلم ورزد از برای تعظیم
قرآن و کسیکه قرآن باو عطا شده [illegible] پس چنان گمان کند که یکی از مردمان عطا شده است بهتر از آنچه باو عطا
شده است بتحقیق که بزرگ داشته چیزی را که خدا آنرا حقیر داشته و کوچک [illegible]
خدا آنرا حقیر [illegible] عظیم [illegible] است و از ابان ابن تغلب از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است
که فرمود مردمان چهار قسم اند [illegible] فرمود که
مردیست که ایمان باو عطا شده و قرآن باو عطا نشده [illegible] که قرآن باو عطا شده و ایمان باو عطا
نشده و سیم مردیست که هم قرآن باو عطا شده و هم ایمان و چهارم مردیست که نه قرآن باو عطا شده و نه ایمان
ابان میگوید که عرض کردم فدای تو گردم حال ایشان را از برای من تفسیر و بیان فرما فرمود اما آنکه ایمان باو
عطا شده و قرآن باو عطا نشده داستانش چون داستان خرماست که [illegible]
و اما آنکه قرآن باو عطا شده و ایمان باو عطا نشده داستانش چون داستان ریحان [illegible] است که بویش خوش
و مزه اش تلخ و اما کسیکه قرآن و ایمان هر دو باو عطا شده داستانش چون داستان ترنج است که بوی و مزه اش
هر دو خوش است و اما آنکه نه ایمان باو عطا شده و نه قرآن داستانش چون داستان حنظل است و مزه اش
هم تلخ است و از آن هیچ بوی خوش نیست [illegible] روایت کرده است که گفت بحضرت علی ابن الحسین علیهما السلام
عرض کردم که کدام یک از عملها فاضلتر و بهتر است فرمود که حال مرتحل [illegible]
و کوچ کننده باشد عرض کردم که حال مرتحل چیست فرمود که ابتدا کردن [illegible] در هر زمان
که باول [illegible] حدیث [illegible] موافق

چه آنحضرت

چه از آنحضرت روایت کرده اند که او را سؤال کردند که کدام یک از عملها فاضلتر است فرمود که حال مرتحل [illegible]
شد که مراد از این [illegible] چیست فرمود که خاتم [illegible] کننده ابتدا نماید [illegible]
[illegible] گفته است که اراده فرموده است [illegible] قرآن [illegible]
پس آنرا ابتدا نماید و تشبیه فرموده است او را [illegible]
[illegible]
قدر کلام عمل حال مرتحل است پس عمل حذف شده است زیرا که [illegible] سؤال از افضل اعمال
و حال مرتحل [illegible] است [illegible]
چه نیز روایت شده است که از آنحضرت سؤال شد که کدام یک از قرآن بهتر است فرمود که حال مرتحل پس
از آنحضرت سؤال شد که کدام است حال مرتحل چیست [illegible] فرمود آنکه قرآن را ابتدا کند
و از ختم [illegible]
[illegible]
حضرت فرمود که رسول خدا صلعم فرمود [illegible] پس چنان [illegible]
عطا شده بهتر [illegible] باو عطا شده بتحقیق که [illegible] بزرگ [illegible] و از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود [illegible] بی نیاز است [illegible]
بعد از آن [illegible] و از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که
رسول خدا صلعم فرمود که ای گروههای قاریان قرآن از خدای عز و جل [illegible]
خویش که از من سؤال خواهد کرد [illegible] سؤال خواهد شد [illegible] از من سؤال میشود از تبلیغ رسالت
و اما شما [illegible] از کتاب خدا و در باب سنت من و از حفص
روایت کرده است که گفت شنیدم از حضرت موسی ابن جعفر [illegible]
[illegible] پس حضرت [illegible]
سکوت کرد [illegible] دوستان و شیعیان [illegible]
نیکو [illegible] درجات بهشت [illegible]
[illegible] آیات قرآن است [illegible] و از امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده است که فرمود رسول خدا صلعم فرمود که حاملان قرآن [illegible] اهل بهشتند
[illegible] عبادت و طاعت خدا [illegible]
[illegible]

مردمان [illegible]

بی نیاز است [illegible]

فی بیان اقسام حاملی القرآن

[illegible] بهشت و از حضرت رسول صلعم روایت کرده است که فرمود خدا را اهلی هست از خلقش پس از آنحضرت عرض شد که یا رسول الله
ایشان کیانند فرمود که اهل القرآن اهل الله و خاصته یعنی [illegible] اهل قرآن اهل الله [illegible]
[illegible] حامل قرآن را [illegible] اطلاق [illegible] و چند قسم میباشد اول آنست که لفظ قرآن را [illegible]
[illegible] و این اول و ادنی مراتب حاملان قرآنست [illegible]
و دانستن آداب و [illegible] در خاطر داشتن سوره و آیات قرآنی
دویم دانستن معانی قرآنست و در عصر سابق چنین مقرر [illegible] است که قاریان تعلیم معانی [illegible]
[illegible] زیادتی و نقصان فهم معانی قرآن
و بطون آنست [illegible] عمل نمودن باحکام قرآن و متخلق شدن باخلاقی است که قرآن [illegible]
دارد و خالی شدن از صفاتی است که قرآن [illegible] اشارت دارد پس حامل حقیقی [illegible]
الفاظ و معانی قرآن [illegible] پس حامل کامل قرآن مجید [illegible]
بهره ای [illegible] داشته باشند و ایشان حضرت رسول و اهل بیت کرام او صلوات الله علیهم
اجمعین اند زیرا که معلوم است باحادیث متواتره که لفظ قرآن مخصوص ایشان است و قرآن کامل
نزد ایشان است و علوم قرآن [illegible] است [illegible] امیر المؤمنین صلوات الله
علیه منقول است و ایضا احادیث منکره وارد است [illegible]
و علم [illegible] و آنچه خواهد بود تا روز قیامت و هر [illegible]
[illegible] بطن است [illegible] بطون [illegible]
[illegible] جمیع احکام و شرایع قرآن مخصوص [illegible]
[illegible] و ایضا [illegible]
[illegible] روایت کرده است که گفت شنیدم از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
قرآن [illegible] یک ثلث در شان ما و دوستان ما [illegible] دشمنان ماست و ثلث دیگر سنن [illegible]
و ثلث دیگر واجبات و احکام است و از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود که
قرآن بر چهار ربع نازل شده است ربعی در شان ما و ربعی در شان دشمنان ما و ربعی سنن [illegible]
و ربعی واجبات و احکام است و نیز از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است [illegible]
قرآن چهار ربع است ربعی حلال و ربعی حرام و ربعی سنن و احکام و ربعی خبر [illegible]
[illegible] بعد از [illegible]
حدیث اول میگوید که [illegible] جمیع الوجوه [illegible]

از اقسام

از اقسام بر ثلث یا بقسمت [illegible] منافات ندارد [illegible] اقسام در بعضی و مضمونش [illegible]
میاید منافات ندارد [illegible] عیاشی مضمون این اخبار را [illegible] روایت کرده [illegible]
[illegible] و از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود قرآن [illegible] ثلثی در شان
ما و ثلثی در شان دشمنان ما و دشمنان [illegible] ایشان ثلثی سنت و مثل است [illegible]
[illegible] هر آیه از قرآن [illegible] قرآن جاری میشود [illegible]
[illegible]
[illegible] صفت کامل [illegible] صاحب [illegible] صفت [illegible]
[illegible] دشمنان ایشان [illegible]
بابویه رحمة الله علیه در کتاب خصال از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود قاریان قرآن سه قسم
[illegible] که قرآن را خواند پس آنرا سرمایه [illegible] و آن از پادشاهان [illegible] منفعت [illegible]
وسیله جلب منافع و اموال از ایشان ساخته [illegible] و دیگر مردیست که قرآن را خوانده
پس [illegible] حفظ [illegible] حدود و احکامش را ضایع ساخته است [illegible] قرآن را خوانده پس
دوای قرآن را بر درد دل خود گذاشته [illegible]
[illegible] پس خداوند عزیز جبار [illegible]
دفع [illegible] از دشمنان [illegible] از آسمان [illegible]
[illegible]
[illegible] مذکور است [illegible]
[illegible] مذکور است [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب قاموس [illegible]
[illegible]
[illegible] در مقام [illegible] کلینی [illegible] این حدیث را در باب [illegible]
قرآن از کتاب [illegible] کافی [illegible] حدود و احکامش را ضایع ساخته [illegible]
[illegible] پس خدا [illegible] از حاملان قرآن را [illegible]

آنرا آن چنان که پس بجا اسوکند که این گروه در میان قاریان قرآن تا آخر و مراد از قرار دادن و برپای داشتن آن بجای قدح بر اعتناء قراءت است و عدم رجوع بسوی آن مگر در وقت حاجت و ضرورت چنانکه در روایت وارد شده است که رسول خدا صلعم فرمود که مرا چون قدح سواره قرار مدهید پس بدرستیکه سواره قدح خویش را پر میکند پس آنرا مینوشد در هر وقت که خواهد بلکه مرا قرار دهید در اول دعا و در آخر و در میان آن و نیز در خصال از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود که قاریان قرآن بر سه قسمند یکی قاریست که قرآن را خوانده از برای آنکه از پادشاهان طلب جاه و نفع و منفعت نماید و بآن بر مردمان فخر و تکبر کند پس این قاری از اهل دوزخ آتش است و دیگر قاریست که قرآن را خوانده پس حروف آنرا حفظ و ضبط نمود و حدود و احکامش را ضایع ساخت پس اینک نیز از اهل آتش دوزخ است و قاریست که قرآن را خوانده و آنرا بر نفس خویش در زیر ردای خویش در پرده رفت پس او بمحکم آن عمل میکند و بمتشابه آن ایمان میآورد و واجبات آنرا بپا میدارد و حلال آنرا حلال و حرام آنرا حرام میداند پس اینک از جمله کسانیست که حق تعالی ایشانرا از فتنهای گمراه کننده پناه داده و از اهل بهشت است و شفاعت میکند در حق هر که میخواهد و در تنبیه فتح و نون و سکون ادکاه و تکرار گویند و در مراح است که آن کلاهیست که در اول اسلام میپوشیدند و بمعنی دراینجا مراد حسنت و مراد اینست که کلاه خود را پوشیده از مردم مختفی و پنهان میشود و چنان عبادت میکند که کسی نفهمد و در کافی از اسناد در حدیث یعقوب احمر مذکور است که پس حضرت صادق فرمود بدرستیکه از جمله مردمان کسی است که قرآن را میخواند از برای آنکه گفته شود که فلان قاری است و از جمله ایشان کسی است که قرآن را میخواند از برای آنکه بآن منتفع شود در دنیا و آخرت و در روز خویش دینار را طلب کند و در این دو طائفه هیچ خوبی نیست و از جمله ایشان کسی است که قرآن را میخواند از برای آنکه بآن منتفع شود در نماز شب و روز خویش و نیز در حدیث دیگر از یعقوب احمر مذکور است که پس آنحضرت فرمود که بر شما باد بقرآن و آنرا بیاموزید پس بدرستیکه از جمله مردمان کسی است که قرآن را میآموزد از برای آنکه گفته شود که فلان قاریست و از جمله ایشان کسی است که آنرا میآموزد پس از برای آنکه بآن آواز را طلب کند و بآواز خوش بخواند تا آنکه گفته شود که فلان خوش آواز است و در این دو کس هیچ خیری نیست و از جمله ایشان کسی است که آنرا میآموزد پس در شبها و روزها بآن قیام مینماید و آنرا میخواند و اهمیت نمیکند که کسی آنرا بداند یا نداند و کسی آنرا نداند فایده سیم در بیان آداب قرآن خواندن و ثواب آن و ثواب تعلیم و تعلم و حفظ و قراءت و کیفیت و کمیت آن و عقاب فراموش کردن آن و در آن چند مطلب است مطلب اول در آداب قرآن خواندن و در آن چند امر است امر اول با طهارت بودن است در احکام تلاوت از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت است که بی وضو قرآن را مخوان و از حضرت

فایده الثالثه

المطلب الاول

الامر الاول

امیر المومنین

لعبر المؤمنین منقول این روایت شده است و علامه مجلسی بعد از اشتراط طهارت در احکام تلاوت بعد ذکر روایت محمد بن فضل که گفت بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض نمودم که من قرآن میخوانم و مرا بول میگیرد در بر میخیزم و بول میکنم و استنجا میکنم و بر میگردم در شروع در خواندن تلاوت میکنم پس حضرت فرمود که مکن تا وضو بسازی گفته است که این شرط بر سبیل استحباب است بلکه ظاهر احادیث معتبره اینست که جنب و حائض را تلاوت غیر سورهای سجده مستحب است و بعضی زیاده از هفت آیه را مکروه دانسته اند و زیاده از هفتاد آیه را اکثر اشد کراهت است و لیکن احادیث صحیح دلالت دارد بر اینکه هر قدر از قرآن که خواهند توانند خواند غیر سورهای سجده و تلاوت سورهای سجده واجب بر ایشان حرام است و محقق ثانی در جامع المقاصد گفته است که در ذکری حکایت کرده است از ابن براج که او منع کرده است که خواندن آنچه بر هفت آیه زیاده باشد و از سلار در ابواب نجزم قراءت را در اکثر مطلقا حکایت کرده و در مبسوط احتیاطا حکم است بمنع آنچه بر هفت آیه یا هفتاد آیه زیاده باشد بجهت روایت زرعه و سماعه و گفته است که هر دو روایت ضعیف است بسبب قطع و بانکه زرعه و سماعه هر دو واقفی المذهب اند و معتمد جواز است بغیر از عزائم باشد ولی احتیاط آنچه بر هفت آیه زیاد باشد و ظاهر اینست که اگر از هفت مکروه نیست و فرقی نیست در میان آیهای دراز و کوتاه و از محقق در باب عموم کراهت تلاوت هفت آیه و زیاده خالی از اشکال نیست و در خصال از امیر المومنین روایت کرده است که فرمود که هفت نفر اند که قرآن نمیخوانند یعنی باید که آنرا نخوانند آنکه در رکوع و سجود است و آنکه در بیت الخلاء و در حمام است و جنب و نفساء و حائض و بعد از ذکر روایت گفته است که مصنف این کتاب میگوید که این بنظر تو که کراهت است نه بطریق نهی و حرمت و در میان این آنست که جنب و حائض خوانده قرآن از برای این مطلقا روایت است مگر عزائم چهارگانه و آنها سوره سجده لقمان و حم سجده و النجم و اقرء باسم ربک الذی خلق است و تحقیق که اطلاق کرد برای مرد و وارد شده است در خواندن قرآن در حمام در میکه آواز نکرد اندر گاه لنگ بسته باشد و اما رکوع و سجود پس در اینجا قرآن را نباید خواند زیرا که در این دو موضع است تسبیح است مگر آنچه در نماز حاجت وارد شده است و اما در بیت الخلاء واجب است که قرآن مصون و محفوظ باشد از آنکه در آنجا خوانده شود و اما نفساء در این باب جاری مجرای حائض است و آنچه ابن بابویه در فقه از عزائم فرموده است که سجده لقمان است اشتباه نیست بلکه مراد از آن الم سجده است که بعد از سوره لقمان است و عزائم و از علماء نیز این عبارت را گفته اند و طبرسی در مجمع البیان در سوره میگوید که عنوان این سوره سجده و سوره سجده لقمان نیز نامیده شده تا آنکه با حم سجده مشتبه نشود پس اضافه بملابست مجاورت است و چون بعضی از علماء از ظاهر اضافه حقیقت را فهمیده آنرا اشتباه دانسته و حال آنکه اشتباه از دوست و از فقهاء در آیه لا یمسه الا المطهرون که ترجمه آن اینست که مس نمیکنند آنرا یعنی قرآن را مگر آنانکه پاک باشند استدلال کرده اند بر آنکه مس قرآن بر ذوی الاحداث حرام است و از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت

روایت کرده اند که مراد از آنست که مس نکند قرآن را از جهتیکه غیر مطهر باشند از احداث صغری و کبری یعنی غیر طاهر که جنب است و حائض و نفسا و سایر محدثین مس قرآن جائز نیست و بنا بر این خبر معنی آیه است و اگر نه کذب لازم میآید چه غیر مطهر گاه است که مس آن میکند و در روایت که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نیز فرمود که قرآن بخوان بعرض کرد که وضو ندارم فرمود که قرآن را مس مکن و ورق را مس کن و هر گاه غیر متوضی را مس آن جایز نباشد جنب و امثال آن بطریق اولی مس آن جایز نخواهد بود و مس مکتوب که استدلال بخود آیه بر این مطلب چنانکه بعضی کرده اند تمام نیست زیرا که بر ضمیر لا یمسه راجع باشد بسوی قرآن کریم چنانکه ظاهر نیز اینست و این جز در معنی نهی باشد از حرمت مس لازم نمیآید زیرا که جمله خبریه بجهت دفع دروغ باید دلیل آن

[illegible]

مردود

بباید که مفید ایجاب و حرمت چه با استحباب و کراهت مطلوب بعمل میآید و ادعای فهمیده وجوب و حرمت از آن بحسب عرف و عادت مسلم و مسموع نیست و اینمقام مقام تحقیق این بحث مطلب نیست و مطلوب در اینجا استحباب وضوء است از برای قرآن خواندن و جواز آن بدون این چنانکه روایت بر آن دلالت دارد و نیز روایت شده است که کار بر آن در حالیکه مطهر باشد در غیر نماز بیست و پنج حسنه است و از برای غیر مطهر ده حسنه است و اما اطفال پس احسن از برای اولیای ایشان آنست که منع نکنند از آنکه دست و سایر اعضای خود را بخط قرآن رسانند دویم رو بقبله نشستن است چنانکه مروی است که بهترین مجالس آن است که آدمی رو بقبله بنشیند سیم دعائیکه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که و در کافی در باب دعا نزد قراءت قرآن روایت کرده است که امام جعفر صادق علیه السلام در نزد قراءت کتاب الله این دعا

الامر الثانی

و الثالث

بجوانکم

[illegible]

اللهم ربنا لك الحمد انت المتوحد بالقدرة والسلطان المتين ولك الحمد انت المتكبر المتعالي بالعز والكبرياء وفوق السموات والعرش العظيم ربنا ولك الحمد بامرك الايات والذكر الحكيم ربنا فلك الحمد بما علمتنا من الحكمة والقران العظيم المبين اللهم انت علمتناه قبل رغبتنا في تعلمه واختصصتنا به قبل رغبتنا بنفعه اللهم فاذا كان ذلك منا منك وفضلا وجودا ولطفا بنا ورحمة لنا وامتنانا علينا من غير حولنا ولا حيلتنا ولا قوتنا اللهم فحبب الينا حسن تلاوته وحفظ اياته وايمانا بمتشابهه وعملا بمحكمه وسببا في تاويله وهدى في تدبيره وتبصرة بنوره اللهم وكما انزلته شفاء لاوليائك وشقاء على اعدائك وعمى على اهل معصيتك ونورا لاهل طاعتك اللهم فاجعله لنا حصنا من عذابك وحرزا من غضبك وحاجزا عن معصيتك وعصمة من سخطك ودليلا على طاعتك ونورا يوم نلقاك نستضيء به في خلقك ونجوز به على صراطك ونهتدي به الى جنتك اللهم انا نعوذ بك من الشقوة في حمله والعمى عن عمله والجور عن حكمه والعلو عن قصده والتقصير دون حقه اللهم احمل عنا ثقله واوجب لنا اجره واوزعنا شكره واجعلنا نراعيه ونحفظه اللهم اجعلنا نتبع حلاله ونجتنب حرامه ونقيم حدوده ونؤدي فرائضه اللهم ارزقنا حلاوة في تلاوته ونشاطا في قيامه ووجلا في ترتيله وقوة في استعماله في اناء الليل والنهار اللهم واشفنا من النوم باليسير وايقظنا في ساعة الليل من رقاد الراقدين وانبهنا عن الاحايين التي يستجاب فيها الدعاء من سنة الوسنانين اللهم اجعل لقلوبنا ذكاء عند عجائبه التي لا تنقضي ولذاذة عند ترديده وعبرة عند ترجيعه ونفعا بينا عند استفهامه اللهم انا نعوذ بك من تخلفه في قلوبنا وتوسده عند رقادنا ونبذه وراء ظهورنا ونعوذ بك من قساوة قلوبنا لما به وعظتنا اللهم انفعنا بما صرفت فيه من الايات وذكرنا بما ضربت فيه من المثلات وكفر عنا بتاويله السيئات وضاعف لنا به جزاء

في الحسنات وارفعنا به ثوابا في الدرجات ولقنا به البشرى بعد الممات اللهم اجعله لنا زادا تقوينا به في الموقف وفي الوقوف بين يديك وطريقا واضحا نسلك به اليك وعلما نافعا نشكر به نعمائك وتخشعا صادقا نسبح به اسمائك اللهم فانك اتخذت به علينا حجة قطعت به عذرنا واصطنعت به عندنا نعمة قصر عنها شكرنا اللهم اجعله لنا وليا يثبتنا من الزلل ودليلا يهدينا لصالح العمل وعونا هاديا يقومنا من الميل وعونا يقوينا من الملل حتى يبلغ بنا افضل الامل اللهم اجعله لنا شافعا يوم اللقاء وسلاحا يوم الارتقاء وحجيجا يوم القضاء ونورا يوم الظلماء يوم لا ارض ولا سماء يوم يجزى كل ساع بما سعى اللهم اجعله لنا ريا يوم الظماء وفوزا يوم الجزاء من نار حامية قليلة البقيا على من بها اصطلى وبحرها تلظى اللهم اجعله لنا برهانا على رؤس الملاء يوم يجمع فيه اهل الارض واهل السماء اللهم ارزقنا منازل الشهداء وعيش السعداء ومرافقة الانبياء انك سميع الدعاء وبهادر ...

استعاذه و بسمله است که اعوذ بالله من الشيطان الرجيم و بسم الله الرحمن الرحيم بگوید و در باب استعاذه و بسمله ... الخ باید مذکور شود مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و اگر چنین است درود و صلوات بر محمد و آل محمد فرستد و بگوید که اللهم صل على النبي محمد و آل محمد بسیار بجا خواهد بود و اگر از ... پس ... در ... فرجم ... بحت ... و اگر ... زیاد کند که ... ترتیل ... چنانکه ... در ترتیل القرآن ترتیلا ... ترتیل ... کامل ... روشن کن چنانکه ... حروف ... ترتیل در لغت ... ترتیل ... و ... از کلام ... ترتیل ... باشد ... است و در لغت مجمع البحرين است که ترتیل ترتیب حروف است ... ستا یده در آنها ... ابن عباس نقل کرده است که او گفت که او را بیان ... روشن کن ...

و چهار آیه و پنج آیه ... است که بیان تمام میشود با یکدیگر ... که ... تمام میشود با یکدیگر حروف را بیان کند و حق آن را ... تمام ... و لا و حروف ... ابن عباس گفت که ... خواندن ... شتاب میکنم ... ابن عباس گفت که اگر سوره بقره را بخوانم و در آن ترتیل ... بسوی من ... است که معنی آن این است که ... و ترسل ... روایت کرده است که معنی آن این است که ... در نیک ... نظم ... و ... است از ترتیل ... ترتیب آنها ... نقل کرده است که معنی آن این است که ... در نزد ... است ... و دیگری است ... که ... است که ترتیل ... بر ترسل ... است که ... در حالیکه ... ترتیل ... و الکم ... امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود ... که قل هو الله احد ... از عبد الله بن سلیمان روایت کرده است که ... از آنحضرت سوال کردم از معنی قول خدای عز و جل و رتل القرآن ترتیلا فرمود که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ... حروف ... ظاهر کن ...

حروف

حروف آن ... متصل ... مانند اتصال موی ... و ... ماننده ... بردارهای سخت ... روشن ... کنید که ... وقف ... و این ترجمه ... تصحیف ... است برای ... و باید که ... آخر سوره ... ترتیل ... و قدری ... ترتیل واجب بحسب ... مشهور ... حروف را ... وقف و وصل ... متصل بیکدیگر ... در میان ... نفس ...

وصل کند و اگر وقف کند بر کلمه وقف بحرکت نکند چنانچه منقول است که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سؤال نمودند
از معنی ترتیل فرمود که حفظ وقفهاست و ادا نمودن حرفهاست از مخارج و ترتیل مستحب شمرده خوانده‌اند بعضی [illegible]
قرائت تحقیقی که حروف در یکدیگر داخل نشوند که خوب ممتاز نشود و بسیار هم باشتاب نخوانند که حروف [illegible]
و اتصال کلام برطرف شود با رعایت صفات حروف و مد و ادغام و وقفها که از کتب قرائت تفصیل آنها معلوم شود
و این معانی را نیز داخل در آنچه حضرت فرمود [illegible] ملا عماد استرابادی در تحفه اشاره میکند [illegible]
و اصح و افصح با فصل لغات که آن لغت عرب است پس هرگاه قرآن عربی باشد واجب است که رعایت کند در تلاوت آن
قواعد لغت عرب را پس اگر رعایت نکند گاه قرآن را بغیر لغت عرب خوانده و حال آنکه قرآن بغیر لغت عرب نازل
نشده است پس او قرآن خوان نیست بلکه خراب کننده قرآن است و در حدیث آمده که بسا کسی که قرآن خواند و قرآن
لعنت کند او را و نیز وارد شده که خواننده قرآن بالحان [illegible] دو گناه کار ند و قرآن ایشان را لعنت کند [illegible]
امر فرموده [illegible] و رتل القرآن ترتیلا یعنی و جوّد القرآن تجویدا و از امیر المؤمنین علیه السلام و یعسوب الدین علی بن
ابی طالب علیه السلام [illegible] التجوید هو تجوید الحروف و معرفة الوقوف [illegible]
بیرون آوردن حرفهاست از مخارج و با صفات ذاتی مثل جهر و رخاوت و استعلا و انفتاح و اصمات و همس
و شدت و استعلا و اطباق و انزلاق و صفیر و لین و انحراف و تفشی و استطالة و صفات عرضی مثل تفخیم
و ترقیق [illegible] و وقوف و وصل و اشمام و روم و ادغام و اظهار و اخفاء و غیر اینها چنانکه [illegible]
و الحاق [illegible] لفظ است [illegible] تکلف در تلفظ باشد [illegible] تجوید [illegible] واجب [illegible]
و لازم است بر هر کس که قرآن خواند [illegible] رعایت نکند قواعد تجوید را [illegible]
[illegible]

وقف نمیکند و اگر وقف [illegible]
ضاد از اصل کتاب [illegible]
زبان با جیب آن [illegible]
کند [illegible] در میانه [illegible] حرف [illegible] زیرا که مخرج
زبان است [illegible] در پهلو [illegible] در میکشیم آید [illegible]
تا آنکه [illegible] از این حرف یکی از حروف [illegible]
که از کناره سر زبان است و اصول ثنایای علیا و [illegible] یکی از
است خواهر ذال و تاء [illegible] با هم برابر میشوند [illegible]
بود و در میان دو حبل [illegible] حبلهای علم و قرائت [illegible]
باسکون [illegible] عاقل است و در قاموس مذکور است که [illegible]
[illegible]

فرموده پیغمبر [illegible] لا صلوة الا بفاتحة الکتاب [illegible] بسوره حمد [illegible]
که موقوف است بر وجود همه اجزای آن پس با اخلال بحرفی از آن اخلال با آن واقع میشود [illegible]
اگر از روی عمد با آن اخلال کند نمازش باطل میشود خواه [illegible] اعراب [illegible]
و خواه اعراب را حذف کند و آن حرف را ساکن [illegible] غلط [illegible]
[illegible]
از ستیان و دلیل [illegible]
[illegible]
قرآن نیست و اگر [illegible] دلیل [illegible] سوره است [illegible]
[illegible]
پس اگر ضاد در قول خدای تعالی غیر المغضوب علیهم و لا الضالین را از مخرج ظاء بیرون آورد [illegible]
و نمازش باطل است اگر از روی عمد [illegible] واجب است [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

باب معنی قرائت و تلاوت و آنچه متحقق میشود از برای تو آنها آوردن حروف بطور مألوف و نطق کردن بکلمات آنچه وضع شده
برای آنها از هیئات پس اعتباری نیست بآنچه با حادث نفس و آنچه در دل و خاطر خطور میکند و زبان را بآن حرکت [illegible]
دیگر حرف نامیده نمیشود و اگر از حروف تهجی خوانده شود و حروف مقطعات [illegible]
و با فصل بسکوت یا سخنی دراز باشد [illegible] قرائت [illegible]
پراکنده شده [illegible] قرائت [illegible] مقصود از آنچه غیر قرآن باشد و این حکم جاریست در [illegible] کلمات
که داخل در اذکار و دعوات [illegible] در منتهی المطلب [illegible] اعراب را خوب درست [illegible] واجب است
[illegible]
که را استقامت و طور درست یاموزد [illegible] واجب است [illegible] اعراب [illegible]
[illegible] کلام را باطل میکند و از [illegible] واجب [illegible]
و غلط [illegible] و حقیقت [illegible]
و ادغام صغیر [illegible] وجوب [illegible]
[illegible]

[illegible]

زیرا که

[illegible]

[illegible]

جهتست

بلکه معدوم بود و موید این مطلب آنکه در باب قرائت الحمد ...

[illegible]

[illegible]

و چون سوره سبح اسم ربک الاعلی را میخواند آهسته میفرمود که سبحان ربی الاعلی و چون یا ایها الذین آمنوا میخواند آهسته میفرمود لبیک اللهم لبیک و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است که چون یکی از مسبحات را بخوانید ...

و چون ان الله و ملائکته یصلون علی النبی را بخوانید بر آنحضرت صلوات بفرستید خواه در نماز و خواه در غیر نماز و چون سوره والتین را بخوانید در آخر آن بگوئید و نحن علی ذلک من الشاهدین و چون آمنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب والاسباط و ما اوتی موسی و عیسی و ما اوتی النبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون ...

[illegible]

[illegible]

کنند اگر بر و کارش اورا وداع کند و دشمن داشت و عشق فرمود حق تعالی بسوی او وحی کرد که والضحی واللیل اذا سجی ما ودعک ربک و ما قلی

تا آخر سوره نازل شد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مثلك اسألك بحق محمد نبيك ورسولك وابراهيم خليلك وصفيك وموسى كليمك ونجيك وعيسى كلمتك وروحك
واسألك بصحف ابراهيم وتورية موسى وزبور داود وانجيل عيسى وقرآن محمد صلى الله عليه وآله وبكل وحي
اوحيته وقضاء امضيته وحق قضيته وغني اغنيته وضال هديته وسائل اعطيته واسألك باسمك
الذي وضعته على الليل فاظلم وباسمك الذي وضعته على النهار فاستنار وباسمك الذي بثثت به الارزاق
وضعته على الارض فاستقرت ودعمت به السموات فاستقلت ووضعته على الجبال فرست وباسمك الذي
بثثت به الارزاق واسألك باسمك الذي تحيي به الموتى واسألك بمعاقد العز من عرشك ومنتهى الرحمة من كتابك
اسألك ان تصلي على محمد وآل محمد وان ترزقني حفظ القرآن واصناف العلم وان تثبتها في قلبي وسمعي
وبصري وان تخالط بها لحمي ودمي وعظامي ومخي وتستعمل بها ليلي ونهاري برحمتك وقدرتك فانه
لا حول ولا قوة الا بك يا حي يا قيوم وذكر است كه در حديث ديگر [illegible] است كه واسألك باسمك الذي دعاك
به عبادك الذين استجبت لهم وانبياؤك فغفرت لهم ورحمتهم واسألك بكل اسم انزلته في كتبك وباسم
الذي استقر به عرشك وباسمك الواحد الاحد الفرد الوتر المتعال الذي يملأ الاركان كلها الطاهر ال
الطهر المبارك المقدس الحي القيوم نور السموات والارض الرحمن الرحيم الكبير المتعال وكتابك المنزل بالحق
وكلماتك التامات ونورك التام وبعظمتك واركانك ودر حديث ديگر فرمود كه رسول خدا صلعم فرمود كه هر كه خواهد
باشد كه خداي عز وجل قرآن و علم را در دل او جا دهد بايد كه اين دعا را در ظرف پاكي بنويسد با عسل سفيد با موم [illegible]
[illegible]
المؤمنين عليه السلام روايت كرده است كه فرمود رسول خدا فرمود كه دعا [illegible] كه [illegible] اللهم ارحمني
بترك معاصيك ابدا ما ابقيتني وارحمني ان اتكلف ما لا يعنيني وارزقني حسن النظر فيما يرضيك
عني والزم قلبي حفظ كتابك كما علمتني وارزقني ان اتلوه على النحو الذي يرضيك عني اللهم نور
بكتابك بصري واشرح به صدري وفرح به قلبي واطلق به لساني واستعمل به بدني وقوني
على ذلك واعني عليه انه لا معين عليه الا انت لا اله الا انت وهمين دعا از امام جعفر صادق عليه السلام
نيز روايت [illegible] در قرائت قرآن [illegible] در كافي از بعض از اصحاب [illegible]
روايت كرده است كه گفت بحضرت امام موسى كاظم عليه السلام عرض كردم كه فداي تو گردم ما [illegible]
نزد ما [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
بخوانيد چنانكه تعليم كرده ايد [illegible] روايت كرده است [illegible]
حروف [illegible] از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام [illegible] و [illegible] حروف [illegible]
[illegible] حضرت صادق عليه السلام فرمود [illegible] قرائت [illegible]
[illegible] قائم آل محمد صلعم [illegible] كتاب خداي عز وجل [illegible]
[illegible] مصحف [illegible] بيرون خواهد آورد [illegible] على عليه السلام مصحف [illegible]
بيرون آورد [illegible] فارغ شده [illegible] كتاب خداي عز وجل است

چنانكه

چنانكه [illegible] است و [illegible] كه [illegible] جمع كرده ام [illegible] باشد كه [illegible]
الصحيفه [illegible] در صدر اسلام [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] كه [illegible]
و [illegible] اللوح المحفوظ [illegible] حديث در جواب [illegible]
[illegible] است كه در نزد ما است مصحف جامع [illegible] حاجتي [illegible]
[illegible]
و در باب ترتيل [illegible] در اين باب [illegible] روايت كرده [illegible] امام جعفر صادق عليه السلام
(فرمود) بود [illegible] حضرت صادق عليه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] قرائت [illegible]
[illegible] قرائت اهل بيت عليهم السلام موافق است [illegible]
[illegible]
[illegible] روايت كرده است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صادق [illegible] روايت كرده [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] قرائت [illegible]
(فرمود) قرائت [illegible]
چنانكه [illegible] موجود است وليكن ظاهر
[illegible] قرائت [illegible]
علماي [illegible] قرائت [illegible] متواتر [illegible] قرائت سبع [illegible]
[illegible] قرائت [illegible]
[illegible] قرائت سبع متواتر [illegible] قرائت سبع [illegible]
چنانكه [illegible]
[illegible] قرائت [illegible]
[illegible] قرائت [illegible]

يكي از آنها را بخوانند [illegible]
[illegible] قرائت [illegible]
[illegible] قرائت [illegible]
و بعضي [illegible] قرائت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
(معنوي [illegible]) [illegible]
[illegible] قرائت [illegible]
[illegible]
ابوبكر ابن عياش و قرائت ابو عمرو [illegible] قرائت [illegible] حمزه و كسائي [illegible]
دو قرائت است [illegible]
(بعضي) [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دو قرائت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قرائت [illegible]
[illegible]
(دويم [illegible]) [illegible] عاصم [illegible] قرائت ابوبكر [illegible]
[illegible] روايت [illegible] قرائت عاصم روايت حفص [illegible] قرائت [illegible]
[illegible]

وبناي

وبناي قرائت را بر طريقه عاصم [illegible] روايت حفص [illegible] در روايت
ابوبكر [illegible] قرائت عاصم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عاصم [illegible]
[illegible] ادغام [illegible]
[illegible] سوره كهف و يعقوب [illegible] ادغام [illegible]
[illegible] قرائت سبع معتبر باشد [illegible] ادغام [illegible]
[illegible] ادغام [illegible]
[illegible] قرائت [illegible]
[illegible]
[illegible] حمزه و كسائي [illegible] ادغام [illegible]
[illegible] ادغام [illegible]
[illegible] قرائت حمزه و كسائي [illegible] ادغام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قرائت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
است [illegible] امام جعفر صادق عليه السلام
روايت كرده است [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] امام زين العابدين عليه السلام منقول است

اگر چه آینده قرآن را از مصحف بخواند و نظر کند که روشنی چشم را زیاده کند و عذاب را از والدین بردارد هر چند از اهل کفر باشند و نیز در کافی از
ابن عمار روایت کرده است که گفت بخدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که فدای تو گردم من قرآن را در حفظ دارم و بدون
نوشته و نظر در آن میتوانم که آن را بخوانم پس آیا از بر در حفظ بخوانم بهتر است یا در مصحف نظر کنم پس فرمود
که نه بلکه آن را بخوان و نظر در مصحف بکن که آن بهتر است آیا نمیدانی که نظر کردن در مصحف عبادت است و نیز از آنحضرت روایت
کرده است که فرمود مرا خوش میآید که در خانه مصحفی باشد که خدای عز و جل ببرکت آن شیاطین را براند و از آن خانه دفع کند و در اخلاط
و در حدیث دیگر که در خصال و غیر آن مذکور است فرمود که سه چیز اند که بسوی خدا عز و جل شکایت میکنند مسجد
ویران که اهلش در آن نماز نکنند و عالمی که در میان جاهلان چند باشد که از او سوال نکنند و مصحفی که او را نگاه نکنند و معلق
گرد و غبار بر آن نشسته باشد و در آن خوانده نشود و ظاهر آنست که بعضی از مترجمین اکثر المصحف را که گرد ترجمه کرده در حدیث
مصحف که باشد و لفظ معلق تعین بر نقط باشد و ملام خوانده باشد و بنابر اول معنی حدیث آنست که میشود که مصحف چند دست
آن را گشاینده و از روی آن قرائت نمایند و بنابر دوم معنی حدیث آنست که میشود که معلق باشد میان آن خوانده شده و خوانده شده
خوانده شده را تو ترک کنی بجهة آنکه صاحبش آن را رعایت میکند و نمیخواند و نخوانده است تو ترک کنی بجهة آنکه صاحبش ملاحظه ندارد که
میتوان گفت که آنها خود نمیخوانند و نمی چیند بعد آنها چون زنی که معلقه باشد میان آنکه بیوه باشد یا شوهر دار زیرا که شوهر دارد
و حقوق او را رعایت نمیکند که از او استمتاع دارد ترک کند بجهة رعایت نکردن شوهر حقوق زوجیت را و نه مطلقه است تو ترک کنی
بجهة علاقه زوجیت و در ثواب قرآن خواندن و ثواب نظر در مذکور شد مطلب پنجم در کیفیت قرآن خواندن چند روز است
در کافی از محمد ابن عبد الله روایت کرده است که گفت بخدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که من در یک شب تمام قرآن را میخوانم
فرمود که مرا خوش نمیآید که در کمتر از یک ماه بخوانی و از حسین ابن خالد روایت کرده است که گفت بخدمت امام جعفر صادق علیه السلام
عرض کردم که قرآن را در چند روز بخوانم فرمود که آن را بخوان در حالتیکه پنج قسمت باشد و آن را بخوانی در حالتیکه هفت قسمت باشد
و بدانکه مصحف نجم از این روز در سیمت که از جهار ده جزء بیک پاره و هفت بخش اولی سنت است که در ماه مبارک رمضان
قرآن را بیشتر بخوانند زیرا که قرآن در ماه مبارک رمضان فرود آمده است در کافی از حفص ابن غیاث روایت کرده است که گفت
امام جعفر صادق علیه السلام را سوال کردم از قول خدای عز و جل شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن یعنی ماه مبارک رمضان
که قرآن فرود فرستاده شده است در آن و عرض کردم که جز این نیست که قرآن فرود فرستاده شد در بیست سال از اول تا آخر پس آنحضرت علیه السلام در جواب فرمود
میان اول و آخر آن حضرت صادق فرود قرآن در ماه مبارک رمضان یکبار بسوی بیت المعمور فرود آمد بعد از آن در طول بیست سال
بزمین فرود آمد و نیز فرمود که صحف ابراهیم در شب اول از ماه مبارک رمضان فرود آمد بعد از آن تورات
بعد از گذشتن شش شب از ماه مبارک رمضان فرود آمد و زبور در روز... که ده شب از ماه مبارک رمضان گذشته بود و انجیل
و قرآن در شب بیست و سیم از ماه مبارک رمضان فرود آمد و از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود
هر چیزی را بهاریست و بهار قرآن ماه مبارک رمضان است و از علی ابن حمزه روایت کرده است که گفت بر امام جعفر صادق
ع وارد شدم پس ابو بصیر بآنحضرت عرض کرد که فدای تو گردم آیا در ماه مبارک رمضان قرآن را در یک شب بخوانم فرمود نه عرض
کرد که پس در دو شب بخوانم فرمود نه عرض کرد که پس در سه شب فرمود که آری و با دست خویش اشاره فرمود

باز اول تصحیف است یا بر وجه

علیه السلام در جواب فرمود

بعد از آن

بعد از آنکه فرمود که ای ابا محمد بدرستیکه ماه مبارک رمضان را حقی و حرمتی بزرگ است و چیزی از ماهها با آن مشابهت ندارد و اصحاب
محمد صلی الله علیه و آله چنان بودند که یکی از ایشان قرآن را در ماهی یا کمتر از آن میخواندند بدرستیکه قرآن باید که بشتاب خوانده شود و لیکن باید بترتیل
و تأنی خوانده شود چون بآیه که در آن یاد بهشت در آن باشد در نزد آن توقف کن و بهایت و بهشت را از خدای
عز و جل سوال کن و چون بآیه که در آن یاد آتش در آن باشد در نزد آن توقف کن و از آتش بخدا پناه بر و بسند دیگر از علی ابن ابی حمزه
روایت کرده است که گفت ابو بصیر از امام جعفر صادق ع سوال نمود و من حاضر بودم پس آنحضرت عرض کرد که فدای تو گردم
آیا قرآن را در یک شب بخوانم فرمود نه عرض کرد که در دو شب فرمود نه تا آنکه بسه شب رسید پس حضرت بدست خویش اشاره فرمود و فرمود
بلی بعد از آن حضرت صادق علیه السلام فرمود که ای ابا محمد بدرستیکه آنکه پیش از شما بوده از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله بوده که در یکماه و کمتر
قرآن را میخواندند بدرستیکه قرآن نباید بشتاب خوانده شود و لیکن باید بترتیل خوانده شود [struck through] درست و چون بآیه
که یاد آتش در آن باشد در نزد آن بایستی و از آتش بخدا پناه بر پس ابو بصیر عرض کرد که در ماه مبارک رمضان قرآن را در یک شب بخوانم
فرمود نه عرض کرد که در دو شب فرمود نه عرض کرد که در سه شب فرمود که او با دست خویش اشاره فرمود و فرمود آری ماه مبارک رمضان
چیزی از ماهها با آن مشابهت ندارد و آن را حق و حرمتی عظیم است و در آن نماز بسیار بکن هر چه توانی با ما در آن استطاعت داشته باشی
و از علی ابن حمزه روایت کرده است که گفت بخدمت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که پدرم از آنحضرت سوال نموده بود از ختم کردن
قرآن در هر شب یا در هر شب پس حضرت با او فرموده بود که در هر شب از آن ختم میکنی پدرم بآنحضرت عرض کرده بود که در ماه مبارک رمضان
پس حضرت بپدرم فرموده بود که در ماه مبارک رمضان پدرم بحضرت عرض کرده بود که آری ما دام که استطاعت داشته باشد و آن
پدرم این بود که در ماه مبارک رمضان قرآن را چهل مرتبه ختم میکرد و من قرآن را بعد از پدرم ختم کرده ام پس بسا بوده که از چهل ختم زیاده
کرده ام و بسا بوده که کمتر از چهل ختم کرده ام بر اندازه فراغ و شغل و دماغ و کسالت خویش پس چون روز عید فطر شده یک ختم از
برای رسول خدا صلعم قرار داده ام و دیگر را از برای علی علیه السلام و دیگر را از برای حضرت فاطمه صلوات الله علیها و بعد از آن امامان
علیهم السلام که از برای هر یک از ایشان ختمی قرار داده ام تا آنکه بتو منتهی شده ام پس یک ختم از برای تو و از آنگاه قرار داده ام
از آن ماه که در این حالت که بیان نمودم آیا از برای من ثوابی است حضرت فرمود که آری نیکو است پس مرا ببب این عمل چه ثوابی است
حضرت فرمود که ثواب آن برای تو ببب این عمل آنست که در روز قیامت با ایشان باشی گفتم الله اکبر که برای من با این عمل چنین ثوابی
خواهد بود و حضرت سه مرتبه فرمود که آری و در عیون اخبار الرضا ع و امالی از ابراهیم ابن عباس روایت کرده است که گفت که امام
حضرت امام رضا علیه السلام این بود که در هر سه روز یک ختم قرآن را ختم میفرمود و میفرمود که اگر خواهم که آن را در نزدیکتر از سه روز
ختم کنم البته میتوانم ختم میکنم و لیکن من هرگز بآیه نگذشته ام مگر آنکه در آن فکر کرده ام در آنکه در چه چیز فرود آمده
و در چه وقت نازل شده پس از برای چنین چنین شده ام که در هر سه روز یکختم میکنم و حق مطلب آنست که چون قاری را حاجتی
که هر قدر از قرآن را که خواهد بخواند هر روز و هر شب و در روز دیگر در ختم آن معتبر نیست بشرطیکه آنقدر تند نخواند که در دیگر اسرار
کم شود و ماه مبارک رمضان در باب خواندن بسیار بیکر خواندن و فرق میان اینکه چون تفکر و تدبر در وقت خواندن
مستحب است و انسان در اکثر اوقات او قاتش مستغرق مشاغل دنیویه و حواس ظاهر و باطنش مصروف گشته

اوراسیر میشود از کلام الله تبارک و تعالی با آداب مقرر بسیار تلاوت نماید و لیکن در ماه مبارک رمضان فراغ بال و فراغ خاطر دل در کی دارد خوش
حالی دارد و علت منع خواندن آن در یک شب در غیر ماه مبارک و جواز آن در آن همین است و مؤید این مطلب است که امام زین العابدین
بکیاهی مبارک خویش یاد رکاب میکرد و بعد از آنکه آیه دیگر را الذرهم بر میاست تا آنکه آنرا در رکاب میکرد و هم قرآن را بجا آورد
و بجنتم کلام الله میفرمود و هیچ صد در اینجا امر را از آنحضرت در رساله نجاة السالکین بوضوح بیان کرده ام که استعداد برای کی عیان
و در باب بیان ثواب قرآن خواندن مذکور شد که هر روز بجا آوردن مطلب ششم در عقاب فراموش کردن قرآن بعد از حفظ و یاد گرفتن
کلینی در کافی از یعقوب احمر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت امام جعفر صادق عرض کردم که فدای تو گردم بدرستیکه من
قرآن را خوانده بودم بعد از آن از من رفته است و از آن فراموش کرده ام پس خدای عز و جل را بخوان و دعا کن که حال آن را بمن تعلیم نماید
یعقوب میگوید که ما تقدیر دیدم که بعد از آن فرمود که سوره قرآن را تخفیف مباش یعنی از آن امید او را وحال آنکه آن سوره را خوانده
پس از آن از او منع است و آن سوره در روز قیامت بنزد او میآید در بهترین صورتی و بر او سلام میکند پس آن شخص میگوید تو کیستی
میگوید که من فلان سوره ام پس اگر بمن تمسک میجستی و مرا از دست نمیدادی و فراموش نمیکردی و بمن عمل مینمودی امروز در این درجه
فرود میآوردم پس بر شما باد بقرآن و متمسک شدن بآن تا آنکه آنرا در آخرت و فانی فیضدوم کرده و بسند دیگر از یعقوب احمر روایت کرده
است که گفت بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که فدای تو گردم بدرستیکه مرا غمها و حزنهای چند بمن رسیده از من راه شده
که هر چیزی از خوبی که داشتم مگر اندکی بقدر اندکی از من رفته شده و آنرا فراموش کرده ام حتی قرآن را مقداری از آن فراموش شده ام یعقوب
میگوید که پس حضرت در نزد آنسخن در هنگامیکه ذکر کردم فزع نمود و ترسید بعد از آن فرمود بدرستیکه مرد سوره از قرآن را فراموش
میکند پس آن سوره در روز قیامت بنزد من او میآید تا آنکه در درجه بلندی از بعضی از درجات بهشت بر او مشرف میشود و میگوید السلام علیک
پس آنکه در جواب میگوید و علیک السلام تو کیستی میگوید که من فلان سوره ام که مرا ضایع کردی و مرا ترک نمودی بدرستیکه اگر
اگر بمن تمسک میجستی هر آینه ترا باین درجه میرسانیدم بعد از آن با انگشت خویش اشاره فرمود تا آنکه پیش از آن
مذکور شد و بسند دیگر از یعقوب احمر روایت کرده است که گفت بخدمت امام جعفر صادق ع عرض کردم که بر گردن من قرض
بسیار است و بتحقیق که در من داخل شده است از اندوه آنچه نزدیکست که قرآن از من رانده شود و آنرا فراموش کنم پس حضرت
صادق ع فرمود که متمسک شو بقرآن و بترس از آنکه آن را فراموش کنی بدرستیکه آیه از قرآن و سوره از آن در روز قیامت
میآید تا آنکه هزار درجه بالا میرود یعنی در بهشت بعد از آنکه میگوید اگر مرا حفظ میکردی تو را بآنجا میرسانیدم و از ابو بصیر
یعقوب روایت کرده است که گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میفرمود که بدرستیکه مرد چون سوره بر او
پس آن را فراموش نماید و ترک کند آن را در بهشت داخل شود آن سوره از جانب بالا بر او مشرف شود در بهترین صورتی
و میگوید که مرا میشناسی در جواب بگوید که نه پس بگوید که من فلان سوره ام که بمن عمل نکردی و مرا ترک نمودی بدرستیکه والله
باش بخدا سوگند که اگر بمن عمل میکردی تو را باین درجه میرسانیدم و آن سوره بسوی زبر خویش اشاره کند و از ابو
ابو بصیر روایت کرده است که گفت بخدمت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که سوره از قرآن را فراموش کند
سوره در بهشت در صورت نیکو و درجه بلندی از برای او متمثل و مصور شود پس چون آن را ببیند بگوید که تو چه چیزی
بسیار نیکو و مقبول کاش که تو از برای من میبودی پس آن سوره بگوید که آیا مرا نمیشناسی من فلان سوره ام و اگر آن را

از من رانده شده

میکند

باشی

نکرده بودی

نکرده بودی تو را بسوی این بلندی میکردم و علامه مجلسی ره بعد از ذکر حدیث اول یعقوب احمر گفته است که احادیث
بسیار دلالت بر نکوهش در مذمت فراموش کردن قرآن وارد شده است و ظاهر بعضی فراموش کردن لفظ و جمعی است و ظاهر
بعضی ترک عمل نمودن بمعانی آنست و دوم ظاهرتر است از جهت آنکه اول از اکثر از آن فراموشی بی اعتنائی باشد و اگر اعتبار
بسبب ضعف حافظه از خاطر محو شود قصور ندارد و بعضی احادیث که وارد شده است که قصور ندارد بر این محمول است
چنانچه از حضرت رسول ص منقول است که هر که قرآن را یاد گیرد و عمدا فراموش کند چون بمحشر در آید دستش را در گردن
غل کرده باشند و خدا بعدد هر آیه ماری بر او مسلط کند که در آتش جهنم قرین او باشد مگر آنکه خدا او را بیامرزد و من میگویم
که در جمیع احادیث که در آن وعید وارد است مگر آنکه ظاهر بعضی احادیث که وارد شده است که قصور ندارد محمول است چه
بعضی از آن ظاهر در این معنی است چنانکه در کافی از سعید ابن عبد الله اعرج روایت کرده است که گفت از امام جعفر صادق
علیه السلام را سوال کردم از حال آن شخصی که قرآن را میخواند پس آن را فراموش میکند بعد از آن میخواند و باز فراموش میکند
آیا در این باب بر او تنگی و گناهی است فرمود که نه بلکه در اینجا محمول است و کلینی از قاسم ابن عبید روایت کرده است که گفت
امام جعفر صادق ع را سوال کردم از مردی که قرآن را خوانده پس آن را فراموش کرده و سه مرتبه این سوال را کرده
بالخصوص اعاده غیرهم و عرض کردم آیا در این باب بر او حرجی است فرمود که نه و در دافی میگویم که مراد از نفی حرج
مترتب نشدن عقاب است بر آن پس با محرومی از درجه رفیع در بهشت بواسطه آن منافات ندارد فائده چهارم
در ذکر بعض از احوال قاریان مشهور و راویان و رموز ایشان و تحقیق در تواتر قرائت ایشان و عدم تواتر آن
و در آن سه مقصد است مقصد اول در بیان بعض از احوال قاریان و راویان ایشان بدانکه ایشان هفت نفر مشهور اند
و مشهور ترین ایشان هفت نفر اند ابن کثیر و نافع و عاصم و حمزه و کسائی و ابو عمرو و ابن عامر و یعقوب و خلف و ابو جعفر و شیخ طبرسی
در مجمع البیان ابو حاتم سهل ابن محمد سجستانی را بر آن افزوده و بغوی در معالم التنزیل یکی را که خلف است
از آن کم نموده و قاضی ناصر الدین بیضاوی در دیباچه انوار التنزیل یکی را که خلف است از آن کم نموده ایشان را
هشت نفر دانسته اند و ابو جعفر را علاوه و خلف را اخراج و مشهور ندانسته اما ابن کثیر ابو معبد و نسبتش
عبد الله ابن کثیر داری مکی است و او قرآن را بر مجاهد ابن جبر خوانده و مجاهد بر ابن عباس و ابن عباس بر ابی ابن کعب
و ابی ابن کعب بر پیغمبر ص و پیغمبر از جبرئیل فرا گرفته و جبرئیل از میکائیل و میکائیل از اسرافیل و اسرافیل
ملتقی شده از لوح و لوح از حق جل و علا است و در ابراز المعانی گفته که قرائت او در میان مکیان بوده و عبد الله ابن
سائب مخزومی و عبد الله ابن حارث که عثمان او را با مصحف بسوی مکه میفرستاد در هنگامیکه مصحفها را نوشت و آنها را
بسوی بلاد فرستاده و او درک کرده در مدت او بعضی از صحابه را که از جمله آنها که بر او خوانده عبد الله
ابن کثیر بود بار ایجاز جعفر از مصنفان کتب الحکایات که از او روایت کرده اند چنانکه در سطر ور شرح گفته یکی
احمد بزی و دیگری محمد قنبل لیکن بی واسطه در سنه صد و بیست از ابن کثیر روایت نموده اند و در زمان حکومت سلیمان

ابو الحسن ع

فائده چهارم

مقصد اول

ابن کثیر

میکند و عکرمه از ابو عمرو قسط و شبل و قسطنطین ابن کثیر و قنبل از ابو الحسن قواس و قواس از قسط و قسط از ابن
کثیر و در ابراز المعانی با قواس ابن فلیح را نیز ذکر کرده و گفته اند که هر دو از اصحاب قسط خوانده اند و بزی که روایت شده است
که قنبل بر بزی نیز خوانده و او در طبقه دوم [illegible] اوست که مذکور شد و در مجمع البیان گفته است که ابن کثیر را اکثر روایات
روایت بزی و روایت ابن فلیح و روایت ابو الحسن قواس و لقب بزی چنین است ابو الحسن احمد ابن محمد ابن عبد الله ابن
قاسم ابن نافع ابن ابی بزه مولای بنی مخزوم و نسب قنبل چنین است ابو عمرو محمد ابن عبد الرحمن ابن محمد ابن خالد ابن سعید
ابن جرجه [illegible] وفات نمود و قنبل در سال دویست و نود و یک وفات نمود [illegible]
[illegible] در مکه بود و اما نافع کنیتش ابو الحسن است و بعضی گفته اند ابو عبد الرحمن و در معالم التنزیل و ابراز المعانی [illegible]
مذکور نیست و نسبتش نافع ابن عبد الرحمن ابن ابی نعیم [illegible] ابن شعوب لیثی است و اصل او [illegible]
[illegible] خوانده و ایشان بر ابن عباس چنانکه در مجمع البیان [illegible]
و در معالم التنزیل گفته است که قرآن را خوانده [illegible] از تابعین که از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله خوانده اند [illegible]
است که ابو جعفر بر ابو هریره خوانده [illegible] و ابو هریره بر ابی ابن کعب خوانده و در مجمع مذکور است که او را [illegible] روایت است [illegible]
ورش [illegible] ابن سعید است و روایت قالون [illegible] عیسی ابن مینا و روایت اسمعیل ابن جعفر [illegible]
[illegible] ابو موسی عیسی ابن مینا [illegible] است و لقب ورش ابو سعید عثمان ابن سعید [illegible] است و نافع
در سنه صد و شصت و نه [illegible] در مدینه [illegible] وفات نمود و قالون نیز در مدینه وفات [illegible]
[illegible]

[illegible]

دلالت میکند [illegible] مقصد [illegible] در بیان رموز قاریان
[illegible]
نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و عاصم و حمزه و کسائی [illegible]
[illegible]
[illegible]
که جعلت ابا جاد علی کل قاری دلیلا علی المنظوم اول اولا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابن بابویه رحمه الله در کتاب معانی الاخبار باسناد خویش [illegible]
[illegible] حضرت امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]
[illegible]

[illegible]

تا اگر شبهه را بر طرف کند و کلام ابن جزری [illegible]
از احرف موده یعنی قرآن نازل شده بر هفت لغت از لغتهای عرب یعنی اکثر لغتها در قرآن متفرق است پس بعضی از آن بلغت
قریش و بعضی از آن بلغت هذیل و بعضی از آن بلغت هوازن و بعضی از آن بلغت یمن و معنی آن نیست که در یک حرف هفت وجه
باشد علاوه برین که در قرآن [illegible] مثل قول خدا مالک یوم الدین و عبد الطاغوت
از جمله [illegible] قول ابن مسعود است [illegible]
[illegible]
دیگر [illegible] از لغتهای عرب
و معنی آن نیست که در یک حرف هفت وجه باشد [illegible]
[illegible] در قرآن متفرق است [illegible] مجمع البیان [illegible]
[illegible]

[illegible]

قرآن بر هفت حرف است امر و زجر و ترغیب و ترهیب و جدل و قصص و مثل [illegible] ناسخ است و منسوخ
و محکم و متشابه و مجمل و مفصل [illegible]
در باب نزول قرآن بر هفت حرف که حدیث سابق [illegible] روایت [illegible]
حضرت صادق علیه السلام [illegible] احادیث مختلف [illegible]
قرآن بر هفت حرف نازل شده است [illegible]
فرمود که هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

که آن را جملهٔ قرآن حیث معاذ الله ولیکن چنین اعتقاد کم بود و ما هم بسم الله که در قرآن نوشته شده در میانه دو سوره جمع شده
و نسیان و زیاده و نقصان اعتقاد کم بود که این در سورهٔ حمد ...
که اسقاط کردن اول فاتحه را از مصحف ... ابو عبید ...
دو سوره را ...
[illegible]

و سایر وجوه او اثبات واو ... و الکتاب بدون ... در ... سوره توبه تجری من تحتها الانهار زیادتی
من و حذف ... خوانده اند و باقی تحتها بدون من ...
هو الغنی با اثبات هو خوانده اند و امثال اینها ... متواتر نباشد موجب ظن اشتباه کاتب مصاحف ایشان میشود
است که نسبت اشتباه ...
[illegible]
چهارم ... قرائتهای سبع متواتر نباشد ...
[illegible]

و وارد شده است که قرآن ... نازل شده از نزد خدای واحد ...
تواتر در میان اکثر علمای عامه ...
[illegible]

در این باب وسعت ... قرائت ابن عامر ...
[illegible]

روح الجنان در شرح ... لا یکذب عند الله احد ولا یوثق ...
ذال ... اگر ... روایت ... که این قرائت ... است قرائت اول است ...
اول بازگشت و این قرائت ... و این قرائت اختیار ... ابو عبید و ابو حاتم است ...

[illegible]

حکایت

[illegible]

حکایت

[illegible]

[illegible]

سبع میگویند که در قراءات دیگر از ده قراءت با آنها کامل میشود و آنها قراءات ابوجعفر است و یعقوب و خلف تردد [illegible] بجهة نظر کردن
بسوی اختلاف در تواتر آنها و تحقیق کرد استاد ما در ذکری بثبوت تواتر آنها [illegible] نیست از ثبوت اجماع بخبر واحد
پس در این مقام جایز است که با آنها قراءت کنند یعنی در نماز و غیره [illegible] میگوید که جایز است که بکمال عشر قراءت کنند بنابر
قول قوی و شهید ثانی رحمه الله در مقاصد علیه میگوید که تمام متواتر تمام عشره باضافه ابوجعفر و یعقوب و خلف [illegible] است
و اجود ثبوت تواتر است و تحقیق که مصنف در ذکری بتواتر آنها شهادت داده و کمتر از نقل اجماع بخبر واحد قاصر نیست و در روض
الجنان میگوید که علما اختلاف کرده اند در تمام عشره و آنها قراءات ابوجعفر است و یعقوب و خلف و مشهور میان متاخرین تواتر
آنهاست و از جمله کسانیکه شهادت داده اند شهید است و این از اجماع بخبر واحد کمتر نیست پس جایز است که با آنها قراءت شود
و بعضی از محققین از متاخرین کتابی [illegible] نوشته در باب [illegible] آنها را [illegible] در هر طبقه و لسان [illegible]
در تواتر معتبر است پس جایز است که با آنها قراءت شود و سبط [illegible] میگوید که در ذکری از بعضی از اصحاب
حکایت کرده است که او منع کرده از قراءت ابوجعفر و یعقوب و خلف و آنها کامل عشره اند [illegible]
و از آنها چون تواتر سبع ذکر است که محقق شیخ علی [illegible] است که این از ثبوت اجماع بخبر واحد قاصر نیست پس جایز
است که با آنها قراءت شود و لکن خوب نیست زیرا که این [illegible] از اعتبار تواتر [illegible]
است که گویا در سبع خلافی نیست و [illegible] عشره [illegible] قراءت که در میان [illegible] ظاهر [illegible]
بجهة علم بوجوب قراءتی [illegible] معلوم باشد و [illegible] معلوم نیست [illegible] متواتر [illegible]
مثل شهید [illegible] اشتراط تواتر [illegible] ثبوت [illegible] واجب است [illegible] کافی نیست بخبر واحد کفایت
[illegible] در اصول ثابت شده است پس قیاس [illegible] قبول اجماع [illegible] قول عادل [illegible] قبول میشود
[illegible] قبول شود [illegible] قول محقق ثانی و شهید ثانی [illegible]
[illegible] شهادت داده شهید بتواتر [illegible] کافیست بجهة عدالت او [illegible] ثبوت [illegible] اجماع [illegible]
[illegible] جایز باشد [illegible] بلکه از بعضی از اصول [illegible]
میشود [illegible] قراءت [illegible] معلوم باشد [illegible] است پس [illegible] معلوم باشد
[illegible] سید علی طباطبائی در شرح [illegible]
[illegible] واجب است [illegible] بتواتر میگوید [illegible] قراءت
سبع است بجهة موافقت [illegible] عشره است [illegible] بعضی از اصحاب [illegible]
[illegible] اسناد بسوی شهادت شهید بتواتر [illegible] انکار [illegible] محقق [illegible]
محقق سید در مدارک [illegible] است که این رجوع است از اعتبار تواتر [illegible] معتبر است [illegible]
در حالیکه مضاف است بسوی [illegible] قراءت [illegible]
بالخلاف در [illegible] دلیل [illegible] است و [illegible] در شرح [illegible] است که اکثر قراءات

بتمام عشره صحیح است حاصل [illegible] پس بعضی منع کرده اند قائل اند مطلقا در نماز و غیر آن بسبب آنکه اینها متواتر نیستند پس شواذ
داخل اند و بعضی تجویز قائل اند مطلقا بجهة ادعای تواتر در آنها چون سبع و بعضی قائل اند بمنع در نماز و جواز در غیر آن بجهة
احتیاط [illegible] نماز [illegible] از شیخ جواد در شرح رسالة جعفریه منقول است که جایز است
قراءت بتمام [illegible] ابوجعفر و یعقوب و خلف بسوی سبع بنابر قول قوی در نزد مصنف و [illegible]
شهید در ذکری بتواتر اینها شهادت داده و کمتر از نقل اجماع بخبر واحد نیست و گفته که مصنف [illegible] و در این نظر
زیرا که ثبوت تواتر بخبر عادل [illegible] است بجهة اشتراط علم در مفهوم آن [illegible] ظاهر آنست [illegible]
واجب است و آنکه [illegible] جایز باشد که با آن قراءت کند و احوط آنست که بر سبع اقتصار کند و [illegible]
[illegible] از بعضی از اصحاب منقول است و علامه مجلسی گفته است که علما [illegible] عشر اختلاف کرده اند و در ذکری
بجواز آنها را ترجیح داده در حالیکه تواتر آنها را ادعا کرده دارد چون سبع و احوط اقتصار بر سبع است [illegible]
[illegible] کلام مجلسی میگوید که [illegible] استاد استادان [illegible]
در اول کتاب [illegible] است که هر قراءتی [illegible] موافقت داشته باشد [illegible] مصحفهای عثمانی [illegible]
باشد [illegible] احتمال داشته باشد و سندش صحیح باشد آن قراءت صحیحه [illegible] جایز نیست و انکار آن حلال نباشد
آن از جمله هفت حرفست [illegible] و قبول آن بر مردمان واجب است خواه از ائمه سبع باشد و خواه از عشره
ایشان از ائمه مقبولین و در هر زمان [illegible] میشود که ضعیف است یا شاذ یا باطل خواه
از سبع باشد و خواه از [illegible] است [illegible] و خلف [illegible]
و مهدوی و ابوشامه [illegible] معروف نیست [illegible]
[illegible] سبع [illegible] قراءتها [illegible]
چون ابوعبید قاسم ابن سلام و ابوحاتم سجستانی و ابوجعفر طبری و اسمعیل قاضی [illegible]
[illegible] در باب قراءت [illegible] ابن مجاهد [illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] اقتصار بر سبع [illegible]
ایشان [illegible] در حقیقت [illegible] اقتصار [illegible] مصحف موافق
بود [illegible] سهل و آسان باشد [illegible] منضبط و مضبوط [illegible]
و امانت و طول عمر در ملازمت [illegible]
[illegible] یعقوب و ابوجعفر و شیبه [illegible]
ایشان [illegible] ابن مجاهد [illegible] اقتصار [illegible]
[illegible] مصحفها [illegible] بسوی [illegible]
و بصره [illegible] مصحف [illegible] مصحف [illegible] بسوی

بسوی یمن و مصحف دیگر را بسوی بحرین [illegible] و لیکن چون از برای دو مصحف [illegible]
خواستند که عدد مصحفها را مراعات کنند از غیر بحرین و یمن [illegible] عدد مصحفها [illegible] کامل [illegible]
تا آخر الخ در دلیل دوم تواتر قراءات سبع گذشت و نیز در اتقان مذکور است که ابوبکر ابن [illegible] است که این سبعه را
برای جواز متعین نیست [illegible] جایز نباشد مانند قراءت ابوجعفر و شیبه و اعمش و مثل ایشان زیرا که اینگروه
مثل ایشانند یا بالاتر از ایشان [illegible]
اتقان بعد از الخ از صاحب [illegible] در دلیل مذکور گذشت مذکور است [illegible] که هر قراءتی که سندش صحیح باشد و [illegible]
مستقیم باشد و در عربیت با خط مصحف امام موافق باشد از جمله سبعه منصوص است و در هر زمان [illegible]
کان معتقد میشود [illegible] شاذ است و تحقیق [illegible]
[illegible] است [illegible] قراءتهای مشهوره
است که اصحاب [illegible] جایز است در نماز و غیر آن قراءت [illegible] قراءتهای سبع و [illegible] شاذ
و ظاهر این [illegible] از غیر سبع مشهوره [illegible] شواذ باشد و تحقیق [illegible] قراءت [illegible]
یعقوب و ابوجعفر [illegible] است و این قول صواب است و [illegible] قراءات سبع مشهوره
[illegible] قول صواب است و [illegible] است یک قسم [illegible]
مصحف مخالفت دارد [illegible] شهرت [illegible]
و این نیز منع [illegible] قراءت [illegible] ظاهر میشود [illegible] اعتماد نمیشود
[illegible] قراءت [illegible]
[illegible] یعقوب و غیر او [illegible] است که بعضی
[illegible] در این باب [illegible] اعتماد میشود [illegible] قراءت
[illegible] است [illegible] در شواذ سبع [illegible] ایشان
[illegible] در منع الموانع [illegible] در باب تواتر سبع [illegible] است [illegible]
[illegible] متواتر نیستند [illegible]
[illegible] مصحف مخالف [illegible] انکار [illegible]
بود [illegible] قراءت [illegible] از اصحاب [illegible] در باب قراءت سبع [illegible]
[illegible] عشره [illegible] قراءت سبع [illegible]
اقتصار نموده و قراءت [illegible] ابوجعفر است و یعقوب و خلف متواتر است و [illegible] معلوم است بالبدیهه
[illegible] عشره [illegible] بالبدیهه [illegible] معلوم است [illegible]
[illegible] دادن است و [illegible] معالم التنزیل میگوید [illegible]
چنانکه [illegible] حفظ [illegible] حفظ حروف [illegible]
خط مصحف یعنی [illegible] اتفاق [illegible] موافق باشد [illegible]

قراءت که [illegible] اتفاق دارند و تحقیق [illegible] کتاب ذکر کرده
قراءت [illegible] ایشان [illegible] امام ابوالحسن احمد ابن علی
[illegible] ابوالقاسم ابن طاهر ابن علی [illegible] ابوبکر ابن
احمد ابن حسین ابن مهران [illegible] در کتاب [illegible] مذکور است [illegible]
[illegible] قاری مشهور و ابوجعفر و یعقوب [illegible] اتفاق [illegible] قراءت
[illegible] مشهورین [illegible]
قاری مذکورین [illegible] قراءتها [illegible] اجماع [illegible]
اقتداء [illegible] قراءت [illegible]
[illegible] قراءت بسوی ایشان
است [illegible] قراءت ایشان [illegible]
[illegible] قراءت ایشان [illegible]
شده است [illegible] قراءت سبع [illegible] متواتر [illegible]
[illegible] متواتر [illegible] سبع [illegible]
باشد و لیکن چون [illegible] قراءت [illegible]
معصومین علیهم السلام [illegible] ایشان [illegible] مردمان [illegible]
شامل اینها [illegible] در نماز و غیر آن [illegible] قراءت [illegible]
[illegible] قراءت [illegible] شیخ طوسی قدس سره [illegible]
تواتر سبع [illegible] شیخ طبرسی [illegible] اجماع [illegible]
[illegible] قراءت [illegible] شهید تواتر
[illegible] اجماع [illegible] متواتر [illegible]
قراءت [illegible] اجماع [illegible] قراءت [illegible]
ظاهر مذاهب امامیه [illegible] بالصواب و الیه المرجع و المآب [illegible] قراءت [illegible]
[illegible] قراءت [illegible] جایز نیست [illegible]
[illegible] قیاس است [illegible]
و در اصطلاح قراءتی است که متواتر باشد پس هر که سبع را متواتر میداند [illegible] متواتر
[illegible] شاذ [illegible] متواتر [illegible] قراءت [illegible] متواتر میدانند
[illegible] شاذ [illegible] آحاد [illegible] قراءت سبع را
[illegible] آحاد [illegible] شاذ [illegible] قراءت [illegible]
متواتر و قراءت [illegible] آحاد [illegible] قراءت [illegible]

و امثال ایشان و اکثر از قرائات و از الجمله محقق ثانی در جامع المقاصد گفته است الجزء ازین باب است یعنی قرائت عشر بات شاذ

است چون قرائت ابن محیص و ابن مسعود و ترجیح داده است که الجزء زیاده بر عشره از شواذ چون قرائت ابن مسعود و ابن محیص

تامل در عدم جواز قرائت بآن نیز او ... و هر چند از باب عربیت موافق باشد و صاحب ... علی طباطبائی در شرح ...

میکویم آنها عشره ظاهر ایشان اطباق است بر عدم جواز متابعت ... از جمله ... قرائات ...

در روض الجنان گفته است ... الجزء ... از قرائت عشره مذکوره زیاده باشد مانند قرائت ابن مسعود و ابن محیص

و غیر این از کلمات عبارت ... نظر ... الا ... الجزء ... روایت شود ... است

قسمت ... قرائت ... میشود و حکم ... منکر ... قرائت ... باعربیت و خط مصحف موافق

است و قسمت ... آحاد ... بعربیت ... صحیح است و لفظش با خط مصحف مخالف است پس قبول نمیشود

و بآن قبول قرائت نمیشود ... الجزء ... اجماع ... بالاجماع ... آحاد ... قرآن

شده و بآن قرآن ثابت نمیشود ... و حکم ... نمیتوان ...

و قسمت ... آن ... از راه ... و ... الانکار ...

[illegible]

[illegible]

الباب الاول في بيان مخارج الحروف

الفصل الاول

درزده حرف خلاف است چنانکه در رسالهٔ تجوید نقل و مقاهد کرده بیان کرده ام و بعد از آنکه مذکور شد محقق عالم ظاهر است که اگر نطق
صحیح موافق قرائت اهل بیت علیهم الصلوة والسلام باشد خواه آنکه جائز باشد و اما شواذ سبعه مشهوره ازین باب پروشت
قرائت ایشان شاذ باشد از آنها جایز است چنانکه پیش گذشت و بعد ازین باحاث و توفیق خدا شروع در مطلب میکنم والله الموفق
والمعین باب اول در بیان مخارج حروف و صفات آنها که قاری را بآنها احتیاج دارد
در این باب مذکور میشود و درین باب دو فصل است فصل اول در ذکر مخارج حروف بسبیل اجمال و تفصیل و ذکر عدد مخارج
حروف بدانکه مخارج جمع مخرج است و مخرج اسم مکان است از خروج یعنی بیرون آمدن پس مخارج حروف مواضعیست
که حروف از آنها بیرون آید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بصفات است و فرق [illegible] بعضی گفته اند که مخارج چهار ده است باسقاط جوف و مخرج لام و راء و نون را یکی کرده اند چنانکه مذکور
خواهد شد و سیبویه و اتباع او و اکثر نحویان و قراء چنانکه بعضی گفته اند مخارج را شانزده میدانند باسقاط مخرج
جوفی دیگر گفته اند که آنها حروف مد و لین اند پس مخرج الف را حلق قرار داده اند و واو و یاء ساکن را چون واو
و یاء ساکن [illegible] چون واو و یاء متحرک دانسته اند و اضعف این اقوال قول [illegible] که مخرج حروف یکیست و اختلاف
بصفات است چه اختلاف مخارج امریست معلوم و محسوس و متفق علیه اهل عربیت و قراءت بلی در بعض از
حروف اختلاف صفات باعث تعدد شده و مع ذلک [illegible] مخرج [illegible] باتحاد و بعضی گفته اند که این
تعلیل که محض اصطلاح است و بعضی معنوی که ثمره دارد و الخ خلیل احمد فراهیدی و جماعتی از محققان باب
[illegible] قائل اند اینست که مخارج همزه است اول حلق است از جانب [illegible] و مخرج [illegible] همزه است
ولیکن مخرج همزه بسیار نزدیکتر است و جماعتی از [illegible] ترتیب الف را نزد [illegible] حروف حلق دانسته اند و مخرج
آنرا [illegible] چون مخرج [illegible] دانسته اند نسبت بالف و اخفش را اعتقاد آنست که مخرج [illegible]
بر تقدم [illegible] و ابوحیان گفته است که [illegible] و حق آنست که مخرج الف فضای دهانست و حلق
و زبان را در [illegible] چنانکه خلیل و سائر محققان گفته اند و در وقف [illegible] معلوم میشود دوم میان
حلق است و آن مخرج عین [illegible] و حاء [illegible] است اما مخرج عین باقصای حلق نزدیکتر است از مخرج
حاء و از ابوحیان منقولست که [illegible] کلام سیبویه نسبت داده [illegible] است که ظاهر کلام [illegible]
عکس اینست سیم آخر حلق است از جانب دهان و آن مخرج غین [illegible] و خاء [illegible] است و [illegible]
میگوید لیکن مخرج خاء بابتدای حلق نزدیکتر است از مخرج غین چنانکه ابوحیان از کلام سیبویه حکایت نموده [illegible]
[illegible] این [illegible] داشته [illegible] حاشیه [illegible] میگوید [illegible] کرمکی جل
[illegible] از خاء است و [illegible] کلام سیبویه [illegible]
[illegible] تمیز [illegible] حاصل میشود [illegible] میگویم [illegible] قسم [illegible] است چنانکه
مذکور شد و مخرج [illegible] از مخرج [illegible] و هر یک [illegible] شش حرف [illegible] حلقی [illegible] چهارم بن زبانست با آنچه
برابر آنست از کام بالا و آن مخرج [illegible] است و از ابوحیان منقولست [illegible] است که مخرج کاف [illegible]
[illegible] زبان است [illegible] بن زبان با آنچه محاذی آنست از کام بالا [illegible] مخرج کاف
و آن مخرج کاف [illegible] است [illegible] میان زبانست با آنچه محاذی آنست از کام بالا
و آن مخرج جیم [illegible] و شین [illegible] و یاء [illegible] ولیکن مخرج جیم [illegible] بن زبان [illegible] نزدیکتر
است و از ابوحیان منقولست [illegible] مخرج [illegible] بن زبان نزدیکتر است [illegible]
[illegible] و از خلیل [illegible] مخرج [illegible] فضای دهانست پس [illegible] است [illegible]

و اگر مرادش [illegible] است درست [illegible] هفتم کناره زبانست از [illegible] نزدیک بن زبان از جانب چپ یا راست
با آنچه [illegible] از دندانهای [illegible] است از کام بالا و آن مخرج ضاد [illegible] است [illegible] زبان [illegible] در وقت تلفظ
[illegible] کام بالا [illegible] مذکور است [illegible] از جانب راست [illegible] میشود چنانکه کلام سیبویه مشعر است
[illegible] و ابوحیان گفته [illegible] از جانب راست میدانند و از جانب چپ [illegible]
[illegible] میگویم [illegible] از هر طرف جایز است بلکه از طرف چپ آسانتر است چنانکه [illegible]
طرف راست [illegible] و از طرف چپ آسانتر و در کنز المعانی [illegible] مذکور است در [illegible] کلام
[illegible] بیرون آمدن [illegible] از دو جهت و طرف دشوار است [illegible] بیرون آوردن آنست از طرف چپ و بیرون
آمدن آن از جانب راست [illegible] است و بعضی [illegible] عمر ابن خطاب [illegible] از دو جهت بیرون میآورده و صاحب
کشاف [illegible] در باب [illegible] است [illegible] هر دو دست خویش
کار میکرد و ضاد را از دو جانب زبانش بیرون میآورد و [illegible] در باب مذکور [illegible]
و یاء و حروف [illegible] و مخرج [illegible] و سکون [illegible] جانب دهان با آنچه
[illegible] باشد یا جای [illegible] با آنچه [illegible]
[illegible] است و ضاد و جیم است و از خلیل منقولست [illegible] مخرج ضاد [illegible]
از مخرج جیم و شین است هشتم جزوی از روی زبان که نزدیک [illegible] تا سر آن با آنچه محاذی آنست از کام بالا
بالای [illegible] و آن مخرج لام است و در [illegible] است که در میان حروف
[illegible] هم [illegible] و سیم [illegible] است نزدیک مخرج لام با آنچه محاذی آنست از کام بالا
[illegible] و آن مخرج نون است و در بعضی [illegible] مخرج [illegible] مذکور خواهد شد [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible] مخرج لام و راء و نون یکیست [illegible] زبانست و [illegible]
[illegible] ابو عمرو و [illegible] مخرج [illegible] است [illegible]
است [illegible] تفصیل [illegible] است که مذکور شد [illegible] در باب [illegible] مخرج حروف آنست [illegible]
بسیار نزدیکتر [illegible] مخرج [illegible] باشند [illegible]
[illegible] از مخرج [illegible] سر زبان [illegible]
چنانکه نون [illegible] لام نزدیکتر است [illegible] مخرج لام [illegible] و راء [illegible]
خواهد یافت که مخرج [illegible] بیشتر [illegible] نزدیکتر است [illegible]
سر زبانست با بن دو دندان پیش بالا و آن مخرج طاء و [illegible] و دال [illegible] است [illegible]
[illegible] حروف [illegible] گویند [illegible] از دهم سر زبانست با سر دو دندان پیش پائین [illegible] مخرج صاد و سین [illegible]

[illegible] وقت [illegible] حروف زبان محاذی [illegible] میشود [illegible] زبان [illegible] حروف
واقع میشود [illegible] حروف اسلی گویند [illegible] دهم سر زبانست با سر دو دندان پیش بالا و آن مخرج ظاء [illegible]
و ذال و ثاء است و صاحب کشاف [illegible] مخرج ظاء طرف زبانست با بن دو دندان پیش بالا چنانکه در [illegible]
[illegible] مذکور شد [illegible] ابو علی فارسی و [illegible] طبرسی [illegible] مجمع البیان [illegible]
و در مجمع در سوره مؤمن [illegible] ادغام و اظهار [illegible] از ابو علی نقل کرده که [illegible] حسن است [illegible]
[illegible] و اظهار حسن است زیرا که ذال [illegible] و طاء و تاء [illegible]
[illegible] ذال و طاء [illegible] از طرف زبانند و اصول ثنایا [illegible]
[illegible] مخرج ذال [illegible] اصول ثنایاست بالاجماع [illegible] و طاء [illegible]
حسن ادغام است [illegible] میگوید [illegible] کناره زبانست با [illegible]
از طرف راست زبان [illegible] از دو طرف زبانست و اصول ثنایای علیا [illegible]
میشود [illegible] ذال [illegible] حروف [illegible] مخرج [illegible] سر دو دندانست بالا [illegible]
چنانکه [illegible] صاحب کشاف [illegible] میگوید
[illegible] استعلا و اطباق [illegible] زبانست بار [illegible]
در عین [illegible] در بیان [illegible] کتاب عین
[illegible] و [illegible] میگوید [illegible] و قرب و نزدیک
اطباق [illegible] بود [illegible]
[illegible] عبارت است [illegible] حروف [illegible]
را [illegible] میگویند [illegible] چهارم فضای دهانست [illegible] خوانند و آن مخرج حروف مد است
[illegible] عبارت [illegible] الف و واو ساکن ماقبل مضموم و یاء ساکن ماقبل مکسور [illegible] حروف [illegible]
[illegible] سر دو دندان پیش بالا است میان باطن لب پائین و آن مخرج فاء [illegible] میان دو لب است
و آن مخرج باء و میم و واو غیر مدی است [illegible] مخرج [illegible]
[illegible] مخرج واو [illegible] فضای دهن است [illegible] مانند الف و یاء [illegible] خلیل [illegible] واو
است [illegible] و همچنین یاء و واو [illegible] چنانکه گذشت [illegible]
[illegible] گویند [illegible] میشود [illegible]
[illegible] و یاء [illegible] منطبق [illegible]
[illegible] خیشوم است [illegible]
[illegible] مخرج [illegible] است در حالت سکون و اخفاء [illegible] ادغام [illegible] ساکن باشد [illegible]

زبان و مخرج میم [illegible] است و زبان [illegible] کار میکنند و اخفای [illegible] حروف [illegible] مذکور و این نون [illegible] خواهد شد
دو مخرج است [illegible] خیشوم [illegible] در وقت تلفظ [illegible] بیرون آمدن [illegible]
و در شرح [illegible] مذکور است [illegible] خواهد نون ساکن [illegible] حروف [illegible] حروف حلق
[illegible] حروف [illegible] از [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] چون [illegible] مخرج نون [illegible] از طرف زبان [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible] نطق [illegible] حروف [illegible] اخفا میشود [illegible]
[illegible] حروف [illegible] حروف اصلیه [illegible] مذکور شد [illegible]
[illegible] معلوم خواهد [illegible] حروف اصلیه [illegible] مخارج است [illegible]
مذکور شد از مخارج و حروف [illegible] خیشوم [illegible]
[illegible] مخرج [illegible] مخارج مذکوره [illegible]
این حروف [illegible] مخارج [illegible] زائل شده [illegible] در وقت [illegible]
[illegible] مخارج [illegible] اصلیه [illegible] مخرج همزه [illegible] مخرج همزه و مخرج واو
است و [illegible] مخرج همزه و مخرج یاء است و بر این قیاس [illegible]
[illegible] حروف [illegible] از کلام فصیح [illegible] حروف [illegible]
همزه [illegible] است چنانکه [illegible] مذکوره [illegible] الف [illegible] الف و یاء [illegible]
و سیبویه [illegible] الف [illegible] میگوید [illegible] و صاد [illegible] زای و شین [illegible] جیم [illegible]
میگوید [illegible] مصنف [illegible] و [illegible] الف
حرف [illegible] الف صلوة و زکوة و این لغت اهل حجاز است [illegible] صلوة و زکوة [illegible]
[illegible] اختیار این الف [illegible] سیبویه داده [illegible] میگویم [illegible] در [illegible] سوره [illegible]
میگویم [illegible] صلوة [illegible] است [illegible] میکند [illegible]
[illegible] است [illegible] چنانکه صلوة و زکوة [illegible] نوشته شده است [illegible]
[illegible] حروف متفرعات [illegible] و صاد [illegible] و طاء [illegible]
و صاد ضعیف [illegible] و کاف [illegible] جیم [illegible] کلام فصحا [illegible]

[illegible]

... در وقت گفتن این حروف زبان محاذی لثه دندانها میشود زیرا که با آنها میرسد جهت اتصال زبان به دندانها این حروف
... میشود و هرگاه این سه حرف اصلی گویند پیش سر زبان با سر دو دندان پیش بالا ...
... ذال و ثاء است و صاحب کشاف گمان کرده که مخرج ظاء طرف زبان است با سر دو دندان پیش بالا چنانکه ...

[illegible]

زبان

فصل دوم

الصفة الاولى والثانية

[illegible]

صاد

الصفة الثالثة وضدها

الصفة السادسة وضدها

الصفة السابعة وضدها

الصفة الثامنة وضدها

[illegible]

گویا باشد و حروف متصف با ذلاقت و ذلاقت را مذلقه و ذلقیه و متصف باصمات را مصمته نیز هم گویند زیرا که چون ابجدوار در
صیغه رباعی مجرد و خماسی مجرد بدون حرفی که از حروف ذلاقت باشد نیامده اند و با آنها ناطق نبوده اند گویا که ازینها خاموش که اینها گنگ
گویان خاموش شده اند که از آنها رباعی یا خماسی را قرار داده هستند و تلفظ بذلاقت در کمال سهولت و آسانی است بجهت
مصمته که زبان ثقیل و سنگین است و نیز مصمت چیزی را گویند که میان پر باشد و مجوف نباشد و چنین حروف که الفست و حروف
مذلقه شش مجتمع در ترکیب مرتبه منفصل و غیر این شش حرف هم مصمت است و اگر لکن حروف مصمته مرتبه منفک است اشتباه
کم و در قاموس مذکور است که ذولق بمعنی زبان و سر نیزه است و طرف و کناره آنها است و حروف ذلقی حروف کناره
زبان است سه حرف ذلقیه است و آنها لام و راء و نون است و سه حرف شفهیه است و آنها باء و فاء و میم است و
این شش حروف کانها باعتبار اینها از اهم حروف بهتر است و از این جهت در لغت عرب از اینها ناخوش نیاید و دور است
کلمه اگر چهار حرفی یا پنج حرفی باشد نمی یابی مگر آنکه در آن حرفی از این حروف موجود است پس در هر زمان که در کلمه
را ببینی که از این حروف خالی باشد بدانکه معرب است که در اصل عربی نبوده است مانند عسجد که بمعنی طلا است و
و عسطوس که بمعنی درخت حنظلیت [illegible] که در جزیره میباشد [illegible] نصاری بزبان رومی [illegible] که بمعنی
تخت خندیدنست و در قصاید [illegible] مادر کودک را و امثال اینها مگر آنکه [illegible] شده در کلام عرب [illegible] و شادا عنبری
دارد و در باب [illegible] مذکور شد که زمخشری حروف ذلقیه را ظاء و ذال و ثاء دانسته اند و آن خلاف اصطلاح اهل
لغت؟ موافق اصطلاح بعض از اهل تجوید است و قلقله بفتح هر دو قاف و لام آخر و سکون لام اول بمعنی جنبانیدن است
و حروف قلقله حروفی چند اند که در هنگام تلفظ با آنها احتیاج افتد بجنبانیدن زبان تا آنکه آواز برآید و آن حروف
شنیده شود بجهت اجتماع شدت و جهر در آنها و این اجتماع باعث آن میشود که باشد که آواز فرو رفتن زبان در حال
وقف واقع شود و آن پنج حرف است که مجتمع در ترکیب قطب جد و آنها را حروف قلقله و لقلقه نیز گویند و آن بمعنی
آواز کردن و کاف از حروف قلقله مشهور است و معروف تر است بجهت احساس شده صوت در آن بیشتر
از غیر آن و صغیر آواز مرغ و بانگ کردن مرغانست و مراد از آن در اینجا آوازیست که از میان دندانها برآید
و حروف صفیر صاد و سین و زای است چه در هنگام تلفظ با اینها آوازی شبیه بصفیر شنیده میشود
که از کناره زبان و میان ثنایا بیرون می آید و لین بکسر لام و سکون یاء ضد زبری است و حروف متصف بآن
دو حرف است یکی واو ساکن ماقبل مفتوح و دیگری یاء ساکن ماقبل مفتوح و این هر دو را لین گویند
در تلفظ بآن آواز نرم تمام حاصل شود چنانکه ملا عماد استرابادی و غیر او ذکر کرده اند و من میگویم که الف
و واو و یاء را حروف لین میگویند و در صورتی که حرکت ماقبل اینها موافق آن [illegible] اینها باشد اینها را
حروف مد نیز میگویند پس الف همیشه حرف مد و لین است و واو و یاء که بعد از فتحه باشند حرف لین اند و واو

بعد از کسره و یاء بعد از کسره حرف مد و لین است پس حروف مد و لین حرف لین است بخلاف عکس و در چاربردی مذکور است که
بسیاری از اوقات بر این حروف حروف مد و لین را بر سبیل اطلاق و استعمال میکنند و در شرح [illegible] یادی مذکور است
است که حرف لین چنانکه دانسته شد واو و یاء و الف ساکن است خواه حرکت ماقبل آنها مناسب آنها باشد یا نه و
بنابر این ابن حاجب که حروف لین را ذکر کرده است و حروف مد را ذکر نکرده است و حروف مد را [illegible] چاربردی را دو زائد
نمایند و لیکن ملا عماد و غیر او در تفصیل ... مانند ایشان ذکر کرده اند که حروف مد را ذکر کرده اند و الف را چرا از حروف
لین نیاورده اند و انحراف بمعنی میل شدن و برگشتن و میل کردنست و حروف متصف بآن دو حرف است یکی لام که
دیگری راء و قرشت چه در هنگام تلفظ با اینها زبان منحرف شود بداخل حنک و مخرج اینها بطرف و داخل کام شود
یا در اینها کام از مخرج خود بکناره زبان میل کنند و بعضی بتفخیم در لام همدانند ذکر از تکرار شدنست و حرف متصف
بآن راء قرشت است زیرا که زبان در حین وقف بر آن از لرزش ملفوظ [illegible] مکرر شنیده میشود و تفشی
باوقت هم بمعنی بالا رفتن و فتح آن بمعنی دور آمدن است چنانکه بعضی گفته اند و حرف متصف بآن الف است که از آن
هاوی میگویند بجهت آنکه آن در مخرج خود از آن دانست داد که هوا و او و یاء نیز چنین باشد لیکن هوا الف وسعتش بیشتر
است و سیبویه گفته است که الف و حرف قلبت از آن جنس بجهت هوا صوت وسعت دارد و سخت تر از وسعت مخرج واو و یاء
زیرا که تو در تلفظ بواو لبهای خویش را گاه با هم ملحق میکنی و در یاء زبان را بجانب بالا بجانب کام برمیداری پس در آن عمل
عضو حاصل میشود و الف چنین نیست زیرا که در حال تلفظ بآن دهان و حلق را هر دو گشاده میبابی که بواسطه آن ضغطه
و فشار بر صوت معترض نمیشود [illegible] دهن آن نمایند و حایل و مانع آن نمیکرد و از اینجا از آن اجوفی نیز میگویند از آن که موجب
است که از ارایش در دهان موضع اعتماد نیست و همس بفتح جیم و سکون راء آهسته آوازکه و آهسته سخن گفتن و آواز نرم
است و مهتوت بفتح تاء و سکون هاء بمعنی پیر در پیر گفتن و پی در پی رفتن و تنگ سخن گفتن و بسیار گفتن است و حرف متصف بآن
چنانکه ابن حاجب در شافیه گفته تاء فوقانیه است و در آن مذکور است که مهتوت تاء است بجهت خفاء آن و لکن [illegible] یادی مذکور در آن
در شرح حواشی آن که مهتوت حرفی است که در کمال خفاء بوده باشد و آن مستحق است در تاء دو لفظ از تاء و مهتوت اسم مفعول
است از هت بفتح هاء و شدت تاء که بمعنی شکستن است و چون شکستن موجب خفاء حرف است باین اعتبار باین اسم مسمی
شده و در شرح چاربردی مذکور است که مهتوت تاء است بجهت خفاء و ضعف آن و مصنف در کتاب مفصل گفته تولید
این نام کرده است که تاء حرف شده است پس صوت امتناع دارد از آنکه با آن بیرون آید و از حروف هر چند که مهموس باشد
و نفس با آن روان شود پس خفاء آن مگر آنکه در زمان وقف بر آن نفی نیست که باآن روان شود پس خفاء آن محقق میشود
و در شرح هادی ذکر شده که مهتوت هاء است بجهت ضعف و خفاء آن و نیز بجهت زبان دارد و آن منتقل است از
وهت شتاب کردنست در کلام تا آنکه میگویند و بعضی گفته اند که هت فشار صوت است بعد از آن در آن گویند
است الخ در مفصل ذکر شده است که مهتوت تاء است و آنکه آن غلطی است از کاتب بعد از آن که در آن گو ... ذکر
ذکر کرده است که دلیل بر آنکه مهتوت هاء است قول خلیل است که اگر نه آن بود که در هاء هتمه هست بر آینه بجای شباهت

دانست و مقصودش از هت همان فشار لین است که در آن است و در حاوی نیست و ابو الفتح گفته است که از جمله حروف
حرف مهتوت است و گفته هاء است و این برای آن الجزریست که در آن است از ضعف و خفاء و من میگویم که حق آنست
ابن حاجب اشتباه کرده است و تفشی بفتح تاء و فاء و قف بسیار شین مذکور که بمعنی بزرگ شدن و در آمد و پهن شدن
و منتشر گشتن است و حرف متصف بآن شین است و حروف دیگر است شین و فاء و اتصاف اینها باین صفت از جهت
آنست که بواسطه زیادتی رخاوت که دارند در مخرج پراکنده و منتشر میشوند تا غایتیکه شین بمخرج طاء میرسد
و ملا عماد استرابادی گفته است که حروف تفشی شین است و بس نزد محققین و غیر شین از این مذکور شده که در میم
و نون در هم چنین مثل حرف لین باشد و استطالت طلب درازی کردن و دراز شدن و دراز گشتن کردنست و حرف
متصف بآن ضاد معجمه است که آنرا مستطیل و طویل نیز گویند زیرا که در مخرج دراز میشود تا غایتیکه بمخرج نون
یا لام میرسد با آنکه در گفتن درازی دارد در تلفظ بآن منتقت تمام تمامی دارد و از اینجا است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که من افصح کسانم که ضاد را گویند و اشد و افصح عرب از بعض لغت عرب چنانچه حرف مختص بلسان عرب
واقع شده است و در شرح هادی است چنانکه در شرح چاربردی است که آنکه گفته اند که الحوف خود ضاد را افصد قرار داده
بجهت دشواری آن بحقیقت اخطاء کم است از برای آنکه عربها که غیر در آوردن این حروف ابرانه در کلام ادبی است
ظاهر که احتیاج بنیان ندارد و اما صفات عرضی مانند الخ اهل تجوید ذکر کرده اند از ترقیق و باریک کردن حروف مستعلیه
و تفخیم و تفخیم کردن بمعنی کشیده کردنست حروف مستفل است مستعلیه و غیر این احکام از الخ باید و دانکه هر
حروف مستفل را ترقیق باید کرد و تفخیم آنها جائز نیست و سه حرف از آنها مختلف است که در بعضی از لغات در
بعضی از مواضع تفخیم کنند اول لام است و آنرا ترقیق و باریک باید کرد مگر در لفظ جلاله هرگاه بعد از فتحه یا ضمه
واقع شود خواه متصل بماقبل و خواه منفصل و هرگاه بعد از کسره ترقیق کنند و تفخیم آن است الله
اللهم چون بسم الله و الحمد لله و قل اللهم در قراءت کسر لام و کلام الله و قال الله و لله الله و رسل الله و مریم اللهم در قراءت ضم لام و کسر لام
مفتوح که پیش از آن صاد یا طاء یا ظاء باشد از الحروف مفتوح یا ساکن باشند خواه آن لام در وسط باشد و خواه در طرف
مانند الصلوة و الذی یوصل اگر در حال وقف باشد و فیصلب و الطلاق و مطلع و ظل و انظر در قراءت ورش از نافع خلاف است
گرد آوری هم از ایشان از آن ترقیق کرده اند و از لام مفتوحات چون یصلی و تطلع و فظلتم با حرف ساکن مکسور یا مضموم باشد
چون فصلت و عطلت و ظل و اعظلم در ترقیق آن خلافی نیست و هرگاه در میان لام و الحروف حرفی فاصله شود غیر از الف یا لام
مفتوح وقف شود بسکون چون طال علیهم و فصالا و ان یصالحا و الذی یوصل در تفخیم و ترقیق آن از ورش خلاف و تفخیم اول
است و کلاء لم مقصوره و الف آنها منقلب از یاء است و بیش از آن لام است مفتوح و بیش از آن صاد است چه در
و ترقیق آن نیامده حکم آنها حکم طال و ظلال آنست و آن در شش موضع است فصلی در سوره بقره و یصلیها مدحورا
در سوره بنی اسرائیل و یصلی سعیرا در سوره انشقاق و تصلی نارا در سوره غاشیه و لا یصلیها الا الاشقی الذی کذب و تولی
و اللیل و سیصلی نارا در سوره ابی لهب که در سرهای آیه در سورهای یازده گانه که در بحث امالت مذکور خواهد شد چنین
چیزی یافت شود چنانکه در سوره نوح و صلی و اصلی است که و لا صلی و فصلی و اذا صلی ترقیق و تفخیم هر دو جائز است

ورش بلاخلاف در سورهای یازده گانه که در بحث اماله است آنها را اماله میکند و تفخیم در میان آنها مخالف جماعتی واقع
اینجا معلوم شد که مراد از ترقیق اماله بین بین است بخلاف سابق در آن که الخ جانی مذکور است که راء و الف و ضاد
معجم را نیز اعتبار کرده اند یعنی علاوه بر صاد و طاء و ظاء که پیش از این مذکور شد مانند ضللتم زیرا که ضاد مستعلیه
باشد و اگر لام مفتوح که در میان دو حرف مستعلیه باشد اعتبار کرده اند چون خلطوا خلقوا اخلصوا دوم
راء است و آنرا اهل ترقیق باید کرد مگر راء مفتوح یا مضموم چون رزقهم و یضرکم و مکر و راء ساکن ماقبل مفتوح
یا مضموم خواه در اصل ساکن باشد و خواه آنرا در وقف ساکن کرده باشند مانند و انحر و سعر و مکر و راء ساکن
ماقبل مکسور بشرطیکه کسره عارض باشد یا آنکه حق الحرف مکسور سکون باشد و بجهت ابتداء یا بساکن یا التقاء
~~مکسور شده باشد مثل ارجعوا ام ارتابوا یا منفصل باشد یا آنکه حق الحرف سکون باشد و بجهت ابتدای یا بساکن~~
یا التقای ساکنین مکسور شده باشد مثل ارجعوا ام ارتابوا یا منفصل باشد یا آنکه کسره در حرف منفصل باشد
از کلمه صاحب راء چون ام ارتابوا الذی ارتضی و بشرطیکه بعد از راء بی واسطه در کلمه صاحب راء استعلا
باشد و هر چند که کسره ماقبل اصلی باشد و از حروف استعلاء الخ در قرآن مجید بعد از راء ساکن ماقبل مکسور واقع
شده بیواسطه یا بواسطه سه حرف است یکی صاد در سه موضع از صاد دوم صاد قبل ارصاد در سوره توبه
و مرصاد و فی دوم طاء در یک موضع فی قرطاس در سوره انعام و سیم قاف در دو موضع من کل فرقة و کل فرق
در سوره توبه و شعراء و لیکن در فرق خلاف کرده اند بعضی ترقیق راء کرده اند بجهت آنکه حرف استعلاء بر
مکسور است پس راء در میان دو کسره واقع شده است که موجب ضعف تاثیر حرف استعلاء است و دیگر
آن که تفخیم کرده اند بجهت وجود حرف استعلاء و اجرای قاعده مزبوره و مگر راء ساکن ماقبل ساکن غیر یاء ساکن که ماقبل
ماقبل آن مفتوح یا مضموم باشد مثل الفجر و العصر در حال وقف و اگر ماقبل ماقبل آن مکسور باشد هم آنرا
ترقیق کنند که اند مثل اکسر ساکن که صاد حرف استعلاء باشد چون مصر و عین القطر در حال وقف که بعضی
از علماء قراءت در این صورت ترقیق کرده اند و بعضی تفخیم و ملا عماد استرابادی گفته است که شیخ محمد جزری در کتاب نشر
گفته که اعتماد من بر تفخیم اختیار میکنم و در قطر ترقیق نظر الوصل و عملا بالاصل و من میگویم که این سخن بسیار ضعیف
است چه در حین وقف اعتبار حرکت وصل نمیشود و اگر نه بایست که ترقیق در یسر و الفجر و العصر در وقت جائز
باشد و آن خلاف اتفاق است حاصل آنکه اگر راء مکسور باشد در حال وصل خواه کسره لازم باشد و خواه
عارض یا ساکن باشد و ماقبل آن مکسور باشد بکسره اصلی و بعد از آن بیواسطه در کلمه صاحب راء حرف استعلاء

نباشد یا ساکن باشد و ماقبل آن یا و ساکن باشد یا غیر آن بشرطیکه ماقبل ماقبل آن مکسور باشد و ساکن فاصل حرف استعلا
نباشد باریک باید گفت و در غیر این چهار صورت کنده و غلیظ باید گفت اتفاقا مگر در چند جا که در آن خلاف است چنانکه
معلوم شد و مگر راء ساکن یا متحرکی که بعد از آن یا یاء ساکن یا متحرک باشد چون و جعلکم وبین المرء و لدی
البشرین والنجوی و مریم و قریه و در شاطبیه و شرح آن مذکور است که قراء در باب ترقیق آن دلیلی و نقلی
معتمدی نیست که اظهار شود هر چند که قیاس ترقیق آن باشد چنانکه اگر یاء یا کسره مقدم باشد و تعجبی از
مذهب ترقیق راء المرء است بجهت کسره همزه و مذاهب مختار ترقیق راء کلمات مذکور در ترقیق و مریم
آنست از نص و نقل نیست مگر قیاس و قیاس را در قرائت مدخلیتی نباشد و الا امر در این باب وسعت میداشت
در ترقیق راء و ترجیح آن بر از روی قیاس میشد پس حق تفخیم چنین راء است که استثناء شد خصوصا با آنکه تفخیم
اصل باشد و ترقیق خلاف اصل و در شرح در راء حکمیت ملحوظ زیرا که هر راء که پیش از آن یاء ساکن یا کسره
باشد که به راء وصل شده باشد در یک کلمه ترقیق میکنند و هر چند که خود راء مفتوح یا مضموم باشد مانند اغراء و غیر آن
و حیران و لا ضیر و المغیرات و الاخره و فاخره و قاصرات بخلاف فتبین جهر رسول چه جار و مجرور در دو کلمه اند و اگر ماقبل
راء ساکن غیر یاء باشد و ماقبل ماقبل مکسور باشد نیز همین حکم دارد چرا که ساکن حاجب نیست حصین و ما
نعلیه استوار نیست مانند الاکرام و السدره مگر آنکه ساکن فاصل حرف استعلا باشد مانند اصرا و قطرا
و وقرا و امثال اینها و از حروف استعلا خاء را بیرون کرده و آنرا مانع ترقیق ندانسته چون اخراجا و لیکن در چند موضع
با قاعده خود مخالفت کرده یکی در اسم عجمی که غیر باشد چون ابراهیم و اسرائیل و عمران و ارم چه هر این راءها را تفخیم
کرده و دیگر در لفظیکه راء در آن مکرر باشد چون فرارا و فرارا و اسرارا و مدرارا و در نزد معظم اهل اداء نیز تفخیم کرده
آن این است که مفتوح و منون باشد و ساکن در میان آن و کسره باشد چون ذکرا و سترا و امثال آن و ابو الحسن ابن غلبون
ترقیق آنرا اختیار کرده و لیکن لازم اکثر حروف را استثناء نموده مصرا و اصرا و وقرا و بعضی از آنها که تفخیم کرده اند چهار
در سوره فرقان را ترقیق کرده اند بجهت خفاء هاء و اگر ساکن فاصل یاء باشد چون خیرا با پیش از آن در او منون کسره
مانند شاکرا حکم آن ترقیق است در نزد بیشتر اهل اداء و ابو طاهر ابن غلبون بجهت تنوین تفخیم کرده و اگر ساکن فاصل راء
مدغم باشد چون سرا و مستقرا خلافی در ترقیق آن نیست چه مدغم و مدغم فیه چون یک حرف اند و اهل اداء از ورش
در ترقیق این راء ترقیق کرده اند و بعضی از ایشان در لفظ حیران تفخیم را قبول کرده و در راء غیر از الحج منکر شده اند بسیار
است از ورش روایت کرده اند که اعتبار ننموده چون تفخیم حذرکم و العبره و غیر آن از الجز در کتب قرائت ذکر شده که همین حکم
در حال وقف عارض میشود چون سکون اصلی است پس مانند مقتدر و هو الکافر و قدر و بین النصار در حال

اماله

تفخیم بوده

اماله و غیر ترقیق میشود چنانکه در حال کسره راء مانع تفخیم میشود و در کلمه بر راءات مذکوره بر روم و وقف شود حکمش حکم
وصل است پس بر مکسور منفرد ترقیق وقف میشود چون وصل و بر مضموم اگر ماقبل پیش از آن ضمه یا فتحه باشد ما
تدرو مستطر بتفخیم وقف میشود لذا برای جمیع و اگر پیش از آن ضمه یا فتحه باشد کسره یا یاء باشد چون قادر و قدیر از برای
ورش بترقیق وقف میشود و از برای باقی قراء بتفخیم و وقف بر مفتوح بسکون است و روم در آن نیست چنانکه بیاید
و لهذا در آن خلاف نیست بلکه الف است و صحیح در آنست که اگر پیش از آن یکی از حروف استعلاء یا راء یا لام جلاله یعنی
لفظ الله یا اللهم باشد بشرطیکه پیش از آن کسره نبوده تفخیم باید کرد و الا ترقیق و باقی حروف استفال همه مرقق اند در نزد جمیع
قراء و حروف استعلاء همه مفخم اند و الحق از آنها متصف بصفت اطباق باشد تفخیم زیاده باید کرد و استعلاء و اطباق را
درست بجای باید آورد تا صاد و سین و طاء و تاء مشتبه نشود و شدیده را شدت بجای باید آورد خصوصا جیم تا بشین
مشتبه نشود چنانکه بعضی از اعراب میگویند و کاف کلمی بکاف فارسی و باء الجیم بباء فارسی مشتبه نشود حروف قلقله را قلقله
باید که کامل ساکن باشند و اگر سکون وقفی باشد قلقله بیشتر باشد و حذر باید کرد که قلقله باقی حروف و از تحریک آن
ایشان کاهی که ساکن باشند خصوصا نون انعمت و عین المغضوب و لام جعلنا و از تکرار راء که دور او کرده نشود
ترتیل آن در مخرج آنست خصوصا که مشدد باشد چون الرحمن الرحیم و همچنین باقی صفات حروف را درست رعایت
باید نمود تا بیکدیگر مشتبه نشوند و از بین علیهم و قس علیه میشود که حروف المعجم تمام در مخرج خود دهد و تلاوت و مشق
بسیار کنند باب دوم در بیان احکام هاء کنایه و سایر ضمایر و در آن دو فصل است فصل اول در هاء کنایه یعنی هاء
ضمیر چه ضمیر کنایه است از الجز نسبت این که بر کلمه ایده میشود در اداء که ضمیر مفرد غائب است خواه از برای مذکر
باشد و خواه از برای مؤنث و هر چند که اکثر علمای قرائت آنرا تخصیص بضمیر مذکر داده اند و گفته اند هاء کنایه هاء تحت
که ضمیر مفرد مذکر غائب باشد و هر چند که تعریف شامل هاء مؤنث نیز باشد لیکن آنرا مدعیت بلکه مراد ضمیر منصوب و مجرور
است مانند فیه و اجتبیه و علیه و انه و نضره و اصبحه و فیه و امثال اینها بدانکه اگر ماقبل و مابعد ضمیر هر دو ساکن باشد
چون منه اسمه و علیه الله و لا تاتوه و قولوه فیه الموت هیچکس صله نکند و مراد از صله اشباع حرکت ضمیر است بحیثیکه حروف از
جنس آن حرکت بهم رسد و آن الف است در فتحه و واو در ضمه و یاء در کسره و همچنین اگر مابعد آن ساکن باشد و هر چند
که ماقبل آن متحرک باشد مثل لعله الذین و الیه المصیر و فاجائها المخاض و اگر مابعد و ماقبل هر دو متحرک باشند چون اماته
فاقبره و ختم علی سمعه و قلبه و به انشاء و له ما هو و عنده حتی المادی و به من سلطان و نجعلها للذین جمیع قراء متفق
اند در صله و همچنین در صله اتفاق دارند اگر ماقبل آن ساکن باشد و مابعد متحرک الا با شد که هاء ضمیر مؤنث باشد چون فیها

من کل شیء و فصلها مذموما و اگر ضمیر مذکر باشد چون فیه هدی و علیه انشاه و اجتباه و هدیه الی صراط مستقیم بعضی
از قراء صله نکنند مگر ابن کثیر که او بصله خوانده در همه مواضع و حفص در فیه مهانا در سوره فرقان باو موافق
که و هشام در ارجه در سوره اعراف و شعراء چنانکه مذکور خواهد شد و در مجمع البیان موافقت ابن کثیر را در کلمه ساحلیه
در سوره ماتریه و خلاقیه در سوره انشقاق با ابن کثیر ذکر کرده و باید دانست که سکون ما قبل اعم از آنست که در
لفظ باشد یا لجب قدر چون ولدی تشکر و ارضه لکم چه در اصل یرضاه بوده الف بجهت جزم افتاده است چنانکه
در علم نحو مقرر شده است دکاه هست که بعضی بعد از حذف نظر بلفظ کلمه میکنند و باصل نظر نمیکنند و این قاعده
در همه جا جاریست مگر در چند لفظ که در آنها در میان قراء اختلاف واقع شده است و بعضی از آنها هاء بعضی از الالفا
بسکون نیز خوانده اند و گفته اند لغتی است بعضی از عرب است چون ماقبل آن متحرک باشد بجهت تنزیل او و منزل واو و الف و یاء
ضمیر چنانکه در میم جمع چنان شد با وصل را جاری مجرای وقف قرار داده اند یا بجهت آنکه چون یاء حذف شد ضمیر
بجای آن نشست و قائم مقام آن که یاء ساکن شد بجهت تنبیه بر آنکه یاء محذوف ساکن است و طعن جماعتی از نحو
که در آن اعتبار ندارد و هر چه باشد آنکه در آن اختلاف شده است یازده لفظ است که در شانزده موضع از یازده
سوره واقع شده است اول در لفظ یؤده در دو جا در یؤده و لا یؤده در سوره آل عمران دوم سه لفظ نوته
منها در دو موضع از سوره آل عمران دیگر موضع از سوره شوری سیم و چهارم نوله ما تولی و نصله جهنم در سوره
نساء و دیگر موضع از سوره شوری سیم و چهارم نوله نساء پس حمزه و ابو بکر و ابو عمرو و ابن اهت موضع لفظ را
بسکون هاء خوانده اند و قالون و هشام بخلاف عنه بکسر و قصر کرده خوانده اند چون فتح یانه و یتقه و فالقه چنانکه بیاید
بخلاف عنه و سایر قراء و هشام بخلاف عنه بکسر و صله میخوانند و طبرسی در دو لفظ اول سکون هاء را بحمزه و ابو بکر نسبت
داده و گفته که از ابو عمرو و مثل آن روایت شده است و ابو جعفر و یعقوب بکسر هاء با اختلاس خوانده اند
و گفته که آن صحیح است از مذهب ابو عمرو و باقی قراء بکسر و اشباع خوانده اند و قاضی بیضاوی اختلاس اسکان را
هر دو را بقالون نسبت داده و گفته که و همچنین از هشام روایت شده است و در پنج لفظ دیگر پنج مختص
امر پنجم دو لفظ ارجه و اخاه در سوره اعراف و شعراء پس ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر ارجئه با همزه
ساکن خوانده اند و باقی قراء بدون همزه میخوانند و از اصحاب همزه ابن کثیر و هشام ارجئه بضم هاء و صله و ابو عمرو
بضم و قصر و ابن ذکوان بکسر هاء و قصر خوانده اند و در مجمع ضم هاء را بهمه اصحاب همزه نسبت داده و از تارکین
همزه نافع و عاصم ارجه بسکون هاء و قالون بکسر و قصر و کسائی و ورش بکسر و صله خوانده اند و قاضی
بیضاوی قرائت سکون هاء را بحمزه و حفص نسبت داده اند و قرائت ابو بکر را چون قرائت ابو عمرو دانسته

وباورش

وباورش و کسائی بروایت اسماعیل را از نافع نیز ذکر کرده ششم و من یاته مؤمنا در سوره طه پس سوسی بسکون
هاء خوانده و هشام و قالون هر دو در روایتی بکسر و قصر و در روایتی دیگر هر دو با سایر قراء بکسر و صله خوانده اند هفتم
و یتقه فاولئک در سوره نور پس ابو عمرو و ابو بکر و خلاد بخلاف عنه بسکون هاء و اکثر قاف خوانده اند و در مجمع
ابو عمرو و حمزه در روایت عجلی و خلاد و ابو بکر در روایت حماد و یحیی گفته بدون ذکر خلاف از خلاد و حفص بسکون قاف و
کسر هاء و قصر میخوانند و خلاد در روایت دیگر چون سایر قراء غیر مذکورین بکسر قاف و با وصل میخوانند مگر قالون و هشام
بخلاف عنه که بکسر قاف و هاء و قصر آن خوانده اند و در مجمع هشام را ذکر نکرده با زیادتی ذکر ابو جعفر و قاضی بیضاوی گفته یعقوب
و قالون از نافع بدون یاء خوانده اند هشتم فالقه الیهم در سوره فرقان پس ابن کثیر و حفص چنانچه گذشت بصله خوانده اند
و سایر قراء او بقصر میخوانند نهم فالقه الیهم در سوره نمل پس حمزه و عاصم و ابو عمرو بسکون آن خوانده اند و قالون
و هشام بخلاف عنه بکسر و قصر و باقی قراء و هشام بخلاف عنه بکسر و صله میخوانند دهم یرضه لکم در سوره زمر پس
سوسی و هشام و دوری بخلاف عنهما بسکون هاء خوانده اند و حمزه و عاصم و هشام در وجه دیگر بضم و قصر و دوری
در وجه دیگر بضم و صله مثل سایر قراء میخوانند و در مجمع اکثر قرائت ابو عمرو و در روایت او قیم و ابو شعیب سوسی
و ابو عمرو و دوری از یزیدی از او و قرائت حمزه در روایت عجلی دانسته و سیم قرائت ابن کثیر و ابن عامر و کسائی
و خلف و نافع بروایت اسماعیل و ابو بکر بروایت برجمی و دوم را قرائت باقی قراء گفته یازدهم دو لفظ
یره در خیرا یره و شرا یره در سوره زلزال پس هشام در هر دو سوره بسکون هاء خوانده و باقی قراء بضم و صله میخوانند
و لحفص مانند ضمیر مفرد مذکر غائب که در قرآن واقع است حرف پیش از آن یا متحرک است یا ساکن و ساکن
یا یاء حرف است یا غیر آن پس اگر ماقبل آن یاء باشد یا متحرک باشد بحرکت کسره باید که حرکت ضمیر اگر متحرک
باشد کسره باشد خواه صله بشود و خواه نشود و در غیر این دو صورت مضموم است مگر آنکه سکون ماقبل عارض
باشد که در اینصورت ملاحظه قبل از عروض سکون میشود و از اینجهت حفص یتقه را بکسر خوانده با سکون قاف
چه در اصل یتقه بکسر قاف بوده در اصل اصیل یتقیه با یاء باشد بوده و یاء آن بجزم افتاده و لیکن حمزه در لاهله
امکثوا در سوره طه و قصص از این قاعده تخلف نموده و در هر دو سوره در حال وصل بضم هاء خوانده زیرا که
اصل در ضمیر ضم است یا بجهت تبعیت ضم کاف امکثوا و این امر نیست که در باب آن گذارده از آنکه ابو جعفر
مدنی تخلف کرده اسجد و لتضم هاء خوانده با آنکه ماقبل مجرور است و حفص در دو لفظ از این قاعده تخلف کرده یکی
انسانیه الا در سوره کهف و دیگری علیه الله در سوره فتح هر دو را بضم هاء خوانده یا بجهت ملاحظه اصل یا ملاحظه

کرهای بیرون در آقل و محافظت بام تفخیم لام جلاله در دوم و این ذکولی در ازجر این قاعده تخلف کرده و از ایکی یاد
خوانده چنانکه گذشت دو وجهش چنانکه بعضی گفته اند آنست که حمزه را اعتماد حاجی بر افتتاح ننوده بلکه در وقت
بلکه نظر بابطال این عوض از الدرکلم یا داشته فصلت ذوی بیان احکام سائر حمایت برانکه یای اضافه متحرک یا ساکن
است یا مفتوح و در یاءات اضافه میاید و حمزه در و ما انتم بمصرخی در سوره ابراهیم این قاعده تخلف نموده
و آن را مکسور خوانده و جماعتی از نحویین این قرائت را انکار کرده نسبت لحن و غلط داده اند از ابن الجلاء و دارای از
المعانی از زجاج نقل کرده که این قرائت در نزد اهل نحو بین ردی و مرذول است و از این وجه بلیست میکنند
دو وجه ضعیف است بعضی از نحویین از آن را که بعضی قراء وجه مذکور آنست که اصل داری یکی التقاء ساکنین است
و مع ذلک وجه او این اغلاط و وهم میدانند و مختار کوفه است که بمصرخی بکسر یاء خوانده شده و این قرائت
ضعیف است و استشهاد کرده اند از برای این بشعر مجهولی و گفته اند و گفته است که قال لها هل لک یا تا فی
قالت له ما انت بالمرضی و گویا که او یاء اضافه را ساکن فرض کرده و بیش از آن یا علامت ساکن بس از آن حرکت
داده بجهت احد التقاء ساکنین بر آنست و لیکن این دور نیست زیرا که یاء اضافه نمیباشد مگر مفتوح
در جائیکه بیش از آن الف است مثل عصای پس حال آن چه خواهد بود و حال آنکه بیش از آن یا باشد
پس اگر بگوئی که یاء اول جاری مجرای حرف صحیح شده بجهت ادغام پس که یا آن را علامت که ساکن واقع شده
بعد از حرف صحیح و باین جهت بکسر حرکت داده شده بنابر اصل التقاء ساکنین میگویم که این قیاسی است
نیکو و لیکن استعمال مستفیض که منزل اجز متواتر است قیاسها نسبت بان ضعیف میشود و در ابراز المعانی
میگوید که این شعر مجهول نیست زیرا که ع‌زا او بعضی غیر زجاج که او نیز بجهولیت آن قائلست از البسوی
اغلب عجلی را نسبت داده و بس از آن اول دیوانش دیدم و اول این رجز اینست که اقبل فی ثوب معافری
معافری بین اختلاط اللیل والعشی و این لغت تا امروز در دهانهای مردمان باقیست و شطبی
در شرح سوره ابراهیم میگوید هنا مصرخی اکسر لحمزه مجملا کها وصل او للساکنین وقد
حکاها مع الفراء مع ولد العلاء و مراد اینست که یاء اضافه تشبیه شده بهاء ضمیری که وصل
میشود بواو هرگاه مضموم باشد و بیاء مکسور باشد و بعد از کسر و یاء ساکن مکسور میشود
و در اینجا بیش از یاء یاء ساکنی واقع شده و باین جهت مکسور شده چنانکه ها در علیه مکسور میشود

دبی بر یوم آنرا بیاء وصل میکنند چنانکه ابن کثیر مثل علیه را بیاء وصل میکند و حمزه صلت نکرده زیرا که اصل مذهب او
نیست و توجیه این لغت باین نحو همانست که ابوعلی در کتاب حجت ذکر کرده اعتماد کرده و کلام را طول داده و صاحب مجمع
و غیر او از او حکایت کرده اند با آنکه بجهت التقاء ساکنین است با آنکه قطرب و فراء و او ابوعمرو این لغت را
حکایت کرده اند و ابوعمرو گفته که هر که خواهد یاء را فتحه دهد و هر که خواهد کسره دهد و بعضی گفته اند که کسره
بجهت اتباع کسره بعد از آنست و حق آنست که این قرائت معیوب نیست و هر چند که فتح یاء افصح باشد و لهما یا بنی
در چندین موضع از قرآن که بعضی بکسر یاء و بعضی بفتح آن خوانده اند از این باب نیست چنانکه بیاید و آما لفظ
انا در حال وقف با الف خوانده میشود و در حال وصل بدون الف و نافع در حال وصل نیز با الف خوانده هرگاه
بعد از آن همزه مفتوحه یا مضمومه باشد و اگر بعد از آن همزه مکسوره باشد از قالون دو وجه منقول است
یکی قصر و دیگری مد و در جمیع میگویند که اگر بعد از انا همزه مکسوره باشد مثل ان انا الا نذیر الف را حذف میکنند
اجماعا و در قصر مثل لکن هو الله ربی خلاف نیست زیرا که بعد از آن همزه نیست و ابن عامر و لکنا هو در سوره کهف
در وصل نیز با الف خوانده و باقی بدون الف چه در اصل لکن انا بوده پس در لغت بنی طی و قیس و ربیعه است مثل
انا سیف العشیرة فاعرفونی و قصر لغت سائر عرب و در حال وقف قراء از در مد انا اختلاف نیست و در جمیع مذکور
است که ابن عامر و ابن فلیح و روح و یعقوب لکنا با اثبات الف خوانده در حال وصل و وقف و باقی قراء لکن
بحذف الف میخوانند در حال وصل و بخاری از برای ورش در حال وصل بر دو وجه خوانده و در اثبات الف در
حال وقف خلاف نیست مگر از قنبل که او در وصل و وقف بی الف خوانده و صفاوی گفته که ابن عامر و یعقوب
در روایتی در حال وصل با الف خوانده اند بجهت تعویض آن از همزه انا یا بجهت آنکه وصل را جاری مجرای وقف
کرده اند و لهم و لهو و هی مضموم است و های ای مکسور و هرگاه بعد از واو و فاء عاطفه و لام واقع
شوند کسائی و قالون و ابوعمرو هاء هر دو را ساکن میکنند مثل و هو بکل شیء علیم فهی کالحجارة وهو الولی و لهی الحیوان و قالون و کسائی در ثم هو یوم القیامة بسکون ها خوانده اند و در ان یمل
هو خلاف در ضم ها و هو نیست و از قالون اسکان آن ذکر شده است و هاء ضمیر اگر جمع یا کاف ضمیر
است و اگر بیش از آن های ذکره یا یاء باشد همه قراء آن را کسره میدهند مگر حمزه در لفظ علیهم و الیهم و لدیهم
در جمیع قرآن که در حال وصل و وقف بضم آن میخوانند و در غیر این سه لفظ او و کسائی در حال وصل ها را مضموم

مضموم میخوانند اما در حال وقف با سائر قراء در کسر ها شریک اند و میم این چون میم کم و انتم همیشه ساکن است اگر
بعد از این میم حرف متحرکی باشد و ابن کثیر در همه مواضع صله میکند و میگوید منهم امیون و علیهم ءانذرتهم
و سواء منکم من اسر القول و انتم اعلون لا دلکون از نافع بخریبان وصل و قطع را روایت
کرده است و هرگاه ما بعد آن ساکن باشد هیچکس صله نکند چه آوردن آن موجب بردن آن است زیرا که التقا دو ساکن
میشود و حرف مد از برای حذف متعین است و ورش میم جمع را که پیش از همزه قطع واقع شده است صله
کرده چون علیهم ءانذرتهم و اما معکم انما و انتم اعلون و در سائر مواضع مانند سائر قراء او بسکون میم
داده خوانده و همه قراء متفق اند که کسره داده میم جمع در حال وصل و عدم صله هرگاه بعد از آن حرف ساکنی باشد
مثل الیهم اثنین و علیکم القتال و انتم الاعلون مگر ابوعمرو که او میم را کسره میدهد هرگاه بیش از آن یا باشد
که ما قبل آن کسره یا یاء ساکن باشد مانند بهم الاسباب و فی قلوبهم العجل والیهم اثنین و در نزد وقف بر میم ها را
ساکن میکنند و ها را کسره میدهند مگر حمزه در لفظ علیهم چنانکه مذکور شد باب سیم در مد و قصر
و مد بفتح میم و تشدید دال در لغت معانی بسیار دارد مانند کشیدن و گستردن و افزون کردن آب و افزون شدن
آن و مهلت دادن و بلند شدن روز و دراز شدن چیزی و قصر بفتح قاف و سکون صاد نیز چند معنی دارد
دارد چون باز داشتن و باز کوتاه کردن و بر ظالم کردن و کم کردن و کوتاه کردن و ایستادن بچیزی و در اصطلاح اهل لسان
مد عبارت است از کشیدن و زیاد کردن آواز که در حین تلفظ بحرف بهم میرسد و قصر ترک آنست و مد در کتب
و قصر کتب قراءت مذکور شده عبارت است از زیادتر مد در حروف آن که واو و یاء و الف است بجهت
یا بجهت همزه و قصر ترک این زیادتی از مد است زیرا که مد دو قسم است یکی مد طبیعی و دیگری غیر طبیعی مد طبیعی عبارت
است از امتداد و کشیدگی که حاصل است از برای ذات حروف مد بقدر تلفظ بانها چون الف قال
و واو یقول و یاء قیل و مثال آنها اوذینا و اوتی و آن را مد اصلی و ذاتی نیز گویند و مد غیر طبیعی عبارت است
از زیادتی این امتداد و آن را مد فرعی و عرضی نیز گویند و الف از این حروف سه گانه همیشه حرف مد است
زیرا که آن هرگز متحرک نمیشود و بیش از آن غیر فتحه واقع نمیشود و واو و یاء در صورتی حرف مد اند که ساکن
باشند و حرکت ما قبل از جنس آنها باشد یعنی ضمه و کسره در واو و کسره در یاء چنانکه گذشت و هر یک از الف مد
طبیعی باشد و زیاده بر آن بسبب یا بسبب لفظی باشد یا معنوی و ملا عماد استرآبادی در تحفه اشاره میکند

و ابراز المعانی

اما سبب معنوی قصد مبالغه است در نفی و آن سبب قوی و مقصود مهتم است نزد عرب و اگر چه نزد قراء ضعیف است
و آن از برای حمزه وارد شده است و لا النجار است مد تعظیم مانند لا اله الا الله و لا اله الا هو و لا اله الا انت
که از برای قاصرین منفصل وارد شده است در بعضی کتب قراءت مثل مصنفات ابومعشر طبری و ابوالقاسم
هذلی و ابن مهران و جاجانی و غیرهم از طرق ایشان خوانده اند و از این جهت است مد مبالغه نفی که آن را تحقیر
خاتم المعزده عاصم میگویند که از طریق زر و از حفص قصر منفصل میکند بعضی از حروف که تکلم باشد و سبب در کلام دیگر مثل
قالوا امنا و فی انفسکم و ما لهم الا متر غیبکند مگر طبیعی و مد تعظیم در کلام توحید مثل لا اله الا الله و لا اله الا هو و لا اله الا انت
و اما سبب لفظی دو چیز است ساکن و لازمه و ساکن ممکن نباشد الا بعد از حروف مد و ساکن لازم باشد یا عارض و هر یک
مدغم باشد یا مظهر مثال ساکن لازم مدغم مثل دابة و لا الضالین و اتحاجونی و مظهر مثل الم ص ق م یس والقرآن
ن والقلم و با یظهر و ن در نزد کسیکه ادغام نکرده و محیای و اللائی در قراءت کسیکه یاء را ساکن کرده است دو مثال ساکن
عارض مدغم ادغام کبیر ابوعمرو است مثل الرحیم ملک قال لهم المصیر لا یکلف و مظهر سکون وقف باشد مثل
نستعین و یوم الدین و ما یکون و فا تقون و بئس المهاد و دار القرار و بئس و الذئب و الضان و فی شان
در نزد ابدال کننده همزه و مد این نوع در حالت وقف با سکان یا اشمام باشد در انچه توانند بود
در مضموم یا در روم نه در وقف بروم چنانکه بیاید و وجه مد از برای سکون آنست که تمکین بیابد
شود از جهت جمع میان دو ساکن کند بوساطت مد و فاصله شده در میانه آنها زیرا که
مد قائم مقام حرکت است و هر سبب سکون ساکن هر چه سکونش لازم باشد با اینکه سکون
وقفی نباشد قراء او بر مد آن بر نهج اشباع و طول اجماع است و در عرف ایشان آن را مد لازم گویند و
حکم است که لازم صفت مد نباشد بلکه صفت موصوف و مضاف الیه مد محذوف باشد یعنی
ساکن لازم و نیز آن را مد عدل گویند زیرا که معادل و همتای حرکت است و هر چه سکونش عارض
باشد بواسطه وقف دو وجه در آن جایز است یکی مد بجهت فصل میان دو ساکن و دیگری حذف
آن زیرا که سکون عارض و حرکت منوی است و لهذا التقاء ساکنین را در حال وقف تجویز کرده اند
و هر چند که ساکن اول حرف مد نباشد چون قدر و شهر و امر و بحر و بعضی گفته اند که دو وجه
مد تام و متوسط اند چه فصل بمتوسط نیز حاصل میشود یا بجهة فرق در میان آنچه سکونش
عارض است یا اصلی و ملا عماد استرابادی میگوید که آنچه عارض باشد طول و توسط و قصر
در آن جایز است از جهة اعتبار عارض و عدم اعتبار آن و رعایة جانبین و نصف حروف و مقطع

چهار ده کانه که در اوایل بیست و نه سوره قرآن واقع شده اند در نزد همه ممدود اند بمد مطول
یعنی غیر الحی و فی که دو حرفی اند و انها طا و ها و یا و طا اند و غیر الف زیرا که در اول بعد از
حرف مد ساکنی نیست و در الحی حرف مدی نه و غیر از عین که توسط یا قصر نیز در آن جایز است
پس حروف مقطعه بر سه قسم است یک قسمی که در مد آن خلافی نیست و قسمی در قصر آن خلافی
نیست و قسمی در آن خلاف است و آن عین است چنانکه مذکور خواهد شد و اما سبب اگر همزه
باشد خالی از آن نیست که یا مقدم است بر حرف مد یا موخر اگر مقدم بر آن باشد همه قراء او را
بقصر میخوانند و مد آن از ورش روایت میشود خواه آن همزه بر صورت خویش باقی باشد خواه
بواسطه نقل یا تسهیل یا ابدال تغییری در آن بهم رسیده باشد مثل آمن و اوتی و ایمانا و الاولی و
لو کان هولاء الهة و کروهی از ورش بتوسط قائل شده اند نه مد مطول و اول نقل مغاربه
است از وکه در تصانیف خود ذکر کرده اند و بعد از دو نون آنرا اباء دارند و ملا عماد استرابادی
میکوید که مد آن مخصوص است بقرائت نافع از روایت ورش بطریق ازرق و توسط و قصر
نیز که بهمین طریق و انبرای ورش چند صورت استثناء شده کفته که با وجود وقوع
همزه پیش از حرف مد بقصر خوانده یکی یاء اسرائیل و دیگری حرف مدی که واقع شده باشد بعد از همزه
که پیش از آن ساکن صحیح است مانند قرآنا و مسئولا بخلاف آنکه همزه بعد از صحیح متحرک یا ساکن
غیر صحیح واقع شده باشد چون سآوی و الموؤدة چه در این دو صورت مد نیز از روایت شده
و دیکری حرف مدی که بعد از همزه وصل باشد چون ایت و اوتمن در حال ابتداء زیرا که اصل این احرف
مد همزه است و همزه وصل عارضی است و بعضی افزوده اند لفظ لا تواخذ که بواو و آنچه از آن مشتق
باشد چون لا تواخذنا و لفظ الان که در دو موضع از سوره یونس در حال استفهام و لفظ عادا
لولی بدون مد خوانده و در همه آنچه استثناء شده نیز از برای ورش نقل شده بنابر اصل قاعده که کرده
و لیکن ابو الحسن طاهر ابن غلبون در همه حروف که بعد از همزه باشد بقصر قائل است و کسانیکه
که مد از ورش نقل کرده اند نسبت با او وهم داده و اگر همزه از حروف مد موخر باشد
خالی از آن نیست که هر دو در یک موضع کلمه مجتمع باشند چون شاء و سیئی و سوء همه
همه قراء بمد میخوانند خواه همزه در آخر باشد چنانکه کذشت و خواه در وسط باشد چون الملائکة

الملائکة

الملائکة و اینما را مد متصل و واجب خوانند و اگر حرف مد و همزه در دو کلمه مجتمع شوند مثل الی
و امره الی الله و فی امها رسولا قالوا و دوری در روایتی و سوسی و ابن کثیر بالاتفاق
بقصر میخوانند و سائر قراء اتفاقا و قالون و دوری در روایتی دیکر بمد میخوانند و آنرا مد
منفصل کویند و مد جایز و مد حرف بحرف و بسط نیز خوانند و در کتب المعانی مسطور است که اطول قراء
از روی مد ورش است و حمزه و فوق ایشان عاصم و فوق ازو ابن عامر و کسائی و فوق از ایشان
ابو عمرو است از طریق اهل عراق و قالون از طریق ابو نشیط و در جمع مد ورش را اطول دانسته
بعد از آن حمزه بعد از آن عاصم بروایت اعشی و کفته که باقی قراء مد وسط میکنند بدون
افراط و ملا عماد استرابادی در مد متصل میکوید که اگر در اینجا قصر که عبارت از مد طبیعی
باشد وارد نشده اما تفاوت در میان قراء است در نزد صاحب تیسیر و جعبری چهار مرتبه
تفاوت است اطول مد ورش و حمزه باشد و فوق از ایشان ابن عامر و کسائی و خلف و فوق
تر از ایشان قالون و ابو عمرو و ابن کثیر و یعقوب و نزد شاطبی و تبع وی تفاوت دو مرتبه
است طول از برای ورش و حمزه و وسطی از برای باقیان و جمهور را عمل بر اینست از جهة
آنکه اضبط است پس بمذهب شاطبی مد عاصم و ابو عمرو یکی باشد و در مد منفصل مثلی
که در این نوع ابو جعفر و ابن کثیر و سوسی را غیر از قصر نباشد که عبارت است از مد طبیعی و یعقوب
و دوری را دو وجه باشد یکی قطع بمد طریق تیسیر همین است از برای دوری و اهل عراق که در
تیسیر کفته مراد دوری است و قصر افزوده اند شاطبی است و مخفی نماند که اطول مد بمد الف
است و اقصر دو الف و توسط چهار الف است یا سه الف و مراد از الف و مقدار آن قلیل طول
مدی است که بکوتی الف حاصل میشود یا مدی که بر بالای حرف مد میکنند در نوشته
و مثالهای همزه موصول و مفصول همین است زیرا که علامه حرف مد سه است و چون در علامه
حرکات همزه که آن نیز سه است ضرب شود نه قسم حاصل میشود و هر یک از آن یا متصل
است یا منفصل و همه هیجده قسم در قرآن مجید واقع است چون جاء و یشاء و من السماء و ان
نبوء و لتنوء و بالسوء و جیئ و یضیء و للنبیء در قرائت آنکه همزه خوانده و ما امروا و انا الی
ربنا و الا انفسهم و قالوا آمنا و قالوا انا معکم و فیه فیهموا اجورهم در قرائت صله کسره و انی

انا و عذابی اصیب و اتی اذا بعد آنکه کفته که بیشتر آنها در قرآن واقع نشده حکایت کرده است و اگر در مثل
صور مذکوره بجای حرف مد حرف لین باشد که عبارت است از واو و یائی که ساکن باشند و ما قبل
آنها مفتوح باشد خالی از آن نیست که بعد از آنها همزه است یا غیر آن پس اگر همزه باشد متصل با آنها
در یک کلمه چون شیء و سوء در حالت وصل غیر از قصر نباشد از برای همه مگر ورش که طول
و توسط کند و در حالت وقف طول و توسط و قصر است از برای همه مگر ورش که قصر نکند و در
واو سوات در مد و قصر آن خلاف از ورش نقل شده و در الموؤدة و موئلا همه بر قصر
اتفاق دارند و اگر بعد از آنها غیر همزه باشد و ساکن باشد یا لازم است یا عارض و بهر تقدیر
یا مشدد است یا مخفف اما لازم غیر مشدد حرف عین است که در فاتحه سوره مریم و شوری
واقع است و در آن دو وجه است چنانکه در قصیده شاطبی و غیر آن مذکور است و در تفسیر
آن دو وجه خلاف است بعضی آنرا بمد و قصر تفسیر کرده اند زیرا که پیش از آنکه الوجهان
در کلام او میکوید و فی عین الوجهان و جهان منکی مذکور است که مراد از آن مد و ترک
آنست و بعضی آنرا بمد تام و متوسط تفسیر کرده اند زیرا که بعد از الوجهان میکوید که و الطول
فضلا یعنی طول که عبارت از اشباع مد بر غیر اشباع ترجیح دارد و اگر مراد از وجه مد و ترک آن بود
بایست بکوید که و المد فضلا و ملا عماد استرابادی در باب میکوید که حرف لین را جاری
مجرای حرف مد داشته اند و مد مطول کرده اند از همه قراء و مد توسط از همه منع کرده اند
بنابر آنکه اگر چه ساکن لازم است اما شرط حرف لین است نه مد و اول یعنی طول مذهب
مجاهد و علی ابن محمد ابن بشر انطاکی و ابی بکر اذفوی و اختیار صاحب تبصره و ابو القاسم
شاطبی است و حافظ ابو عمرو نیز در جامع البیان از بعضی از مذکورین حکایت کرده و ثانی
یعنی توسط مذهب ابو الطیب عبد المنعم ابن غلبون است و پسرش ابو الحسن طاهر ابن غلبون
که در باب مد و قصر شاطبی مذکور است و علی ابن سلیمان انطاکی و ابو الطاهر صاحب
عنوان و ابو الفتح ابن شیطا و ابو علی بغدادی صاحب روضه و وجه ثانی است در جامع
البیان و حرز الامانی و تبصره و غیرها و این هر دو وجه صحیح اند نزد جمیع مصریان و مغاربه
از برای همه قراء و در خاتمه معرفه عاصم میکوید که حفص و شعبه هر دو از طریق

قصر عین

قصر عین است در اول سوره مریم و شوری و علامه بر این وجهانی که در پیش مذکور است چنانکه
پیش از این در باب حرف مد کذشت بمد تام و متوسط نیز تفسیر کرده اند و این در نزد جمیع
ظاهرتر است زیرا که کلام شاطبی در اینجا در حرف مدی است که پیش از ساکن وقفی باشد
و اگر ما در چنین صورتی در هر یک از این دو قسم بهر سه وجه قائل نباشیم اثبات توسط
و نفی قصر در حرف مد اولی و انسب است از اثبات توسط در حرف لین و لازم مشدد
دو حرف است در قرائت ابن کثیر مکی هاتین در سوره قصص و دیگری اذنا الذین در سوره
فصلت و همین دو وجه که طول و توسط است از برای او در آنها باشد و اما ساکن عارض غیر
مشدد مثل اللیل و میت و الحسنیین و الخوف و فلا فوت در حالت وقف باسکان یا باشمام
در آنچه جائز باشد همان سه وجه که طول و توسط و قصر است در آن جائز است از برای همه حتی ورش
و از شیخ محمد جزری منقول است که در نشر کفته که تحقیق در این مقام اینست که این سه وجه
جائز نباشد الا از برای کسیکه در حرف مد این باب اشباع کرده از برای کسیکه در اینجا قصر کرده
هم اینجا غیر قصر نباشد و اگر در اینجا توسط کرده در اینجا غیر از توسط و قصر جائز نباشد خواه
اعتبار بعارض کند و خواه نکند و این سخن بسیار متین است و عارض مشدد چون اللیل لباسا
و اللیل رئی و کیف فعل و بالحق نقض در ادغام کبیر ابو عمرو و هر سه وجه طول و توسط و قصر
در آن جائز است حاصل آنکه هر یک از حرف مد و لین شرط مد است و سکون ما بعد و همزه
سبب آن خواه همزه مقدم باشد و خواه موخر و خواه بر صورت خویش باشد و خواه متغیر و خواه ساکن
لازم باشد و خواه عارض مدغم باشد یا مظهر و بعضی از اینها در شرطیت و سببیت قوت
دارند و بعضی ضعیف اند و بعضی از آنها اگر قوت دارند از بعضی قوی تر اند چه ساکن لازم از عارض
اقوی است و همچنین از متصل چنانکه متصل از منفصل اقوی است و منفصل از همزه مقدم قوی
تر است و همچنین پس هر گاه شرط و سبب مجتمع شوند با قوت و لزوم مد لازم و واجب باشد
و اگر یکی مختلف یا هر دو ضعیف باشند یا شرط متغیر عارض باشد و سبب قوی نباشد البته جائز
نیست و اگر یکی ضعیف باشد یا سبب عارض شود یا متغیر مد و قصر جائز است خواه آن سبب عارض
یا متغیر همزه باشد و خواه ساکن بنابر الغاء و ابطال عارض و اعتبار آن و در نزد جماعتی از ائمه
قراءت الغاء عارض در همزه متغیر ارجح است و حجت ایشان آنست که مد کننده معامله با اصل

کوجه وقصر کند همعامله بالفظ کرده ومعامله با اصل اولی واقیس است ولازم کلام ایشان آنست
آنکه در سبب عارض بعکس قایل باشند وملا عماد استرابادی در سبب متغیر تفصیل داده
وگفته است که اگر سبب باقی نیست مثل جاء امرنا در قرائت ابوعمرو واهل الله در قرائت همه
قصر اولی باشد واگر باقی است مثل هؤلاء ان در روایت بزی وقالون که همزه آنرا بتسهیل
کالیاء خوانده اند مد اولی باشد تا موجود بر معدوم مرجح وحمزه معاصم میگوید که بدانکه هرگاه
سبب مد از صفت خود متغیر شود مد وقصر جایز است خواه همزه وخواه ساکن پس اگر سبب
باقی باشد مد اولی والا قصر اولی است پس بنابراین چون عاصم در حالت وصل الم اول سوره
آل عمران بلفظ الله نقل میکند حرکت همزه الله را بمیم وصیم لم که ساکن بود از صفت خود متغیر
گشته متحرک میگردد از برای وی مد وقصر هر یک شاید کرد وچون از سکون باقی نباشد
قصر اولی باشد وهرگاه بر مشدد وهرگاه بر مسل وقف شود مانند صواف وتبشرون
وهذان وهاتین در نزد مشدد ظاهر آنست که در قلیل مد آن وقفا ووصلا وفی
نیست وملا عماد استرابادی میگوید که اگر وقف بر یادی بر قبل دوصل قایل شوند دو وجه دارند
چه بعضی ائمه قایل شده اند بزیادتی مد مشدد بر غیر مشدد ودر آخر مد لازم را بر مد متصل زیاده
نهاده اند بواسطه تشدید پس این خود اولی است بجهة اجتماع سه ساکن ودر وقف بر مهموز مانند
لیشاء ویضیئ ولسوء قصر اصلا جایز نباشد وهرچند که ساکن سکون وقف بر آن صادف باشد
زیرا که همزه بسکون نوبت را زیاد کرده ودر آن توسط نیز جایز نیست از برای کسیکه مذهبش
در وصل اشباع باشد بلکه عکس جایز است پس اگر قاری از برای عاصم مثلا وقف کند بسکون
بر مانند لیشاء خالی از آن نیست که اعتبار عارض میکند یا نه اگر نکند چون حالت وصل باشد
وهمچنان باشد که برمانند حساب از برای او در حالت وقف بسکون قصر کرده باشد پس
رتبه توسط را نگاه داره واگر بعارض اعتبار کند بر توسط بیفزاید ویا باشباع رساند وهمچنان
باشد که برمانند حساب بزیادتی مد وقف کرده باشد پس در مثل لیشاء پنج وجه جایز باشد
توسط واشباع در هر یک از اسکان واشمام وتوسط به تنهائی در روم ودر مثل من السماء
سه وجه است عزاید وجه اشمام ودر مثل بیضاء دو وجه که اسکان با توسط واشباع
واگر از برای ورش در این صور وقف کند بسکون بغیر از اشباع جایز نباشد زیرا که مرتبه از آن

مد اشع

اشباع است وسبب مد متغیر نشده چنان تغیری که موجب نقصان مد باشد پس او را
در مانند لیشاء سه وجه است هر سه با اشباع ودر من السماء دو وجه ودر بیضاء
الدماء یک وجه ووقف حمزه بر مهموز در باب همزه میاید خاتمه بدانکه بعضی از قراء در
مانند ءانتم واتنباؤنی در میان دو همزه با الف فاصله قرار میدهند وگاه هست
که همزه اول بهاء تبدیل شده همزه دوم با الف چون ها انتم بنابر وجهی ودر غیر صورت
آخر شرط مد عارض وسبب همزه کلمه دیگر ودر صورت اخیر شرط مد ثابت عارض است
وسبب سکون بعد از آن ودر جمیع صور مد جایز است بجهة عروض شرط از قبیل مد
منفصل یعنی بجهة اتصال همزه از باب مد منفصل دانسته اند وبجهة سکون نون
بعد از الف مد لازم دانسته ودر ها انتم پنج قرائت است اول ها انتم بدون
الف وتحقیق همزه وآن قرائت قنبل است دوم تسهیل آن سیم ابدال آن بالف محض
وهر دو قرائت ورش است چهارم ها انتم با الف وتحقیق همزه وآن قرائت کوفیین
وابن عامر وبزی است پنجم تسهیل آن که قرائت قالون وابوعمرو است وچون ابوعمرو و
قالون وهشام در میان دو همزه الف را فاصله میکنند بخلاف سائر قراء احتمال
دارد که ها در قرائت ایشان بدل از همزه استفهام باشد والف را زیاد کرده باشند
واحتمال دارد که ها تنبیه باشد وتسهیل ابوعمرو وقالون در اول بر خلاف اصل
ایشانست در یک همزه ودر دوم موافق مذهب ایشانست در تسهیل همزتین وزمخشری
در کشاف در سوره آل عمران در ها انتم هؤلاء میگوید که ها از برای تنبیه است
وبعد از آن میگوید که واز اخفش روایت که ها انتم همان ءانتم است بر استفهام بدل
همزه بهاء قلب شده است ومعنی استفهام تعجب است از حماقت ایشانست واما بنابر قرائت
ابن ذکوان وبزی وکوفیین ها از برای تنبیه است چنانکه بنابر قرائت قنبل وورش بدل
از همزه است واگر نه الف ها را میاوردند وقنبل همزه دوم را تسهیل نکرده زیرا که بواسطه

ابدال اجتماع همزتین نشده وورش بجهة اعتبار اصل تسهیل کرده وجمع کثیری گفته اند که همه
قرائتهای مختلفه احتمال تنبیه وابدال هر دو را دارد اما قرائت ابوعمرو وقالون وهشام
بجهة آنچه مذکور شد واحتمال تنبیه در قرائت ورش وقنبل آنست که الف بجهة تخفیف
حذف شده یا بجهة التقاء ساکنین چنانکه در وجه ابدال است از برای ورش واحتمال ابدال
در قرائت ابن ذکوان وبزی وکوفیین آنست که ایشان بر خلاف اصل خویش الف را در میان
همزه مبدله وثابته در آورده اند وهرگاه قائل شویم که ها از برای تنبیه است مد آن در قرائت
کسیکه الف را ثابت داشته از قبیل مد منفصل است پس هر که در منفصل مذهبش قصر است
قصر میکند وغیر ایشان مد میکنند غیر از قنبل زیرا که در قرائت او الف نیست چون یکفرات
ورش وبنابر قرائت دیگر او که ابدال همزه است بالف مد میکند بجهة التقاء ساکنین ودر
صورتیکه ها بدل همزه باشد پس هر که از ایشان که مذهبش تسهیل باشد مد وقصر در
نزد او جایز است وآن نیست مگر از برای دوری وقالون بنابر وجهی بخلاف عیسی زیرا که
مذهبش قصر است وبخلاف قنبل وورش زیرا که الف در قرائت ایشان نیست وهشام
تسهیل نمیکند پس غیر از مد از برای او نباشد وسجاوندی گفته است که نافع وابوعمرو ها انتم
در هر جا که واقع شده با مده وبی همزه خوانده اند وورش مد آن کمتر است وقنبل بهمزه خوانده
بی مده الف بدل از هاء وباقی ایشان آنرا خوانده اند وبزی بکوفیین مد خوانده بر اصل خویش
ودر مجمع میگوید که اهل کوفه ها انتم بمد وهمزه خوانده اند واهل مدینه وابوعمرو بی همزه
خوانده اند ومد غیر اهل مکی بقدر بیرون آمدن الف ساکن وابن کثیر ویعقوب با همزه
وقصر بدون مد خوانده اند بدون همزه وابن عامر با مد وبدون همزه خوانده ونقل هر
دو روایت ایشان مجمل وپریشان است وقرائت سبعه بطور یقین است که در اول مذکور
شد وآن موافق روایت وطریقه شاطبی است وآن چنانکه گفته اند اصح طرق است باب چهارم
در تخفیف همزه از حذف وابدال وتسهیل وحرف بمعنی اند الحنش است وابدال آن بدل کردن
آنست بحرف مد محض که شائبه از لفظش در آن باقی نباشد وتسهیل را دو تفسیر است
یکی مشهور وآن اینست که تلفظ کند بان بر وجهیکه میانه همزه وحرفی باشد که از جنس حرکت

آنست

آنست پس اگر حرکت آن فتحه است میانه همزه والف گفته میشود واگر ضمه است میانه
همزه وواو واگر کسره است میانه همزه ویاء ودیگری غیر مشهور وآن اینست که تلفظ
کند بان بر وجهیکه واسطه باشد میان آن ومیان حرفیکه مجانس حرکت ماقبل آنست پس در
تسهیل ئل بنابر اول تلفظ میکند بچیزی که میانه همزه ویاء باشد وبنابر دویم بچیزی که میانه
همزه وواو باشد وشیخ رضی گفته که این قائل اعتبار نموده حرکت ماقبل همزه را مگر در
ئل ومستهزؤن نه در جمیع مواضع وبعد از این مذکور خواهد شد ومطلق تسهیل را
بین بین گویند یعنی میان همزه وحرف حرکت آن یا حرکت ماقبل آن وعلت این تصرف در آن
ثقل آنست واین تخفیف از باب استحسانست نه وجوب وآن لغت قریش وبیشتر اهل حجاز
است وتحقیق آن لغت تمیم وقیس است وائمه بر باقی حروف قیاس کرده مخفف آنرا تحویل
نموده اند واصل تحقیق آنست واز شیخ رضی منقول است که چون مخرج همزه اقصای حلق است
ومشتمل بر رفع صوت ناخوشی وموجب ثقل زبان واز قبیل تهوع است از این جهت اهل
حجاز خصوصا قریش آنرا تخفیف نموده اند واز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست
که آنحضرت فرمود که قرآن بر زبان قریش نازل شده وقریش اصحاب نبر نیستند واگر جبرئیل
همزه را در قرآن مجید نیاوردی البته ما بآن تکلم نمیکردیم وهمزه بر دو قسم است یکی همزه
قطع ودیگری همزه وصل وهمزه وصل آنست که بجهة سکون حرف اول کلمه آنرا میاورند
تا تکلم بان ممکن باشد ودر درج کلام ما قبل وما بعد آن بهم میرسد
مانند ارجع وازجع وهمزه قطع بخلاف آنست وآن در لغت عجم در غیر اول کلمه واقع
نمیشود ودر لغت عرب در اول وآخر ومیان کلمه واقع میشود وگاه هست که دو همزه
در یک کلمه یا دو کلمه بهم جمع میشوند واحکام همه در چند فصل بیان میشود فصل اول
در بیان احکام همزه اصلیه که در اول ووسط وآخر کلمه باشد بدانکه هرگاه فاء الفعل
کلمه همزه ساکن باشد وپیش از آن همزه قطع دیگری باشد قراء واهل عربیت را در بدل
کردن آن بحرفی که از جنس حرکت ما قبل خلافی نیست چون آمن واومن وایمانا که در اصل

ءأمن

ائمن واءمن واءمانا بوجه وهمزهٔ دویم در اوّل بجهة فتحه و در دویم بجهة ضم و در سیم بجهة کسره بالف و واو و یاء که حرف مدّ اند قلب شده و اگر غیر آن باشد از همزهٔ مهموزه وصل یا میم یا حروف مضارعه غیر از همزه از یا و تا و نون و ورش آنرا بحرف مدّ بدل میکند خواه آن همزهٔ ساکن یا متحرّکی که پیش از آنست در یک کلمه باشد چون ائذن و مؤمن و یؤمن و نؤمن و تؤمن و یاتی و تاتی و ناتی یا در دو کلمه باشد چون الی الهدی ائتنا و لقاءنا ائت والذی اؤتمن و یقولون ائذن لی پس میگوید مومن و یومن و تومن و نومن بواو و یاتی و تاتی و ناتی بالف و الی الهدا تنا و لقاء نات واللذیتمن و یقولون ذن لی بضم ذال و کسر یاء در اوّلین و بیا و واو در اخیرین و در کشاف میگوید که قرائت درست آنست که نطق کنی بهمزهٔ ساکن یا یا بعد از ذال و بگو شکه الذی تمن والذی یمن و از عاصم روایت کرد الذی تمن با دغام یاء در تاء و خواندهٔ بجهة قیاس بر اتسر در افتعال از یسر و آن در نیست زیرا که یاء منقلب است از همزه پس آن در حکم همزه است و ورش در یک موضع از این قاعده تخلف کرده و همزه را بیا بحرف مد بدل کرده و چون سائی بتحقیق میخواند و آن هر کلمه ایست که اصل مادهٔ آن همزه وی باشد چون تؤوی و تؤویه و فاؤ و المأوی و اگر همزهٔ فاء الفعل متحرّک باشد بحرکت فتحه و حرف پیش از آن ضمه داشته باشد همزه را بواو بدل میکند چون مؤجلا و امّا اگر همزه فاء الفعل نباشد چون فؤاد و سؤال یا فتحه نداشته باشد چون بوده یا بعد از ضمه نباشد چون ماب و تاخر همه را همزه بتحقیق میخواند و سوسی هر همزهٔ ساکنی را بحرف مد بدل میکند خواه فاء الفعل باشد چنانکه گذشت و خواه عین الفعل باشد چون رئس و بئر و بئس و خواه لام الفعل باشد چون فادارءتم و جئت مگر همزهٔ ساکنیکه سکونش بجزم باشد یا سکون بنائی که بر علامت جزم باشد چنانکه گفته اند و حقیر آنرا نیز چون اوّل اعراب میدانند چنانکه در غیر این مقام بتحقیق این مطلب را نموده ام و مگر همزه که ابدال آن تخفیف تر باشد و آنچه ابدال آن اثر آن بغیر مشتبه کند و آنچه ابدال آن او را بسوی لغت دیگر میبرد پس قسم اوّل در نوزده کلمه است تسؤهم در سورهٔ آل عمران و توبه و تسؤکم در سورهٔ مائده و ان نشأ ننزل در سورهٔ شعراء و ان نشأ نخسف در سورهٔ سبا و ان نشأ نغرقهم

در سورهٔ یس و ان یشأ یذهبکم در سورهٔ نساء و انعام و ابراهیم و فاطر و من یشأ الله یضلله و من یشأ یجعله هر دو در سورهٔ انعام و ان یشأ یرحمکم او ان یشأ یعذبکم در سورهٔ بنی اسرائیل و فان یشأ یسکن الریح و فان یشأ الله یختم در سورهٔ شوری و یهیئ لکم در سورهٔ کهف و او ننسأها نات در سورهٔ بقره و ام لم ینبأ بما در سورهٔ نجم و حرکت همزهٔ ان یشاء الله عارضی است و اعتبار ندارد و قسم دوّم در یازده کلمه است ارجئه و اخاه در سورهٔ اعراف و شعراء و اقرأ کتابک در سورهٔ بنی اسرائیل و اقرأ باسم ربک و اقرأ و ربک الاکرم در سورهٔ علق و انبئهم باسمائهم در سورهٔ بقره و نبئنا بتاویله در سورهٔ یوسف و نبئ عبادی در سورهٔ حجر و نبئهم در سورهٔ حجر و قمر و هیئ لنا در سورهٔ کهف و قسم سیّم دو کلمه است تؤوی الیک در سورهٔ احزاب و تؤویه در سورهٔ معارج و قسم چهارم یک کلمه اثاثا و رئیا در سورهٔ مریم و قسم پنجم دو کلمه است نار موصده در سورهٔ بلد و علیهم موصده در سورهٔ همزه و اهل اداء قرائت چون ابن مجاهد و ابن غلبون و نقاش و مکی و مهدوی و ابن شریح این مواضع را از برای ابو عمرو استثناء کرده اند و از جملهٔ راویان کسی که همه را بر اصل ابدال از و روایت کرده و نیز از برای سوسی استثناء شده لفظ بارئکم که در دو موضع از سورهٔ بقره واقع است در وقتیکه بهمزهٔ ساکن خوانده شود و از ابن غلبون منقول است که آن نیز بیاء مبدّل میشود و ورش در بئر و بئس و بئسما و لئلا پیروی سوسی نموده در ابدال و در ذئب او و کسائی سوسی را تبعیت کرده اند و شعبه در لؤلؤ خواه معرفه باشد و خواه نکره او را تبعیت نموده و همه قراء غیر ابو عمرو لا یلتکم بدون همزه خوانده اند و ابو عمرو لا یالتکم با همزه خوانده و سوسی نظر باصل خویش همزه را بالف بدل کرده و دوری بتحقیق همزه خوانده و ورش لئلا را در هر جا که واقع شده و انما النسیئ در سورهٔ توبه بیاء خوانده و در نسی یا را در یاء ادغام کرده و در مجمع البیان قرائت را از ابو جعفر نقل کرده و گفته که جعفر ابن محمّد صادق و زهری النسی در وزن هدی بدون همزه خوانده و نقل

ابن بزی از شبل از ابن کثیر روایت شده و نیز گفته که شبل از اهل آن لا اسکه همزه بیاء نوشته بجهة کسرهٔ ماقبل آن و نافع بجهة تخفیف همزه آنرا یاء کرده و نون در لام ادغام شده و همهٔ قراء غیر از نافع لفظ نبی خواه جمع باشد چون النبیین و النبیون و الانبیاء و خواه مفرد چون نبی و النبی بیاء و در لفظ النبوة بواو خوانده اند و امّا نافع در همهٔ اینها بهمزه خوانده و قالون در سورهٔ احزاب در ان وهبت نفسها للنبی ان اراد النبی و در لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن از قاعده تخلف نموده و بیاء مشدّده خوانده چون سائر قراء بجهت قاعدهٔ که در اجتماع همزتین دارد و مخفی نماند که اختلاف در تخفیف و تحقیق همزه در این لفظ بنا بر آنست که ما قائل باشیم که در هر قرائتی مشتق است از نبأ که بمعنی خبر است و امّا اگر بگوئیم که در قرائت غیر همزه مشتق است از نبوه بفتح نون و سکون باء که بمعنی زمین بلند است تخفیف در آن نیست بلکه بقاعدهٔ وصفی واو بیاء قلب شده و آنانکه گمان کرده اند که همزه بیاء شده چون النبی و بریه و این قلب در هر دو لازم است از دو راه سخن ایشان معیوب است یکی بجهة احتمال اشتقاق از نبوه و بره و دیگری بقرائت نافع و بقرائت نافع و ابن ذکوان لفظ البریه را بهمزه چنانکه میاید و جاربردی در شرح شافیه بعد از نقل این الزام میگوید که مصنف ابن ابو انبیاء رد کرده زیرا که نافع در همهٔ قرائت نبی را بهمزه میخواند و نافع و ابن ذکوان در البریه بهمزه خوانده اند پس اینک و اگر چه مسلّم باشد که متواتر نیست بجهة آنچه مصنف آنرا در اصول فقه ذکر کرده که قرائت سبع متواتر است و آنچه از قبیل اداء نباشد چون مد و اماله و تخفیف همزه لیکن آن کمتر از این نیست که چون غیر قرائت باشد از آنچه از آحاد آنرا نقل کرده اند بلکه آنچه قراء آنرا نقل کرده اند اولی است زیرا که ایشان نقل میکنند از کسیکه عصمتش از غلط ثابت است و ایشان از نحویین عادل تر اند پس رفتن بسوی قول ایشان اولی است اذ آن اگر گفته میشود که آن در نبی و بریه بسیار است هر آینه متعیّن بود تا اینجا کلام جاربردیست و خالی از اشکالی یا خوشی نیست و همهٔ قراء غیر از نافع الصابئون در سورهٔ مائده و الصابئین در سورهٔ حج بهمزه خوانده اند و نافع بدون

همزه خوانده و آن چون نبی و بریه احتمال دو اشتقاق دارد یکی آنکه از صبو باشد و دیگر آنکه از صبا و باشد و صبو بفتح صاد و باء با تشدید واو میل کردن است و کودکی آوردن یعنی میل کردن بکودکی و جوانی و نادانی و صبا و باوّل مفتوح و الف ممدوده چون صبا باوّل مکسور والف مقصوره میل کردن دل است بچیزی و کودکی کردن و بازی کردن و میگویند صبا عن دینه یعنی از دین خود بیرون رفت و احتمال دارد که قرائت نافع از باب تخفیف همزه باشد و مشتق منهم در قرائت یکی باشد فصل دویم در بیان حذف همزه بواسطه نقل حرکت آن بسوی ماقبل ساکنیکه پیش از آنست بدانکه هرگاه آخر کلمهٔ ساکن باشد و آن ساکن صحیح باشد یا حرف مد نباشد و هر چند که حرف لین باشد و ورش حرکت همزه را که بعد از آنست بسوی آن نقل میکند و آن همزه را میاندازد خواه آن حرکت فتحه باشد و خواه ضمه و خواه کسره چون من آمن و قالت اخرجهم و من استبرق پس میگوید مَامَنْ و قالتُ خْرُجْهُم و مِنِسْتَبْرَقٍ امّا اگر آخر کلمهٔ ساکن نباشد چون فیه آیات یا آن ساکن آخر کلمه نباشد چون قرآن یا حرف مد باشد چون قولوا آمنا نقل حرکت ماقبل جایز نیست و واو و یا ساکن ماقبل مفتوح چون حرف صحیح اند در جواز نقل حرکت بسوی آنها چون قالوا انا و ابنی آدم و هرگاه ساکن پیش از همزه لام ال تعریف باشد هم چنین حرف صحیح الآخرة و الاولی والآن والانسان والارض و امثال اینها نیز نقل میکند و هر چند که الف و لام تعریف بجهة اتصال مدخل آن یک کلمه شمرده شود پس میگوید الاخرة و الولی و الان و الِنسان و الَرض و قالون در الان در دو موضع سورهٔ یونس با او موافقت کرده و حرکت همزه دویم را بلام تعریف داده و آنرا انداخته بجهة نقل کلمه بلا همزه و سکون لام و همه قراء غیر از نافع و ابو عمرو عادا الاولی را در سورهٔ نجم بکسر تنوین عادا و سکون لام تعریف خوانده اند و گفته اند عادا لاولی چنانکه میگوئی رایت زید الافضل در رایت زیدا الافضل و نافع و ابو عمرو تنوین عادا را در لام الاولی ادغام کرده اند بجهة اتباع خط مصحف زیرا که در آن لولا بغیر الف و همزه نوشته شده بود و حرکت همزه را بجهة امتناع ادغام

در حرف ساکن بسوی لام نقل کرده واین بنا بر مذهب کسی است که در تخفیف کلمه همزه داشته باشد ومعرف باشد بالف ولام تعریف بحرکت عارضی اعتماد میکنند ودر مثل الاحمر
بعد از تخفیف لحمر میگویند نه الحمر چنانکه اکثر اهل عربیت بآن قائل شده اند باعتبار
عدم اعتبار حرکت عارضی وجواز نقل حرکت همزه بما قبل آن نه وجوب پس گویا که حرکت از
همزه بما قبل آن نقل نشده نافع وابو عمرو هر گاه بر عادا از روی اضطرار وقف کنند در
الاولی ابتدا کنند یا اولی را بدل تریم وصل نمایند حرکت همزه را بسوی لام نقل کنند ولیکن
ابتداء باصل که اثبات همزه وسکون لام است بر ترک همزه وحرکت دادن لام ترجیح
دارد در نزد قالون وابو عمرو زیرا که اصل ایشان نقل حرکت نیست ودر اینجا حرکت بجهة
ادغام نقل کرده ودر وقف ادغام منتفی میشود بخلاف ورش که در نزد او ابتدا بنقل
متعین است وقالون در وقتیکه حرکت همزه را بسوی لام نقل کند واو الاولی را بهمزه
بدل میکند خواه وصل کند وخواه ابتدا کند ومیگویند که عاد لؤلی ولؤلی بنا بر لغت کسیکه
واو ساکن ما قبل مضموم را بهمزه بدل مینماید ودر موسی ومؤسی میگوید ودر
جمیع مواضع که حرکت همزهٔ قطع بسوی لام تعریف نقل شده باشد خواه الاولی باشد
وخواه غیر آن چون الانسان والاخره والارض بنا بر قول اکثر بهمزهٔ وصل ابتدا میشود
وگفته میشود کالاولی والانسان والاخرة والارض وبنا بر قول دیگر گفته میشود
که لولی ولنسان ولاخرة ولرض وبنا بر قول دیگر گفته میشود پس از برای ابو عمرو
وقالون در الاولی در حال ابتدا سه وجه باشد الاولی بنا بر اصل آن والولی بنقل
وحذف واثبات همزهٔ وصل ولولی بنا بر زیادتی ترک همزهٔ وصل ولیکن قالون در دو
وجه آخر چنانکه گذشت واو را بهمزه بدل میکند وورش را وجه اول نباشد چنانکه
سائر ائمه از قالون وابو عمرو دو وجه آخر نباشد چه همه در حال ابتداء الاولی
خوانده اند واز نافع مرویست که در ردا یصدقنی در سورهٔ قصص ردءً یصدقنی
خوانده وگفته اند که نقل حرکت همزه بسوی دال کرده وهمزه را انداخته واین
در صورتیست که از رده مهموز باشد یعنی یار وحکی است که از ردی علی کذا
باشد یعنی بر آن افزود پس این کلمه معتل است نه مهموز ومعنی آن زیاده باشد
واگر باصل اتحاد قرائتین عمل کنیم اولی آنست ترجیح دهیم زیرا که دیگران همه بهمزه خوانده اند

واذورش

واذ ورش منقول است که در کتابیه انی ظننت در سورهٔ حاقه بکسر هاء وحذف همزه خوانده
بواسطه نقل حرکت آن و نیز منقول است که چون اسائی بسکون ها خوانده بل وی نقل حرکت
همزه بسوی آن وقول حوتیرض حیث الدلیل اقوی است وملا عماد استرابادی در معرفه عاصم
گفته است که نقل نشود که حرکت همزهٔ قطع را بساکن صحیح ما قبل که حرف مد نباشد دهند و
همزه را ساقط کرد انند پس بدانکه عاصم بکاله در یک موضع نقل کند که آن بئس الاسم الفسوق
بعد الایمان باشد در سورهٔ حجرات یعنی حرکت همزهٔ اسم را بلام داده وهمزه را حذف کرده در
حالت ابتداء الاسم ولسم هر دو جایز است ومن میگویم که ظاهر بلکه صریح کلام او آنست که همزهٔ
اسم همزهٔ قطع است وآن خلاف اجماع اهل عربیت است ودر صورتیکه معرف بالف ولام
باشد نیز همزهٔ آن همزهٔ وصل است ودر صحاح جوهری اشاره باین شده زیرا که اثبات آن
در حالت وصل ضرورت شعر دانسته وشعری را که شاهد آورده الا اسم معرف بالف ولام
در آن واقع است ونقل حرکت همزهٔ آن بسوی لام نه از راه قطعیت آنست بلکه بجهة ضرورت رفع
دو ساکن که لام وسین اند حرکتی را باقی میگذارند وبسوی لام نقل میکنند چنانکه خود همزه را
در حالتیکه میان لام وهمزهٔ استفهام واقع شود باقی میگذارند تا آنکه استفهام بخبر مشتبه
نشود والا مقتضای قاعده وقیاس آنست که همزهٔ وصل باطل کنیکه دارد در وصح کلام مفتعل
بلی در کتابت همزه را ثابت میدارند تا اشاره وهمهٔ قرا این لفظ بئس الاسم الفسوق
خوانده اند ودر کتابت بئس الاسم الفسوق مینویسند اما آنکه جزم بر سر لام الاسم میکذارد
خطا کرده چنانکه کسیکه بئس اسم الفسوق میخوانند غلط کرده وقرائتش باطل است فصل
سیم در بیان وقف حمزه وهشام بر همزه وکیفیت تسهیل آن بدانکه حمزه در حال وقف بر
کلمه که همزه داشته باشد آخر همزه را تسهیل میکند هر گاه در وسط یا آخر آن واقع شده
باشد واما اگر در اول آن واقع باشد وحرکت همزهٔ آن از برای ورش بساکن صحیح که پیش
از آنست نقل شده باشد در نقل حرکت همزه ودر تحقیق آن حمزه خلاف است هر گاه در
پیش از آن میم جمع نباشد چون علیکم انفسکم اما اگر میم جمع باشد خلافی در تحقیق آن نیست
وچون وصل کند در نزد ساکن مذکور خلف از او روایت کرده است که تا ترک سکت میکند
تا بواحت ادنی وقدرت واستطاعت تحقیق همزه بهم رساند پس او را چهار وجه است تحقیق
همزه ونقل حرکت آن مطلقا در وقف ودر وصل سکت از خلف وترک آن از خلاد وتفصیل
مذهب حمزه در سکت در باب خود مذکور شد ومراد از وقوع آن در وسط آنست که پیش
از همزه حرف اصلی باشد یا حرف زائدی که کلمه بحذف آن مختل شود چون نه از فعل مضارع

وقف بخلاف زائدی که چنین نباشد چون هاء تنبیه ویاء حرف نداء ولام وباء مثل
هانتم را هاانتم هولاء ویادم ویاولی ویایها ولانتم ولابویه وبایکم وبانکم وما شابه آن وفی
چون فاو در فامنوا وفامن وواو در وامن وهمزه در اشنذرهم ولامهای تعریف
چون الارض والاخرة که در آن دو وجه است یکی تسهیل بجهة آنکه همزه در اینها
متوسط است بجهة اتصال اینها بر آن داخل شده است بآن خطا ولفظا والف ها
ویاء در مصحف عثمانی نوشته نبوده ودیگری تحقیق بنا بر قول کسیکه در همزه
مبتدئه تسهیل را از برای حمزه اعتقاد ندارد وحروف زائد را اعتبار نمیکنند و
همزهٔ که تسهیل آن میشود یا ساکن است یا متحرک وما قبل هر یک یا متحرک است
یا ساکن وحرکت یا فتحه است یا ضمه یا کسره پس اگر همزه ساکن باشد در وسط یا آخر
باشد خواه آن سکون اصلی باشد وخواه بجهة وقف عارض شده باشد وما
قبل آن متحرک باشد بجنس حرکت ما قبلش بدل شود پس اگر ما قبل مضموم باشد
همزه بواو بدل شود واگر مفتوح باشد بالف واگر مکسور باشد بیاء چون تؤمنون
وان نشأ ونبئ وان امرؤ وقال الملاء ویتوق ودر رءیا اناثا ورءیا بعد از ابدال
همزه بیاء بعضی یاء را در یاء ادغام میکنند وبعضی آن را بجهة عروض آن بر حال
خود باقی میگذارند وبعضی هاء ضمیر را بعد از ابدال همزه کسره میدهند چون
انبئهم ونبئهم وابن مجاهد وابو الطیب ابن غلبون اینرا اختیار کرده وابو
ابو الحسن ابن غلبون ومکی وابن مهران ضم آنست واین بمذهب حمزه اشبه است
واگر همزهٔ متحرکی در وسط یا آخر باشد وما قبلش ساکن باشد خواه آن ساکن
حرف صحیح باشد وخواه حرف علت بشرطیکه زائد نباشد حرکت همزه را بما قبل آن
نقل میکنند وهمزه را میاندازند چون یسئمون ومسئولا وموئلا والخبء ودفء
والمرء وشیء وشیئا وهیئة وسوء واگر واو ویاء زائد باشد همزه
را بحرفی که از جنس ما قبل آن باشد بدل میکنند وادغام مینمایند چون قروء وخطیئة
که قرو وخطیة بشدید واو ویاء میگویند تا در میانه زائد واصلی فرق باشد

وبعضی

وبعضی فرق نکرده اصلی را نیز ادغام کرده اند وشیء وشیئا وسوء وهیئه
واستیئس بتشدید گفته اند وسکت او بر شیء وشیئا در باب سکت میاید وهمزه
متحرکی که در وسط باشد وپیش از آن الف باشد چون دعاء وندا وبا
تسهیل میکنند نه حذف زیرا که آن فرع نقل حرکت است ونقل در اینجا ممکن نیست بجهة
آنکه الف متحرک نمیشود ودر صورتیکه همزه بعد از الف در آخر واقع شود حمزه آن را
بالف بدل میکند بعد از آنکه بجهة وقف ساکن شده باشد چون یشاء السماء الدعاء جاء
بعد از آن یکی از آنها را میاندازد وقصر میکند یا هر دو را باقی میگذارد زیرا که وقف محل
اجتماع دو ساکن است پس مد طولی میکند زیاده بر مدی که الف دارد از آنجا
واگر همزه وما قبل آن هر دو متحرک باشد نه قسم بهم میرسد چه حرکت هر یک منحصر
در سه چیز یعنی فتحه وکسره وضمه واز ضرب سه در سه نه قسم حاصل میشود چون
سئل ومائة ومؤجلا ودئوسکم ویئوف فئة ولؤلؤ وخاسئین وسئلوا وبئیس وجزء
از این نه قسم همزهٔ مفتوح اگر حرف پیش از آن مکسور باشد بیاء بدل میکند چنانکه
اگر پیش از آن مضموم باشد چون مؤجلا ویؤید بواو بدل میکنند نه تسهیل
زیرا که تسهیل کند همزه بالف نزدیک شود والف بعد از غیر فتحه نمیباشد ودر غیر این دو
قسم که هفت قسم دیگر است تسهیل میکنند وچیزی میگویند که میان همزه وحرف حرکت آنست
وهشام در همزهٔ که در آخر باشد با حمزه موافق است در آنکه در وسط است وبعضی از
اهل اداء روایت کرده اند که حمزه بر وفق رسم الخط مصحف تسهیل میکند چون بر چیزی
وقف نمود بر آنچه در کتابت بیاء نوشته بود مثل من نبائ بیاء میخواندند وآنچه بواو نو
نوشته بود چون تفتؤ بواو میخواندند وآنچه در کتابت صورتی از برایش نبود چون فاداروا
وخاطئون ومتکئون ولیستنبؤنک وامثال اینها حذف میکرد وهر چند که مقتضای قاعده
در دو قسم اول اینبود که بالف قلب کند ودر آخر بین بین قرار دهد وبنا بر این در
مستهزئون وامثال آن آنچه همزهٔ مضموم بعد از کسره واقع شده بعد از آن واوی است
ساکن وهمزه را در کتابت مصحف صورتی نیست همزه آن را حذف میکنند وحرف پیش از او را
ضمه میدهند بجهة مناسبت واو وبعضی کسره را بر حال خود باقی میگذارند واو را ضمه میدهند

وان لغتیت ضعیف زیراکه در عربیت واو ساکن ماقبل مکسور وجود
ندارد و بیان مذهب اخفش نحوی در اینجا که همزهٔ مضموم را بعد از کسره
بیاء و همزهٔ مکسور را بعد از ضمه بواو بدل میکند چون سنقرئك و مستهزون
و سئلوا و سئلت چنانکه شاطبی کرده از فضول کلام است ماسند ذکر
اینکه در تخفیف همزه در علم نحو طرق متعدده میباشد زیراکه امثال این
مسائل بکار قاری نمیاید و هرگاه بر همزهٔ متطرفه که در آن تخفیف بهمزه سیده
وقف شود بنابر مذهب حمزه روم و اشمام در آن تجائز است مگر در
موضعیکه همزهٔ آن بحرف مد بدل شود خواه واو باشد و خواه یا و خواه
الف چون لؤلؤ و باری و ملأ و غیر آن از انچه مذکور شد روم و اشمام
در آن صحیح است اگر مضموم باشد و روم بتنهائی اگر مکسور باشد خواه از
انجزی باشد که حرکت همزه در آن بر ساکن انداخته شده باشد چون دفء
یا همزه بحرفی بدل شده باشد و حرف پیش از آن در آن ادغام شده باشد
چون قرو و ضابط آن هر همزهٔ ایست که در طرف باشد و پیش از آن حرف ساکنی
باشد غیر از الف و خلف از سلیم از حمزه روایت کرده است که همزهٔ متحرکه که در
طرف و پیش از آن حرف متحرك یا الف باشد از انچه مقدم شد که روم و اشمام
در آن ممتنع است تسهیل بین بین از آن همزه میشود و از آن روم مفتوح
و منصوب بیچ لازم میاید و بعضی از ایشان روم را بر مفتوح مضموم و مکسور
مقصور ساخته اند و مخفی نماند شذوذ مذهب کسیکه در چیزی از انچه
مذکور شد که روم در آن جائز است روم نکرده و سکون آنرا سکون محض
پنداشته که هیچ شائبهٔ روم در آن نباشد و مضموم و مکسور را در عدم
جواز روم بمفتوح ملحق ساخته و لکم فیها دفء را روم نکرده چنانکه
یخرج الخبء را روم نکرده زیراکه از مذهب حمزه روم و اشمام است
مگر در انچه استثناء شد و ممکن است که قول تارك مطلق روم باین وجه

توجیه

توجیه شود که بنای مذهبش بر اینست که حمزه بر رسم الخط وقف نموده و همزه را انداخته   فصل چهارم
است زیراکه نوشته اند مثل دفء و شیء و سوء در کتابت صورتی نیست در بیان اجتماع دو
همزه در یك کلمه یا دو کلمه و در آن دو مبحث است مبحث اول در اجتماع دو همزه در یك
کلمه و مراد از آن اینست که در اول کلمه همزه باشد و همزهٔ استفهام بر سر آن داخل
شود و آن بر سه قسم است زیراکه همزهٔ اول لا محاله مفتوح است و دویم یا مفتوح است
چون ءانذرتهم یا مضموم مثل ءانزل یا مکسور مثل ائنا و در جمیع اقسام نافع و ابو
عمرو و ابن کثیر همزهٔ دویم را تسهیل کرده اند و از آن جمله در میان همزه و الف گفته
اگر مفتوح باشد و واو اگر مضموم باشد و یاء اگر مکسور باشد و کوفیین و ابن عامر هر دو را
به تحقیق خوانده اند و در همزهٔ دویم هرگاه مفتوح باشد در تسهیل و تحقیق از هشام
خلاف است و شاطبی در ءالهتنا در سورهٔ زخرف میگوید که کوفیین دو همزهٔ دویم را
تحقیق میکنند و صاحب کنز المعانی گفته که کوفیین و قالوا ءالهتنا بتحقیق هر دو همزه
خوانده اند بنا بر اصل خویش در باب دو همزه در یك کلمه و باقی قراء تسهیل کرده اند بنا
بر اصول خود در قرائت ءامنتم و اهل مصر روایت کرده اند از ورش که همزهٔ دویم که مفتوح
باشد بالف بدل میشود و بغدادیون از آن به تسهیل روایت کرده اند بنابر قیاس و اول
سماعی است چه ابدال در همزهٔ ساکن است و هرگاه ابدال شود مد باید کرد بجهت
فصل میان دو ساکن چنانکه گذشت و ابو عمرو و قالون و هشام الفی را در میان
دو همزه در آورده اند اگر همزهٔ دویم مفتوح یا مکسور باشد و لیکن در دویم از هشام
خلاف است در مد و قصر مگر در هفت موضع که با وجود کسرهٔ همزهٔ دویم مد
داده بی خلاف ائنکم لتاتون و ائن لنا لاجرا در سورهٔ اعراف و ائذا ما مت در سورهٔ
مریم و ائن لنا لاجرا در سورهٔ شعراء و ائنك لمن المصدقین و ائفکا الهة در سورهٔ
صافات و ائنکم لتکفرون در سورهٔ حم سجده و اگر همزهٔ دویم مضموم باشد و آن در سه

موضع است قل اؤنبئکم در سورهٔ آل عمران و ءانزل در سورهٔ ص و ءالقی در سورهٔ
در سورهٔ قمر قالون بلاخلاف الفی را زیاد میکند و هشام و ابو عمرو بخلاف عنهما
و نیز از هشام مرویست که در اول الف را زیاد نمیکند بخلاف در لفظ آخر و اما
در ءاشهدوا خلقهم بنابر قرائت نافع از قالون خلاف است چنانکه بیاید و این اصول
مذکوره از تحقیق و تسهیل و ابدال و قصر و مد در همه مواضع جاریست مگر در
انچه استثناء شود و زمخشری در کشاف میگوید که ءانذرتهم بتحقیق همزتین
خوانده شده و بتخفیف همزهٔ دویم بین بین و تخفیف آن اعرب و اکثر است و نیز
خوانده شده بواسطه ساختن الفی در میان دو همزه در حالتیکه هر دو به
تحقیق خوانده شده اند و بتوسط آن و حال آنکه همزهٔ دویم بین بین باشد و
بحذف حرف استفهام و بحذف آن و انداختن حرکت آن بر ساکن پیش از آن
چنانکه خوانده شده است قد افلح پس اگر بگوئی که چه میگوئی در باب کسیکه همزهٔ
دویم را بالف قلب میکند میگوییم که او غلط کار است و از دو راه از کلام عرب بیرون رفته
یکی از آن دو راه اقدام کردنست بر جمع دو ساکن که بر حد وی از آن نیست و حد آن
اینست که اول حرف لین و دویم حرف مدغم باشد چون قول الخباب ضالین و حویصه
و دویم خطا کردن طریق تخفیف زیراکه طریق تخفیف همزهٔ متحرکه ماقبل آن مفتوح
باشد آنست که بین بین اخراج شود و اما قلب کردن بالف تخفیف همزهٔ ساکنه است
که ماقبل آن مفتوح باشد چون همزهٔ راس و جواب از این دو ایراد در باب ادغام در
بلب ضمن فائده مذکور خواهد شد و صاحب مجمع در قرائات ءانذرتهم در سورهٔ بقره میگو
میگوید که درین آنسه قرائت است عاصم و حمزه و کسائی هرگاه بتحقیق خوانده اند بدو همزه
خوانده اند و اهل حجاز و ابو عمرو بهمزه و مد و تلیین همزهٔ دویم خوانده اند که از آن
بین قرار میدهند و کسائی بیکم هرگاه بتخفیف خوانده اند همچنین خوانده و ابو عمرو و مد کند
از ابن کثیر طول و در از ترا است و در مد از نافع اختلاف شده است و ابن عامر بالف

در

در میان دو همزه میخواند و بعد از آن میگوید که در عربیت سه وجه دیگر غیر از اینها
جائز است یکی ءانذرتهم بتحقیق همزهٔ اول و تخفیف دویم را بانکه از آن بین بین قرار دهد
دویم ءانذرتهم بیك همزه و سیم علیهم انذرتهم بنابر القاء حرکت همزه بر میم
قول حلا اقد افلح در انچه از نافع روایت شده و در تحقیق وجه هر یك را ذکر کرده
و کلام او در بیان قرائت خالی از ناخوشی نیست چون کلام او در باب اجتماع
همزتین در سائر مواضع از انچه ذکر کرده بعد از این موضع و بعضی از آن انشاء
الله مذکور خواهد شد و در چندین موضع از قرآن در میان قاریان در اجتماع
همزتین و عدم آن خلاف است و بعض علم اجتماع همه یا بعضی از ایشان و بعضی
از مواضع از قاعدهٔ خویش در تحقیق و تسهیل و مد و قصر تخلف کرده اند
اول ان یؤتی احد در سورهٔ آل عمران ابن کثیر بد و همزه خوانده با تسهیل کالالف
و باقی قراء بیك همزه خوانده اند دویم ان لنا لاجرا در سورهٔ اعراف حفص
و نافع و ابن کثیر بیك همزه میخوانند و باقی قراء بد و همزه خوانده اند چون حرف سیوم
شعراء و در مجمع میگوید که ابن عامر و اهل کوفه غیر از حفص ان را بتحقیق هر دو همزه خوانده
اند و ابو عمرو ان را بهمزهٔ ممدوده و یعقوب بغیر مد بهمزهٔ بغیر مد و حفص میخوانند سیم
ءامنتم در سورهٔ اعراف و طه و شعراء حفص در هر سه سوره بدون همزهٔ استفهام
خوانده و قنبل در سورهٔ طه با او موافقت نموده و در سورهٔ اعراف در حال وصل
فرعون با آن آنرا بواو بدل کرده و در حال وقف بر فرعون باثبات آن همزه خوانده چون
سائر قراء و از ایشان حمزه و کسائی و شعبه به تحقیق همزهٔ دویم و باقی به تسهیل
آن خوانده اند پس ابن ذکوان بواسطهٔ تسهیل از قاعدهٔ خویش تخلف نموده چهارم
ائنك لانت در سورهٔ یوسف ابن کثیر بیك همزه میخواند و باقی قراء بزیادتی همزهٔ
استفهام میخوانند پنجم ائذا ما مت در سورهٔ مریم ابن ذکوان با اختلافی در میان

اهل اداء سبك همزه مبني اند اتفاقا تستم أئن ذكرتم در سوره يونس در مجمع ميكويد
كه ابن عمرو وقالون از نافع و ذيل از يعقوب ان ذكرتم بيك همزه ممدوده خوانده اند
وابن كثير و يعقوب ونافع ائن ذكرتم بيك همزه مطوله ممدوده خوانده اند وابو
جعفر بيك همزه مطوله ودويم مليّنه مفتوحه خوانده وباقي قراء ائن ذكرتم
بد و همزه مبني اند واين قرائت واختلاف از متفردات صاحب مجمع است چه
ابيها در شاطبي وغير آن مذكور نيست هفتم اءعجمي در سوره حم سجده هشام
بيك همزه وساير قراء بدو همزه خوانده اند ومبني اند ايشان حمزه وكسائي
وشعبه به تحقيق همزه دويم وباقي به تسهيل آن خوانده ودر اينجا حفص وا
وابن ذكوان هر دو به تسهيل از قاعده خويش تخلف كرده اند هشتم أشهدوا
خلقهم در سوره زخرف نافع بزيادتي همزه مضمومه بعد از همزه مفتوحه با
تسهيل همزه دويم در ميان همزه وواو وسكون شين خوانده كه از اشهاد بمعني
حاضر ساختن باشد وقالون بخلاف عنهم بزيادتي الف در ميان دو همزه
خوانده وابن غلبون نوك مد را از و نقل كرده وباقي قراء بفتح شين وحذف
همزه مضمومه مبني اند كه از شهادت بمعني حاضر شده باشد پس نافع در
تسهيل بر سر اصل خود است چون قالون در مد بنا بر روايتي وبنا بر روايت ديگر
قالون از اصل خود كه مد است تخلف كرده است نهم اذهبتم از هبتم در سوره
احقاف ابن عامر وابن كثير بدو همزه وساير قراء بيك همزه خوانده اند ودر
اينجا هر يك بر سر اصل خود اند از تسهيل وتحقيق وزيادتي الف دهم انا
لمغرمون در سوره واقعه شعبه بزيادتي همزه استفهام خوانده وباقي
قراء بخلاف آن مبني اند يازدهم ءامنتم در سوره ملك همه بدو همزه
خوانده اند وقنبل در حالت وصل به النشور وامنتم بواو خوانده چنانكه در امنتم

بواو

بواو خوانده چنانكه در امنتم مذكور شد وهمه در اينجا بر سر اصل خويش اند دوازدهم
أن كان در سوره ن والقلم حمزه وشعبه وابن عامر بدو همزه وباقي بيك همزه خوانده
اند وابن عامر همزه دويم را تسهيل كرده پس ابن ذكوان وهشام بنا بر نقل
از قاعده خود تخلف كرده اند سيزدهم هشام در أئنكم لتكفرون در سوره حم سجده
همزه دويم را با وجود كسره آن تسهيل كرده وهمزه مكسوره را غير از اين تسهيل نكرده
وليكن در تسهيل اين نيز او را خلافي است وبدانكه در هر جا كه سه همزه جمع شود
چون ءالهتنا در سوره زخرف وءامنتم در سوره اعراف وطه وشعراء بنا بر
قراءت آنانكه همزه استفهام را زياد كرده اند هيچ يك از كسانيكه الف را در ميان
دو همزه زياد ميكنند آن را زياد نكرده اند بجهة آنكه كلمه با جماع دو مد
ثقيل ميشود در هر موضع كه استفهام در آن مكرر شده باشد در هر يك دو
همزه باشد وآن در يازده موضع از قرآن مجيد است هيچ يك از قاعده تخلف نكرده
اند اما در ذكر همزه اول ودويم وغير آن خلافي دارند وتفصيل آنها اينست كه
ائذا كنا ترابا ائنا در سوره رعد وائذا كنا عظاما ورفاتا ائنا در دو موضع
از سوره بني اسرائيل وائذا كنا ترابا وعظاما ائنا در سوره مؤمنين وائذا كنا ترابا واباؤنا
ائنا در سوره نمل وائنكم لتاتون الفاحشة ائنكم در سوره عنكبوت وائذا ضللنا
في الارض ءانا در سوره الم سجده وائذا متنا وكنا ترابا وعظاما ائنا در دو موضع
از سوره صافات ويك موضع از سوره واقعه وائنا لمردودون في الحافرة ائذا در
سوره نازعات وهمه قراء اول اين مواضع را باثبات همزه استفهام خوانده اند
مگر نافع در سوره نمل ومكرر او وابن كثير وحفص در سوره عنكبوت ومكرر ابن
عامر در غير سوره واقعه ونازعات چنانكه ظاهر كلام شاطبي است وليكن اظهر

مؤمنين؟

آنست كه ابن عامر در سوره نمل نيز باثبات همزه استفهام خوانده پس استفهام در
سوره واقعه ونازعات اتفاقي است ودر نمل مخالف نافع است ودر عنكبوت نافع
وابن كثير وحفص ودر باقي مانده ابن عامر بتنهائي ودويم از اين مواضع را
باستفهام خوانده اند مگر ابن عامر وكسائي در سوره نمل كه ايشان ائنا بهمزه
مكسوره وفتح نون مشدد متصل بضمير متكلم خوانده اند ومكرر نافع وكسائي
در غير دويم از سوره عنكبوت ومكرر هر سه در آخر نازعات پس استفهام
در دويم در غير سوره عنكبوت اتفاقي نيست ومخالف در اين سوره ابن عامر و
نافع وكسائي اند در سوره نازعات هر سه ودر ما بقي دو نفر از اين سه
در لفظ ائمة كه در پنج موضع از قرآن واقع شده نافع وابن كثير وابو عمرو بتسهيل
همزه دويم كاليا خوانده اند با وجود يكه حركت آن عارضي است چه آن در اصل اأممة
بر وزن امثلة بوده جمع امام بر وزن مثال وساير قراء به تحقيق آن خوانده اند
وهشام در روايتي الف را در ميان دو همزه زياد كرده از قراء كسي همزه دوي
را بياء نخوانده پس قول صاحب مجمع وغير او كه گفته اند قراءت اين سه نفر بيك
همزه وياء ايست بعد از آن غلط است يا نحو نكرده اند ودر كشاف ميگويد كه
پس اگر بگوئي كه لفظ ائمة چگونه است يعني چگونه بآن تلفظ ميشود وچه وجه
بايد خواند ميگويم كه همزه اليست كه بعد از آن همزه بين بين است يعني ميان
مخرج همزه وياء وتحقيق هر دو همزه قراءت مشهور است وهر چند كه در
نزد بصريين مقبول نباشد واما تصريح بياء قراءت كسي نيست وروا نباشد
كه تحقيق يابد وهر كه بياء تصريح كرده غلط كار است وتحريف كرده يعني كلام
خدا را گردانيده است وتغيير داده وابن حاجب در شافيه گفته است كه

بتحقيق

كه بتحقيق كه تسهيل وتحقيق يعني باقي گذارده هر دو همزه بر حال خود در ائمة بصحت
پيوسته وجاربردي در شرح آن ميگويد كه اين قول اعتراض است بر قول نحويين
از اينكه قلب همزه دويم بياء واجب است اگر ما قبل آن مكسور باشد يا خود همزه
كسره داشته باشد زيرا كه قرار داده اند همزه دويم بين بين در مثل ائمه از قراء
بصحت پيوسته ونيز تحقيق هر دو همزه نيز بصحت پيوسته در آن وقول ايشان
اولي است از قول نحويين بجهة آنچه گذشت ومراد او همانست كه در فصل اول
همين باب مذكور شد وبعد از آن قول نحويين را توجيه كرده است باينكه ممكنست
كه از آن جواب داده شود كه مراد ايشان از آنكه گفته اند كه قلب اين همزه بياء
لازمست آنست كه قياس ابتدا اقتضاء ميكند وآنچه با آن مخالف دارد شاذ است كه نگاه
داشته ميشود وبر آن قياس نميشود واين با آمدن خلافش در قراءتهاي سبع
منافات ندارد زيرا كه جايز است كه با قياس مخالف باشد وبا استعمال نباشد
ومثل آن مقبول است ودر فصيح از كلام واقع پس بلد ستيكه نحويين گفته اند كه
شاذ بر سه نوع است شاذ از قياس وشاذ از استعمال وشاذ از هر دو پس اول
اول ودويم هر دو مقبول است وسيم مردود ومثال هر يك را ذكر كرده واين
حقير شاذ از قياس را كه موافق استعمال ومخالف قاعده است بهتر از شاذ از استعمال
ميدانم كه عكس آنست چه هر گاه صاحب لسان چيزي بگويد كه مخالف قاعده باشد
مورد بحث نباشد زيرا كه اين قاعده از كلام او فرا گرفته شده ويا تصريح او بخلاف
آن آن قاعده در چنين موضعي بكار آيد در صورتيكه ابو عمرو وكه در رئيس ورئيس
بصريين است وباعتقاد صاحب كشاف اعلم ناس است بعربيت در اينجا تسهيل

کرده باشد قول بوجوب قلب آن بیاء باطل میشود بعد آن اینها چیزی نماند که مذهب کوفیین
کوفیین را که در اینجا اهل تحقیق اند رد کند علاوه برین شاید که علت تحقیق
همزتین در اینجا آن باشد که بر یک کلمه دو تغیر که ادغام و قلبست جمع نشود با
آنکه تحقیق در اینجا خفتی دارد بجهة آنچه بعد از آنست از سکون چنانکه علی
ابن عیسی گفته است وغیر آن آنانچه در مد ادرک الایات ذکر کرده ام وهرگاه
همزه وصل بعد از همزه استفهام واقع شود و همزه وصل مکسور باشد
ساقط شود هم در لفظ و هم در کتابت و آن در قرآن مجید در هفت موضع است
قل اتخذتم در سوره بقره و اطلع در سوره مریم و افتری در سوره سبا
واصطفی در سوره صافات واتخذناهم بنابر قراءت عاصم و نافع و ابن کثیر
و ابن عامر و استکبرت در سوره ص و استغفرت در سوره منافقین
و در اصطفی بنابر طریقه غیر شاطبی خلافیست که میآید و اگر بعد از همزه وصل
لام تعریف باشد که آن همزه در میان همزه استفهام و لام ساکن واقع شود
سقوط آن جائز نیست زیرا که گاهست که استفهام بخبر مشتبه میشود چه همزه
ال بنی مفتوحست بلکه همزه وصل بالف بدل میشود و بجهة فصل میان دو ساکن
مد میشود یا تسهیل همزه دوم با قصر زیرا که همزه مستهله چون محققه است و مد
آن در نزد همه قراء از تسهیل اولی است وهرگاه تسهیل شود کسی در میان
آن و همزه استفهام الف را زیاد نکند زیرا که در همزه وصل سکینی و ثقلی
نیست بجهة عوضی که دارد وحق آن اینست که در حال وصل بیفتد بخلاف
همزه قطع و آن در قرآن مجید هفت لفظ است در سه سوره دو آلذکرین
در سوره انعام و دو آلان و یک آلسحر در قراءت ابو عمرو و هر سه در سوره
یونس و دو آلله یکی یعنی در سوره یونس و دیگری در سوره نمل

در اجتماع دو همزه در دو کلمه باینکه همزه اول در آخر کلمه باشد و همزه آخر در
اول کلمه دیگر بدانکه هرگاه دو همزه در دو کلمه بهم رسند نه صورت بهم
میرسد زیرا که حرکت اینها یا متفق است یا مختلف اگر متفق باشد سه صورت
حاصل میشود چه هر دو یا مفتوحند چون جاء امرنا یا مضموم اند چون
اولیاء اولئک یا مکسورند چون من السماء ان و اگر حرکت مختلف باشد شش
صورت حاصل میشود چه حاصل ضرب دو در سه یا سه در دو شش
است ولیکن پنج قسم آن در قرآن مجید موجود است همزه مکسور بعد از مفتوح
چون حتی تفیء الی و بعد از مضموم چون من یشاء الی و همزه مفتوح بعد
از مضموم چون ان لو نشاء اصبناهم و بعد از مکسور چون من السماء او ائتنا
و همزه مضموم بعد از مفتوح چون جاء امة در سوره مؤمنین و در قرآن
غیر آن وجود ندارد چنانکه همزه مکسور که بعد آن همزه مضموم باشد در قرآن
موجود نیست زیرا که از کسره بضمه رفتن [struck-through] نقلی دارد ولهذا فِعُل
بکسر فاء و ضم عین در لغت عرب بنا مهمله و عکس آن اگرچه ثقیل است اما بان
ثقل نیست و از این جهت در لغت کم آمده پس اگر حرکت هر دو متفق باشد
در هر سه صورت ابو عمرو همزه اولی را میاندازد و میگوید جا امرنا و اولیا
اولئک و من السما ان زیرا که مذهبش ادغام مثلین است در دو کلمه که آنرا
ادغام کبیر میگویند و در اینجا بجهة ثقل همزه ادغام ممکن نیست پس از برای
تخفیف حذف داده و اولی را حذف کرده زیرا که آخر است و آخر محل تغییر است
و قالون و بزی با او موافقت کرده اند در هنگامیکه اتفاق اینها در فتح
باشد و در غیر فتح همزه اولی را تسهیل کرده اند در کسر تسهیل کالیاء و در ضم
تسهیل کالواو و هر دو در صورتیکه همزه مکسور باشد و پیش از همزه حرف مد

باشد چون بالسوء الا در سوره یوسف ازین قاعده تخلف کرده اند و همزه را
بحرف پیش بدل کرده اند و ادغام نموده اند و در آن تسهیل نیز از ایشان
روایت شده بنابر قاعده مکرر که دارند و سائر قراء آنرا تحقیق کرده اند چون
همزه دوم غیر از ورش و قنبل که دوم را تسهیل بین بین کرده اند یعنی میان
همزه و الف یا واو و یا یاء چیزی گفته اند و نیز از ایشان منقولست که
بحرف مد محض بدل مینمودند و مفتوح بالف و مضموم بواو و مکسور بیاء
مبدل میکردند و بعضی در هؤلاء ان کنتم در سوره بقره و علی البغاء ان اردن
در سوره نور وجه دیگری را از ورش نقل کرده اند و آن اینست که همزه دوم را
بیاء خفیف الکسره خوانده و حکم مد و قصر بعد از حذف یا تسهیل همزه اول در باب
مد و قصر گذشت و بعضی که قصر این مد را نقل کرده اند بنابر اینکه مد بجهت همزه
بوده و آن افتاده یا تسهیل شد خطا کرده اند و این خلاف بنابر مذهب کسی
است که در منفصل مد بمد هند دارد و اما کسیکه مد بمد هند همزه دوم قائم
مقام اولست و اگر حرکت همزتین مختلف باشد ابو عمرو و نافع و ابن کثیر همزه
دوم را تسهیل میکنند و سائر قراء چون اول آنرا بتحقیق میخوانند
و تسهیل کنندگان همزه مکسور بعد از مفتوح را تسهیل کالیاء میکنند
و مضموم بعد از مفتوح را تسهیل کالواو و همزه مفتوح بعد از مضموم را
بواو و مفتوح بعد از مکسور را بیاء بدل میکنند و میگویند نشاء
وصبناهم و من السماء یواتنا زیرا که تسهیل همزه را بالف نزدیک میکند
و الف بعد از ضمه و کسره نمیباشد و چون ابدال متعین شد و ابدال آن
از جنس حرکتش متعذر بود از جنس حرکت ما قبلش بدل شد و اما همزه
مکسور بعد از مضموم قاعده و قیاس اینست که تسهیل کالیاء شود ولیکن

بیشتر از قراء آنرا بواو محض بدل کرده اند چون ما قبل که از جنس حرکت ما
قبل بدل میشود زیرا که تسهیل شود گویا که یاء ساکنی ما قبل مضموم
است و در کلام عرب نظیر آن نیست و بعضی از ایشان تسهیل آنرا کالواو
نقل کرده اند و همه قراء در هر یک از دو قسم یعنی متفق الحرکت و مختلف
الحرکت در حال ابتداء بهمزه مبین و محقق ابتدا میکنند زیرا که تخفیف
همزه بجهة ثقل اجتماع همزتین بود و بواسطه جدائی هر یک از دیگری بر طرف
شد باب پنجم در ادغام و ادغام بکسر همزه و سکون دال و بکسر دال مشدد
نیز در لغت بمعنی در بودن چیزیست در چیزی چون لجام در دهان اسب
و رخت در صندوق و در اصطلاح داخل کردن حرفیست در حرفی دیگر بنحوی که
تلفظ شود بحرف ساکن و بعد از آن بلا فاصله بحرف متحرک مابین شرط که آن
دو حرف متماثل یا متقارب باشند لیکن در متقاربین دو حرف را متماثلین
میکنند و بعد از آن ادغام و مراد از متماثلین آنست که آن دو حرف هر دو از
یکجنس بوده باشد چون دو عین و دو میم و امثال اینها و مراد از متقاربین
آنست که دو حرف از یکجنس نبوده باشد بلکه نزدیک بیکدیگر بوده باشند
یا در مخرج چون عین و حاء یا در صفتیکه قائم مقام آن باشد چون جهر و همس
چنانکه پیش از این دانسته شد و اما که متقاربین را مخصوص بدو حرف قریب
المخرج دانسته متجانسین را بجهة ادخال دو حرف قریب الصفه زیاد کرده
و اگر یکی از این سه مناسبت نباشد ادغام ممکن نباشد و حرف اول را مدغم
و دوم را مدغم فیه گویند و تحرک مدغم فیه چون سکون مدغم شرط است
چنانکه گذشت و ادغام بر دو قسم است یکی کبیر و دیگری صغیر کبیر آنست
که اول از متماثلین یا متقاربین متحرک باشد و آنرا ساکن کرده اند و در دو

ادغام کنند و ادغام صغیر آنست که اوّل ساکن باشد و ثانی او در دوّم درج
نمایند و از اینجا وجه تسمیهٔ هر دو ظاهر میشود یا بجهة آنکه اوّل
در اسکان حرف ازو میکنند و احکام ادغام در دو مقصد و یک اصل بیان
میشود مقصد اوّل در بیان ادغام کبیر بدانکه آن در یک کلمه یا دو کلمه
و در مثلین و متقاربین همه میباشد و آن خاصهٔ ابو عمرو است از قرّاء
سبع و هر چند که از قرّاء عشر یعقوب نیز ادغام میکند و شاطبی میگوید
که ادغام در یک کلمه از ابو عمرو در دو لفظ است یکی مناسککم در سورهٔ
بقره و دیگری ما سلککم در سورهٔ مدّثر و باقی باب مثلین در یک کلمه معمول علیه
نیست و هر چند که ادغام مثلین در هر جا که آمده باشد از ابو عمرو منقول
است پس در مثل جباههم و وجوههم اظهار میکنند و صاحب کنز المعانی
در شرح آن میگوید که بوزقکم بر ناظم وارد نمیاید و اگر چه ادغام در
در آنجا آمده باشد زیرا که مراد ادغام مثلین است و من میگویم که بعد
از این در سورهٔ کهف مذکور خواهد شد که همهٔ قرّاء سبع غیر از ابن کثیر
ما مکنّی با دغام نون مکّی در نون وقایه خوانده اند و ابن کثیر با ظهار هر دو
نون خوانده و نیز بر او وارد میاید ادغام لا تامنا چنانکه در سورهٔ یوسف
مذکور خواهد شد و ممکن است که مراد شاطبی ادغام مختص بابو عمرو باشد پس
هر دو ایراد مندفع میشود چه در اوّل بجز از سبعه و در دوّم بجز شش
نفر از ایشان با او شریکند و لیکن ملّا عماد استرابادی وارد میاید
که در تحفهٔ شاهی ادغام این دو کلمه را بعاصم نسبت تخصیص داده
و هر چند که حمزه نیز عاصم نیز چنین کرده و لیکن چون در آن در معرض
بیان قراءت عاصم است بر او حرجی نیست هر گاه مثلین در دو کلمه باشند
باینکه اوّل در آخر کلمهٔ اوّل باشد و دوّم در اوّل کلمهٔ دوّم باشد ابو عمرو
حرف

في بيان احكام الادغام الكبير

حرف اوّل را ساکن میکند و در دوّم ادغام میکند و حروف متماثله که در قرآن
واقع شده هفده حرف است غیر از همزه و آنها باء ابجد است و تاء و راء قرشت
و ثاء ثخذ و حاء حطّی و سین و عین سعفص تا یاء حطّی و پیش از این مذکور
شد که در دو همزه ادغام ممکن نیست بلکه حذف است یا غیر آن از آنچه مذکور
شد چون نعلم ما انتم علیه فلا ریب فیه هدی و طبع علی قلوبهم و خذ العفو
و امر مگر آنکه اوّل ضمیر متکلّم باشد چون کنت ترابا یا تاء خطاب چون و ما
کنت تتلو و افانت تکره یا تنوین داشته باشد چون واسع علیم یا مشدّد باشد
چون فتم میقات ربّه که در این چهار صورت ادغام نمیکنند زیرا که ادغام بحذف نزد
یکیست و فاعل حذف نمیشود و نیز هر یک از متکلّم و مخاطب بیکدیگر مشتبه
میشوند و نون تنوین در مثلین حاجز و مانع است و دلالت بر معنی دارد بخلاف
من فضله هو خیرا که با وجود حاجز که آن صلهٔ هاست ادغام میشود زیرا که
تنوین از حروف علّت قویتر است و از این جهة در مثل قاض که قاضی بوده یاء حذف
شده است و بعضی از ایشان کافر ادر فلا یحزنک کفره اظهار کرده اند زیرا که
نون پیش از کاف اخفاء میشود و اخفاء چون ادغام است پس کاف چون مدغم فیه باشد و در این هنگام چون حرف مشدّد میشود و توالی ادغامین جائز
و کوهی از قرّاء بغداد چون ابو بکر ابن مجاهد در آل لوط در سورهٔ حجر و
نمل و قمر اظهار کرده اند بجهة اینکه حروف آل کم است و این دلیل مردود است
با دغام لک در فیکیدوا لک کیدا در سورهٔ یوسف با آنکه حروف آن از حروف آل
کمتر است و نیز قال لهم را ادغام کرده اند و آن مثل آل لوط است و بعضی
لک دو کلمه یعنی لام جرّ و ضمیر باعث تقویت ایشان نمیشود بر فرض
تسلیم آن ادغام قال لهم در ردّ ایشان مستقل است و شاطبی گفته که اگر
آنکه اظهار میکند با علال دوّم آن است لا آل گرچه بود غالب میشد هر گاه

اظهار یا اعلال صحیح باشد چه دوّم حروف آل که الف است بدلست از همزه و اصل
آن همزه هاء بوده زیرا که اصل آن اهل بوده و من میگویم که اظهار اینست که
هر یک از اهل و آل اصلی اند جدا گانه و آل فرع اهل نیست و هر چند که الکنی بر خلاف
آنند و ابو الحسن ابن شنبوذ گفته است که الف آل بدل از واو است و اصل آن اول
بر وزن فرس بوده و واو بجهة تحرّک و انفتاح ماقبل بالف قلب شده و بر فرض
تسلیم قول اوّل که مستلزم دو تغییر است و اگر ادغام شود در یک کلمه سه
تغییر جمع میشود میگوئیم که با دغام و اون یک کاذبا مردود است چه یک
در اصل یکون بوده و بعد از جزم فتحرکت بجازم و واو بالتقاء ساکنین و نون
بجهة تخفیف افتاده و صاحب کنز المعانی گفته و قول او که گفته است
هر گاه اظهار صحیح باشد اشاره است باینکه اظهار از ایشان صحیح نیست پس
بدرستیکه ابو عمرو دانی گفته است که اظهار را از طریق یزیدی نمیدانم
و من میگویم که هر گاه ضمیر صحیح در کلام شاطبی با علال برگردد چنانکه در تقدیر
آن اشاره نمودیم اشاره میشود باینکه قول باعلال چنانکه گفته اند در نزد
او محقق نیست و بعضی چون ابن مجاهد واو هو را که مضموم الهاء باشد چون
هو و من یأمر و استغنی هو و جنوده در واو بعد از آن ادغام نکرده و اظهار
را بدین معلل ساخته زیرا که هو و من هر گاه ادغام آن اراده شود واو
هو ساکن میشود و حرف مد میگردد و حرف مد ادغام نمیشود چون قالوا
و اقبلوا و این تعلیل باطل است زیرا که مد در قالوا تحقیقی است و در اینجا
تقدیری است و از ترک ادغام در تحقیقی ترک آن در تقدیری لازم نمی آید
با آنکه در من قبل آن یاتی یوم و نودی یا موسی ادغام کرده اند و مد تقدیر
در واو و در یا نیز موجود است و فرقی در میان این و آن نیست و اما اگر
های هاء آن مضموم نباشد بلکه ساکن باشد و آن در سه موضع است از قرآن
است چون فهو ولیهم و هو و اقع بهم و همچنین هاء هی چون فهی
یومئذ

یومئذ در سورهٔ حاقه که هاء هر یک در نزد ابو عمرو ساکن است جمهور ادغام
نمیکنند یا بجهة التقاء ساکنین و یا بجهة اینکه هاء بسکون مخفف شده است
پس به تخفیف ادغام احتیاج ندارد و در و اللائی یئسن بنا بر قراءت ابو
عمرو بسکون یاء اظهار میشود نه ادغام زیرا که سکون یاء یا خود یاء عارضی
است و مراد شاطبی که گفته و قبل یئس الیاء فی اللاء عارض سکونا او اصلا
فهو یظهر سهلا اینست تا آنچه صاحب کنز المعانی و ابراز المعانی فهمیده
اند و بر او بحث کرده اند که اصل یاء عارض نیست زیرا که اصلش همزه است
و آن اصلی است و نیز بر او بحث کرده اند که ابو عمرو در فاصبر لحکم ادغام کرده
با عروض سکون و تجویز اظهار و ادغام در یبتغ غیر الاسلام با آنکه اصل غین
تماثل است چه در اصل یبتغی بوده و شاطبی پیش از آن میگوید که در نزد
ایشان دو وجه است یعنی اظهار و ادغام از عالم حرش علم یعنی ابو عمرو
در هر موضعیکه دو مثل در آن بهم رسیده باشند بسبب حذفی که در آخر کلمه
اوّل واقع شده باشد که آن موضع بجهة حذف در آن بمعلل و معنی نامیده
شده باشد چون و من یبتغ غیر الاسلام و ان یک کاذبا و یخل لکم وجه ا
ابیکم که در اصل یبتغی و یکون و یخلو بوده اند و یاء و واو بجازم افتاده اند
و همچنین ضمهٔ یکون چنانکه گذشت و جواب از بحث اوّل آنست که بر فرض بعد از تسلیم
عروض سکون ادغام فاصبر لحکم ادغام صغیر است نه کبیر و جواب از بحث دوّم
آنست که تجویز وجهین باعتبار نظر باصل و قطع نظر از آنست و در و اللائی معلوم
نیست که سکون یائش عارضی است تا نظر باصل ادغام شود جواز یا خود یاء عارضی
است که در اصل اللائی بوده چون داعی و یاء آن حرف شده بعد از آن همزه بیاء
قلب شده و یاء را بجهة سکینی کسره بر آن ساکن پس نظر باصل و عارض شرط ادغام
کبیر در آن معلوم نیست و در ابراز المعانی قراءت ابو عمرو را بتلیین همزه بین بین

که دانسته شد لا بدل

دانسته و سبب اظهار در اعلام التقاء مثلین کرفته زیرا که همزه مسهله چون همزه
محققه است و از ابن مهران نقل کرده که و اللائی یئسن ادغام میشود زیرا که
آن یاء خالص نیست که آنرا در مثلین ادغام کنند بلکه همزه ملینه است و اگر یاء خالص
میبود هر آینه ادغام کرده بود و انکه از راویان از قرات ابو عمرو باسکان تعبیر
کرده از تسهیل بر او پنهان شده و آنرا ضبط نکرده و در یا قوم مالی ادعوکم
و یا قوم من ینصرنی در سوره مؤمن خلافی در ادغام نیست زیرا که لغت
فصیحه یا قوم بحذف یاء است و فصحاء آنرا ثابت نمیدارند پس کویا که یاء نبوده
و هرکاه متقاربین در یک کلمه باشند چون قاف و کاف ابو عمرو قاف را در
کاف ادغام میکند اما بدو شرط اول آنکه پیش از قاف حرف متحرکی باشد و
دوم آنکه بعد از کاف میم جمع باشد چون یرزقکم و و اثقکم و خلقکم بخلاف
میثاقکم و نرزقک که اول بجهة سکون ما قبل و دوم بجهة نبودن میم ادغام
نمیشود و در طلقکن در سوره تحریم ادغام شنود شده و هر چند که شرط دوم
در آن نیست زیرا که ادغام با آنچه سنکین تر باشد اولی و انسب است و ثقل
در نون آن از میم بیشتر باشد زیرا که آن حرکت و تشدید دارد و دلالت
میکند بر تانیث و میم ساکن و خفیف است و بر تذکیر دلالت میکند با آنکه نون
چون میم است در دلالت بر جمع و اظهار نیز از ابو عمرو منقول است یا بجهة
انتفاء شرط یا بجهة توالی ادغامات و هرکاه متقاربین در دو کلمه باشند ابو
عمرو حرف اول را ساکن میکند و آنرا بجنس حرف بعد قلب میکند و ادغام
مینماید و آنها شانزده حرف است باء و جیم و دال ابجد و حاء حطی و کاف
و لام و میم و نون کلمن و سین سعفص و قاف و راء و شین و تاء قرشت
و ثاء و ذال ثخذ و ضاد ضظغ و هر یک از اینها ادغام میشود در آنچه
بعد از این مذکور خواهد شد هرکاه منون یا تاء مخاطب یا مجزوم یا مشدد
نباشد چون ظلمات ثلث و کنت ترابا و هم یؤت سعة و واسع ذکرا و تاء متکلم

که بعد

که بعد از آن حرف مقارب آن که در آن ادغام شود در قرآن موجود نیست
و جواز و جهین در مثلین مجزوم و عدم جواز ادغام آن در متقاربین بجهة
آنست که اجتماع مثلین از اجتماع متقاربین ثقیل تر است و مع ذلک در و لتأت
طائفة اخری در سوره نساء و آت ذی القربی حقه در سوره بنی اسرائیل
و لقد جئت شیئا فریا در سوره مریم خلافست در اظهار و ادغام اول
باء و آن در یعذب ادغام میشود در میم من یشاء در هر جا غیر از آنچه
در سوره بقره واقع شده زیرا که باء در آن سوره در نزد ابو عمرو ساکن است
پس از جمله ادغام صغیر است و تخصیص باء یعذب با ادغام بجهة اتفاق است
با آنچه بناء بر اصل او ادغام در آن واجب است چون یرحم و یغفر لمن یشاء
ادغام را در آن نیز جاری ساخته بخلاف سنکتب ما قالوا و ضرب مثل دوم
جیم و آن در دو لفظ ادغام شده در دو موضع یکی شین در اخرج شطأه دوم
فتح و دیگری تاء در ذی المعارج تعرج در سوره معارج سیم دال و آن اگر مفتوح
باشد و پیش از آن ساکن باشد در حرفی از حروف ادغام نشود غیر از تاء چون
کادت تزیغ و بعد توکیدها و اگر چنین نباشد خواه مضموم و خواه مکسور باشد
یا حرف پیش از آن متحرک باشد در ده حرف ادغام شود و آنها تاء و سین
و ذال و شین و ضاد و ثاء و زای و صاد و ظاء و جیم است چون فی المساجد تلک
و یرید ثواب الدنیا و داود و جالوت و القلائد ذلک و ترید زینة و
عدد سنین و یشهد شاهد و نفقد صواع الملک و من بعد ضراء مسته
بعد ظلمه و آن در یک موضع در عین ادغام شده و آن فمن زحزح عن
النار است در سوره آل عمران است بنا بر روایت صاحب تیسیر و بعضی
گفته اند که در عین ادغام میشود در هر جا که باشد چون فلا جناح علیه و لا

جناح علیهما انما المسیح عیسی و ما ذبح علی النصب پنجم کاف و آن ادغام میشود
در قاف اگر حرف پیش از آن متحرک باشد چون لک قصورا بخلاف آنکه
اگر ساکن باشد مانند و ترکوک قائما پس ادغام جائز نیست ششم لام
و آن ادغام میشود در راء اگر مفتوح نباشد و حرف پیش از آن نیز
ساکن نباشد چون کمثل ریح اما اگر چنین باشد چون فعصوا رسول ربهم
ادغام نباشد مگر در لفظ قال که با وجود فتح لام و سکون حرف پیش از آن
در راء ادغام میشود بجهة کثرة دوران آن در قرآن چون قال رب و قال
رجلان و قال ربکم هفتم میم و آن ساکن میشود هرگاه پیش از باء بعد
از حرف متحرک واقع شود پس اخفاء در آن بغنه میرسد چون اعلم بالشاکرین
بالشاکرین و یحکم بینهم اما اگر بعد از ساکن باشد چون ابراهیم بنیه ساکن
نباشد چون نشود و در این خلافست که آیا این اسکان ادغام است
یا نه چنانکه بر نون ساکنه در نزد واو و یاء اطلاق میشود و اگر چه غنه
در آن باقی باشد یا بجهة وجود غنه ادغامش نمیکویند هشتم نون و آن
ادغام میشود در لام و راء اگر حرف پیش از آن متحرک باشد چون لن نؤمن
لک و اذ تاذن ربک اما اگر ما قبل آن متحرک نباشد چون انی یکون له الملک
و یخافون ربهم ادغام نشود مگر در لفظ نحن در همه قرآن که نون آن در لام ادغام
ادغام میشود هر چند که ما قبلش متحرک نباشد چون و ما نحن لک بمؤمنین
و نحن له و آن در قرآن مجید ده موضع است نهم سین و آن ادغام میشود
در زای چون و اذا النفوس زوجت و در شین و اشتعل الرأس شیبا و
ولیکن در اخیر از ابو عمرو و لیکن در اخیر از ابو عمرو خلافست دهم قاف
و آن ادغام میشود در کاف اگر حرف پیش از آن متحرک باشد چون خلق کل
دابة و خالق کل شیء اما اگر ساکن باشد چون و فوق کل ذی علم علیم ادغام

نباشد

نباشد و در جمیع میکویند که از ابو عمرو ادغام قاف بوده فیکم در کاف آن روایت
شده با آنکه ابو عمرو بسکون راء میخواند چنانکه سابق یازدهم راء و آن
میشود در لام بهمان طریق که در ادغام نون در لام مذکور شد چون هن اطهر
لکم و چون ان الابرار لفی نعیم دوازدهم شین و آن ادغام شده در سین
ذی العرش سبیلا سیزدهم تاء و آن ادغام میشود در آنچه دال در آن
ادغام میشود غیر از تاء زیرا که ادغام آن داخل در ادغام مثلین است و نیز
در طاء ادغام میشود پس حروف تاء چون دال ده حرف است چون و النبوة ثم
یقول و عملوا الصالحات جناح و التابوت فیه سکینة و الذاریات ذروا و الی الجنة زمرا و الساعة
سعیرا و باربعة شهداء و الملائکة صفا و العادیات ضبحا و الملائکة طیبین
و الملائکة ظالمی انفسهم و در چند لفظ در اظهار و ادغام اینها از ابو عمرو
خلافست یکی و اتوا الزکوة ثم تولیتم در سوره بقره و دیگری حملوا التوریة ثم
لم یحملوها در سوره جمعه و دیگری و آت ذی القربی حقه در سوره مریم
و وجه اظهار در دو حرف اول مفتوح بودن تاء است بعد از حرف ساکن
و آن در غایة خفت است و در سیم و چهارم چنین از این معلوم شد و در این
نقصان کلمه و حذف است و کسر تاء آن باعث جواز ادغام شده و لهذا در جئت
شیئا امرا و نکرا در دو موضع سوره کهف بلا خلاف ادغام نشده چهاردهم
ثاء و آن ادغام میشود در پنج حرف تاء و ذال و سین و شین و ضاد چون حیث
تؤمرون و الحرث ذلک و ورث سلیمان و حیث شئتم و حدیث ضیف
پانزدهم دال و آن ادغام میشود در پنج حرف سین و صاد چون فاتخذ
سبیله فاتخذ صاحبة شانزدهم ضاد و آن ادغام شده در شین لبعض شانهم
در سوره نور تا اینجا اصول ادغام کبیر ابو عمرو است در مثلین و متقاربین
که مذکور شد و در بعضی از اینها کلامی هست که در مفصل بعد از آن مذکور

خواهد شد و از جملهٔ فروع این مسئله آنست که هرگاه پیش از ادغام شرط اماله متحقق
باشد مانند کسره در نحو و توفنا مع الابرار ربنا و ان کتاب الابرار لفی علیین و مثل
فقنا عذاب النار ربنا بعد از زوال آن بواسطهٔ ادغام نیز اماله جائز است
زیرا که ادغام عارضی است و گویا که کسرهٔ محذوف در حکم موجود است پس آن
چون وقف است در حذف حرکت و مراد بود آن و یزیدی نیز از ابو عمرو نقل کرده
است که روم و اشمام در همهٔ حروف مدغمه در مثلین و متقاربین جائز است مگر در
چهار حرف صورة و آنها میم است با میم و باء است با باء یا میم با باء چون نصیب برحمتنا
و یعذب من یشاء و یعلم ما انتم و اعلم بالشاکرین زیرا که اشارهٔ بروم و اشمام بلب
است و با و میم از حروف لب اند و اشاره غیر از نطق بحرف است پس بجا آوردن
هر دو با هم در ادغام که وصل است نه وقف متعذر است پس اورا در ادغام کرد مذهب
است و ادغام صحیح با روم نمی باشد بخلاف اشمام پس روم در اینجا عبارتست از
اخفاء و هر چند که او نقل را مطلق کرده است لیکن اشمام مخصوص است بحروف
مضمومه و روم بحروف مضمومه و مکسوره زیرا که مفتوح در غایت خفت است
فصل دویم در بیان ادغام صغیر و آن نیز در مثلین یا متقاربین است بشرط آنکه
حرف اول ساکن باشد و حرف اول از متقاربین یا نونست یا غیر نون و نون داخل
احکام تنوین خواهد و نون ساکنه مذکور خواهد شد و مثلین و متقاربین که حرف
اول غیر نون باشد در سه فصل بیان میشود فصل اول در مثلین بدانکه هرگاه
دو حرف مثل هم بهم رسند و اول ساکن باشد همهٔ قاریان اورا در دویم ادغام
کنند چنانکه اگر دو میم ساکن باشد هیچگاه هیچکس ادغام نکند چون کمثل العنکبوت
اتخذت خواه هر دو در یک کلمه باشند چون اینما تکونوا یدرککم و اینما یوجهه
و خواه در دو کلمه چون و لا یغتب بعضکم و فاضرب به فما ربحت تجارتهم و فلا
یسرف فی القتل و فی قلوبهم مرض و ما نشاء ایها مکر و فیتکر اول از مثلین حرف مد

فی بیان ادغام الصغیر

باشد

باشد چون قالوا و اقبلوا و فی یومین که در آن هنگام ادغام نشاید بجهت محافظت مد
طبیعی اما اگر حرف لین باشد نیز ادغام باید کرد چون آووا و نصروا و او و ذنوبهم و الذین
در قرآن بیاء نرسیده چنانکه ملا عماد استرآبادی گفته و من میگویم که اگر وارد شده در دو
کلمه باشد درست است و الا باطل است چه یاء لینی در یک کلمه بسیار در قرآن بیامده
چون کهیئة و سیئ و میت و هین و لین و ضیق و غیر اینها و در مالیه هلک در سورهٔ
حاقه خلافست بنا بر اینکه آن برای هاء ساکنه سکت حکم هاء اصلی باشد و مختار اظهار است
بوقف کردن بر آن اما اگر وصل شود غیر از ادغام ممکن نیست فصل دویم در ادغام
متقاربین که همهٔ قراء بر آن اتفاق دارند یکی دال قد در تاء مانند قد تعلمون و ذال
اذ در ظاء مانند اذ ظلمتم و تاء تانیث ساکنه در دال و طاء مانند اثقلت دعوا الله و
قالت طائفة و لام قل و بل در راء چون قل رب و بل ران و اما ادغام دال کاد در دال چون
و قد دخلوا داخل در ادغام مثلین است و همچنین ادغام ذال اذ در ذال چون اذ ذهب
و تاء تانیث در تاء چون ربحت تجارتهم و لام قل و بل و هل در لام چون قل لئن اجتمعت
و بل لنا و هل لك و صاحب کنز المعانی در ادغام لام هل در راء هل رأیتم را ذکر کرده
و ظاهر کلام او نظر بما قبل و ما بعد آن آنست که آن از قرآن باشد و چنان نیست
و در قرآن مجید هل براء نرسیده است و ملا عماد استرآبادی در رسالهٔ تحفهٔ
شاهی میگوید که از متفق علیه است ادغام طاء در تاء مثل احطت و بسطت و فرطت
و فرطتم لیکن بیان اطباق در امثلهٔ مذکوره لازم باشد و در ابقاء صفت استعلاء
قاف در الم نخلقکم من ماء مهین در سورهٔ والمرسلات و ذهاب آن خلافست
و هر دو وجه جائز و معمول است و ذهاب اولی است و نیز در مقدمهٔ عاصم میگوید
که و اذا بحمله عاصم ادغام کند طاء ساکنه را در تاء مثل احطت و بسطت و فرطت و فرطتم
و لیکن بیان ادغام لازم باشد و قاف ساکنه را در کاف و آن در قرآن عظیم بیک لفظ
وارد شده و آن الم نخلقکم است در سورهٔ والمرسلات و در باقی داشتن صفت

استعلاء قاف در این کلمه و ذهاب آن خلافست و ذهاب اولی است و در خاتمهٔ الشاطبیه
که از حفص و شعبه هر دو بقای صفت استعلاء قاف است در الم نخلقکم یعنی از طریق نشر
و در کلام او سخنی هست که بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی فصل سیم
در ذکر متقاربین که قراء را در اظهار و ادغام آن خلافست و آن هشت حرفست
اول باء ساکن در نزد فاء و میم پس بدانکه خلاد و کسائی و ابو عمرو آنرا در فاء ادغام
کرده اند و سائر قراء اظهار میکنند و آن در قرآن در پنج موضع واقع شده او یغلب فسوف
در سورهٔ نساء و ان تعجب فعجب در سورهٔ رعد و اذهب فمن در سورهٔ بنی اسرائیل
و قال اذهب فان در سورهٔ طه و من لم یتب فاولئك در سورهٔ حجرات و در این سوره
خلاد در میان اظهار و ادغام مخیر است و در ارکب معنا بزی و قالون و خلاد بخلاف
عنهم و ابن عامر و خلف و ورش بلا خلاف باظهار باء خوانده اند و سائر قراء
بادغام و در یعذب من یشاء در آخر سورهٔ بقره ابن کثیر بخلاف عنه و ورش بلا خلاف
باء را اظهار کرده اند و سائر قراء بادغام خوانده اند مگر عاصم و ابن عامر که برفع باء
و اظهار آن خوانده اند دویم تاء در نزد شش حرف و آنها ثاء و جیم و زای و سین و
صاد و ظاء است چون کذبت ثمود و نضجت جلودهم و خبت زدناهم و مضت سنة
و حصرت صدورهم و کانت ظالمة و ابن کثیر و عاصم و نافع تاء را در نزد همهٔ حروف
اظهار کرده اند مگر ورش که او تا را در نزد ظاء ادغام کرده چون سائر قراء و ابن عامر در
نزد غیر جیم و زای و سین ادغام کرده و هشام در لهدمت صوامع اظهار کرده و در
مجمع ادغام اظهار تا را بعاصم و یعقوب و ادغام آنرا بباقی نسبت داده و در وجبت جنوبها
ابن ذکوان را خلافست و مشهور از او اظهار است و در تبصره همین مذکور است
سیم ثاء در نزد تاء و ذال چون لبثت و لبثتم و لبثتم در هر جا که باشد نافع و ابن کثیر
و عاصم اظهار کرده اند و سائر قراء ادغام میکنند و در اورثتموها در سورهٔ اعراف
و در مجمع هشام را ذکر نکرده و زخرف ابو عمرو و هشام و حمزه و کسائی ادغام کرده اند و باقی قراء اظهار میکنند و در
یلهث ذلك در سورهٔ اعراف هشام و ابن کثیر و ورش اظهار کرده اند و سائر قراء
ادغام میکنند چهارم دال قد در نزد هشت حرف یعنی جیم و ذال و زای و سین و شین و صاد

وضاد

و ضاد و ظاء چون لقد جاءهم و لقد ذرأنا و لقد زینا و قد سمع الله و قد شغفها و لقد
صرفنا و قد ضلوا و فقد ظلم و دال صاد در سورهٔ مریم و دال یرد ثواب در سورهٔ
آل عمران در دو موضع پس عاصم و قالون و ابن کثیر دال قد را در نزد همهٔ هشت حرف اظهار
کرده اند و ورش در غیر ضاد و ظاء با ایشان موافقت کرده و ابن ذکوان در جیم و سین
و شین و صاد اظهار کرده و از او در زای و لقد زینا که در سورهٔ ملك است خلافست
و هشام در لقد ظلمك در سورهٔ ص اظهار کرده و ابو عمرو و حمزه و کسائی در همه ادغام میکنند
و غیر نافع و ابن کثیر و عاصم دال صاد کهیعص را در ذال ذکر ادغام کرده و ایشان اظهار
میکنند و در اظهار دال صاد سورهٔ ص والقرآن خلافی نیست و اظهار و ادغام
من یرد ثواب چون صاد سورهٔ مریم است پنجم ذال اذ در نزد شش حرف تاء و جیم و دال
و زای و سین و صاد چون اذ تبرأ الذین و اذ جعلنا و اذ دخلوا و اذ زین و اذ سمعتموه و اذ
صرفنا و ذال اخذ و اتخذ و عذت و نبذت در هنگامیکه ساکن باشد در نزد تاء چون اخذت
و اتخذت و اخذتم و اتخذتم و عذت فنبذتها پس ابو عمرو و هشام ذال اذ را در نزد
همهٔ شش حرف ادغام کرده اند و نافع و ابن کثیر و عاصم در نزد همه اظهار کرده اند و کسائی
و خلاد در نزد جیم اظهار میکنند و در باقی ادغام و خلف آنرا در تا و دال ادغام کرده
و در چهار حرف دیگر اظهار و ابن ذکوان در دال به تنهائی ادغام کرده و حفص و ابن کثیر
در باب اخذ و اتخذ را اظهار کرده اند و سائر قراء ادغام میکنند و در مجمع لتخذت علیه اجرا
میگوید که ابن کثیر و اهل بصره بکسر خاء مخفف خوانده اند و ابن کثیر ذال آنرا اظهار میکند
و باقی قراء لاتخذت میخوانند و عاصم ذال را ظاهر میکند و دیگران
ادغام میکنند و در ثم اتخذتم العجل در سورهٔ بقره میگوید که ابن کثیر و حفص در همه
و رویس اتخذتم و اخذتم و انچه از آن آمده است باظهار ذال خوانده اند و اعشی
با ایشان موافقت کرده در انچه بروزن افتعلت باشد و باقی قراء ادغام میکنند
و غیر حمزه و کسائی و ابو عمرو بخلاف عنه در عذت و فنبذتها اظهار میکنند و ایشان ادغام

کرده اند ودر مجمع با حمزه وشرکاء او اسماعیل را از نافع نیز ذکر کرده شمر را بمجزوم
در نزد لام چون فنغفر لمن یشاء در قرائت غیر عاصم وابن عامر وواصبر لحکم
ویغفر لکم ونغفر لکم دوری از ابو عمرو بخلاف عنه وسوسی بلا خلاف ایضا
در لام ادغام کرده اند وباقی قراء اظهار میکنند هفتم فاء در نزد باء وان نشأ
نخسف بهم در سوره سبا کسائی تنها در باء ادغام کرده ودیگران همه اظهار
کرده اند هشتم لام بل وهل در نزد هشت حرف تاء وثاء وظاء وزای وسین
وصاد وطاء وظاء ونون هر دو در تاء ونون اشتراک دارند وثاء بهل اختصاص
دارد چون اختصاص بل بپنج حرف باقی مانده بل جوه هل ثوب الکفار وبل زین
وبل سولت وبل ضلوا وبل طبع الله وبل ظننتم وبل تأتیهم وهل ترى وبل نحن
وهل ننبئکم ولام یفعل مجزوم در نزد ذال ذلک واین در شش موضع از قرآن
است ومن یفعل ذلک فقد ظلم در سوره بقره ومن یفعل ذلک فلیس در سوره
آل عمران ومن یفعل ذلک عدوانا ومن یفعل ذلک ابتغاء در سوره نساء
ومن یفعل ذلک یلق اثاما در سوره فرقان ومن یفعل ذلک فاولئک
در سوره منافقون واکر لام مجزوم نباشد خلافی در اظهار آن نیست چون
فما جزاء من یفعل ذلک منکم در سوره بقره وادغام لام بل وهل در حروف هشت
کانه مختص است بکسائی وحمزه در تاء وثاء وسین ادغام کرده ودر بواقی اظهار
وخلاد لام بل را در بل طبع الله علیها بکفرهم در سوره نساء در طاء ادغام کرده
با خلافی کما ذکرنا ومرویست که اظهار از وی نیز روایت شده وابو عمرو لام هل را
در هل ترى من فطور ودر سوره ملک وهل ترى لهم من باقیة در سوره حاقه
ادغام کرده ودر مجمع در هل تعلم در سوره مریم میکوید که در بعضی از روایات
از ابو عمرو روایت شده که لام را در تاء ادغام میکند واظهار مشهور است ودر
هل ثوب در سوره تطفیف میکوید که حمزه وکسائی با دغام لام در ثاء خوانده اند

ومثل

ومثل آن از ابو عمرو روایت شده وباقی قراء با ظهار لام میخوانند وهشام در نزد
ضاد ونون در همه جا اظهار کرده وادغام لام یفعل در ذال ذلک مخصوص ابو الحارث
لیث است از کسائی فائده عامة البلوی مد آنکه اهل عربیت التقاء ساکنین را
تجویز نکرده اند مکر در چند موضع که در علم تصریف بیان شده وبعد از این نیز مذکور
خواهد شد وبنو تمیم آنرا اصلا تجویز نکرده اند ودر ضالین بجهة فرار از آن الف
بهمزه مفتوحه بدل کرده اند وضألین بفتح همزه خوانده اند واین لغت کسی است
که در گریختن از التقاء ساکنین کوشش نموده از آن است آنچه ابو زید از وی
حکایت از قولش که گفت شأبة ودأبة ومرادش از حکایت ابو زید آنست که گفت
در پیش سر عمرو بن عبید نماز کردم پس خواند ولا جان من بر او انکار کردم
بعد از آن از عرب شنیدم که میگفت شأبة ودأبة پس دانستم که آن درست است
وباوجود این در مواضع بسیاری از ادغام کبیر ابو عمرو التقاء ساکنین علی غیر حده
که از موضع تجویز بیرون است واقع شده است وهمچنین در قرائت حمزه اوحد قرائت
در فما اسطاعوا در سوره کهف به تشدید طاء آن وچون مواضعی چند از قرائت
بزی در فعل مضارع که دو تاء در اول آن جمع شده وساکن صحیح پیش از آنست
چه او در حال وصل چنین فعلی با ما قبل در سی ویک موضع از قرآن تاء را مشدد خوانده
بواسطه ادغام یکی از آن دو تاء در دیگری وتفصیل آنها اینست که ولا
تیمموا در سوره بقره ولا تفرقوا در سوره آل عمران وان الذین توفاهم
در سوره نساء ولا تعاونوا در سوره مائده ولا تتبعوا در سوره انعام
وهی تلقف در سوره اعراف وشعراء وفی یمینک تلقف در سوره طه
ولا تولوا ولا تنازعوا در سوره انفال وهل تربصون در سوره توبه
ولا تکلم در سوره هود وان تولوا در دو موضع از آن ویک موضع از سوره
نور ولما تنزل در سوره حجر ومن تنزل الشیاطین تنزل در سوره شعراء

وشهر تنزل در سوره قدر واذ تلقونه در سوره نور ولا تبرجن ولا ان تبدل در
سوره احزاب ولا تناصرون در سوره صافات ولتعارفوا ولا تجسسوا ولا تنابزوا در سوره
حجرات وان تولوهم در سوره ممتحنه وتکاد تمیز در سوره ملک ولما تخیرون در سوره
نون وعنه تلهى در سوره صاخه ونارا تلظى در سوره لیل ودر کنتم تمنون در سوره
آل عمران وفظلتم تفکهون در سوره واقعه از وی خلافی است وتشدید وتخفیف تاء
هفتم هر دو از وی منقول است واکر ادغام کبیر نیز ملاحظه میکند ودر آن دو مواضع اتفاق هفت موضع
التقاء ساکنین شده ودر بیست وچهار موضع از آن التقاء شده در چهار موضع علی حده
که مجوز است ودر ده موضع علی غیر حده که تجویز نمیکنند واما دو موضع خلاف بزی
ادغام هر دو علی حده باشد ودر مجمع در لفظ سوره طه مذکور است که ابن کثیر در روایت
بزی وابن فلیح تاء را نیز بتشدید میخوانند ودر سوره بقره گفته است که ابن کثیر در قرائت ولا
تیمموا خوانده بتشدید تاء در این ودر اخوات این وآن سی ویک موضع است در قرآن
وباقی قراء تیمموا به تخفیف تاء میخوانند ونیز اهل عربیت تجویز نکرده اند که حروف
ضوی مشفر در مقارب خویش ادغام شوند بجهة زیادتی صفتی که دارند ودر حروف
مقارب آنها نیست چه استطالت ولین وغنه وتفشی وتکریر چنانکه گذشت
پس ادغام این حروف در غیر خویش موجب زوال آن صفتست چه در حال ادغام
باید که حرف اول بحرف دوم منقلب شود وابو عمرو در ادغام کبیر وصغیر ضاد را در شین
وشین را در سین وراء را در لام ادغام کرده وچون ادغام کسائی فاء را در باء
در ادغام صغیر وزمخشری در بعض شواذ قرائت ابو عمرو نقل کرده ولیکن در
ثم اضطره در سوره بقره میکوید که ابن محیصن فاطّره با دغام ضاد در طاء خوانده
چنانکه اطّجع گفته اند یعنی در اضطجع واین لغت لغتی است مرذوله وزبون زیرا که ضاد
از حروف بیکانه است که الحمها ودر آنها ادغام شود در آنها ادغام شود وآخر حروف دیگر
مجاور آنها شوند ادغام نشوند وآخر وفخر وفحم شفر است ودر آخر سوره بقره در
فیغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء بعد از ذکر قراءت رفع وجزم میکوید که پس اکر بکوئیکه

انها

انکه جزم میدهد چکونه میخوانند میکوئیم که راء را ظاهر میکند وباء را ادغام میکند وادغام
کننده راء در لام غلط کننده وخطاء کار است خطائی فاحش وراوی آن از ابو عمرو خطا کار
است دو مرتبه زیرا که او غلط میکند ونسبت میدهد بسوی داناترین مردمان بعربیت
چیزی را که آکاهی میدهد بنادانی بزرک وسبب در نحو این روایتها کمی ضبط راوی وسبب
در کمی ضبط کمی دانش است ومثل اینرا کسی غیر از اهل نحو ضبط نمیتواند کرد وقاضی بیضاوی میکوید
وادغام راء در لام لحن است زیرا که راء ادغام نمیشود مکر در مثل خود وصاحب مجمع در تفسیر
لکم خطایاکم در سوره بقره میکوید که قراء اجماع کرده اند بر اظهار راء در نزد لام مکر آنچه روایت
شده از ابو عمرو در روایت یزیدی مکر سجاده از ادغام کردن راء را در لام ودر سوره آل عمران
او در ونغفر لکم میکوید که ادغام راء در لام جایز نیست چنانکه ادغام لام در راء در هل
رأیت جایز است زیرا که راء مکرر است وزائد در ناقص ادغام نمیشود بجهة اخلال بآن ونیز
زمخشری در سوره سبا میکوید وکسائی نخسف بهم با دغام خوانده واین قرائت قوی نیست
ونیز اهل عربیت تجویز نکرده اند که حرف صفیر در غیر آن ادغام شود وابو عمرو در واشتعل الرأس
شین را در سین ادغام کرده ودر شافیه مذکور است که حروف مطبقه در غیر آن ادغام
نمیشود بدون اطباق بنابر افصح وجاربردی میکوید که از قول او که گفته بدون اطباق دانسته
میشود که آنها با باقی کذاشتن ادغام میشوند چون قرائت ابو عمرو فرطت فی جنب الله ودر
در آن نظر نیست که بزودی می آید وبعد از آن در شافیه مذکور است که اطباق در مثل
فرطت اکر با آن ادغامی باشد همان آورده یکطائی دیکر وجمع میانه دو حرف ساکن است بخلاف
غنه نون ومن یقول وجاربردی میکوید که دانسته شد از قول او در آنچه گذشت که حروف مطبقه
مطبقه در غیر آن بدون اطباق ادغام نمیشود اکر مطبقه در غیر خویش با بقاء اطباق ادغام میشود
وقول او وبعد از آن که میکوید طاء ودال در تاء وظاء وذال وثاء ودر یکدیکر ادغام میشوند الخ
اینرا تقریر کرده وابن حاجب بعضی از علماست ودر نزد مصنف پسندیده نیست پس از برای
همین آنرا رد کرده بقول خویش که اطباق در مثل فرطت تا آخر آنچه گفتم وتقریر آن اینست که
که اطباق صفتیست از برای حروف مطبقه که بدون آنها موجود نمیشود وهرگاه موجود نباشد

مکی بآنها با ادغام منافات دارد زیرا که واجب است که بواسطهٔ آن عمل غنه فیه باطل شود
و این میکشد بسوی آنکه آنها موجود باشند و موجود نباشند و آن امریست متناقض پس
اگر گفته شود که اطباق در حروف مطبقه چون غنه است در نون پس چنانکه اظهار غنه
بدون نون ممکن است اطباق بدون مطبقه دور نباشد میگوئیم که حصول غنه موقوف بر اصل
نون نیست زیرا که غنه از خیشوم بیرون میآید و نون از نهان پس انفراد غنه از نون ممکن
است از نون آشکار نمیشود مگر بغنه و از تلازم از یکی از دو طرف تلازم از طرف دیگر
لازم نمیآید و آن بخلاف اطباق است زیرا که اطباق بر داشتن زبانست بسوی آنچه محاذی
انست از کام بجهة او آواز داده باواز حرفیکه در نزد آن بیرون آورده میشود پس آن
استقامت ندارد مگر بخود آن حرف و هرگاه امر همچنین باشد پس تحقیق آنست که مثل فرطت
واغلظت با اطباق ادغامی باآن نیست ولیکن چون تقارب و نزدیکی است فیها پس یکی
شدید و سخت است و نطق کردن بحرف دویم بعد از اول ممکن است بی آنکه زبان را نقل
کند چون نطق کردن بمثل بعد از مثل باشد پس از برای همین اطلاق ادغام بیان شده و بهمین جهت آدمی
از خود در نزد گفتن احطت نطق بطا را حقیقة و بتاء بعد از آن احساس میکند و هی باید
و جائز نیست که گفته شود که طاء مدغم است زیرا که ادغام آن موجب قلب کردن آنست
بما بعد آن و جائز نیست که گفته شود که در اینجا حرف دیگری هست که در تاء ادغام شده با بقاء
طاء بجهة آنچه بسوی آن میکشد از التقای ساکنین و این فاسد است و حاصل اینست آن
است که در اینجا ادغامی باشد با وجود اطباق آوردن طاء دیگر و جمع کردن میان دو ساکن
لازم آید لیکن این باطل است پس در اینجا ادغامی نباشد بعد از آن دران اشاره
شده است بسوی سؤالی بر ملازمه و آن اینست که ما مسلم نداریم که اگر در اینجا ادغام
باشد آوردن طاء دیگر و جمع کردن میان دو ساکن لازم آید پس چرا اطباق بدون
مطبقه جائز نباشد چون غنه بدون نون و جواب داده شده است بآنچه گذشت در کشاف
در احطت بما لم تحط به میگوید که احطت با ادغام طا است در تاء با اطباق و بدون
اطباق و بیضاوی نیز میگوید که احطت با ادغام طاء در تاء خوانده شده با اطباق و غیر اطباق
و در مواضع دیگر هیچ نگفته اند و صاحب مجمع در مجمع در ادغام طاء در تاء اصلا تکلم ننموده

دهن مکی

و مکی در حجت قرائت ابو عمرو و حمزه در بیّت طائفة بادغام تاء در طاء از اینجا که گفته حجت این
نیست که ادغام تاء در طاء نیکوست بجهة تقارب و نزدیکی در میان ایشان و حروفست بسبب اینکه
هر دو از یک حیّز اند و ادغام طاء در تاء حسن ندارد زیرا که طاء بواسطهٔ اطباق بر تاء زیادتی
دارد پس ادغام حرفی از حروف که صوت آن انقص است در حرفیکه صوتش زیادتی باشد
حسن دارد بحسب تمام ادغام از بلد در انقص و انکه بیان و اظهار کرده و ادغام نکرده بجهة
انفصال حرفین است و اختلاف مخرجین و من میگویم که مراد از ادغام که اطباق با آن باشد
ادغامی است ناقص چنانکه در لا تأمنا گفته اند و چون طاء در وقف رسیده بتاء خفاء
بهم میرسانند و زبان در گفتن آن کمی میکند بجهة سهولهٔ ادغام ناقصی میشود و بطوریکه
هنوز قدری از آن باقی است و اطباق فی الجمله که میشود بجهة بقای آنست فی الجمله و هم
چنین بقای صفت استعلای قاف در الم نخلقکم و ادغام آن و اگر نه چگونه ممکن میشود
که کاف استعلاء داشته باشد و تاء فرشت اطباق و جاربردی در نزد شرح قول ابن
حاجب در تعداد مواضع امتناع ادغام که گفته از جملهٔ آنها آنست که پیش از مثلین حرف
ساکن صحیح باشد و آن مثلین در دو کلمه باشد چون قرم مالک و قول قرّاء بر اخفاء حمل شده
میگوید که مصنف در شرح مفصل گفته که این موضع از جملهٔ آنهاست که محققین در آنها
اضطراب دارند زیرا که نحویین متفق اند بر اینکه ادغام صحیح نیست و مقرّ باید اتفاق
دارند بر اینکه ادغام صحیح است پس جمع میانه این دو قول دشوار است بعد از آن گفته
است که شیخ شاطبی در میان این دو قول جمع کرده و گفته است که قرّاء اخفاء را اداء
کرده اند و آن ادغام نامیده اند بجهة نزدیکی آن با ادغام و نحویین ادغام محض اراده
کرده اند بعد از آن مصنف در آن شرح گفته است که این جواب و هر چند که بنا بر ظاهر
نیکو باشد مگر آنکه ثابت میکند که قرّاء از ادغام امتناع کرده اند بلکه ایشان ادغام
صریح کرده اند و این مجیب یعنی شاطبی در مثل الخلد جزاء با آن قرائت میکرده بعد
از آن گفته است که اولی ردّ بر نحویین است در منع جواز و قول ایشان حجت نیست مگر در
نزد اجماع و از جملهٔ قرّاء جماعتی از نحویین اند پس با مخالفت قرّاء با ایشان اجماع حجت نباشد

بعد از آن اگر فرض شود که هیچ نحوی از جملهٔ قرّاء نبوده میگوئیم که ایشان ناقل این لغت اند
و ایشان با نحویین در نقل لغت مشارکت دارند پس اجماع نحویین بدون ایشان حجت
نخواهد بود و چون این مطلب ثابت شد رجوع بسوی قول قرّاء اولیست زیرا که
ایشان ناقل اند از کسیکه عصمتش از غلط در مثل آن ثابت است و بجهة آنکه قراءت متواتر
ثابت شده و آنچه نحویین نقل کرده اند آحاد است و اگر مسلّم داریم که مثل این متواتر
نیست میگوئیم که قرّاء اعدل اند و اکثر پس رجوع بسوی ایشان اولیست تا اینجا کلام
جاربردی است و آن مردود است بآنچه در مسئلهٔ تمهد و تعاهد ذکر کرده ام و حق
مطلب اینست که دلیلی بر امتناع التقاء ساکنین اقامه نشده مگر نقل و فی الجمله دشواری
آن بر زبان نه مجردیکه موجب علم بجواز و وقوع آن باشد و در مجمع در یخصمون بنابر قرائت
سکون خاء و تشدید صاد میگوید که آنکه یخصّمون گفته در میان دو ساکن که عبارت
است از خاء و حرف مدغم جمع کرده و گفته است که ابو علی گفته هرگاه کرده که این در
طاقت زبان نیست که تلفظش بآن از تحت قدرت بیرون رفت بتحقیق که ادعاء
کرده چیزیرا که فسادش معلوم است بغیر استدلال و در مثل عرب و اقعست
که التقت حلقتا البطان بسکون الف حلقتا و لام البطان و شرائط جواز التقاء در آن
موجود نیست و لهذا اهل عربیت حکم بشذوذ آن کرده اند و آقا محمد هادی مازندرانی
در توجیه حذف کلمه میگوید که شذوذ اثبات الف هذان مثل موافق عجیب
بصریین است و کوفیین تجویز نموده اند این اثبات را در این مثل و قیاس میکنند بر آن
مثل غیر اینها را چنانچه ابو حیان از ایشان حکایت نموده پس معلوم شد که علت
جواز بجهة ثقل است که آنرا گمان کرده اند و چنان دانسته که تلفظ بدو حرف ساکن آن هم
هرگاه ساکن اول حرف صحیح باشد ممکن نیست و بسبب اجتماع این دو ساکن ثقل ازین
مرتبه کمال میرسد که تلفظ بآن دو ساکن از تحت قدرت بشر بیرون میرود و
دانسته که غیر از آن اصل ثقل چیزی دیگر میسّر نیست و هرگاه این ثقل با نقل اجماع متحقق گشته
که بجهة آن ادغام کرده اند سنجیده شود ضعف آن معلوم خواهد شد بلکه حسن بودن
آن ظاهر میشود و اگر بتواتر مطلقا قائل شویم پس اهل عربیت باطل است زیرا که جمیعا
است در مقابل نص و اگر قائل نباشیم غایت امر آنست که آنرا شاذ دانیم چون مثل

مسطور

مسطور است با آن معنی که مذکور شد و اما آنکه التقاء را تجویز نکرده و هر چند که
در علاحده باشد غلط کرده غلطی فاحش و همچنین جواب میگوئیم از سائر آنچه قرّاء
کرده اند و اهل عربیت بجواز آن قائل نیستند و امتناع ادغام در بعضی از حروف که بعضی
از صفات را دارند چون استطالت ضاد و صفیر صاد و امثال آن در حرفیکه آن صفت را
ندارد در صورتیکه نفع میبخشد که اصل آن حرف صاحب صفت باقی باشد باذهاب صفت
و عدم آن واضح است بلکه نقلش بیش از ادغام موصوف و صفت هر دو میروند و حجت بر وجه
اقامه شده بر اینکه زوال این صفت زائد بازوال موصوف بواسطهٔ قلب و ادغام ممتنع
است با آنکه در کلام عرب وقوع یافته و چون علمای عربیت آنرا که دیده اند حکم بشذوذ آن
کرده اند و حال آنکه ایشان نافی و قرّاء مثبت اند و مثبت مقدم بر نافی است و آنکه بعضی
مثبت چون ابو عمرو ابن علا باشد که خالص النسب و صریح الاصل از عربیت و اعلم ناس بعربیت
چنانکه صاحب کشاف که الحق در فن عربیت صاحب فن و استاد است باین اقرار و اعتراف
دارد و در فائق اللغة میگوید که حکایت میشود که یزیدی بکسائی گفت که از توجیزی چند
از لغت بما وارد میشود که ما آنها را نمیشناسیم پس کسائی گفت که تو با این حجه نسبت جاری
و با مردم از بی علم نیست مگر بیاد نی آب دهان پس یزیدی از روی خاری خاموش شد و از
ابو عمرو منقولست که بشما نرسیده است از آنچه عرب آنرا گفته اند مگر کمتری از آن و اگر تمام
بشما رسیده بود هر آینه علم و شعر بسیاری بشما رسیده بود فصل در بیان احکام تنوین و نون
ساکن از ادغام و اظهار و قلب و اخفا و دأب علمای قرائت اینست که تنوین را با نون ساکن
ذکر میکنند با آنکه تنوین نیست مگر نون ساکن بجهة اختصاص آن بملحق شده بعد از تمام کلمه و
و ثابت نبودن آن در خط و وقف و مراد ایشان از نون ساکن غیر از نون حروف مقطعه است
چون عسق و طسم و طس و یس و نون زیرا که احکام آنرا در غیر این باب ذکر کرده اند در حکم
حرکت شرکت ندارند مگر در نزد بعضی از قرّاء چنانکه بیاید ولیکن اولی و انسب آنست که در
این باب مذکور شود پس میگوئیم که نون ساکن یا از حروف مقطعه است یا غیر آن اگر از حروف مقطعه

است یا غیر آن اگر از حروف مقطعه باشد حکم آن بعد ازین میآید و اگر غیر آن باشد یا نون
چون بحروف هجا و رسید محکوم بچهار حکم کردند اظهار و ادغام و قلب و اخفا و ادغام
و قلب و اخفاء و ادغام را دو حالت است یکی ابقاء غنه و دیگری ذهاب آن و اهل بعضی
این دو را محکوم بپنج حکم کرده اند اما اظهار در نزد حروف حلقی است یعنی همزه
و هاء و عین و حاء و غین و خاء خواه در یک کلمه و خواه در دو کلمه چون ینأون و من آمن
و عذاب الیم و ینهون و من هاد و جرف هار و انعمت و من عمل و سمیع علیم و تنحتون و من
حکیم حمید و فسینغضون و من غل و عفو غفور و المنخنقة و من خلق و علیم خبیر و اما
نون و تنوین در نزد این حروف بجهة بعد مخرج ایشانست و در تحفهٔ شاهی مذکور است که ابو
جعفر بخلاف عنه و قالون از نافع نزد غین و خاء اخفاء نموده اند و استثنا کرده اند لفظ
منخنقة و فسینغضون و ان یکن غنیا را و اما ادغام در نزد حروف یرملون باشد در لام
و راء بی غنه و در یاء و میم و واو و نون با غنه چون من یشاء و لحم یغشاه و من ربهم
و غفور رحیم و من ماء مهین و من لدنه و هدی للمتقین و من وال و غشاوة و لهم و من
نار و عاملة ناصبة و شیخ شاطبی میگوید که همه قراء تنوین و نون را در لام و راء ادغام کرده
اند بدون غنه و همه در یاء و نون و میم و واو با غنه ادغام کرده اند و خلف از حمزه در
واو و یاء بدون غنه ادغام کرده و در تحفهٔ شاهی میگوید که اما در لام و راء از اکثر
قراء غنه نقل کرده اند و در واو و یاء از خلف که راوی حمزه است عدم غنه منقولست و بعضی
از ابو جعفر نیز گفته اند و در خاتمهٔ مفردهٔ عاصم میگوید که حفص از طریق نشر و طیبه اظهار غنه
میکند در لام و راء و در کشاف در اول سوره هدی من ربهم مذکور است که نون در من
ربهم ادغام شده بغنه و بدون غنه پس کسائی و یزید و ورش در دو واپسی و هاشمی از
ابن کثیر این غنه نکرده و باقی قراء این غنه کرده اند مگر ابو عمرو که از او دو روایت
منقول است و ادغام درین حروف بواسطه قرب مخرج است و ترک غنه در لام و راء
بجهة شدت قرب است که این دو را نازل منزلهٔ مثلین قرار داده و بقای آن در غیر
لام و راء بجهة آنست که قرب با آن شدت نیست و اخراج نون از حروف یرملون چنانکه صاحب
تیسیر کرده بهتر است چه آن در ادغام مثلین داخل است و ابن حاجب در شافیه میگوید

کرنون

کنون ساکنه در حروف یرملون ادغام میشود دو وجه با و افصح ابقاء غنه آنست در واو و یاء
و ذهاب آنست در لام و راء و اگر نون ساکن با واو و یاء در یک کلمه جمع شوند و آن در چهار
محل چهار کلمه واقع شده واو در دو موضع یکی قنوان و دیگری صنوان و یاء نیز در
دو موضع چون دنیا و بنیان اظهار باید کرد زیرا که اگر ادغام شود مشتبه شود بمضاعف
و علمای عربیت تصریح کرده اند که هرگاه ادغام متقاربین در یک کلمه موجب اشتباه
بترکیبی دیگر بوده باشد ادغام جائز نباشد و شیخ شاطبی میگوید که و عندهما للکل
اظهر بکلمة مخافة اشباه المضاعف اثقلا یعنی و در نزد واو و یاء نون را اظهار
کن از برای همه اگر در یک کلمه باشند بجهة ترس مشتبه شدن آن بمضاعف در حالیکه
ثقیل تر باشد اما قلب در نزد باء است خواه آن نون ساکن در یک کلمه باشد خواه
در دو کلمه و بیار رسید چون انبئهم و لکن باء و سمیع بصیر که در این هنگام نون و
تنوین بمیم منقلب شوند و اهل عربیت نیز باین تصریح کرده اند و چون منقلب بمیم شوند
اخفاء با غنه بعمل باید آورد اما قلب بجهة آنکه میم مشابهت بنون دارد و غنه و صفت
بین بین و جهر و استفال و انفتاح و اذلاق و با باء در مخرج و صفت جهر و استفال
و انفتاح و اذلاق شرکت دارد و اما اخفاء بجهة امتناع ادغام و اظهار اما اول
بجهة بعد مخرج و اما دوم بجهة مشابهت نون بنظیر باء که آن میم است و حکم متوسط
اخفاء است چنانکه بیاید چون غنه و اما اخفاء در نزد باقی حروف هجاء است غیر از الف
چه آن بجهة سکونی که دارد با نون ساکن و تنوین جمع نشده و آن پانزده حرف است بعد
اخراج الف و آنها جیم و دال ابجد است و زای هوز و طاء حطی و کاف کلمن و سین و صاد
و فاء سعفص و تاء و شین و قاف قرشت و ثاء و ذال ثخذ و ضاد و ظاء ضظغ و از برای
هر یک سه مثال مذکور میشود نون در یک کلمه و در دو کلمه و تنوین در دو کلمه و تنوین
در دو کلمه چون انجینا و من جهنم و عشاقا جیء او انداد او من دابة و کاسا دهاقا
و انزل و من زکیها و صابرکة زیتونة و یقنطار و من طین و صعید اطیبا و منکم و من کان
و ملکا کبیرا و منسأته و من سندس و ظلا ظلیلا سائغا و انضروه و من صلصال و دیحا صرصرا

و انفسکم و من فضل و سوتا فادهین و انت و من تحتها و جنات تجری و انشاء و من شاء
و صبار شکور و انفذکم و من قال و رزقا قالوا و علی الحنث و من ثمرة و قولا ثقیلا و انذرهم
و من ذریة و کیلا ذریة و منضود و من ضل و کلا ضربا و انظروا و من ظهیر و ظلا ظلیلا و اخفاء در نزد
این حروف بجهة آنست که این حروف از نون چون حروف یرملون قریب نیستند که ادغام شوند و چون
حروف حلق بعید نیستند که اظهار شوند پس در میان قرب و بعد باشند یعنی میان ادغام و اظهار و میان — کر اظهار
اظهار و ادغام اخفا است و اخفا این حروف بمقدار قرب و بعد ایشان است پس هر چه اقرب باشد اخفی
باشد و در اخفاء غنه لازم است و هیچیک از قراء ترک غنه جایز نداشته اند و شیخ شاطبی میگوید که
و قلبهما میما لدی الباء و اخفیا علی غنة عند البواقی لیکملا یعنی قلب کرده نون و تنوین میم
در نزد باء است و هر دو اخفا شده اند با غنه در نزد حروف باقی باشند یعنی غیر حروف حلق و حروف یرملون
تا انکه احکام چهارگانه را اتمام کرده باشد و ملا عماد استرابادی در تحفهٔ شاهی میگوید که در شیخ محمد جزری در
طیبه گفته که و فی البواقی اخفیا بغنة و در باقی کتب قرائت نیز مسطور است و گفته اما نون و میم
که امتداد باشند الزم غنه باید نمود مثل ان الله و الجنة و الناس و عم و لما و صاحب الحرز و شیخ
محمد جزری در مقدمه تصریح کرده باین نحو و گفته و اظهر الغنه من نون و من میم اذا ما شددا
و اخفین — ا و اخفین
و میم ان تسکن و متقدم تبیین نحو و اگر میم ساکن باشد و بیاید در پیش باء بمذهب اصح معمول — باشدم
باشد با اخفاء با غنه مثل انبئهم باسمائهم و قلوبکم به و بغیر باء هر حرف دیگر را اسلا اظهار باید کرد
و مثل لهم آمنوا و علیهم غیر المغضوب و در واو و فاء مبالغه در اظهار باید نمود مثل علی
قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم و علی قلوبهم فهم لا یفقهون و اما نون حروف مقطعه باید که اظهار
و بیان شود نه اخفاء و ادغام زیرا که حروف تهجی مبنی بر وقف اند پس آنها هر چند که ما بعد حرکت و حد
شوند در نیت وقف اند و سکون بر هر حرف از آنها مقدر است و باین سبب در حکم فاصله باشند
و در مجمع از ابو عثمان نقل کرده که بیان نون با حروف فم غلط است مگر آنکه این حروف جاری بشوند یعنی
بر وقف این بنا و قطع اینها از ما بعد شان پس حکم اینها بیان است و اینکه اخفا نشوند تا آنکه
میگویم — اگر پس نون هم چنین مراد است که بیان شود زیرا که آن در نیت وقف و انفصال است
از ما بعد خویش و اینکه بیان نکرده استدلال میکنند بترک ایشان قطع همزه را در الم الله الا غیر
بلکه همزه قطع نشده هر چند که الجزری که این همزه از انست در تقدیر انفصال از ماقبلش باشد و

هم چنین

هم چنین نون از عین بیان شود زیرا که این در حکم انفصال قرار داده شده چنانکه همزه در الم الله را ذکر کردیم
هم چنین است واو حی گفته است که تبیین یعنی تبیین نون در عربیت اجود است زیرا که حروف هجا از
یکدیگر منفصل اند و گفته است که عامهٔ قراء بر خلاف تبیین اند و از ابو علی نقل کرده است که هم قراء
نون را اخفا میکنند مگر حفص که او نون را آشکار کرده است و شاطبی در نون عین خلاف ذکر کرده
و در نون طسم در نزد میم و گفته در سورهٔ شعراء و قصص است میگوید که حمزه باظهار نون خوانده
و دیگران با ادغام گفته میخواند و در یس و القرآن و ن و القلم میگوید که حفص و حمزه و ابن کثیر و ابو عمرو
و قالون نون را در نزد واو ظاهر کرده اند و باقی قراء با ادغام لکن در واو مبنی اند و در نون و القلم از ورش
خلاف است و اظهار و ادغام هر دو از و روایت است و در مجمع میگوید که ابو عمرو و حمزه و ابن کثیر و
قراء ورش و نافع بروایت اسماعیل و ورش بخلاف عنه با اظهار نون از یس در نزد واو خوانده اند
هم چنین ن و القلم و ابن عامر و کسائی و خلف باخفاء نون در هر دو خوانده اند و قالون از نافع باظهار
نون از نون و اخفاء آن از یس میخوانند اما عاصم نون از هر دو را اظهار میکند در روایت حفص
و در روایت برجمی از شعبه و محمد ابن غالب از اعشی از شعبه و در روایت علیم از حماد نون از یس
را اظهار میکند و آن از نون را اخفا میکنند و بیضاوی در سورهٔ یس گفته که ابن عامر و کسائی و شعبه
و ورش و یعقوب با ادغام نون در واو خوانده اند در سورهٔ قلم میگوید که ابن عامر و کسائی و یعقوب نون را
اخفا کرده اند بجهة آنکه واو منفصل را جاری مجرای متصل قرار داده اند زیرا که نون ساکن با حروف
فم اخفا میشود هرگاه با آنها متصل شود و بعضی از نافع و عاصم روایت حامد اند که در هفت سوره
حروف مقطعه صاحب نون واقع شده و آنها سورهٔ مریم و شعراء و نمل و قصص و یس و شوری
و قلم است و در سورهٔ نمل در میان قراء خلاف نیست اتفاقا و در مریم و شوری علی الاصح و الا اظهر
و در باقی خلاف و اظهار نون در اینها اولی است باب ششم در وقف و ابتدا بدانکه تعلق دارد
بدانکه وقف در لغت بمعنی ایستادن و باز داشتن است و در اصطلاح انیست دانست که
بواسطه قطع از ما بعدش بیاز داشتن زبان از سخن گفتن و در این باب مقصد است و مقصد
اول در بیان اقسام وقف بدانکه چون قاری را ممکن نمیشود که قصه را یا سوره را تمام بخواند بیک
نفس بخواند لاجرم از جهت استراحت و تنفس وقف باید نمود و بعد از آن تعیین حسن ابتداء

در قرآن مجید هیچ موضع نیست که وقف آنجا واجب یا حرام باشد چنانکه در کتب مبسوطه قرائت مقرر گشته
شده و ملا عماد استرابادی میگوید که شیخ محمد جزری در نشر تصریح بآن کرده و در مقدمه نیز گفته که ولیس فی
القرآن من وقف وجب ولا حرام غیر ماله سبب و در مقدمه بجای وجب یجب واقع است و محقق ثانی
در جامع المقاصد میگوید که متعین نیست وقف کردن در هیچ جا بلکه در هر زمان که خواهد وقف کند و در هر
زمان که خواهد وصل کند بجهت روایت علی ابن جعفر از برادرش یعنی حضرت موسی ابن جعفر علیهما السلام
و صاحب مدارک در شرح استحباب وقف کردن بر مواضع وقف میگوید یعنی مواضع مقرره نزد
قراء پس وقف میکند بر تام بعد از آن حسن بعد از آن جایز بجهت تحصیل فایده استماع زیرا که بواسطه آن
فهم آسان و نظم نیکو میشود و در هیچ موضع وقف متعین و قبیح نیست بلکه در هر زمان که خواهد وصل کند
با محافظه بر نظم و لکن قراء آنرا ذکر کرده اند از طریق وجوب یا قبح ذکر کرده اند واجب یا قبیح است معنی
آنرا از کرده قصد ایشان چنانکه محققان ایشان بآن تصریح کرده اند و علی ابن جعفر در صحیح از برادرش حضرت
امام موسی علیه السلام روایت کرده است در باب شخصی که فاتحة الکتاب و سوره دیگر را در یک نفس
میخواند فرمود که اگر خواهد در یک نفس میخواند و اگر خواهد جدا میکند و وجه استدلال بآن حدیث
بر مدعی بتقریری است که گذشت و شیخ احمد ابن طیفور سجاوندی در مواضع بسیاری از قرآن
هم گذاشته و لکن علامت لازم است یعنی وقف لازم و واجب و مبنای آن خیالات فاسده و اوهام
کاسده است که تعرض آنها موجب ملال و باعث کلال است بلکه در بعضی از مواضع که او هم گذاشته
چون الله در وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم وقف نکردن بر الله و لکن شیعه از آن نهی است زیرا که
راسخون در علم نیز تاویل متشابه را میدانند چه مراد از ایشان پیغمبر و عترت طاهره باشد چنانکه در احادیث
متکثره ورود یافته و ایشان تاویل آنرا میدانند و وقف منقسم میشود بچهار قسم وقف تام و کافی و حسن
و قبیح و فقها رضوان الله علیهم نیز آنرا در کتب خویش ذکر کرده اند و پیش ازین مذکور شده که اداء
و بیان وقوف با معرفت آنها از جمله ترتیل است که در حدیث امر بآن شده وجوبا یا استحبابا
و وقف تام آنست که کلام موقوف علیها را تعلق بما بعد آن نباشد نه از روی لفظ و نه از راه معنی چون
وقف بر مالک یوم الدین و ابتدا به ایاک نعبد و وقف بر اولئک هم المفلحون و ابتدا به ان الذین
کفروا و این وقف را از آن جهت تام گویند که کلام تام است و محتاج به انتظاری نه و کافی آنست که

بجهت ح
در هر زمان که خواهد وقف کند

موقوف

موقوف علیها را تعلق بما بعد آن باشد از روی معنی نه از روی لفظ چون وقف بر و مما رزقناهم ینفقون
و ابتدا به والذین یؤمنون و وقف بر من قبلک و ابتدا به و بالآخرة هم یوقنون و این را کافی گویند
بجهت آنکه وقف بر وی خوبست و محتاج به ما بعد نیست و بر این دو قسم وقف تواند کرد و بما بعد ابتدا میتوان
کرد وقف حسن آنست که کلام موقوف علیها را بما بعد تعلق باشد از روی لفظ لیکن کلام بوجهی تام باشد و از
جهت آن حسن گویند که معنی مفهوم است و در حقیقت وقف بر آن حسن و مفید است اما ابتداء بما بعدش جایز
نیست چون وقف بر الحمد لله و ابتدا به رب العالمین بلکه اعاده ما قبل باید نمود مگر آنکه وقف بر آخر آیه
باشد که اول آیه بعد از آن تعلق چنین باشد که در این هنگام وقف بر آخر و ابتدا بما بعد آن جایز است
بلکه وقف بر آخر آیات سنت است بنابر روایتی که از ام سلمه رضی الله عنها روایت وارد شده و ملا عماد
استرابادی در تحفه دستاویز آن ذکر کرده است و میگوید که ام سلمه رضی الله عنها گفت که حضرت رسول
صلعم در حین قرائت بر سر هر آیه وقف میکرد چنانچه میگفت بسم الله الرحمن الرحیم و وقف میکرد
پس ابتدا میکرد به الحمد لله رب العالمین پس وقف میکرد و ابتدا میکرد به الرحمن الرحیم پس وقف میکرد
و ابتدا میکرد به مالک یوم الدین و بر این قیاس تا آخر و در مجمع میگوید که از ام سلمه رضی الله عنها
روایت شده است که گفت رسول خدا صلعم قرائت خود را آیه آیه قطع میکرد و شیخ محمد جزری
نیز در مقدمه تصریح بآن نموده و سر آیات را استثنا کرده و غیر آنها که مذکور شد قبیح است و آن
و قبیح آنست که کلام موقوف علیها را تعلق لفظ بما بعدش باشد و مع ذلک کلام تام نباشد و معنی مفهوم
چون وقف بر بسم از بسم الله الرحمن الرحیم یا بر مالک از مالک یوم الدین و این قسم را قبیح گویند
بجهت آنکه معنی مفهوم نمیشود و فائده ندارد و وقف بر این قسم جایز نیست مگر باضطرار چون انقطاع
نفس و تعلیم وجوه قرائت و در این صورت نیز ابتدا بما بعد نتوان کرد بلکه اعاده ما قبل باید نمود بطریق اولی
و سجاوندی در تعریف آیات و کلمات چند رمزها گذاشته مانند جیم الجهر و زای هوز و صاد سعفص و طای حطی
و قاف قرشت و کاف کلمن و لا که از لام الف میگویند و بعد از بعضی قف یا صلی نوشته است و رمز
اول نشانه جایز است و دوم نشانه تجوز لوجه و سیم نشانه رخص است للضرورة و چهارم نشانه
مطلق و پنجم نشانه قد قیل علیه وقف و ششم کذلک یعنی ... و لکن وقفیت که چون وقف سابق باشد
و آخر قف نشانه لا وقف علیه است یعنی وقف بر آن نیست و قف امر بوقف است بواسطه رجحان آن

وصل امر بوصل است بواسطه رجحان آن و بر وقف مفصل بیست و دو وجه در بیان وقف بر اواخر کلمه بدانکه
آنکه بدانکه وقف را در کلام عرب وجوه متعدده است و آنها مختلفند در حسن چه بعضی از آنها بهتر است
از بعضی و در محل نیز مختلف اند چه هر یکی از آنها در محل خاص واقع است و مستعمل در نزد قراء چند وجه
باشد که باز گشت آنها بسوی نه وجه است اسکان و روم و اشمام و ابدال و الحاق و ادغام و حذف و اثبات
و نقل حرکت اول اسکان و آن اصل در وقف است زیرا که معنی وقف ترک حرکت و قطع و ابتدا ... ضد
و وقف ضد ابتدا او است پس همچنانکه ابتدا مخصوص است بحرکت اصل آنست که وقف مخصوص
بسکون و سکون احق است حرکت آخر کلمه است خواه حرکت اعرابی باشد و خواه حرکت بنائی و آن در
پنج موضع است اول آنکه در اصل ساکن باشد چون فلا تقهر دوم آنکه در اصل متحرک باشد بفتح
یا ضم یا کسر خواه با تنوین باشد و خواه بدون تنوین مگر منصوب منون که قلب تنوین آن بالف واجب
است چنانکه مذکور خواهد شد چون لاریب و یا جبال و هؤلاء و وقف [illegible] سیم [illegible] کالحاق
اسماء میشود بدل از تاء تانیث مانند الجنة و الملائکه چهارم میم جمع در قرائت صله کننده چون علیهم
و علیکم پنجم حرکت عارضی خواه از برای نقل باشد چون من ایمان و من اذن و خواه از برای التقاء
ساکنین باشد چون ام ارتابوا و قالت اخرج و دوم و سیم روم و اشمام و روم در لغت بمعنی طلب
است و اشمام بوی یاییدن و سر برداشتن در رفتار و [illegible] و روم در اصطلاح عبارت
است از آنکه حرف متحرک در اصل را در حالت وقف بتوان ادا کرد بنوعی که بآوازی ضعیف
و صاحب تیسیر گفته است که روم آنست که آواز بتحریک الحرکة ضعیف کند [illegible] معظم
آواز [illegible] برود پس از برای آن آواز [illegible] و بعضی گفته اند که
روم اشاره است بسوی حرکت با صوتی خفی [illegible] گفته است که [illegible] حرکت است بالاختلاس [illegible]
بنوعی از تخفیف حاصل آنکه روم آنست که حرکت از آخر کلمه بالکلیه قطع نشود بلکه اندکی حرکت واقع
شود که [illegible] ملا عماد میگوید که روم عبارت است از نطق ببعضی از حرکت موقوف علیه
و [illegible] فقیر از استاد خود [illegible] دارد اعطاء ثلث [illegible] تلقی است و گفته است که [illegible] کلام
حافظ ابو عمرو دانی و اشمام عبارت است از اشاره بحرکت موقوف علیه بعد از آنکه آنرا ساکن کرده باشد
[illegible] ولکن حاصل میشود [illegible] بعد از اسکان حرف [illegible] آواز [illegible] شنیده نشود و از اینجاست که
اشمام را در [illegible] مگر [illegible] گوش [illegible] میتواند [illegible] گذشت
[illegible] در وقف بسکون جایز است از طول و توسط و قصر در اشمام نیز جایز است و در روم [illegible]

از قصر

از قصر جایز نیست چون وصل و شاطبی میگوید که ابو عمرو و کوفیین در وقف روم و اشمام میکنند و اکثر شیخ
قراء و ائمه سبع قرائت روم و اشمام را از برای باقی قراء ثابت میدانند و لیکن در این باب [illegible]
نقل وارد شده و روم و اشمام در مضموم و مرفوع چون من قبل و عذاب عظیم میباشند و همچنین روم در مکسور
و مجرور چون هؤلاء و یوم الدین بخلاف اشمام زیرا که آن بضم لب است و ضم لبها دلالت نمیکند مگر بر ضم
و اگر وجه حملی نیست در فتح و نصب بحیثیتی که روم و اشمام جایز نیست زیرا که فائده این اشعار
است بحرکت که در حال وصل میباشد و فتح بسیار خفیف است و مشکل است اخفاء و لکن بحیثیتی که بسر
حرف فتح رسد چه بانکه حرکت فتحه مسموع میشود و سیبویه روم را در فتح نیز تجویز کرده زیرا که فتح را هرچند
اخفاء داشته باشد ناطق بر نطق ببعضی از آن قدرت دارد و در کنز المعانی میگوید که سیبویه آنرا در
کلام تجویز کرده نه در قرآن زیرا که قرائت بر وجهی که روایت است و هرگاه منصوب منون باشد حالی
در این نیست که روم جایز نیست مانند علیما حکیما زیرا که آن در حال وقف بالف میشود و الف طاقت
حرف از روم نیست است و ملا عماد میگوید که قول انکسیله تجویز کرده روم را در مفتوح مشدد مثل علیهن
و منهن و من صد و کان و حق الحق غلط و خطا است و محمی آن جمیع علمای قرائت است و شیخ محمد جزری
در نشر گفته که متعین است تحفظ در وقف بر مشدد مفتوح بروم مثل صواف و کان و من صد و علیهن
پس بسیار از آن کسان که نمیدانند وقف کنند بروم از جهت التقاء ساکنین و این خطا است و جایز نیست
بلکه صواب وقف بسکون است در امثله مذکوره با تشدید و جمع ساکنین زیرا که جمع میان ساکنان در وقف
مغفور است و شیخ برهان الدین جعبری در شرح شاطبی میگوید که بعضی جهال قرا وقف میکنند بروم
در مشدد مفتوح مثل علیهن و منهن و کان و من صد و این غلط و خطا است نقل و تعلیل اما نقل
پس [illegible] در کتب اصحاب از ائمه امصار بلکه نص کرده اند بر منع آن و اما تعلیل بالتقاء ساکنین پس التقاء
ساکنین در وقف جایز است در اجتماع محقق مثل مصر و عین القطر پس در مقدر بطریق اولی خواهد بود
و صاحب تیسیر گفته و لا یستعملون فی الفتح و النصب و شیخ شاطبی مطلقا منع کرده و گفته و لم یره فی
الفتح و النصب قاری و عند امام النحو فی الکل اعملا و شیخ محمد جزری در طیبه نیز منع کرده و گفته
و امنعهما فی الفتح و النصب [illegible] فی الکسر و الکسر بروم [illegible] پس باین اعتبار وقف بر اواخر
کلم منقسم میشود به [illegible] قسم اول آنکه وقف بر آن بغیر از اسکان که روم و اشمام جایز نباشد و آن پنج قسمت اول

اول الجزء در اصل ساکن باشد دوم الجزء در وصل متحرک باشد بفتحه غیر منون و آن حرکت غیر منقول باشد چون لاریب
وان الله و تؤمنون و امس و حرب بتم اگر لاحق اسماء میشود بدل از ها و تانیث چون الجنة و العبرة چون غرض
از روم و اشمام اشعار است بحرکت حرف آخر و ها حرکت ندارد بلکه حرکت در حال وصل از برای مبدل منه بوده
که تاء است و اگر تاء تانیث در حال وصل [illegible] وقف بها بدل نشود بلکه خود باقی باشد چون تاء و اخت و بنت
در حال وقف روم و اشمام در آن جائز است چهارم میم جمع در قرائت صله کننده باعتبار آنکه نزد ایشان این میم در حال
وصل نیز ساکن است پس در حال وصل حرکتی نبوده که در حال وقف بعنوان روم و اشمام اشاره بآن توان نمود
و در کنز المعانی میگوید که زیرا که میم ساکن است و تحریک عیبا باشد [illegible] در نزد آنکه آن را وصل کند و از برای
همین میم ساکن میشود چون در حال وقف صله [illegible] بجهت حرکت عارض خواه از برای نقل باشد و خواه از برای
التقاء ساکنین زیرا که اصل در آن سکون است و تحریک در وصل بجهت علتیست که در وقف زائل میشود
بانکه حرکت عارض بمنزله معدوم است و در کنز المعانی در قسم چهارم جواز روم و اشمام را [illegible] نقل کرده از اکثر
هر دو بر ضم میم دلالت میکنند وصلا لکن بواو ازین منع میکنند و ابن حاجب در شافیه میگوید که اکثر نحات از
قراء و نحاة بر آنند که روم و اشمام جائز نیست در هاء تانیث و میم جمع و حرکت عارض و آنکه محکی [illegible]
در [illegible] خویش کرده که بدانکه کلام مصنف مشعر است بانکه بعض قائل بجواز روم و اشمام در این سه موضع بوده
باشند و شیخ رضی تعرض فرموده که هیچیک از قراء و نحاة را نیافتم که قائل بجواز روم و اشمام در یکی از این
موضع بوده باشند و گمان من اینست که قول شاطبی مصنف را بغلط انداخته و قول شاطبی را نقل کرده
بالجزء [illegible] در بیان [illegible] لکن [illegible] شیخ رضی در نقل ابیات شاطبی اشتباه کرده و از اغلاط نقل نموده
و عبارت شاطبی صریح است در اینکه روم و اشمام در هاء تانیث و میم جمع و حرکت عارض داخل نمیشود
زیرا که میگوید وفی هاء تانیث و میم الجمیع قل وعارض شکل لا یکونا بالیل خلا قسم دوم الجزء
جائز باشد در آن وقف بسکون و روم نه باشمام بانکه در حالت وصل بکسره متحرک باشد خواه کسره اعرابی
باشد و خواه بنائی مثل بسم الله الرحمن الرحیم و مالک یوم الدین و من الناس و هؤلاء [illegible] و هو و اف
و سبع سموات و همچنین کسره که منقول باشد بحرفی از حروف در یک کلمه چنانکه در وقف حمزه میباشد
چون المرء و طن التسوء بخلاف کسره که منقول باشد از حرفی که در کلمه دیگر باشد چون ارجع الیهم که در آن
وقف بسکون باید کرد و بس و همچنین در کسره که از برای التقاء ساکنین باشد و ساکن از کلمه دیگر باشد
چون قالت اخرج و رجت الارض یا آنکه ساکن دوم عارض کلمه اول باشد چون تنوین در یومئذ و حینئذ
قسم سیم الجزء جائز باشد در آن وقف باسکان و روم و اشمام بانکه کلمه در وصل متحرک باشد بضمه [illegible]

منقول

منقول نباشد از کلمه دیگر یا از برای التقاء ساکنین نباشد چون ضمه اللام قل اوحی و لقد من اعلاه و ضمه تاء و قالت
اخرج و حال و لقد استهزئ و میم و علیهم القتال و بهم الاسباب در نزد آنان که ساکن اند میم جمع چنانکه گذشت
دو قسم روم و اشمام است باید و ضمه سه حرکت است شامل باشد حرکت اعراب چون حرکت الله الصمد و یخلق و عذاب
عظیم و حرکت بنا چون حرکت میم و ضاد من قبل و من بعد و یاد او دود و حرکت منقول از حرف که محذوف باشد
از نفس کلمه چون حرکت دف والمرء و آنالها ضمیر مذکر باعتبار حرف ماقبل بحرکت منقول و سکون آن
منقسم میشود بر نه قسم زیرا که حرف پیش از آن یا ساکنست یا متحرک و متحرک یا مفتوح است یا مضموم
یا مکسور و ساکن یا صحیح است یا غیر صحیح و غیر صحیح یا الف است یا واو یا یاء و هر یک از واو و یاء یا حرف مد
یا لین چون له و اسمه و منه و عنه و هدیه و اجتباه و عقلوه و ضدوه و شروه و ارضوه و فیه و النتائه و الیه
و بین یدیه و شاطبی میگوید که گروهی از اهل اداء روم و اشمام را اباء و امتناع کرده اند در هاء ضمیری
که پیش از آن ضمه یا کسره باشد یا اصل ضمه و کسره که آن واو و یاء است و بعض از ایشان روم و اشمام که
در هاء ضمیر تجویز نموده اند در همه احوال خواه ماقبلش ضمه باشد و خواه کسره و خواه واو و یاء بعد یا ساکن
و خواه غیر آن و در کنز المعانی میگوید که این اباء بجهت خفاء ها است و تحریک آن بحرکت ماقبلش یا که ماقبلش
موقوف علیه است بخلاف هاء ضمیری که ماقبلش مفتوح باشد چون قدره که روم و اشمام در آن جائز است
وفاقا بجهت اختلاف حرکات و ملا عاد میگوید که در هر نه قسم سه مذهب است یکی آنکه اصلا روم و اشمام
جائز نباشد و از شاطبیه مستفاد میشود بلکه ظاهر است دوم آنکه مطلقا جائز باشد و در تیسیر و تجرید
و تلخیص و ارشاد و کفایه بغیر ازین نیست و اختیار ابن مجاهد اینست و هر دو وجه را حافظ ابو عمرو دانی
در غیر تیسیر ذکر کرده سیم آنکه جماعتی از محققان تفصیل کرده اند تا آنکه میگوید و این قولیست که در شاطبی اول
مذکور شد و اختیار شیخ محمد جزری این بود چنانکه در نشر تقریر کرده باین که پس در منک الیه و علیه الله وقف شود
بنا بر مذهب آنکس که مطلقا تجویز میکند اسکان و روم هر دو جائز باشد و در وجه اسکان طول
و قصر و توسط جائز باشد چنانکه چهار وجه که در فیه و فی مثاله مد و لین نیست [illegible] تجویز مد
و توسط و قصر این قدر است که وجه طول در حرف مد اولیست و در لین اضعف و در مذهبی
که اشارت روم و اشمام تجویز نمیکنند سه وجه باشد باسکان و لکن طول و توسط و قصر است و در منک
احسانه و هدیه بمذهبیکه اشارت را تجویز میکنند هفت وجه باشد سه باسکان و سه باشمام و یکی با روم

و در اسما نیز از برای حفص هفت وجه باشد و از برای دیگران چهار وجه و همچنین علیه الله آتانی و فتحا چهارم
ابدال و آن در سه جا میباشد اول اسم منصوب منون غیر مؤنث چون غفورا رحیما که در حال وقف تنوین
آن را بالف بدل میکنند و همچنین اسمی که منون و در آخر آن الف مقصوره بوده باشد با تنوین خواه در حال
وقف نصب و خواه غیر آن چون اتقی و فتی فرق هست در اینست که آیا این الف بدل تنوین است که در
وصل بعد یا الف مقصوره است که لام الفعل بوده پس سیبویه و ابو علی در احد قولین قائل شده اند
که در حال نصب بدل تنوین است و در غیر نصب تنوین ساقط و این الف لام الفعل است و مبرد و
سیرافی گفته اند که در همه احوال الف لام الفعل است زیرا که بیاء نوشته میشود و الف بدل از تنوین بالف
نوشته میشود و ابو حیان این قول را از کسائی و ابو عمرو و سیبویه و خلیل و کوفیین حکایت نموده قول
اول این گفته که اکثر بسیبویه نسبت داده اند و ابو علی در قول دیگر و فراء و مازنی و کسائی بروایت دیگر
قائل شده اند باینکه الف بدل از تنوین است در احوال ثلث چنانکه در [illegible] مذکور است
و اما مقصور که مجرد از تنوین باشد چون الاعلی و الدنیا در آن نیز بالف وقف میشود لیکن این الف لام
الفعل است اتفاقا و نیز در حال وقف بدل میکنند بالف نون تاکید خفیفه را چون لنسفعا و لیکونا
و صاحب کشاف در اول میگوید که و لیکونا بتشدید نون قرائت شده و تخفیف اولیست زیرا که
نون در مصحف بالف نوشته شده بنا بر حکم وقف و این نمیباشد مگر در نون خفیفه و در دوم میگوید
که نوشتن آن در مصحف بالف بنا بر حکم وقف است و در القیا فی جهنم میگوید که جائز است که الف در
القیا بدل از نون خفیفه باشد بجهت اجرای وصل بمجرای وقف دوم تاء تانیث اسم چون رحمة و نعمة که
در حال وقف بها بدل میشود بجهت فرق میان آن و تاء تانیث فعل چون [illegible] بتاء وقف میشود اتفاقا و اما
تاء تانیث که در قرآن بطول کشیده نوشته شده ابن کثیر و ابو عمرو و کسائی بها وقف میکنند بنا بر لغت
مشهور که جاریست بر طرف قریش و [illegible] جمهور اهل [illegible] قلب آن بهاء قائل اند و از [illegible]
پس نوشتن در مصحف بتاء مانعی نیست مگر بنیت وصل بجهت آنکه آن [illegible] در حالت وقف
بهاء منقلب میشود بجهت لحوق اعراب بآن و باقی قراء بتاء بر آن وقف میکنند بجهت آنکه آن نیز لغتیست
و در آن موافقت است با رسم الخط قرآن و الحق بهاء نوشته نشده خلاف در میان ایشان نیست که
بر آن بهاء وقف میشود چون [illegible] و مشکوة و صلوة و زکوة و در مقصد [illegible] از این مواضع اختلاف

مذکور

مذکور خواهد شد و در افرئیتم اللات والعزی که در سوره نجم و مرضات در دو موضع از سوره
بقره و یک موضع از سوره نساء و تحریم و ذات بهجة در سوره نمل و لات حین مناص در سوره
صاد و هیهات در دو موضع از سوره مؤمنین کسائی هر را بها وقف کرده با وجود یکه خلاف رسمست
در آنکه بتاء در سواد امام نوشته اند بجهت اطراد باب و بزی در وقف بر هیهات بها با او موافقت
زیرا که تاء آن چون تاء توریة و مشکوة است در تانیث و در کنز المعانی میگوید که از بزی تخصیص
هیهات دوم بوقف بهاء روایت شده و گویا که او هر دو را لفظ دو اسم قرار داده که مرکب نیست
و در بعض اسم وقف نمیشود و از [illegible] منظور فیه دانسته و باقی قراء بتاء وقف میکنند و ابو عمرو و ابن
کثیر در این الفاظ با کسائی مخالفت کرده اند زیرا که بر اول بهاء وقف شود شباهت [illegible]
و مرضات منتهی میشود بمعنی تعجب [illegible] که مضاف بسوی ضمیر باشد و ذات بر ذو که مذکر است
جاری شده چون بنت و اخت بخلاف ابنه که در آن دو وجه است و تاء لات چون تاء قیامت [illegible]
و تحریک آن بجهت التقاء ساکنین باشد و در مقدمه شیخ محمد جزری مذکور است که لات حین در مصحف
امام موصول است و بعضی گفته اند که مقطوع است و در ذات [illegible] خلاف نیست که بتاء وقف
میشود و در یا ابت در سوره یوسف و مریم و قصص و صافات ابن عامر و ابن کثیر بها وقف کرده
اند زیرا که آن تاء تانیث است که باب ملحق شده [illegible] و باقی قراء بتاء وقف میکنند بجهت اتباع
رسم الخط و ابو عمرو و کسائی و ابن عامر در این کلمه از اصل خود تخلف کرده اند اما تخلف ابن عامر بجهت
آنست که تاء را در وصل فتح میدهد پس در میان آن و غیر آن از تاءات فرق داده بجهت اختصاص
آن باحکامی چند که در غیر آن یافت نمیشود و اما تخلف ابو عمرو و کسائی بجهت آنست که این تاء در
نیست چه یاء اضافه بعد از آن مقدر است و در کشاف میگوید که این تاء تانیث است که عوض از یاء
اضافه واقع شده و دلیل بر اینکه این تاء تانیث است آنست که در وقف بها قلب میشود و در جمع
ابن عامر را با ابن کثیر ذکر کرده سیم ابدال همزه در قسمت [illegible] در مذهب حمزه و هشام چنانکه گذشت
وقف حمزه و هشام بر همزه مذکور شد و شاطبی در سوره یونس میگوید که وقف کردن حفص [illegible]
[illegible] پیوسته تا آنکه بر وجه درستی حل شود و در کنز المعانی میگوید زیرا که هر چند که این قرائت

ان شوء الغو [illegible]

از و نقل شده ولیکن ابو العباس استاذ اکثر انکار کرده و نشناخته بلکه گفته که وقف حفص چون وصل بر اوست
یعنی الحاق و آن دو جزء است یکی هاء سکت و آن هائیست ساکن که بکلمات ملحق میشود و از آن ام چون نیست
چون لم یحیی و تری بخلاف عم از ابن کثیر در عم و فیم و لم و بم و عم لکن از ماء استفهامیه که الف لکن بجهت
حرف جر لکن حذف شده باشد با هاء سکت وقف کنند و در روایت دیگر از وجوه سائر قراء بر سک دخول
ها وقف میکنند چه هاء در رسم الخط ثبت و وقف با هاء نیز بر رسم الخط مخالفت ندارد زیرا که رسم
باء بر نیت وصل است نه وقف و در حرز الامانی هادی مذکور است که صاحب تیسیر نسبت بزی
داده لزوم الحاق ها را در مثل عم و فیم و لم و بم از مادی که مجرور بحرف بوده باشد و در کشاف در سوره
نبأ مذکور است که از ابن کثیر روایت که عمه با هاء سکت خوانده و گفته که خالی از نیت که
وصل را اجرای مجرای وقف میسازد یا وقف میکنند و بما بعد ابتداء مینماید بنابر اینکه نیت ثانلوا را
اضمار کنند و بیضاوی این قرائت بیعقوب نسبت داده و ملا عماد گفته که مثل فیم و بم در قرائت
بعض قراء مثل یعقوب و در ما اغنی عنی مالیه و هلک عنی سلطانیه در سوره حاقه و ما ادریک ماهیه
در سوره قارعه همه قراء در حال وقف باثبات هاء سکت خوانده اند و اما در حال وصل حمزه
بحذف خوانده و باقی قراء باثبات لکن میخوانند بجهت رسم لکن در مصاحف و در کتابیه و حسابیه در سوره
حاقه خلاف در اثبات لکن نکرده اند وقفا و وصلا فکم یتسنه و اقتده در سوره بقره و انعام و ماهیه
و در کشاف در سوره قارعه میگوید که هیه ضمیر داهیه است که قول خدا فامه هاویه در تفسیر اول
میکنند با ضمیر هاویه است و هاء از برای سکت است و چون قاری وصل کند اکثر امیان از دو نوع گفته
اند که حق آنست که درج نشود تا آنکه ادراج از آن نشود زیرا که لکن در مصحف ثابت است بتحقیق
که اثبات لکن با وصل ثابت بجوز شده است و در مجمع از زجاج نقل کرده است که وجه آنست که
این هاءات وقف شود و وصل نشود زیرا که این ها بجهت وقف داخل شده اند و گروهی در وصل اکثرا
حذف کرده اند و من دوست نمیدارم که مصاحف مخالفت کنم و نه آنکه بخوانم و این هاء ثابت را در وصل
ثابت کنم و اینکه ها را برای آیات آورده پس وجه آنست که در نزد اینها وقف شود و هم چنین فرموده
الخطاب که مثل مالیه و ماهیه دوم الحاق الف و لکن در دو موضع است یکی در انا که ضمیر متکلم است
و در حال وقف بر آن انا بفتح نون و سکون الف گفته میشود و این مبنی است بر آنکه ضمیر آن باشد
چنانکه مذهب مشهور است و اما در حال وصل انا بفتح نون بدون الف میگویند چنانکه در باب

ضمائر

ضمائر مذکور شد باختلاف نافع و دیگری اسم منصوب غیر منون خواه با الف و لام باشد چون
الظنونا و الرسولا و السبیلا در سوره احزاب خواه بدون الف و لام باشد چون ثمودا و سلاسلا
و قواریرا و قسم دوم که در فرش مذکور خواهد شد و سه لفظ اول را ابن کثیر و کسائی
و حفص در حال وقف بزیادتی الف بعد از نون و لام خوانده اند و شعبه و نافع و ابن عامر
در حال وقف و وصل باثبات لکن خوانده اند بجهت متابعت رسم الخط و حمزه و ابو عمرو در هر دو حال
بحذف لکن میخوانند بجهت قیاس و قاعده عربیت و در کشاف میگوید که الظنونا بدون الف قرائت
شده در حال وصل و وقف و بزیادتی الف در حال وقف و آن را در فاصله زیاد کرده اند چنانکه
کسی گفته اقلی اللوم عاذل و العتابا آن را در قافیه زیاد کرده و همچنین است الرسولا و السبیلا
و زیادتی آن در وصل نیز قرائت شده بجهت آنکه از اجرای مجرای وقف ساخته اند
و گفته است که ابو عبید گفته که همه اینها در امام با الف اند و در السبیلا میگوید که زیادتی الف
بجهت اطلاق صوت است و فواصل آیات را چون قوافی شعر قرار داده اند و فائده آن وقف است
و دلالت بر اینکه کلام منقطع شد و اینکه ما بعد لکن مستانف است و در مجمع با نافع و ابن عامر و شعبه
و تنبیه را نیز ذکر کرده و قرائت اول را نسبت بباقی قراء داده و قرائت حمزه و ابو عمرو در را
اند اخیر ششم حذف و لکن بر دو قسم است یکی حذف یاء است که در وصل ثابت میباشند نه
در وقف بنابر قرائت بعض از سبعه و آن یاء چند است که در باب زوائد مذکور خواهد شد
و دیگری حذف واو و یاء صله در نزد کسی که از املی میسازد بتفصیلیکه در هاء کنایه مذکور شد
و همچنین یاء هذه چه واجب است که در حال وقف واو و یاء صله و یاء هذه حذف شود و ما قبل
آنها ساکن کرده در به و له و فیه و کله و لهم و امثال اینها از آنچه مذکور شد و هذه بسکون هاء و میم
کرده شود هفتم اثبات و لکن عبارتست از یاءات که در وصل محذوف میشوند چون هاد و وال
و واق و باق در قرائت ابن کثیر چه او این چهار کلمه را در هر جا که باشند چون بر اینها وقف کند
باثبات یاء میخواند زیرا که یاء از اینها بجهت تنوین حذف شده و چون تنوین حذف شود یاء بر گردد و باقی
قراء بحذف لکن خوانده اند در وقف و وصل زیرا که بحذف تنوین بجهت وقف اعتباری نیست چه لکن عارض

است و این اولیست و شاطبی در سوره ق در یوم ینادی المناد میگوید که ابن کثیر در حال وقف باثبات
یاء ینادی خوانده و باقی قراء در هر دو حال بحذف آن میخوانند و در کنز المعانی میگوید که زیرا که یاء در رسم محذوف
است و میگوید که ناظم این یاء را از یاءات زائده نشمرده زیرا که شرط آنها آنست که در آنها
اختلاف شده باشد در وصل و وقف و در اینجا در یاء در حال وصل اختلاف نشده و در سوره نمل
در شرح و ما انت بهادی العمی مذکور است که همه قراء بیاء وقف کرده اند بر اینکه که در این سوره
است خواه کسانی باشند که بهادی خوانده باشند و خواه تهدی زیرا که لکن بیاء نوشته شده و اما
در حرف روم حمزه و کسائی بیاء وقف کرده اند بنابر اصل و باقی قراء بحذف لکن میخوانند زیرا که
لکن نوشته شده هشتم و نهم ادغام و نقل و آن چنانست که در وقف حمزه میباشد در همزات چون
و النسیء و شیء و سوء و الخبء و المرء چنانکه مذکور شد و در مجمع در ... میگوید که بعض از انسان
از ابو عمرو و تواصوا بالصبر روایت کرده است بنابر لغت کسیکه در رب بکر گفته یعنی بکسر با و صبر
چون کاف بکر بنابر نقل حرکت حرف آخر بما قبل لکن بجهت سکون ما قبل و وقف لکن چنانکه شرطش از نقل
است مقصد سیم در بیان وقف بر رسوم خط مصحف و مراد از مصحف که علماء قرائت میگویند
مصاحف عثمان است که آنها را نوشته بسوی شهرها فرستاده چنانکه پیش از این مذکور شد و هر یک از آنها را
امام نام کرده بود و در هر جا که میگویند که در امام همچنین است مراد ایشان یکی از مصحف عثمان است
و چون از علم خط بهره نداشت چیزی چند که مخالف قاعده و قیاس خط بود در آنها نوشت و مع ذلک
حکم کرد که آنها را صغیر که او نوشته بود بنویسند و اصلا و قطعا تغییر ندهند و همه اهل سنت
میدانند که بآن طریق که نوشته شده نوشته شود چون قرائت که آن از سنت متبعه میدانند و حتی مولوی
قبل از این رساله را دیدم که در باب رسم الخط قرآن نوشته بود و لکن رساله رساله مبسوط بود و دعوی
بر این کرد که آن از سنت متبعه که بود این فقره نیز در روایتی کرده که بود موجود بود که ترک
آن گناه کبیره ایست که موجب اهل کتب میشود و لکن محض کذب و افترائی است که بر رسول خدا بسته
اند و چون بعض از کلمات قرآن بنابر نوشته عثمان بعد قرائت لکن خلاف واقع شده است و از
بعض بتفاوت در نوشته تفاوت دارد و چه ایشان در قرائت تابع رسم الخط اند آمده اقرار که از ا
که در قرائت میآید ذکر میکنم بر آنکه کوفیین و ابو عمرو و نافع در وقف اضطراری و امتحانی تابع رسم الخط

الخط اند

الخط اند و از ابن کثیر و ابن عامر در این باب نص وارد نشده لیکن اهل اداء آن از برای ایشان مستحسن داشته
اند چنانکه شاطبی گفته پس اگر چه در رسم موصول است وقف بکلمه ثانیه میکنند و اگر مقطوع باشد بر کلمه
قطع با بر آخر کلمه ثانیه وقف میکنند و تاء تانیث اگر بتاء نوشته شده در رسم بتاء وقف میکنند و اگر
بهاء نوشته شده بهاء وقف میکنند مگر آنانکه مذکور شدند و وقف بر رسم بجهت دلالت بر آنست که در
مصحف چگونه نوشته شده است و در رسوم با متفق علیه است چون حذف واو در ویدع الانسان در سوره
بنی اسرائیل و یمح الله الباطل در سوره شوری و یوم یدع الداع در سوره قمر و سندع الزبانیه
در سوره علق پس وقف بر آنها بحذف واو است زیرا که واو در رسم الخط نیست در مجمع در سوره
بنی اسرائیل میگوید که واو در یدع در مصحف نوشته نمیشود و لکن در معنی ثابت است و از مجمع نیز در سوره
شوری گفته است که پس اگر بگوئی که اگر قول خدا و یمح الله الباطل کلام مبتدائی باشد و معطوف
بر یختم نباشد پس چرا واو در خط ساقط است میگوئیم که چنانکه ساقط شده است در قول الخطاب
و یدع الانسان باشد و قول الخطاب سندع الزبانیه علاوه بر لکن که این واو در بعض از مصاحف
مثبت است و بیضاوی میگوید که سقوط واو از یمح در بعض از مصاحف بجهت اتباع لفظ است
چنانکه در قول خدا ... است و یدع الانسان و در مجمع مذکور است که واو از یمحو را در مصاحف
حذف کرده اند چنانکه از قول خدا سندع الزبانیه حذف شده است بنابر لفظ در ذکر با لکن بجهت التقاء
ساکنین و معطوف بر قول خدا یختم نیست بلکه اگر مرفوع است و دلالت میکند بر لکن قول خدا
که میفرماید و یحق الحق و نیز میگوید که و یمح الله الباطل و معطوف بر یختم نیست زیرا که محو کردن باطل
واجب است پس معلق بشرط نمیباشد و وجه اثبات واو در یمحوا الرمان ... و قالوا الان
و ان تضلوا السبیل و ضلوا السبیل و فاستبقوا الخیرات و اذ تسوروا المحراب و جابوا الصخر
بالواد و لا تسبوا الذین و فیسبوا الله و یقولوا الله و ملاقوا الله و اولوا الفضل و صالوا النار
و صالوا الجحیم و مرسلوا الناقة و قالوا الحمد لله و امثال اینها و اثبات یاء در یؤتی الحکمة و بأت الله
و اوف الکیل و بهاد العمی در سوره نمل و حاضری المسجد الحرام و آت الرحمن و ادخلی الصرح و اولی
الایدی و یا اولی الالباب و مهلکی القری و غیر اینها و اثبات الف در فاستبقوا الباب و قالا الحمد
لله و انا و لکنا و نظیر اینها پس وقف بر اینها باثبات واو و یاء و الف است و خلاف در الظنونا و نحو
لکن با رسم الف در مصحف مذکور شد و با رسوم مختلف فیه است که در بعض از مواضع موصول و در

ودر بعض مفصول است واصل در نوشتن کلم آنست که حروف داله آنها را متصل بما حرف بنویسند
بخلاف ما و اسمی که جدا مینویسند و هم چنین است من ما و عن ما در هر دو وجه و گاهی این دو متصل نوشته
میشوند خواه ما مصدریه و اسمی باشد خواه حرف بجهة وجوب ادغام و آن نا صیغه بعد بالا متصل مینویسند
بخلاف ان مخففه از مثقله و ان شرطیه با و لا متصل مینویسند و نون در هر جهة تاکید اتصال حذف شود
وحینئذ و یومئذ را متصل نوشته اند در مذهب بناء و ابن حاجب میگوید که از اینجهة همزه بیاء نوشته
کالحمد لله و معرف بالف و لام را بنا بر هر دو مذهب بالف و لام متصل نوشته اند زیرا که همه کلمه قدم است و از برای
اختصار بجهة کثرتی که دارد و حروف مقطعه را که در اوایل سورها واقع است بصورة حروف که مسمیات آنست
مینویسند بصورة اسماء چون الف لام میم خواه این فواتح اسماء حروف تهجی باشند و خواه چیزی
دیگر از الخ در تفسیر و دلیل آنها گفته اند و وصل آنها در نوشتن بجهة سهو است و الا بایست که الم
و ذهی عص و یس و امثال آن نوشته شود و ملا عماد استرابادی در معرفة عاصم میگوید که اصل
در هر کلمه آنست که الخ دو کلمه باشد یا بیشتر او را جدا نویسند از کلمه ثانیه که بعد از وست خواه اسم باشد
و خواه فعل و خواه حرف الا الف لام تعریف که بجهة کثرت آن نازل منزله جزء داست پس متصل نویسند
و هم چنین است یا ندا و مثل موسی بعبادی یا ایها و ها تنبیه مثل هولاء و هانتم و الا آنکه کلمه ثانیه موصول
موصول باشد مثل بئسما که او را متصل بما قبل مینویسند از جهة فرق و الا آنکه دو حرف هجی باشند
زیرا که موصول شده بجهة سهولت مثل الحمد و حم و شاطبی در سوره نمل در قراءة کسائی الا یسجدوا
بتخفیف لام میگوید که وقف کنی در حالیکه مبتلا یعنی مضطر باشی یا آزاد اختیار باشی برالا
و ایسجدوا و در کنز المعانی که شرح شاطبیه است میگوید که چون قول او که گفته است مبتلا احتمال امتحان و اضطرار هر دو دارد
بهر سه کلمه را ذکر کرده و اگر نه وقف بر الا و بر اسجدوا از باب اختیار نیست زیرا که حال این و ظاهر است
بر یا زیرا که آن بدون الف نوشته شده و متصل است بیا اسجدوا و این کلمه که اشتباه است لفظا
و خطا مانند الخ در باب ابن ام یبنؤم نوشته اند و در یا قوم یقوم رسم کرده اند در بقول خویش که گفته مبتلا
از حالت اختیار احتراز کرده زیرا که در این هنگام برانها وقف نمیشود بجهة آنکه میگوید که مرتبط اند
و بعد از آن شاطبی در قراءت دیگر نیز میگوید که گر را در لا ادغام کرده اند و لیکن در رسم مصاحف مقطوع

نیست

نیست یعنی نون آن از ادر کتابة صورتی نباشد پس بر یسجدوا ابتدا کن و وقف کنی و در کنز المعانی میگوید زیرا که کلمه یا
در قراءت کسائی بر آنها وقف کنی زیرا که اگر بر الا وقف کنی ابرا کنی بر آن ناصبه وقف کرده بدون منصوب
آن پس وقف نمیکنی بلکه بر یسجدوا وقف کنی است که در ان التحیر است زیرا که او اگر وقف اختیار را خواهی
جایز نیست مگر بر آخر آیه یا وقف اضطرار را اراده کرده باشند پس بر الا نیز جایز است چنانکه بعض از این
با ان تصریح کرده مگر آنکه جواب گفته شود که ناظم بیان منع وقف بر آن از آن را اراده کرده و از بیان جواز وقف
برالا استغناء جسته بجهة ظهور آن لیکن فاصله این بر او تنگ شده و آنها بیان مقطوع و آنچه مختلط است
در هجیه حرف ان که لا بفتح همزه و ان لم و ان لم بفتح همزه و کسر آن و ان لن بفتح و ان ما بکسر و تخفیف نون در
و ان ما و ان ما بفتح و کسر همزه باشد یعنی وام من و این ما و بئس ما و حیث ما و عن ما و عن من و فی ما و کل ما
و کی لا و من ما و یوم هم پس اول مقطوع است در ده موضع ان لا اقول و ان لا تقولوا در سوره اعراف
و ان لا ملجأ در سوره توبه و ان لا اله الا در سوره هود و ان لا تعبدوا الا الله در موضع دوم از این سوره بخلاف
و ثنی
موضع اول که موصول است و ان لا تشرکوا در سوره حج و ان لا تعبدوا الشیطان در سوره یس و ان لا تعلوا در
در سوره دخان بخلاف سوره نمل که در آنجا موصول است و ان لا یشرکن در سوره ممتحنه و ان لا یدخلنها در سوره
قلم و در ان لا اله الا انت در سوره انبیاء خلاف کرده اند پس قراء میتوانند که در اینکلمه بر نون وقف کنند یا بالا و
و دوم در همه جا مقطوع است و ثم نیز مقطوع است مگر در فان لم یستجیبوا در سوره هود که موصول
است پس بی نون باشد و چهارم در همه جا مقطوع است مگر در الن نجعل در سوره کهف و الن نجمع در
سوره قیمه و پنجم در یکموضع مقطوع است و آن انما توعدون است در سوره رعد و ششم در ان ما توعدون
در سوره حج و لقمان مقطوع است و در سایر مواضع موصول و در انما غنمتم در سوره انفال خلافست
و هر دو صحیح و معمول است و هفتم در یکموضع مقطوع است یعنی ان ما توعدون لات در سوره انعام و در انما
عند الله در سوره نحل خلاف است و هر دو وجه صحیح است و هشتم مقطوع است در چهار موضع ام من یکون
در سوره نساء و ام من اسس در سوره توبه و ام من خلقنا در سوره صافات و ام من یاتی در سوره حم سجده
و نهم در همه جا مقطوع است مگر در فاینما تولوا و اینما یوجهه در سوره بقره و نحل که موصول است و خلاف
کرده اند در اینما تکونوا و اینما تعبدون و اینما ثقفوا در سوره نساء و شعراء و احزاب پس در بعض از مصاحف
موصول است و در بعض مقطوع است و هر دو معمول است و دهم مقطوع است در چهار موضع از

نیست

مائده بخلاف لبئس ما کانوا در سه موضع و لبئس ما قدمت در یکموضع و در قل بئسما یامرکم به در سوره بقره خلافست
و یازدهم در همه جا مقطوع است و دوازدهم در همه جا موصول است مگر در عن ما نهوا عنه در سوره اعراف که
مقطوع است و سیزدهم در دو موضع مقطوعست در عن من یشاء در سوره نور و در عن من تولی در سوره
نجم و چهاردهم در یکموضع مقطوعست بخلاف و لکن بما رحبها است در سوره شعراء و در قطع آن در دو موضع
دیگر خلافست و قطع را اصح دانسته اند بلکه شیخ محمد جزری در مقدمه در آنها چون اول غیر قطع را ذکر نکرده است
و تفصیل آنها اینست فی ما فعلن دوم از سوره بقره و فیما آتیکم در سوره مائده و انعام و فیما اوحی نیز در سوره
انعام و فی ما اشتهت در سوره انبیاء و فی ما افضتم در سوره نور و فی ما رزقناکم در سوره روم و فیما کانوا فیه
فی ما هم فیه در سوره زمر و فی ما لا تعلمون در سوره واقعه و پانزدهم در یکموضع بلا خلاف مقطوع است یعنی من کل ما
ما سالتموه در سوره ابراهیم و در کلما ردوا در سوره نساء خلاف کرده اند و هر دو صحیح است و در کلما دخلت
و کلما جاء و کلما القی در سوره اعراف و مؤمنین و ملک خلافست و لیکن اتم وصل است و جزری در این
حرف خلاف را ذکر نکرده است و شانزدهم مقطوعست مگر در چهار موضع لکیلا تحزنوا در سوره آل عمران
و لکیلا یعلم در سوره حج و لکیلا یکون علیک در موضع دوم از سوره احزاب و لکیلا تاسوا در سوره حدید و هفدهم
مقطوع است در دو موضع در من ملکت ایمانکم در سوره نساء و روم و در مما رزقناکم در سوره منافقین
خلافست و هر دو وجه صحیح است و هجدهم مقطوعست در دو موضع یوم هم بارزون در سوره مؤمن و یوم هم
علی النار در سوره ذاریات و همه قراء در هیجده اینها که مقطوع اند مخیر اند در میان آنکه وقف کنند بر کلمه اولی
یا دوم و در موصول البته بر دوم وقف میکنند تتمه و در این چند لفظ است اول ال یاسین و لیکن یک لفظ
است در سوره صافات و آن مقطوع است و ملا عماد میگوید و لیکن در قراءت عاصم و انکسر ال یاسین
بکسر همزه میخوانند یک کلمه است غایتش آنکه در رسم الخط مقطوع است پس وقف بر آن نمیتوان کرد چنانکه
شیخ محمد جزری در نشر تحقیق نموده دوم ایاما تدعوا در سوره بنی اسرائیل حمزه و کسائی بر ایا وقف کرده اند
و الف را بدل تنوین ادا کرده اند زیرا که ایا کلمه ایست مستقل و از ما مقطوع است لفظا و معنی و باقی قراء
بر ما وقف میکنند زیرا که ما صله است از برای ایا پس فاصله نمیشود در میان این دو لفظ و در شاطبیه چنین
مذکور است و ملا عماد در معرفة عاصم میگوید که عاصم بمذهب صحیح مخیر است که وقف کند بر ایا یا بر ایاما سوم
ایها و این در سه موضع در رسم الخط بی الف است ایه المؤمنون در سوره نور و ایه الساحر در سوره زخرف و ایه
الثقلان در سوره رحمن پس کسائی و ابو عمرو بر اینها بالف وقف میکنند زیرا که الف که وصلا بجهة التقاء
ساکنین حذف شده و لیکن در وقف آن اصل میشود و باقی قراء بر هاء وقف میکنند بدون الف بجهة اتباع مصحف

چه درای

چه در این سه موضع بدون الف نوشته شده بخلاف سایر مواضع پس خلافی نیست که در غیر این سه موضع وقف بر آن
بالف است و ابن عامر در این سه موضع در حالت وصل ها را ضمه داده بجهة تبعیت حرکت یا بنا بر لغت بنی اسد
و باقی قراء بفتح آن میخوانند چون نظایر آن که بالف باشد و در مجمع عدم التجاه این قراءت را از ابو علی فارسی
نقل کرده و کلام را در اضطراب در وجه اشکال و شبهه ابن عامر در این قراءت طول داده چهارم کاین و کاین بنون
رسوم است در همه مواضع و غیر ابو عمرو و هم بر آن بنون وقف میکنند بجهة اتباع رسم الخط و اصل آن
ای با تنوین بوده که کاف تشبیه بر آن داخل شده و تنوین مصور شده و ابو عمرو بر آن بیاء وقف میکند بدون
نون زیرا که آن در اصل تنوین بوده است و تنوین بر آن وقف نمیشود و در مصحف بنا بر لفظ وصل نوشته
است پنجم مال و آن در چهار موضع مقطوع است مال هؤلاء القوم در سوره نساء و مال هذا الکتاب
در سوره کهف و مال هذا الرسول در سوره فرقان و فمال الذین کفروا در سوره معارج پس ابو عمرو بلا خلاف
و کسائی بخلاف عنه بر ما در این الفاظ وقف کرده اند زیرا که لام حرف جر است پس در میان آن و مجرور آن فرق
نمیشود و باقی قراء بر لام وقف میکنند بجهة اتباع خط مصحف لام در این چهار موضع جدا نوشته شده و علتش اینست
که آن در اصل ما بال یعنی چه حال بوده و بجهة کثرت دور آن لکن در کلام ایشان با حذف شده تخفیفا و وجه
لام منفصل باقی مانده از آنکه داده اند بجهة شباهت لفظیه بلام جر دارد و از کسائی وقف بر لام نیز روایت
شده ششم و یکان الله و یکانه در سوره قصص غیر کسائی و ابو عمرو و هم بر نون و ها وقف کرده اند چنانکه رسم
است و وجه آن ظاهر است و کسائی بر یاء وی وقف میکند زیرا که وی در نزد او کلمه ایست مستقل و تمام کرا را
کی میگوید که پشیمان و متعجب باشد و ابو عمرو بر کاف و یک وقف میکند زیرا که ویک در نزد او کلمه است و اصل
آن ویلک بوده و بجهة کثرت استعمال لام آن حذف شده و فتح همزه آن بعد از آن بنا بر اضمار اعلم یا لام جر است
و قراءت نافع و ابن کثیر و حمزه و عاصم و ابن عامر احتمال دارد که بعض قراءت ابو عمرو و کسائی باشد چنانکه
در کنز المعانی گفته و در کشاف میگوید که از جمله در دهان کی است که بر وی وقف میکنند و ابتدا مینمایند
بکانه و بعض از ایشان بر ویک وقف میکنند و نیز میگوید که وی از کاف مفصول است یعنی در معنی و لیکن
تنبیه بر خطا و اظهار پشیمانی است و معنی آن اینست که آن گروه بر خطای خویش آگاهی پیدا کرده اند
تمنا کرده اند و گفتند که یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون یعنی ای کاش که ما را می بود مانند الخ
است بعد از آن گفتند که کانه لا یفلح الکافرون یعنی چه شگفت است احوال که کافران رستگاری نمیرسند
و آن مذهب خلیل و سیبویه است اما آنکه میگوید در نزد کوفیین ویک است که و یک بمعنی ویلک است و انکه

معنی آن اینست که آیا نمی‌بینی که کافران رستکار نمیشوند و جایز است که کاف کاف خطاب باشد که بلفظ وی ضمّ شده
است چون قول شاعر ویکأنّ من اقدم و اذ بمعنی لانّ است و لام از برای بیان است یعنی اینست که این گفتار بجهت آن ضمّ شده
گفته شده است یا تقدیر آنست که بجهت آنکه کافران رستکار نمیشوند این امر واقع شد که زمین فرو برد
قارون را و امّا آنچه بتاء تانیث نوشته شده بیست و پنج کلمه است ابت و ابنت و امرات و آیت و بقیت و بینت
و ثمرة و جمالت و جنت و ذات و رحمت و سنت و غرفت و غیابت و فطرت و قرّت و کلمت و لات و لات وبینت
و لعنت و مرضات و معصیت و نعمت و هیهات و اول و دهم و نوزدهم و بیستم و بیست و دوم و
و بیست و پنج مذکور شد و ابنت در یکموضع بتاء است و مریم ابنت عمران در سوره تحریم و امرات در
هفت موضع امرات عمران در سوره آل عمران و امرات العزیز در دو موضع از سوره یوسف و امرات
فرعون در سوره قصص و تحریم و امرات نوح و امرات لوط نیز در سوره تحریم و متولی گفت که هرچه ازین
لفظ با جفت خود مذکور است بر اصل بتاء نوشته شده است و آنچه بها مکتوب است چون و ان امراة خافت
من بعلها و آیت در دو موضع آیات للسائلین در سوره یوسف و آیت من ربه در سوره عنکبوت و بقیت
در یکموضع بقیت الله در سوره هود و بینت در یکموضع علی بینت منه در سوره ملائکه و ثمرت در یکموضع
و جمالت صفر در سوره مرسلات و جنت در یکموضع و جنت نعیم در سوره واقعه و رحمت در هفت موضع ما تخرج من ثمرت در سوره حم سجده و جمالت در یکموضع
رحمت الله در سوره بقره و اعراف و هود و روم و رحمت ربک در سوره مریم و دو موضع از سوره زخرف
و سنت در پنج موضع سنت الاولین در سوره انفال و ملائکه و لسنت الله در سوره ملائکه نیز در دو موضع
و سنت الله در سوره سبا و غیابت در دو موضع غیابت الجب در سوره یوسف و فطرت در یکموضع در سوره مؤمن و شجرت
فطرت الله در سوره روم و قرّت در یکموضع قرّت عین در سوره قصص و کلمت در چهار موضع و تمت در یکموضع شجرت الزقوم
کلمت ربک در سوره انعام ~~[illegible]~~ و اعراف و حقت کلمت ربک در سوره یونس و مؤمن و لعنت در سوره دخان و غرفت
در دو موضع فنجعل لعنت الله در سوره آل عمران و ان لعنت الله در سوره نور و معصیت در دو موضع در یکموضع فی الغرفت آمنون
معصیت الرسول هر دو در سوره مجادله و نعمت در یازده موضع نعمت الله در سوره بقره و آل عمران
و مائده و دو موضع از سوره ابراهیم و دو موضع از سوره نحل و در سوره ملائکه و بنعمت الله در سوره
نحل و لقمان و بنعمت ربک در سوره طور و همه این کلمات مفرد است مگر شش کلمه که در جمع و فرد کتب خلاف
کرده اند چنانکه در فروش خواهد آمد و آن شش کلمه آیت و بینت و ثمرت و جمالت و غرفت و کلمت
در سوره انعام و یونس و مؤمن بخلاف آنچه در سوره اعراف است و بیانات در باب فروش مذکور خواهد شد

باب

باب هشتم در بیان سکت و سکت در لغت بمعنی خاموش شدن و ساکن گشتن است و در اصطلاح
قراء قطع صوت است بدون آنکه نفس قطع شود چنانکه در وقف میشود و حفص بروایت شاطبی
در چهار موضع سکت میکند بر الف عوجا در سوره کهف و بر الف مرقدنا در سوره یس و بر نون من راق
در سوره قیمة و بر لام بل ران در سوره تطفیف و باقی قراء در همه اینها بدون سکت میخوانند و ملا عماد
استرابادی در خاتمه مفرده عاصم میگوید که حفص از طریق شنبوذی سکت میکند بر سواکن که حرف ثانیه
ساکن باشد و بعد از ایشان همزه قطع باشد خواه در یک کلمه و خواه در دو کلمه مثل من آمن و قد افلح و شیئا و امثال آن
و عموم سکت در عوجا و مرقدنا و من راق و بل ران بخلاف عنه و بیضاوی در بل ران میگوید که حفص
باظهار لام خوانده و در کشاف میگوید که بل ران بادغام لام در راء و باظهار لام قرائت شده و ادغام
اجود است و در کنز المعانی میگوید که حفص بر عوجا وقف خفیف میکند یعنی سکت میکند بی آنکه نفس قطع شود زیرا که او
میخواست که ایضاح معنی بود تا آنکه توهم نشود که قیما صفت عوجا است زیرا که حال از کتاب است و چون
وقف کند تنوین را بالف بدل نمود زیرا که این بر تنوین وقف نمیشود و در معنی این اشمام مذکور است
که بعضی حکایت کرده اند که از استادی شنیدم که قیما از قول خدا ... را از برای شاگردش ترکیب میکرد و بیان ...
آن مینمود که میگفت که قیما صفت از برای عوجا را دی میگوید که با آن استاد گفتم که ای شیخ بسیار وقف
که از قاریان بر الف تنوین در عوجا وقف لطیف از برای آنکه این وهم و خیال را دفع کند تا آخر آنچه گفته است و سکت
حفص در الف مرقدنا بجهت آنست که توهم نشود که هذا که بعد از آن واقع است صفت و بیان آنست چه آنکه اشاره
است بسوی مقام و بعث و لهذا اسجاوندی بر سر مرقدنا میم کذا شته است که علامت لزوم وقف باشد و سکت
او در من راق و بل ران بجهت آنست که توهم نشود که مراق و بران بر تشدید راء است که فعال از مرق و برن
باشد و در کنز المعانی میگوید که اگر سکت بر لام و نون لازم باشد از برای آنکه اظهار شوند هر آینه در هر مدغم باشد
هین لازم آید و اگر بر عوجا و مرقدنا لازم باشد در الجملة شباهت باین دو دارند باشد لازم باشد و حفص چنین
نمیکند و من میگویم که جایز است که هذا صفت مرقدنا باشد و صاحب کشاف و صاحب مجمع و غیر ایشان
و صفت آن را تجویز کرده اند و بیش ازین در باب وقف حمزه بر همزه مذکور شد که در کجا سکت میباشد از برای
او بروایت خلف و نیز حمزه سکت میکند بر لفظ شیئا در حالت نصب رفع و جر و بر شیئا در حالت نصب در هر جا که
باشد و بر غیر این در یک کلمه سکت نمیکند و بعضی از راویان چون طاهر بن غلبون چنانکه در کنز المعانی گفته بر لام تعریف

تعریف در هر جا که واقع شود از حمزه بسکت خوانده اند و همچنین بر لفظ شیئ و شیئا و بر سکت
در مذکور زیاده نکرده اند و در کنز المعانی میگوید که بعضی سکت نمیکنند بر ساکن اگر صحیح است پیش از همزه
پس از برای خلف دو مذهب حاصل میشود یکی سکت مطلق و دیگری تخصیص و هم چنین از برای
خلاد در ترک سکت مطلق و تخصیص و معنی اطلاق سکت خلف وقوع آنست در ساکن آخر و در
لفظ شیئ و شیئا و لام تعریف و تخصیص آن عدم آنست در آخر چنانکه معنی تخصیص سکت خلاد در دو موضع
آنست در آخر و وسط و اطلاق آن ترکست در همه و در جمع بعد از ذکر مد متصل و بیان تفصیل
در طول آن مذکور شد میگوید که اما سکت میان مد و همزه از حمزه مروی است و عاصم و کسائی بسیار جمعی
از ایشان با او موافقت کرده اند و حمزه پیش همزه نیز وقف میکرد پس بر لام از قول خدا و ما لا و همزه
چیزی از سکت بعمل می آورد بعد از آن همزه ابتدا میشود و هم چنین بر یاء از شیئ قطع میکرد
گویا وقف میشود بعد از آن همزه میداد و باقی قراء بدون سکت میخوانند و سکت حمزه و غیر او
در میان دو سوره در فصل بسمله می آید باب هشتم در حرف و تغییر آن که عارض کلمات میشود غیر از
آنچه مذکور شد یا میشود از حرکت و سکون و تغییر آن و تغییر حرف که اکثر آن در فروش شاطبیه مذکور است
و در آن چند بحث است مبحث اول در اشمام و اشمام آنست که کسره را بوی از ضمه عطا کنند که یا بعد از
آن بوی از واو بهرساند که شاطبی در بیان قرائت سوره بقره میگوید که اشمام کسر قاف قیل
را در هر جا که باشد و همچنین کسر غین غیض و جیم جیئ را بضم و یاء هم را بواو اشمام کرده اند و ظاهر کنز المعانی
آنست که اشمام ایشان در باب قیل مخصوص باشد بلفظ یعنی اذا قیل لهم لا تفسدوا و اذا قیل لهم آمنوا بدو لفظ
که در اول سوره مذکور کرده است و آن خطا است و ابن ذکوان در اشمام و حیل بینهم در سوره سبا و سیق
در دو موضع از سوره زمر با کسائی و هشام موافقت کرده پس ابن عامر بکمال و کسائی حیل و سیق را
باشمام میخوانند و نافع در اشمام سیئ بهم در سوره هود و عنکبوت و سیئت در سوره ملک با ابن ه
موافقت کرده و باقی قراء در همه اینها خالص کسره میخوانند زیرا که اینها افعال مبنی از برای مفعول اند و چون واو و یاء
در اصل مکسور بوده و کسره بر هر دو ثقیل و گران بود از ما قبل واو و یاء دادند بعد از آنکه حرکت
آن از ربوده بودند و چون واو و یاء ساکن شدند واو را بجهت مناسبت کسره ما قبل بیاء قلب کردند و اشمام

لغت

لغت بنی اسد است ... و فائده آن تنبیه بر اصل است با تخفیف و در عقیب قول و غوض بضم اول و سکون
دوم بحذف کسره آن و قلب واو بیاء بعکس عکس اول نیز جایز بود و لیکن کسی با آن قرائت نکرده است
و در معالم التنزیل هشام را چون ابن ذکوان دانسته در عدم اشمام قیل و غیض و جیئ و در مجمع در هفت
لفظ اشمام را بکسائی و یعقوب نسبت داده و کسر همه را بباقی قراء مگر الجز ... و ابن عامر را استثناء از نافع
شده و اشمام حرف در تبدیل و تغییر آن می آید مبحث دوم در اسکان و آن بر سه قسم است اول اسکان
حرکت اعراب خواه در اسم باشد و خواه در فعل شاطبی در سوره بقره میگوید که ابو عمرو همزه بارئکم را در دو
موضع ساکن کرده اند و همچنین راء از یأمرکم و یأمرهم و تأمرهم و ینصرکم و یشعرکم در هر جا که باشند بجهت
تخفیف و توالی چندین ضمه در غیر اول و آخر و آن لغت بنی اسد و تمیم است بجهت آنکه گفته است که بسیاری
از مشایخ از دوری از ابو عمرو اختلاس را روایت کرده اند و اختلاس آنست که حرف را با دو ثلث
حرکت آن بجنبش کرد الجز را حذف کنند از حرکت آن باشد از الجز اثبات کنند و در کنز المعانی میگوید
که اختیار سیبویه است زیرا که این حرکت حرکت اعرابست پس رفتن آن جایز نیست و در مجمع میگوید که ابو
عمرو بارئکم و یأمرکم و ینصرکم را باختلاس حرکت خوانده و از او سکون نیز روایت شده و باقی قراء بدون
اختلاس و تخفیف میخوانند و در حجت از ابو علی کلام طویلی نقل کرده و لا حاصل آن اینست که اختلاف در تجویز اسکان
حرکت بناء نیست و مانند الجز ذکر کرده از قول عرب و نحویین و اما حرکت اعراب در تجویز ~~اسکان حرکت~~
~~بناء نیست و مانند الجز ذکر کرده~~ آن اختلاف شده است پس از جمله در مان کسی است که میگوید
که اسکان آن جایز نیست از الجا که ... است از برای اعراب و اما سیبویه آن را تجویز میکند و در
میان این دو حرکت تفصیل نمیدهد تا آنکه میگوید که ما آنکه حرکاتی که از برای بناء و اعراب حاصل شده کاهت
که در ضمه و کسره از اینها اختلاس و تخفیف را استعمال میکنند چنانکه اشباع و کشش را استعمال میکنند
و اما در فتحه چیزی روایت نکرده اشباع و بس و مثل حیل مخفف نشده تغییر فتح عین چنانکه نحو سبع و کتف
مخفف شده و سیبویه قول ابو عمرو را که بارئکم را این مذهب حمل کرده پس رفته است بسوی اینکه او حرکت را
اختلاس کرده و اشباع نکرده و گمان درز حرف نحو ... است پس هر که از ابو عمرو در نحو این اسکان را روایت
کرده شاید که از ابو عمرو شنیده باشد که اختلاس میکند پس از اسکان پنداشته بجهت ضعف صوت بآن و خفاء

قول

لکن در این وجه مجهول است ولا بامر که قسم دوّم اسکان سین رسلنا و رسلکم و رسلهم و سُبلنا در هر جا که باشد
بجهة خفّت لکن برای کثرت حروف اما هر گاه بعد از کلمتین دو حرف نباشد مانند الرّسل والسّبل و رسلی
و رسلی و سبل السّلام خلافی در ضمّ سین و باء نیست و ضم چنانکه شاطبی در شرح سوره مائده گفته
قرائت غیر ابو عمرو است و سکون قرائت ابو عمرو است ~~و سکون قرائت ابو عمرو~~ و قسم سیوّم اسکان
لام امر بعد از واو و فاء و ثمّ و در این خلافی نیست مگر در چهار لفظ ثمّ لیقطع و ثمّ لیقضوا ولیوفوا
ولیطّوّفوا در سوره حج ولیتمتّعوا در سوره عنکبوت شاطبی در شرح سوره حج میگوید که ابن عامر
و ورش و ابو عمرو در اوّل و دوّم بکسر لام خوانده اند و باقی قرّاء هر چهار را بسکون لام میخوانند و در سوره عنکبوت
میگوید که ابن عامر و ابو عمرو و ورش و عاصم بکسر لام خوانده اند و باقی قرّاء بسکون آن میخوانند و در الفاظ
سوره حج شبهه نیست که لامات آنها از برای امر است در هر دو قرائت و در حرف سوره عنکبوت
در قرائت اوّل محتمل است که لام از برای تعلیل باشد چه لکن عطف است بر لیکفروا و لکن احتمال هر دو دارد در کشاف
میگوید که لام در لیکفروا محتمل است که لام کی باشد و همچنین است لام در ولیتمتّعوا در قرائت کسیکه آنرا بکسر
خوانده و محتمل است که لام امر باشد و در قرائت کسیکه ولیتمتّعوا بسکون خوانده از برای لکن تهدید است (ولیتمتّعوا)
میدهد و مثل آنست قول حق تعالی اعملوا ما شئتم انّه بما تعملون بصیر و کلام را در باب امر بیشتر
دو وجه آن طول داده و حاصلش آنست که این امر مجاز است لا خذلان و تخلیه و انکه این امر در غایت مبغوضیّت
و در چهار لفظ سوره حج نکته بیضاوی در غیر ثمّ لیقطع ولیتمتّعوا جزم نکرده و در مجمع در ولیوفوا
ولیطّوّفوا ابن عامر را بجای ابن ذکوان ذکر کرده و بعد از ذکر قرائت شعبه بتشدید فاء ولیوفّوا میگوید که اصل
بکسر لام خوانده اما که لام امر بنا بر اصل است زیرا که لام امر مکسور است چنانکه در موضع خود تحقیق شده
و سکون آن از جهت تخفیف [illegible] ولیکن ایچ یک از قرّاء [illegible] لام امر را بعد از واو و فاء بجهة آنست که این
دو حرف چون جزو کلمه میشوند زیرا که از آن جدا نمیشوند پس بجهة تخفیف لام را ساکن میگردانند و اسکان آن
با ثمّ بجهة تشبیه آنست بواو و فاء زیرا که آن نیز حرف عطفست لیکن اکثر اسکان مابعد واو و فاء از [illegible]
مابعد ثمّ بجهة شدت اتصال آنها و قدر انفصال ثمّ چه وقف بر آن ممکن است بر واو و فاء و در معنی
میگوید که اسکان لام بعد از فاء و واو لازم بلکه اکثر بیشتر است و گاهی بعد از ثمّ ساکن میشود و اسکان [illegible]
هو و آنچه در باب ضمایر مذکور شد مبحث پنجم در تحریک حرف بجهة التقاء ساکنین بدانکه التقاء ساکنین
در حال وقف باجماع قرّاء و اهل عربیّت جایز است خواه اوّل از آن دو ساکن حرف مدّ باشد وخواه

و در سوره عنکبوت از عاصم اعنی و بر خیز ابن ذکوان [illegible] ج

خواه

وخواه دوم از آن دو ساکن مدغم فیه باشد وخواه نباشد زیرا که مقصود از وقف استراحت زبان است و چون
سبب وقف راحت از برای زبان بهم میرسد پس اگر این وقف منشأ التقاء ساکنین شود محتمل است
شد و نیز التقاء جایز است در حروف مقطّعه چون لام و میم و صاد و کاف و قاف و امثال اینها خواه در حکم
وقف باشد و خواه در حال وصل زیرا که سکون آخر اینها در حال وصل بمنزله سکون وقف است چه هر یک
از اینها از مابعد خود بحسب معنی مقطوع است و هر چند که در لفظ بیکدیگر متصل باشند و نیز جایز است در
صورتیکه ساکن اوّل حرف مدّ باشد و ساکن دوّم مدغم و مدغم فیه هر دو در یک کلمه باشند مانند ضالّین و امثال
آن زیرا که مدغم و مدغم فیه بمنزله یک حرفند باعتبار آنکه تلفظ بهر دو یکدفعه میشود و مدغم فیه متحرّکست پس گویا
مدغم متحرّکست با امتداد صوت که در حرف مدّ است و آن بمنزله حرکت است و نیز جایز است در مثل آلذّکرین
و آلآن و آلله و غیر آن از آنچه گذشت بجهة آنچه مذکور شد و در غیر این دو صورت جایز نیست در غیر ادغام کبیر پس اگر
ساکن اوّل حرف مدّ باشد حذف میشود خواه واو باشد و خواه یاء و خواه الف چون قالوا اللّهم و فی الذی
و یا ایّها النّبیّ و اگر حرف مدّ نباشد متحرّک شود و اصل در تحریک ساکن کسر است زیرا که سکون در افعال
مجزوم عوض کسره است که در اسماء معرب مجرور میباشد پس هر گاه سکون در کلمه ممتنع باشد کسره عوض
آن اولی است از حرکات دیگر و اگر در جائی مخالفت این اصل شده باشد ولکن ساکن حرکتی غیر از کسره
یافته باشد البته از جهة مانعی و عارضی خواهد بود مانند وجوب ضمّ در میم جمع مثل انکم بعد از هاء ماقبل مکسور
باشد یا بعد از هاء علیهم بجهة آنکه ملو باشد پس در این دو صورت [illegible] میم را ضم میدهند و لیکن کسره و بعضی
هاء را نیز ضمه داده اند بجهة تبعیّت میم و بعضی میم را کسره داده اند بجهة تبعیت هاء چنانکه در باب ضمایر مذکور شد
و در شرح آقا محمّد هادی مذکور است که این قول از شهر است چنانکه در قرائت ابی عمرو علیهم الذّلّة و بهم الاسباب
بکسر میم وارد شده است و چون اختیار فتح [illegible] الم الله چنانکه در اوّل سوره آل عمران بیاید و چون
جواز ضمّ را اختیار رفته در جائیکه ساکن اوّل واو ضمیر جمع باشد در فعل محذوف اللّام و چون جواز ضمّ در جائیکه
بعد از ساکن دوّم ضمّه اصلیّه باشد و اگر حرف مضموم در همان کلمه باشد که ساکن دوّم در آنست بجهة متابعت
الحرف مضموم چنانکه جواز کسر بنا بر اصل است و چون وجوب فتح در نون من جارّه با لام تعریف و قرّاء
از این قاعده در هیچ موضع تخلّف نکرده اند و هر چند که در عربیّت غیر این جایز باشد یعنی در شواذ غیر معتبر
بغیر آنچه مذکور شد قرائت شده و شاطبی در شرح سوره بقره میگوید که حمزه و عاصم و ابو عمرو اوّل از دو ساکن را
کسره داده اند بجهة حرف سیّم که ضمّه اش لازم باشد چون قل ادعوا او انقص و قالت اخرج و ان اعبدوا و محظورا

انظروا کیف فضّلنا و لقد استهزئ برسل [illegible] کسره بجهة التقاء ساکنین زیرا که چون یکی از دو ساکن حرکت
بهر سه با کسره متحرّک میشود و باقی قرّاء آنرا ضمّه میدهند زیرا که این حرف اگر مکسور شود و ما بعد آن
ضمّ است لازم آید خروج از کسره بسوی ضمّه که گران باشد و بساکنی که در میان اینها است اعتمادی نیست
زیرا که این حاجز است غیر حصین و در مانعیّت استحکام و قوّت ندارد و قول ناظم اگر [illegible] حرف سیّم مضموم
باشد لطیفه لزوم احتراز است از مانند لیت آخر فی زیرا که ضمّه را لازم نیست بلکه این را در حال نصب
مفتوح و در حال جرّ مکسور میباشد و همچنین غیر این [illegible] زیرا که ضمّه نون لازم نیست و همچنین ان امشوا
زیرا که شین آن در حالیکه این لفظ امر باشد از برای واحد مخاطب مکسور میشود و در مانکفتیم که آن الف حاصل
باشد که اگر بآن ابتدا شود مضموم باشد تا اینکه مانند قل الرّوح [illegible] زیرا که [illegible] غیر از کسر جایز
نباشد و ابو عمرو و ابن علاء اصل ایشان مخالفت کرده در او و قل پس [illegible] دو حرف را ضمّه داده مانند قل
ادعوا الله او ادعوا الرّحمن و این مخالفت از برای آنست که علّت ضمّ در اینها و لفظ قوی است ولکن اینست
که ضمّه در واو سبک تر است از کسره و فتح در لام قل از برای مناسبت ضمّه قاف است بالجمله برای [illegible]
قل با جمع کردن میان دو لغت بعد از آن گفته است که ابن ذکوان از یعقوب شش جا تنوین را کسره داده و پس
مانند محظورا انظر مبین اقتلوا زیرا که تنوین را قرار و استقراری نیست بجهة آنکه آن حذف میشود و بدل
میگردد و باین سبب مضموم شده بجهة اتباع یا از برای جمع میان دو لغت و از ابن ذکوان خلاف نقل شده
است در دو لفظ برحمة ادخلوا الجنّة در سوره اعراف و لفظ خبیثة اجتثت در سوره ابراهیم
و نقاش از اخفش از ذکره را روایت کرده و غیر او ضمّ را اما [illegible] عبارت کنز المعانی که ترجمه آن مذکور
شد و در معالم التنزیل کسر مطلق تنوین را با بن عامر بکار نسبت داده بدون ذکر خلاف و در مجمع در سوره
یوسف میگوید که اهل مدینه و کسائی مبین اقتلوا بضم تنوین خوانده اند و باقی قرّاء بکسر لکن تنوین را
و در سایر مواضع هیچ نکته [illegible] مبحث چهارم در بیان احکام ابتدا بکلمه بدانکه چنانکه وقف جایز نیست مگر
بر حرف ساکن ابتدا کردن نیز ممکن نیست مگر بحرف متحرّک پس اگر حرف اوّل ساکن باشد همزه را
در اوّل آن در آورند زیرا که همزه از همه حروف قوی تر است و ابتدا کردن با قوی اولیست و همزه که داخل
کلمات است بر دو نوع است یکی همزه قطع و دیگر همزه وصل و همزه قطع در درج کلام ثابت است
و تلفظ بآن ما قبلش از ما بعدش منقطع و بریده میشود مانند و لئن کنتم پس همزه آن چون ثابت ماند در میان

قل ادعوا الله او انقص منه قلیلا و قالت اخرج علیهنّ و ان اعبدوا و محظورا انظر

حکایت

نون

نون و واو حاجز و مانع شد و یکی از این دو حرف از دیگری ربط داد از برای همین بهمزه قطع مسمّی شده و همزه
وصل در درج کلام میافتد و ما بعد که با ما قبلش متصل و پیوسته میشود چون و انفر [illegible] پس همزه انفر ساقط شده
و واو بنون متصل گشته و از برای همین بهمزه وصل مسمّی گشته و بعضی گفته اند که مسمّی بهمزه وصل شده مگر
بجهة آنکه بآن توصّل میشود بسوی نطق بساکن و باین جهة خلیل ابن احمد آنرا سلّم اللسان نامیده و لیکن نزد بعضی زبان
و همزه های حروف هم همزه قطع اند مگر همزه آل که در آن خلاف است پس بنا بر مذهب خلیل که مجموع آل را حرف
تعریف میدانند چون هل از برای استفهام و بنا بر مذهب مبرّد که همزه را حرف تعریف میدانند و لام را فارق
میان آن و همزه استفهام همزه آن همزه قطع است و بنا بر مذهب سیبویه که لام را حرف تعریف میدانند و الف را
همزه را بجهة امکان نطق بآن همزه وصل است و لیکن هم اتفاق دارند که در درج کلام ساقط میشود و سقوط
آن بنا بر مذهب سیبویه ظاهر است و بنا بر مذهب غیر او بسبب کثرت استعمال است و همزه اسماء هم همزه قطع
است مگر در دو نوع یکی سماعی و دیگر قیاسی اما قیاسی از آن که مصادر افعال پنج حرفی و شش حرفی است در قرآن
مجید در وارد نیافتم مگر در چهارده کلمه که در سی و هفت موضع از بیست سوره است ابتغاء در سیزده موضع و ابتلاء
و اتّخاذ و اختلاف در هفت موضع و اصلاح و استبدال و استهزاء و استسقاء و استغفار و استکبار در دو موضع
و همچنین افتراء در دو موضع و انبعاث و انتقام در چهار موضع و انفصام و امّا سماعی منحصر است در ده اسم
و آنچه از آن در قرآن وارد یافته منحصر است در اسم و ابن و ابنة و اثنان و اثنین و اثنتین و امرء و امرأة و امرأتان
و ابنتی و همزه افعال ثلاثی مجرّد و ثلاثی مزید که ماضی آن بر چهار حرف باشد و همزه متکلّم وحده از فعل مضارع
مطلق و همزه فعل امر ثلاثی مزید که مذکور شد همزه قطع است و ما بقی همزه وصل است و همزه قطع بحرکت
حرکت متحرّک میشود و در حال وقف و وصل تفاوت نمیکند مگر در آنکه حرکت آنرا نقل میکنند چنانکه مذکور شد
و همزه وصل در حال ابتدا مکسور است مگر در آل تعریف که بجهة کثرت استعمال مفتوح است خواه با حروفی باشد
که در آنها ادغام میشود چون تاء و ثاء [illegible] دال و ذال و [illegible] و ضاد و طاء و ظاء و لام و نون خواه با حروفی باشد
که با آنها اظهار میشود چون سایر حروف و مگر در فعل مجهول چون اختلف و مگر در فعل امر ثلاثی مجرّدی که از یفعل
بضم عین باشد در مضارع که بجهة مناسبت ضمّه بعد از ساکن همزه نیز مضموم است و احدی از قرّاء مخالفت
این قاعده نکرده و بغیر این قرائت ننموده و در شرح آقا محمّد هادی مذکور است که ابن جنّی همزه وصل را در امر
مضموم العین نیز مکسور خوانده و آنرا تابع عین الفعل نگردانیده و هر گاه در حال وصل در قرائت کلام صاحب
همزه وصلی که آنرا ما قبل وصل نیست خللی واقع شود اعاده همان کلام صاحب همزه و تحریک آن بحرکتی که در حال ابتدا

وارد کافی است واعاده ماقبل آن حرف نیست مبحث پنجم در نقل حرکت همزه قطع وحذف آن ودر آن دو فصل است
فصل اول در نقل حرکت همزه قرآن شاطبی در شرح سوره بقره میگوید که ابن کثیر در قرآن باو والف ولام
ودر القرآن بالف ولام هر جا حرکت همزه را برا ساکن پیش از آن نقل کند وهمزه را حذف نمود ولیکن خلاف
بجهت کثرت استعمال است ودر ابراز المعانی میگوید از جمله الخ در آن خلاف است قرآن است در دو موضع
در سوره یونس وصاحب تیسیر وغیر او بآن تصریح کرده اند ولکن هیچیک از دو لفظ مذکور در این بیت نیست
مگر آنکه قصد کرده باشد الخ را که لام تعریف برآن داخل شده والخ را که از آن خالی باشد واگر کسی بعد گوید
قرآن کیف کان او کیف جاء دو او با یجای وتعلق قرآن والقرآن دو او بنا بر آن الخ وآشکارتر بود بعد از آن
ذکر کرد که قرائت ابن کثیر احتمال دارد که از باب نقل حرکت همزه باشد چنانکه مذکور شد واحتمال دارد که
مشتق از قرأت بی همزه بمعنی جمعت واز آنست قرآن در جمع تا آنکه میگوید در آن باهمز مصدر قرأت است
چون شکران وغفران والخ در سوره قیامه است مراد بآن مصدر است وخلاف در آن نیست ولکن دلیل
است بر آنکه کسی که همزه را نقل کرد ونام نهادن مصادر بسیار است فصل دوم در نقل حرکت همزه اسئل همزه را نقل کرده
شاطبی در شرح سوره نساء میگوید که کسائی وابن کثیر سین وسل وفسئل را بواسطه نقل حرکت داده اند
ودر کنز المعانی میگوید که بعد از آنکه سؤال هرگاه از برای مخاطب باشد وپیش از آن واو یا فا
باشد مانند وسئل من ارسلنا فسئل به خبیرا فسئلوا الذین فضل فسئلوا اهل الذکر پس کسائی وابن کثیر سین
را حرکت داده اند بفتح بواسطه نقل حرکت همزه بسوی آن بعد از آنکه بجهت التخفیف از آن حذف کرده اند بجهت
کثرت دوران او مخاطب در کلام است وباقی قراء بسکون سین میخوانند بابقای همزه مفتوحه یا
ولیسئلوا بر اصل اما هرگاه از برای غیر مخاطب باشد چون ولیسئلوا ما انفقوا اهل فی در تحقیق همزه نیست بلکه بر اصل
زیرا که دوران آن در کلام بسیار نباشد واما هرگاه ما بعد آن دو او وفاء نباشد مانند سل بنی اسرائیل وسلهم ایهم
بذلک خلاف نیست در نقل حرکت بسوی سین تا آنکه نطق بآن در این هنگام با خفت ممکن باشد پس میگوید ابن
حاجب علت شیوع این تخفیف را در این کلمه اجتماع دو همزه دانسته یکی همزه عین الفعل ودیگری همزه وصل
ودر آن بحث است ظاهر چه از این کلام لازم میآید که در امثال اجار جرشایع باشد وحال آنکه اجار اجر اکثر است
وممکن است که شدت امر آن از ثقل چون هاب یهاب وخاف یخاف ولکن حکایت سرایت اسئل بکسر همزه یسالُهم
وصل وفتح سین وسکون لام از بعضی منقول است در حذف همزه ارایت وگوآن شاطبی در شرح
شرح سوره انعام میگوید که کسائی ارایت وارایتم در هرجا که بعد از همزه استفهام علی الفعل که عبارت است از همزه

الجمع

بجهت تخفیف حذف میکند بعلت اجتماع آن با همزه استفهام وتسهیل او بین بین بر قیاس تخفیف همزه ارابع متوسط است
وجماعتی از مشایخ بصریین ابدال آن همزه را بالف اند ازو روایت کرده اند چنین خلاف که درا اندرتهم مذکور
وباقی قراء بتحقیق آن میخوانند ودر مجمع میگوید که اهل مدینه ارایتکم وارایت وارایتم وامثال آن همزه بعد از راء
خوانده اند وکسائی همزه را در هر جا حذف کرده ودر کل قرآن بترک همزه خوانده وباقی قراء در همه بهمزه میخوانند
در همه مواضع از قرآن وبیضاوی نیز چنین گفته مگر آنکه این زیاده کرده است که حمزه چون وقف کند با نافع
موافقت میکند وزمخشری در کشاف در ارایتم ان جعل الله در سوره قصص که در دو موضع از آن واقع است
میگوید که ارایتم بحذف همزه قرائت شده است واین حذف قیاسی نیست ودر سوره ارایت میگوید که ارایت
بحذف همزه قرائت شده ولکن مختار رکن به نیست زیرا که حذف آن مختص بمضارع است واز عرب
بصحت نپیوسته ولیکن الخ از امر آن تسهیل که واسناد که بآن بوده وقوع حرف استفهام است در اول
کلام وماننداینست قول شاعر صاح هل ریت او سمعت براع رد فی الضرع ما قری فی العلاب
یعنی ای صاحب ویار من آیا تو دیده یا شنیده که شبانی که آنرا در پستان الخ را که جمع که از شیر در شیر
دوشها که از چرم یا چوب باشد ودر فارسی الان تعبیر میشود باینکه آنرا که ریخت دوباره در کوزه نمیرود
مبحث ششم در تغییر وتبدیل حرف شاطبی در شرح سوره حمد میگوید که قنبل لفظ صراط بالف ولام والصراط
بالف ولام را در هر جا که باشد بسین ساکن وسین صرف خوانده وخلف از حمزه صاد صراط والصراط را در هر جا
بزای اشمام که در تلفظ بجزئی از صاد خالص است وزای صریح بلکه میان صاد وزای است وآن
متحقق میشود بتلفظ بصاد بوضعیکه قدری از آواز که بازای میباشد با آن همراه باشد وخلاد از صاد
الصراط المستقیم را بزای اشمام کرده وپس وباقی قراء در همه مواضع بصاد صریح میخوانند ودر شرح سوره نساء
در نزد من اصدق من الله قیلا میگوید که حمزه وکسائی هر صاد ساکنی را که بعد از آن دال باشد بزای اشمام
کرده اند چون اصدق وتصدیقا والتصدیق ویصدع وقصد السبیل وباقی قراء همه را بصاد خالص میخوانند
ودر شرح سوره طور در المصیطرون میگوید که اشمام وحفص بخلاف عنه وقنبل بلا خلاف بسین
خوانده اند وخلاد بخلاف عنه وخلف بلا خلاف باشمام صاد بزای میخوانند وباقی قراء وخلاد
در وجه دیگر بصاد صرف میخوانند ودر شرح سوره غاشیه در بمصیطر میگوید که خلف از حمزه وخلاد بخلاف عنه

باشمام صاد بزای خوانده اند ومیگوید که از خلاد خلاف است ولیکن ذکر خلاف از او کم است ودر کنز
المعانی میگوید که زیرا که بعضی از مصنفین غیر از یکی از دو وجه جزری را از برای او ذکر نکرده که آن صاد
خالص یا اشمام است پس ذکر خلاف کم است وشاطبی نیز میگوید که هشام بمصیطر را بسین خوانده
وباقی قراء بصاد خالص میخوانند ودر مجمع در بیان قرائت سوره حمد در الصراط میگوید که حمزه
باشمام صاد بزای خوانده مگر عجلی در روایت خلاد وابن سعدان در این سوره در هر دو موضع
اشمام میکند وپس وکسائی از طریق ابو حمدون باشمام سین خوانده ویعقوب از طریق رویس
بسین خوانده وباقی قراء بصاد صریح میخوانند ودر بیان قرائت نساء میگوید که من اصدق وامثال
آن باشمام زای قرائت اهل کوفه است غیر از عاصم ورویس وباقی قراء بصاد میخوانند ودر سوره
انعام نیز میگوید که ابن کثیر سراط بسین خوانده وحمزه در میانه صاد وزای ودر سوره طور میگوید که
ابن کثیر المسیطرون بسین خوانده ودر سوره غاشیه بمصیطر بصاد وابن عامر هر دو را بسین خوانده وحمزه
مگر عجلی در هر دو باشمام زای خوانده وعجلی وباقی قراء در هر دو بصاد میخوانند وبغوی در معالم التنزیل
میگوید که رویس از یعقوب الصراط وسراط را بسین روایت کرده وبزای میخوانند وحمزه باشمام زای
خوانده وهمه این لغتهای صحیح اند ومختار صاد است در نزد اکثر قراء بجهت موافقت مصحف وبیضاوی
میگوید که صاد لغت قریش است وثابت در امام ودر کشاف میگوید که بهر سه قرائت شده وفصیح
ترین آنها اخلاص صاد است ولکن لغت قریش است وهمانست که در امام ثابت است ومن میگویم
که اما تصریح بسین در صراط ومسیطرون ومسیطر بجهت آنست که سین اصل است زیرا که سراط از
سرط است بمعنی بلع وفرو بردن لقمه وچیز را وجاده وراه را سراط نامیده اند زیرا که رونده او
فرو میبرد چون در آن راه برود ومسیطر از مسطر است بمعنی گماشته شده وچیز را تعهد کننده
ودر کنز المعانی مسیطرون از تسطیر گرفته بمعنی والی گماشته یعنی مسلط یعنی جبار گرد در کشاف
وغیر آن مسیطر را بمسلط تفسیر کرده اند واما قلب آن بصاد بجهت آنست که سین متصف است بهمس
ورخاوت واستفال وانفتاح وطاء متصف است بجهر وشدت واستعلاء واطباق واز جهر
رخوه مستفله منفتح مجهوره شدیده مستعلیه مطبقه اتفاق دشوار است پس طلب تجانس وتناسب
کرده سین را بصاد قلب کرده اند بجهت اشتراک سین وصاد در صفیر وهمس ومخرج واشتراک

صاد

~~وصاد در صفیر وهمس ومخرج~~ واشتراک صاد وطاء در اطباق واستعلاء واما اشمام زای ولکن لغت قیس است بجهت
مبالغه در طلب تجانس زیرا که زای مجهوره است چون طاء وصاد مهموسه است واما اشمام صاد بکم بود از آنکه
دال واقع شده بجهت آنست که صاد متصف است بهمس ورخوه ودال بجهر وشدت واز مهموسه رخوه بمجهوره
شدیده رفتن ناخوش است واشمام بزای بجهت مناسبت آنست با صاد در صفیر وبا دال در جهر واما صاد خالص
بنا بر اصل است وملاحظه نکرده این دقائق وملا عماد استرابادی در خاتمه معرب عاصم میگوید که حفص از طریق شاطبی
بمصیطر را بسین میخوانند مبحث هفتم در ابدال تاء افتعال بدانکه هرگاه فاء الفعل باب افتعال دال یا ذال یا زای
یا زای هوز بود باشد واجب است که آن تاء بدال قلب شود در جمیع مجاری واول آن در قرآن عزیز موجود نیست
وبعد از قلب در اول ادغام واجب است ودر غیر آن جایز ولیکن ادغام در دوم اقوی است از اظهار وعکس آن جایز نیست
ادغام سیم در آن دوم یا اول منقلب میشود وعکس جایز نیست بخلاف دوم که هر دو در آن جایز است وهر چند که قلب
اول بدوم اقوی باشد واینها هر قراء در واو که در مد کر واز جر و مزدجر برا الحکی را است اجماع کرده اند وهرگاه
عین الفعل آن تاء وذال تخذ یا دال الجد یا زای هوز یا سین یا صاد سعفص یا طاء حطی یا ظاء ضظغ بوده
باشد جایز است که تاء افتعال در آن ادغام شود ودر فرض ادغام دو وجه در آن جایز است یکی فاء فعل
بفتح فاء وعین مشدد بواسطه نقل حرکت تاء بفاء واسقاط همزه وصل بجهت آنکه فاء ادغام وبنابر این در فعل
~~مضارع بفتح فاء وعین مشدد بواسطه نقل حرکت تاء بفاء واسقاط همزه وصل بجهت یفعل بفتح یاء وفاء~~
مضارع بفتح فاء وعین مشدد
وکسر عین مشدد گفته میشود ودیگر بقلب بکسر فاء ویفعل بفتح یاء وکسر فاء واکر یاء نیز جایز است بمتابعت فاء وکسر
وجه یابد حذف حرکت تاء است بدون نقل آن بفاء وکسره داده فاء بجهت رفع التقاء ساکنین وسکون فاء
واختلاس آن در مضارع نیز جایز است وهر این حروف در قرآن عزیز نیست والخ در آن موجود است
بالخ در آن قرائت شده وتفصیل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی مبحث هشتم در قلب وادغام وحذف
تاء تفعل وتفاعل بدانکه هرگاه در اول مضارع ایند دو کلمه دو تاء جمع شود جایز است حذف یکی از آنها
وادغام آن در دیگر بشرط تسکین مذکور شود وهرگاه بعد از تاء تفعل وتفاعل یکی از حروف مذکور واقع شود
باشد که پیش از این مذکور شد جایز است که تاء در آنها ادغام شود ودر ماضی بعد از قلب وادغام احتیاج
افتد بهمزه وصل وهمچنین در مصدر ودر قرآن عزیز مصدر آن واقع نشده لیکن ماضی ومضارع ودر غیر آن
واقع شده مانند اثاقلتم ویطیر والمزمل وامثال اینها چنانکه مذکور خواهد شد واگر ما قبل وصل شود همزه
ساقط میشود چنانکه گذشت والخ مذکور شد نظر بقاعده عربیت ومقتضای قیاس لغت است ودر کلام

قرآن بهر موضع که اماله شده واجبست که بهمان وضع خوانده شود وغیر آن جایز نیست الا هر جا که جایز باشد چنانکه در مقدمه مذکور شد باب بیست در بیان فتح و اماله و بین بین و مراد از فتح در اینجا ضد اماله است و اماله در لغت بمعنی میل دادن و منحرف کردانیدن چیزیست از جهتیکه الخ متوجه آنست و در اصطلاح میل دادن و منحرف ساختن فتحه است از حالت خود بجانب کسره بجهت مناسبت کسره یا یاء یا بنکه فتحه تمام کسره نشود بلکه تلفظ شود بحرکتی که میان فتح و کسره است و در حال اماله اگر الف بعد از فتحه بوده باشد الف بعد از آن فتحه بوده باشد اماله آن بیاء نیز میشود بوضعیکه تلفظ میشود بحرفیکه نه یاء صریح است و نه الف صریح بلکه میان این و آنست و ملا عماد استرابادی در معرفة عاصم میگوید که اماله در اصطلاح قراء میل دادن فتحه است بجانب کسره و الف بجانب یاء و از ابو حیان منقولست که اماله الف است بسوی یاء و لازم اوست اماله فتحه که پیش از الف است بسوی کسره و یاء پوشیده نماند که الخ ما در تعریف ذکر کردیم بهتر است زیرا که گاه است که اماله متحقق میشود بدون تحقق الف و اماله الخ چون اماله فتحه ماقبل تاء تانیث در مثل رحمت در حال وقف چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد و هر چند که اماله الخ در قرائت عاصم نیست و در رساله ملا عماد در بیان قرائت اوست لیکن اصطلاح قراء که گفته موجب عدم جامعیت تعریف است مگر آنکه بتخصیص قائل شویم بقرینه ظهور مراد و مراد از بین بین میان فتح و اماله است و از اماله است و از اماله صغری میناممند و در کنز المعانی میگوید که اماله در الف و هاء و راء واقع میشود و گفته که پس این باب در اماله الف است و الخ بعد از اینست در اماله هاء و الخ بعد از آنست در اماله راء است و کان فی ایهامه که در او اشتباه کمی است زیرا که مراد شاطبی از باب بیان ترقیق و تفخیم راء است بآن تفصیل که پیش از این مذکور شد و موید این مطلب آنکه شاطبی بعد از باب اول که در بیان اماله الف است میگوید که باب مذاهب کسائی در اماله هاء تانیث و بعد از آن میگوید که باب مذاهب ایشان یعنی قراء در راءات و بعد از آن میگوید که باب لامات و در آن باب بیان ترقیق و تفخیم لام میکند و صاحب کنز المعانی بنابر توهم خویش عنوان مضامین اقتدار کم و ذکر است که بعض مذاهب قراء در اماله مثلا که در راءات واقع میشود و در ابراز المعانی میگوید که بعض باب حکم لام برای راءات یا باب اماله واقعه در راءات و در این باب از اماله بترقیق تعبیر کرده بجهت تنبیه بر اینکه این اماله اماله بین اللفظین است و از این در عبارت از آن باماله تعبیر کرده است که ترقیق از انواع اماله است و از برای همین شاطبی گفته است که وقد فخموا التنوین وقفا و رققوا اماله ورش صاحبان راء را بین بین مقدم شده و این باب تمام است از برای مذهب او در اماله راء از الکلام غیر ورش از اماله نمیکنند و هر دو در اینجا میگویند که ترقیق در اینجا یعنی در قول شاطبی که گفته ورقق

ورش

ورش کل را و قبلها مسکنة یاء او الکسر موصلا اماله بین بین است و در باب لام در ترقیق لام جلاله بعد از کسره که گفته و کل لدی اسم الله من بعد کسرة یرققها حتی یروق مرتلا میگوید که معنی ترقیق در اینجا صرف تغلیظ است نه اماله و مواقع آن در چهار فصل بیان میشود فصل اول در اماله الف غیر حروف مقطعه و الخ بآن تعلق دارد بدانکه محل اماله غالبا اسماء معربه و افعال متصرفه اند و اسماء غیر معربه و افعال جامده و حروف اماله نمیشوند مگر در مواضع چندیکه مذکور خواهد شد چه اماله نوعی از تصرف و در حروف تصرف نمیباشد و نه در الخ جاری مجرای آن باشد در عدم تصرف و معلوم بودن اصل الف و اماله را اسباب و شروط و موانع چند است که با وجود اول و عدم ثانی جایز است و با عدم آنها ممتنع است و هر چند که تا آن نیز معدوم باشد آنها نیز وطی آن قصد مناسبت با کسره یا یاء یا انقلاب الف از واو مکسور یا یاء و اگر چه مکسور نباشد بر آنکه الف بیاء در بعض از اوقات و رعایت فواصل فقرات دیگر و اماله دیگر که پیش از این واقع است و شرط کسره آنست که بعد از الف باشد بلا فاصله و اصلی باشد نه عارض مگر آنکه آن مکسور راء باشد که باعث عروض حرکت مثل میتوانم بود و در اشتراط ملفوظ بودن کسره در جواز اماله خلافست و اظهر اشتراط آنست مگر آنکه تقدیر آن بواسطه ادغام باشد که از دو کلمه باشد چون ادغام کبیر ابو عمرو چنانکه مذکور شد و هر چند که متواتر بودن آن از ابعد نیست اراده چرا که آن را متواتر دانسته اند و هر چند که متواتر نبودن آن از ابعد بعید نیست باشد و اگر کسره پیش از الف بوده باشد باید که ملفوظ باشد نه مقدر و میان آن و الف بحرف مفتوح فاصله باشد و اگر نه وجود او کالعدم است در مثل در لهاک و باید که آن با حرف فاصله طیکه اول از آن دو حرف ساکن باشد و وجود او کالعدم است در مثل در لهاک و باید که آن حرف اشباع و ها باشد شرط یاء آنست که پیش الف متصل باشد از واو نباشد مگر آنکه حرف مکسور راء باشد چون ربوا و لیکن اظهر خلاف آنست چنانکه در مثل ترمی مذکور خواهد شد از الف لازم باشند عارض در نزد جمهور و لیکن اظهر خلاف آنست و باید که میان آن و الف فاصله نباشد مگر آنکه فاصله بحرف باشد با سکون یاء و شرط الف منقلب از واو مکسور آنست که در فعل باشد چون خاف و امثال آن و الف منقلب از یاء را شرطی نباشد و مجوز اماله است خواه آن الف در اسم باشد و خواه در فعل و بر تقدیر خواه عین الفعل باشد و خواه لام الفعل و شرط الفعل که در بعض از اوقات بیاء میشود آنست که آن یاء مفتوح باشد خواه منقلب از واو باشد یا یاء و خواه در اسم باشد یا در فعل بخلاف مانند جال الحال که در مجهول بیاء ساکن منقلب میشوند و رعایت فواصل مانند والضحی که بجهت مراعات فواصل فقرات دیگر که جا اللبد اماله شده و هر چند که غیر از این سبب دیگر ندارد سبب دیگر از برای اماله آن میباشد چنانکه مذکور خواهد شد و همچنین رعایت اماله دیگر اماله حالی

عما داوا الف که بعد از آنست در حال وقف بسبب فتحه میم و الفیکه بعد از آنست باآنکه در الف که بعد از دال است بهیچیک از اسباب اماله متحقق نیست و اما موانع اماله دو چیز است یکی حروف استعلاء هفتگانه مگر آنکه الف منقلب از واو مکسور یا یاء باشد و همچنین الفیکه منقلب میشود بیاء مفتوح در بعض از موارد مانند خاف و طاب و صغی که حرف استعلاء مانع باشد مانعیت آن مشروطست بدو شرط اول آنکه با الف مقدم باشد یکی آنکه متصل به آن باشد بدون فاصله حرف دیگر و دیگر آنکه حرف استعلاء و در همان کلمه الف باشد نه در کلمه دیگر و ... بلکه حرف دیگر در میان آن و الف فاصله باشد در کلمه مانعیت آن ظاهر است بعض از اماله ممنوع کرده اند خواه حرف استعلاء ساکن باشد و خواه متحرک و متحرک خواه مضموم باشد و خواه مکسور و خواه مفتوح و لیکن مشهور عدم مانعیت است در صورتیکه حرف استعلاء مفتوح نباشد و در صورت فتح آن بلا خلاف اماله ممتنع است چنانکه گفته اند و اگر حرف استعلاء مؤخر از الف باشد در این صورت نیز مانعیت آن مشروطست بدو شرط که مذکور شد مگر آنکه در این فاصله بحرف ... در است زیرا که با الا رفع بعد از فرد آمده حکمی شکل آن است و مانع دوم راء غیر مکسوره است خواه ساکن باشد و خواه متحرکه باشد بحرکه فتح و ضم بشرط اتصال آن با الف خواه مقدم باشد و خواه مؤخر بخلاف راء مکسور که آن مقوی اماله است بلکه در صورت اجتماع آن با حرف استعلاء و راء غیر مکسور که هر یک مانع است از اماله بر آن غالب میشود و منع آنرا باطل میکرداند بشرط اتصال پس اگر از الف منفصل شود حکم آن در جواز اماله و عدم آن زایل نشود در نزد اکثر علماء و صاحب کشاف در و علی ابصارهم میگوید که ابو عمرو و کسائی ابصارهم را اماله کرده اند با الخ در آنست از حروف استعلاء و لکن صاد در زیرا که راء مکسور بر حروف مستعلیه غالب میشود بجهة الخ در آنست از تکرار که گویا دو کسره در آنست و لکن راء چیز بیشتر اعانت بر اماله میکند در اینکه بجهت آن اماله شود الخ اماله نمیشود فصل دوم در بیان الخ قراء اماله کرده اند بدانکه ابن کثیر در هیچ موضع اماله نکرده و سایر قراء اماله کرده اند یا بهر دو روایت و غیر آن یا بیک روایت و بر تقدیر یا اماله مخصوص است ببعض از کلمات مانند حمزه و کسائی از همه بیشتر اماله کرده اند پس مواضعی را که ایشان اماله کرده اند در اول ذکر میکنیم و بعد از آن غیر آن مواضع را بیان مینمائیم خواه ایشان در آنها شریک باشند و خواه نباشند پس میگوئیم که شاطبی گفته که حمزه و کسائی الفات را که در آخر کلمه باشند اماله کرده اند اگر اصل آنها یاء باشد خواه آن کلمه صاحب الف فعل باشد چون هدی و اشتریه و خواه اسم چون الهدی و هداهم و اگر الف حد اسم باشد ضابطه در شناختن اصل آن تثنیه آن است پس اگر یاء باشد

معلوم

معلوم میشود که واو است آیا نظر نمیکنی که در تثنیه هوی هویان و هدی هدیان و فتی فتیان میگوئی چنانکه در عشر عصی عصوان میگوئی و در افعال نسبت فعل است بخود یا مخاطب زیرا که در دعا که واوی است دعوت دعوت بواو میگوئی و در رمی که یائیست رمیت و رمیت بیاء میگوئی و در افعال قرآنی دیگر نیز هست چون مصارع و غیر آن که پوشیده نیست و شاطبی آنها را ذکر نکرده و از جمله الخ دلیل است بر اینکه اصل آن یاء است و شکل الف است نصوره یاء و لیکن این قاعده کلیه نیست چه الف چندیست که در مصاحف بیاء نوشته شده و از یاء منقلب نیست چون والضحی و ضحی در سوره ضحی و ضحی در سوره اعراف و طه و ضحیها و در چهار سوره نازعات و ضحیها و تلیها و طحیها در سوره شمس لیکن حمزه و کسائی الخ را که در مصحف بیاء نوشته اند اماله کرده اند مگر حمزه که الخ و طحیها و تلیها را اماله نکرده چنانکه مذکور خواهد شد و ضحی در سوره اعراف و طه در اماله آن خلافست و بنج لفظ است که با وجود آنکه بیاء نوشته شده حمزه و کسائی هیچیک را اماله نکرده اند یکی اسم است یعنی لدی که در فعل و آن زکی است و سه لفظ دیگر حرف اند و آنها الی و علی و حتی است اما عدم اماله در لدی بواسطه آنست که در معلوم لدی الباب در سوره یوسف بالف مرسوم شده و در لدی الحناجر در سوره غافر بیاء مرسوم است و لهذا معلوم نیست که اصل آن چیست و باین سبب عدول کرده از اصلیکه آن فتح است و در زکی بجهت آنست که اصل آن واو است و از برای مشاکلت آن با زکی که بعد از آنست بیاء نوشته شده و در الی و علی و حتی بواسطه آنست که حروف جامدند که آنها را اصلی نیست و موجب اماله در آنها و بیاء نوشته شده اند بجهت آنکه در علیک و الیک یاء منقلب میشوند و حتی بمعنی الی است و لفظ بلی را که اماله کرده اند بواسطه آنست که قائم مقام فعل است و متضمن معنی جمله است چه هر گاه کسی از تو سئوال کند که اقام زید یعنی آیا زید ایستاد و تو در جواب گوئی که بلی بمنزله آنست که گوئی بلی قام زید و در ضمن الفاظ ... از برای تانیث باشند لما آنکه اند بجهت اماله شباهت آنکه با الخ مشاکلت یاء است زیرا که در تثنیه بیاء منقلب میشود یا بجهة رسم الخط و وزن فعلی خواه فاء آن مفتوح باشد و خواه مضموم و خواه مکسور الفش از برای تانیث است چون دعوی و بشری و ذکری و اما وزن فعالی هر گاه فاء آن مضموم یا مفتوح باشد چون اساری یا مفتوح باشد چون نصاری و الحوایا الفش از برای تانیث است پس اماله میشود و نیز اماله کرده اند لفظ انی را در استفهام مانند انی لک و انی شئتم بخلاف انی ... زیرا که انی فعل است و نیز اماله کرده اند متی را زیرا که اگر کسی بآن مسمی شود در تثنیه آن متیان میگوئی یا چون بلی قائم مقام فعل است و عسی را اماله کرده اند زیرا که بخود یا مخاطب نسبت دهی عسیت میگوئی و شاطبی بجهت تبعیت صاحب تیسیر این کلمه را اماله کرده اند جدا که در ذکر کرده یا آنکه در تحت قاعده داخل است یا بجهة فرق میان آن و افعال متصرفه چه آن از جمله افعال جامده است و نیز اماله کرده اند اواخر آیات آن که در یازده سوره است مگر الخ از برای حمزه استثناء شود و آنها سوره طه و نجم

آیات آن که

عا داو الف که بعد از آنست در حالت وقف بسبب فتحه میم والفیکم بعد از آنست با آنکه در الف که بعد از دال است
هیچیک از اسباب اماله متحقق نیست واما موانع اماله دو چیز است یکی حروف استعلاء هفتگانه مگر آنکه
الف منقلب از واو مکسور یا یاء باشد و بحیثی الفیکم منقلب شود بیاء مفتوح در بعض از مواد مانند خاف
وطاب وصعق که حرف استعلا مانع باشد مانعیت آن مشروطست بدو شرط اگر بر الف مقدم باشد
یکی آنکه متصل آن باشد بدون فاصله حرف دیگر و دیگر آنکه حرف استعلاء در آن کلمه الف باشد نه در
کلمه دیگر ~~واگر حرف استعلا در آن کلمه الف باشد نه در کلمه دیگر~~ واگر حرف استعلاء و متصل بالف نباشد
بلکه حرف دیگر در میان آن و الف فاصله باشد در کلمه مانعیت آن خلاف است بعض اماله را منع کرده اند
خواه حرف استعلاء ساکن باشد و خواه متحرک و متحرک خواه مضموم باشد و خواه مکسور و خواه مفتوح
ولکن مشهور عدم مانعیت است در صورتیکه حرف استعلا مفتوح نباشد و در صورت فتح آن بلا خلاف اماله ممتنع
است چنانکه گفته اند واگر حرف استعلاء مؤخر از الف باشد در اینصورت نیز مانعیت آن مشروط است بدو
شرطیکه مذکور شد مگر آنکه در این فاصله یک حرف نیز در است زیرا که بالا رفتن بعد از فرود آمدن تمکین مشکل تر است
ومانع دوم راء غیر مکسوره است خواه ساکن باشد و خواه متحرک با یکی از حرکت فتح و ضم بشرط اتصال آن بالف
خواه مقدم باشد و خواه مؤخر بخلاف راء مکسور که آن مقوی اماله است بلکه در صورت اجتماع آن با حرف استعلاء
وراء غیر مکسور که هر یک مانع است از اماله راء آن غالب میشود و منع آن را باطل میگرداند بشرط اتصال پس اگر
از الف منفصل شود حکم آن در جواز اماله و عدم آن زایل شود در نزد اکثر علماء و صاحب کشاف در دو علی الله
ابصارهم میگوید که ابوعمرو وکسائی ابصارهم را اماله کرده اند با آنکه در آنست از حروف استعلاء ولکن صاد در
زیرا که راء مکسور بر حروف مستعلیه غالب میشود بجهت آنکه در آنست از تکرار که گویا دو کسره در آنست ولکن راء
چیزی بیشتر اعانت بر اماله میکند در اینکه بجهت آن اماله شود الخ اماله میشود فصل دوم در بیان الخ قراء اماله
کرده اند مانند ابن کثیر در هیچ موضع اماله نکرده و سایر قراء اماله کرده اند یا بهر دو روایت و غیر آن یا یکی از دو روایت
و بر تقدیر یا اماله مخصوص است بعض از کلمات با نه و حمزه و کسائی از همه بیشتر اماله کرده اند پس مواضعی را
که ایشان اماله کرده اند در اول ذکر میکنیم و بعد از آن غیر آن مواضع را بیان مینمائیم خواه ایشان در آنها
شریک باشند و خواه نباشند پس میگوئیم که شاطبی گفته که حمزه وکسائی الفاتی را که در آخر کلمه باشند اماله
کرده اند اگر اصل آنها یاء باشد خواه آن کلمه صاحب الف فعل باشد چون هدی و اشتراه و خواه اسم چون
الهوی و هداهم و اگر الف حرف اسم باشد ضابطه در شناختن اصل آن تثنیه دادن است پس اگر یاء باشد

معلوم

اصل آن یاء است و اگر واو باشد معلوم میشود صح

معلوم میشود که واو است آنانکه نظر نمیکنند که در تثنیه هوی هویان و هدی هدیان و فتی فتیان میگوئی چنانکه در عشی
عشی عصوان میگوئی و در افعال بنسبت فعل است بخود یا مخاطب زیرا که در دعا که واوی است دعوت و دعوت
بواو میگوئی و در رمی که یائیست رمیت و رمیت بیاء میگوئی و در افعال قرآنی دیگر نیز هست چون مضارع
و غیر آن که پوشیده نیست و شاطبی آنها را ذکر نکرده و از جمله الخ دلیل است بر آنکه اصل آن یاء است نوشتن
الف است بصورت یاء ولیکن این قاعده کلیه نیست چه الفی چند است که در مصاحف بیاء نوشته شده و ا
که از یاء منقلب نیست چون والضحی و ضحی در سوره طه و ضحی در سوره اعراف و طه و ضحیها و دحیها در سوره
نازعات و ضحیها و تلیها و طحیها در سوره شمس لیکن حمزه و کسائی الخ را که در مصحف بیاء نوشته اند اماله کرده اند
مگر حمزه که الضحی و طحیها و تلیها را اماله نکرده چنانکه مذکور خواهد شد و ضحی در سوره اعراف و طه در اماله آن خلاف است
و بیخ لفظیست که با وجود آنکه بیاء نوشته شده حمزه و کسائی هیچیک را اماله نکرده اند یکی اسم است یعنی لدی و یکی
فعل و آن زکی است و ساقط دیگر حرف اند و آنها الی و علی و حتی است اما عدم اماله در لدی بواسطه آنست که در
لدی الباب در سوره یوسف بالف مرسوم شده و در لدی الحناجر در سوره غافر بیاء مرسوم است ولهذا معلوم
نیست که اصل آن چیست و باین سبب عدول کرده از اصلیکه آن فتح است و در زکی بجهت آنست که اصلی
واو است و از برای مشاکلت آن با زکی که بعد از آنست بیاء نوشته شده و در الی و علی و حتی بواسطه آنست
که حروف جامده اند آنها را اصلی نیست و موجب اماله نیز ندارند و بیاء نوشته شده اند بجهت آنکه در علیک و الیک
بیاء منقلب میشوند و حتی بمعنی الی است و لفظ بلی را که اماله کرده اند بواسطه آنست که قائم مقام فعل است
و متضمن معنی جمله است چه هرگاه کسی از تو سؤال کند که اقام زید یعنی آیا زید ایستاد و تو در جواب گوئی که بلی بمنزله
آنست که گوئی بلی قام زید و در هر الفاتیکه از برای تانیث باشند اماله کرده اند بجهت اماله و مشابهت آنکه با بجای اصلی
یاء است زیرا که در تثنیه بیاء منقلب میشود یا بجهت رسم الخط خواه بوزن فعلی خواه فاء آن مفتوح باشد و خواه مضموم
و خواه مکسور الفتی از برای تانیث است چون الدعوی و البشری و ذکری و اما وزن فعالی هرگاه فاء آن مضموم
چون اساری یا مفتوح باشد چون نصاری و الحوایا الفتی از برای تانیث است پس اماله میشود و نیز اماله کرده اند انی را
که لفظ آن را در استفهام مانند انی لک و انی شئتم بخلاف انی در تأنیث که زیرا که انی فعل است و نیز اماله کرده اند عسی را
زیرا که اگر یاء متصل شود در تثنیه آن التیسیر میان میگوئی یا چون بلی قائم مقام فعل است و عسی را اماله
کرده اند زیرا که بخود یا مخاطب نسبت دهند عسیت میگوئی و شاطبی بجهت تبعیت صاحب تیسیر این کلمات را علیحده
جدا کرده اند ذکر کرده با آنکه در تحت قاعده داخل است یا بجهت فرق میان اسماء و افعال مقرر چه آن از جمله اسماء است
و نیز اماله کرده اند اواخر آیات آن که در یازده سوره است مگر الخ از برای حمزه استثناء شده شود و آنها سوره طه و نجم

آیاتیرا که

و معارج و قیمه و نازعات و عبس و اعلی و شمس و لیل و ضحی و علق است در چهار سوره اماله عموم دارد در کل آنها دو ع
و طه و نجم و حشر و هم است و در بعض از سوره های باقی با نه اماله شده و حمزه دحاها و تلاها و طحاها و سجی را اماله کرده
زیرا که الفات آنها بدل از واو است و کسائی آنها را چون بواقی اماله نموده بجهت تبعیت الفاتیکه بدل از یاء
است با آنکه اینها سرهای آیات اند پس اگر بعض مفتوح شود در بعض حال باشد اینکه تطابق نخواهد بود اما
الربا و القوی و ضحیها و الضحی را حمزه نیز اماله کرده زیرا که مذهب کوفیین آنست که الخ را از ذوات واو
باشد بیاء تثنیه کنند اگر اول آن مضموم یا مکسور باشد ~~زیرا که مذهب کوفیین آنست که الخ را از ذوات واو~~
~~باشد بیاء تثنیه کنند اگر اول آن مضموم~~ و نیز اماله کرده اند فعلی را که ثلاثی مزید باشد خواه رباعی
باشد و خواه زائد بر آن در هر جا که باشد مانند زکیها فانجاه آتی و اذا ابتلی ابراهیم ولیکن احیی را حمزه و کسائی
اماله کرده اند هرگاه بعد از واو باشد آنها چون امات و احیی اما هرگاه بعد از آن نباشد چون فاحیاکم و فاحیا
و ثم احیاکم کسائی تنها آنرا اماله کرده و همچنین کسائی منفرد است باماله رؤیای و اگر یاء مضاف بسوی یاء متکلم
یا معرف بالف و لام باشد و اگر مضاف بسوی کاف خطاب باشد چون رؤیاک در اول سوره یوسف کسائی
بروایت حفص دوری اماله کرده و همچنین مثوای در سوره یوسف و محیای در سوره انعام و هدای در سوره بقره
و طه و مشکات در سوره نور و ابوالحارث هر را تفخیم میخواند اما محیاهم را در سوره جاثیه بهر دو روایت اماله کرده
چنانکه مثواکم و مثوی و هداهم و الهدی حمزه نیز با او موافق است و همچنین کسائی منفرد است
باماله مرضات هر جا که باشد خواه منصوب باشد چون ابتغاء مرضات و خواه مجرور چون ابتغاء مرضاتی
و باماله خطایا هر موضع که باشد چون خطایاکم و خطایاهم و قد هدان در اول سوره انعام و حق تقاته
در سوره آل عمران بدل الالف تتقوا منهم تقاة و اگر هدان و لکن تقاته هدان حمزه با او موافقت و نیز
کسائی منفرد است باماله عصانی در سوره ابراهیم و انسانیه در سوره کهف و اوصانی در سوره مریم و آتانی
در سوره مریم و محیای و نیز بخلاف آتانی در سوره هود که حمزه با او موافقت کرده چنانکه حمزه باماله ترائی و زاغ البصر و
لکن از الخ بیاء منفرد است و نیز حمزه و کسائی اماله کرده اند الف کلاهما را در کلاهما در سوره بنی اسرائیل بجهت کسره کاف
بالجهت آنکه اصل آن یاء است و شعبه در اماله اعمی در سوره بنی اسرائیل الف با ایشان موافق
است و در اعمی دوم در سوره بنی اسرائیل و اما اعمی اول شعبه با ابوعمرو با ایشان موافقت کرده اند و در کنز المعانی
میگوید که ابوعمرو اعمی دوم را اماله نکرده گویا که خواسته که در میان این دو لفظ اختلاف قرار دهد زیرا که اینها در معنی
مختلف اند زیرا که اعمی اول صفت است یعنی کور و دوم بمعنی اسم تفضیل است یعنی کورتر و مراد کوردل است
که عبارت است از جهالت و ضلالت و نیز شعبه با حمزه و کسائی موافقت کرده در اماله سوی و سدی در سوره

طه وقتی

طه وقتی در حال وقف اما اگر وقف نشود منون باشند و شاطبی در آخر مبحث میگوید که و قد فخموا التنوین
وقفا و رققوا و تفخیمهم فی النصب اجمع اشملا مسمی و مولی رفعه مع جره و منصوبه
غزی و تتری تزیلا و در کنز المعانی در شرح آن میگوید که بعض از اهل اداء که متبع باشند اینها ساکن شود تنوین
بآن رسیده چون بر آن وقف شود و الف بر گرفته مانند مسمی و مولی بعض از اهل اداء آن را تفخیم میکنند یعنی
فتح میدهند زیرا که الف در هر احوال عوض تنوین است و بعض از ایشان آن را ترقیق میکنند یعنی اماله مینمایند
بجهت رفتن مانع از اماله که آن تنوین است در گشتن الف محذوف بجهت رفتن تنوین و الف بدل از تنوین
نیست بلکه اصلی است زیرا که بقای اصلی از بقای عارض اولی است بعد از آن گفته است که قول شاطبی که گفته
و تفخیم ایشان در حال نصب اشاره است بوجه سیم و آن اینست که بعض از ایشان الف را در حال رفع
و جر اماله کرده اند زیرا که الفیکه بر آن وقف شده اصلی است و در حال نصب آن را فتح داده اند زیرا که الف
بدل از تنوین نیست زیرا که ابدال در مرفوع و مجرور نیست پس الف اصلی بر میگردد اما منصوب پس الف از تنوین
آن بدل آورده میشود در جوع الف اصلی ممکن نیست بجهت ثبوت عوض از تنوین و باین سبب اماله نشد
بعد از آن مثال زده است بقول خود مسمی و مولی تا آخر یعنی لفظ مسمی و مولی هر دو مرفوع
و مجرور واقع شده اند مانند و اجل مسمی و الی اجل مسمی و لا یغنی مولی عن مولی و اما غزی و تتری در کل
منصوب واقع شده اند و آنها او کانوا غزی است در سوره آل عمران و لقد ارسلنا رسلنا تتری در سوره
مؤمنین و تمثیل بلفظ تتری بنابر قرائت ابوعمرو بتنوین نمع کرده و اما حمزه و کسائی آن را تنوین نخوانده اند پس
آن در نزد ایشان بلا خلاف اماله میشود و هشام با حمزه و کسائی در اماله اناه در سوره احزاب موافقت کرده
بجهت انقلاب الف از یاء با کسره همزه و عدم اعتداد بنون فاصله و سوی بخلاف عنه با حمزه و کسائی در اماله
الف نای در سوره بنی اسرائیل و هم سجده موافقت کرده و شعبه نیز در سوره بنی اسرائیل با ایشان موافق است
و خلف از حمزه و کسائی نون هر دو را اماله کرده اند بجهت اتباع اماله الف و ابوعمرو با هر دو موافقت کرده
در همه الفاتیکه بعد از راء باشد خواه در اسم باشد و خواه در فعل و خواه در وسط باشد و خواه در آخر مانند
ذکری و البشری و اسری و تری و ادراک و لا ادریکم و حفص از عاصم در اماله مجریها در سوره هود با ایشان
موافقت کرده و در کنز المعانی میگوید بجهت پیروی کردن روایت و تخصیص ابوعمرو اماله را با بعد از راء از

الف

کرده

از برای آنست که عرب آن در کسره یعنی اماله آن رغبتی واعتقادیست که در غیر کسره از برای ایشان نیست ودر شرح
کلام شاطبی که در شرح سوره یوسف مذکور است در باب قرائت یا بشری بعد از آنکه در سوره طه گو
میاید میگوید که بعد از آنکه از جمله کوفیین حمزه وکسائی بنا بر اصل خود اماله کنند زیرا که الف تانیث
است خصوصا که راوی لیثی از انست واز برای ورش اماله بین بین بکلی در حالیکه استاد ماجری بای
واین دو وجه یعنی اماله محض وبین بین با فتح از برای ابوعمرو ابن علا روایت شده ولیکن فتح از او از غیر
آن افضل است یعنی نقلش صحیح تر است بجهت اطباق کتب ائمه بر نقل فتح از او اما اماله محضه بجهت آنکه
بشری از جمله صاحبان یاء است ویاء اضافه در حکم انفصال است واما بین بین بجهت توسط میان
هر دو امر واما فتح بجهت آنکه الف بشری چون در مصحفها بالف نوشته شده بعد بجهت آنکه از اجتماع دو یاء در
یک کلمه صورة از آن فتح داد که سالم باشد از امر مکروه برای آنکه با آن از امثالش مخالفت شود از این که
ودر ابراز المعانی مذکور است که هر دو یعنی اماله وتقلیل از ابوعمرو روایت شده وفتح نیز از او در
وآن مشهور تر است ودیگر اهل اداء او را آنکه ودر تیسیر غیر از آن نیست وابو الطیب ابن غلبون بین
اللفظین را اختیار کرده ومکی گفته که از ابوعمرو مثل قرائت ورش ذکر شده وفتح مشهور تر است
وابو علی اهوازی گفته است که اماله از ابوعمرو از غیر طریق یزیدی است ومکی گفته که اماله محضه از دو
وجه دیگر قیاسی تر است زیرا که او بشری را اماله محض کرده والرؤیا را اماله بین اللفظین کرده پس چنانکه
الرؤیا را بین اللفظین اماله کرده همچنین اقتضاء میکند که بشری را بنا بر قیاس اصلش اماله کند وفتح در آن
وبین اللفظین خروج است از اصلی که در اماله اش از آن اجرا ساخته وخود صاحب ابراز المعانی
میگوید که ابوعمرو در آن فتح را بدین معانی ساخته که الف تانیث در اینجا بالف نوشته شده پس فتح داده تا
که برای دلالت کند وبر این قیاس لازم میاید که رؤیا را بین اللفظین همچنین اماله کند ودر کنز المعانی میگوید
که حمزه منفرد است باماله تراءی الجمعان در شعراء بخلاف فلما تراءت الفئتان در سوره انفال
وعلت که اماله حمزه گفت پس از باب اماله بجهت اماله باشد ولکن اماله در وقف باشد که بر تراءی وقف
شود پس هرگاه وصل شود اماله الف باقی نماند واحد در این هنگام بجهت زوال مناسبت اماله نشود
ودر شرح قول شاطبی در اول سوره آل عمران که گفت واضجاعک التوریة ما رد حسنه وقلل
فی جود وبالخلف بللا میگوید که یعنی ابن ذکوان وکسائی وابوعمرو لفظ توریة را اماله کنند در اینجا و

کرده

که واقع شود وهرچند که ناظم قید نکرده بجهت بودن الف کسره در مرتبه چهارم وشباهت دارد بالف تانیث مانند ذکری
ودعوی وحمزه وورش اماله بین بین کرده اند وقالون اماله بین بین کرده بخلاف ودر فتح کسره حرکت داده که بین بین وشاطبی
در سوره یونس میگوید که ابن ذکوان وحمزه وکسائی وشعبه وابوعمرو راء ادریکم را اماله کرده اند مانند ادریک وادریکم
ولیکن ابن ذکوان را در اماله کسره خلافست ودر کنز المعانی در شرح قول شاطبی در سوره انعام میگوید که یعنی باماله رای
دو حرف رای یعنی راء وهمزه در همه قرآن بخوان از برای ابن ذکوان وحمزه وکسائی وشعبه وابوعمرو در همزه
اماله کرده وبین وسوسی از وی در او تنها لیکن بخلاف زیرا که فتح نیز از او نقل میشود وابن ذکوان را در اماله دو حرف
رای خلافست چون ضمیر را ملاقات کند مانند رآک ورآه پس حافظ ابوعمرو از او اماله را روایت کرده ونقاش از اخفش
از او فتح را زیرا که الف بواسطه اتصال ضمیر بآن از طرف دور شده ودر همه اینها از ورش اماله بین بین شده بنا بر اصلش
که دارد در همه اینها در وقتیست که بعد از راء متحرکی باشد اما هرگاه بعد از کسره ساکن باشد بیانش قول اوست که گفت
چون رای پیش از ساکن واقع شود یعنی پیش از لام وصل باشد مانند رای القمر بازغا ورای المجرمون النار راء را اماله
که از حمزه وشعبه وسوسی بخلاف عنه ونگوید در اماله همزه از سوسی ~~در شعبه ...~~ خلافست وحاصل
اینست که حمزه راء را بلا خلاف اماله میکند وشعبه را هم را بلا خلاف وهمزه را با خلاف اماله میکند اما اماله
راء بجهت آنست که الف گویا موجود است واما فتح از برای آنست که اماله کسره بجهت اماله الف بود والف افتاده
وهم چنین است وجه در اماله همزه وفتح کسره در وقف لکن در رای که پیش از ساکن است مانند رای القمر چون
کلمه اول ولکن رای گویا است وبعد پس هر دو حرف را اماله میکنند برای ابن ذکوان وحمزه وکسائی وشعبه
وهمزه تنها را فتح میدهند از برای ابوعمرو وخلاف سوسی در راء در حال خود باقی است ومانند رأتهم ورآنه
در او ودر اوهم ورثیت در تکبیرهم از الجم ساکن غیر منفصل باین فعل رسیده فتح قراء جمیع علما است در حالت
وقف ووصل زیرا که الف معدوم است مطلقا بجهت لزوم ساکنین پس فتح متعین است ودر شرح الجمع
در باب اماله میگوید که یعنی هر الفی که پیش از حرف ساکن باشد که اماله کسره در حال وصل ممکن باشد
واگر بعد از آن ساکن نباشد اماله جائز باشد زیرا که الف وقف کن برالجم مقرر است از اصول قراء پس
اماله کن از برای آنکه اماله میکنند وفتح بده از برای کسیکه بفتح میخوانند واماله میکنند در میان این دو لفظ
بخوان از برای آنکه مذهبش اینست چنانچه مذکور خواهد شد ومیگوید لکن الفی که پیش از آن است باشد
از سوسی در اماله کسره در وصل نیز خلافست پس صاحب تیسیر اماله واین شیخ برادر است

پس

بعد از آن مثال زده است بقول خود یا حسرتی ثم آتینا موسی الهدی وآتینا عیسی ابن مریم البینات والقری
التی بارکنا فیها وکالهم ذکری الدار پس از برای سوسی در مثل القری التی وذکری الدار پس از برای سوسی از
الجم رای پیش از الف باشد خلاف است در حال وصل وعلت اماله در وصل دلالت است بر اصل کلمه
که از غیرش پس اماله ماقبل الف محذوف باقی گذاشته بجهت دلالت بر کسره چنانکه در رای القمر است از نزد
شعبه وحمزه وبدانکه ورش اماله بین بین میکند الفی را که بعد از راء باشد مانند بشری وذکرا وادرات ودرای کم
که او در سوره انفال از او خلافست پس ابن غلبون از او اماله را روایت کرده ودیگر تون فتح را روایت میکنند وهمچنین
خلافست از برای ورش در الفات منقلب از یاء والحق آن ملحق شده از همه اصولیکه مقدم داشتیم از حمزه
وکسائی پس معظم مصریون وبغدادیون اماله کرده اند از برای او اخذ کرده اند وابن غلبون فتح از برای آنها
کرده ولیکن فتح برای آیات سورهای یازده گانه از برای ورش کم است بلکه آنها را الفات اماله کرده خواه یائی
باشد وخواه غیر آن مگر آن رؤس آیاتیکه هاء ضمیر مؤنث باشد چون تلها وضحیها غیر از آنچه بعد از راء باشد چون
ذکراها در میان الف منقلب از یاء وواو فرق قرار داده تا رؤس آیات متفق باشد اماله کرده اگر که هاء ضمیر
باشد فتح تصریح کرده زیرا که مشاکلت در شکل ضحیها بهاء است نه بالف پس باماله کسره احتیاج نباشد وابو
عمرو نیز اماله بین بین میکند وزن فعلی را در هرجا که باشد خواه فاء کسره مفتوح باشد چون دعوی ویحیی وخواه
مضموم چون بشری وحسنی وموسی وخواه مکسور چون احدی وعیسی وهمچنین اماله میکند بطریق بین بین
رؤس آیات سورهای مذکوره را مگر در وزن فعلی واگر آیاتیکه پیش از الف راء باشد چون اخری فالمر
والذی وترى که در این هنگام اماله محضه میکند چنانکه پیش از این معلوم شد ودوری از ابوعمرو بلویلتی
وانی ویاحسرتی ویااسفی را اماله بین بین کرده در غیر اخیر بخلاف ودر اخیر بخلاف عنه در آن فتح نیز از دو
دیست وعلت اماله آنست که اصل اماله الفات یاء اضافه است چنانکه در یاعلامی یاعلاما میگویند واین
کلمات از غیر دوری بر اصولیکه دارند قیاس متمامیشود پس حمزه وکسائی اماله میکنند وورش اماله بین بین
مینماید وباقی قراء بفتح میخوانند وحمزه الفات عین الفعل را اماله میکند از ده فعل که بعد از این مذکور خواهد شد
هرگاه ماضی در حروف باشد خواه بضمیر متصل باشد وخواه نباشد مگر لفظ زاغت که بالتاء تانیث است در سوره
احزاب وص وآن فعلها جاء وحاق وحاب وخاف وزاد وزاغ وشاء وضاق وطاب است بخلاف قال
فاجازها واز اغ دیخافون وخالون ومانشادون وامثال ابرع وهمه اینها از اجوف یائی اند مگر خاف که
از جوف است لیکن الف آن منقلب است از واو مکسور ودر کنز المعانی میگوید که اماله کسره بجهت آنکه اول ا
هرگاه بسوی خود در کلمه یعنی خفت نکرد وبجهت آنکه الف کسره بیاء منقلب میشود اگر از برای مجهول بنا شود

ومضارع

ومضارع هیچیک را اماله نکرده زیرا که در مجهول الفش بیاء بدل میشود وداد واثال آنها مکسور نمیگردد وابن ذکوان با حمزه موافق
است در اماله جاء وشاء در همه جا ودر فزادهم الله مرضا در سوره بقره ودر زاد در غیر از آن مانند وزاده بسطة بخلاف
از او آن خلافست وکسائی وشعبه در اماله بل ران در سوره تطفیف با حمزه موافقت کرده اند وابوعمرو ودوری از کسائی
وابوعمرو اماله کرده اند هر الفی را که در وسط باشد هرگاه پیش از راء باشد که در طرف مکسور است خواه بعد از راء ضمیر
باشد وخواه نباشد چون علی ابصارهم والی حمارک وفی الدار ومثل الحمار والکفار بخلاف نمارق ولا تمار واستفار الحمار
با مقرر است زیرا که در اصل لا تماری بوده ولیکن ابوعمرو در لفظ الجار در دو موضع از سوره نساء در این قاعده تخلف کرده
واماله نکرده ودر نزد او شرطست که کسره علامت جر باشد در غیر جمع بیاء ونون که بعد از الف کسره او بعد از حرف مکسور
راء مکسور وبعد از هر دو یاء باشد چنانکه بیاید ولهذا انصاری را در من انصاری الی الله در سوره آل عمران وصف
اماله نکرده زیرا که کسره در محل رفع است وهمچنین جبارین در سوره مائده وشعراء زیرا که کسره در موضع نصب است ودوری
بجهت اصل کسره همه را باماله خوانده وهم نیز باماله خوانده لفظ آذانهم وطغیانهم وبارئکم والبارئ وسارعوا ونسارع ولیسارعون
وآذانا واجوار در سوره شوری ورحمن وتکویر بجهت کسره وهمچنین بواری در سوره مائده بخلاف عنه در اعراف
زیرا که فتح نیز از او مروی است وابوعمرو هیچیک را اماله نکرده زیرا که در اینها راء متطرف نیست بلکه در وقف اصلا راء مفتوح است
بلکه وابوعمرو کسره بعد از الف را در اماله کافی عند آنها ولیکن اهل اداء اختلاف کرده اند در باب اماله افضل
الناس را هرگاه مجرور باشد مانند من الجنة والناس در سوره ناس است ودر کنز المعانی میگوید که صاحب تیسیر از او اماله را افضل
کرده در فتح نون الناس ومکی فتح از او روایت نموده واز جمله الحج ابوعمرو ودوری هر دو اماله کرده اند لفظ کافرین چون در
ولام والکافرین بالف ولام است بجهت قوت اماله بواسطه کسره فا وراء بعد از آن ووجود یاء بعد از هر دو ودر دار در سوره
توبه وشعبه وقالون وابن ذکوان نیز بخلاف عنه با ایشان در اماله موافقت کرده اند واز ابن ذکوان فتح نیز روایت شده
چون سایر قراء وورش هم این بار را اماله بین بین میخوانند مگر دوازده لفظ که از ابوعمرو ودوری وابن [illegible] نقل
ودر جبارین والجار از ورش خلافست واز ابن غلبون فتح منقول است واز غیر او اماله بین بین وحمزه با ورش
موافقت کرده در لفظ البوار در سوره ابراهیم ودر لفظ القهار در همه جا وباماله بین بین خوانده وهمچنین در لفظی
که دو راء در آن باشد وراء مکسور در آن در طرف باشد چون من الاشرار وکتاب الابرار ودار القرار وابوعمرو
وکسائی چنین را اشرار را اماله محضه کرده اند بخلاف ترى الابرار زیرا که آن مفتوح است پس اماله نمیشود چنانکه خلق
الا اللیل والنهار اماله نمیشود بلکه امر در آن الابرار سخت تر است بجهت الجم مذکور شد وخلف از حمزه بخلاف
عنه وخلف بلا خلاف از حمزه اماله کرده اند ضعافا را در سوره نساء وانا آتیک بر قبل کن تقوم وانا آتیک به

قبل الرا یترو در سورهٔ نمل آتانا تاه صعاها بجهت کسرهٔ صاد چنانکه در عماد گفته شد و اما امالهٔ آتیک بجهت کسرهٔ
تا بعد از الف و الف بدل از همزه نیست زیرا که آتیک اسم فاعل است نه فعل مضارع چنانکه در کنز
المعانی گفته و در کشاف میگوید که آتیک اسم فاعلست نه فعل مضارع چنانکه در کنز المعانی گفته و در کشاف
میگوید که اما آتیک در هر دو موضع جایز است که فعل و اسم فاعل باشد و شاید که مراد صاحب کنز المعانی
بیان حالت اماله باشد و مراد صاحب کشاف بیان حالت فتح نه اماله پس منافاتی در میان این دو کلام
نیست و ابن هشام در مغنی بعد از احتمال آنکه آتیک فعل مضارع و مفعول و اسم فاعل و مضاف الیه
باشد دویم را تایید کرده بآنکه اصل در خبر افراد است و بآنکه حمزه الف از آتیک را اماله میکند و آن بر
تقدیر منقلب بودنش از [illegible] ممتنع است و هشام مشارب را در سورهٔ یس و آنیه را در سورهٔ غاشیه اماله
کرده بخلاف آنیه در سورهٔ دهر زیرا که آن افعله باشد و الف بدل است از همزه چون که جمع اناء بمعنی
ظرف است نه فاعله بخلاف آنیهٔ غاشیه که اسم فاعل است از آن بمعنی بغایت گرم شده و ابن هشام لفظ
عابد و عابدون را در سه موضع سورهٔ جحد اماله کرده و ابن ذکوان اماله کرده است لفظ عمران و المحراب را در حالتی
که باشند و الی حمارک در سورهٔ بقره و مثل الحمار در سورهٔ جمعه و من بعد اکراههن در سورهٔ نور و الاکرام
در دو موضع از سورهٔ رحمن ولیکن در امالهٔ غیر المحراب از وی خلاف است و در المحراب هر گاه مجرور باشد اماله
خلاف نقل شده زیرا که اماله بواسطهٔ جر لفظ است قوت بهم میرساند و سکونی که در حالت وقف عارض میشود منع
نمیکند از امالهٔ الفاظی چند که در حال وصل بجهت کسرهٔ ما بعد الف اماله میشوند مانند کتاب الابرار چنانکه در
ادغام کبیر ابو عمرو گذشت و مثل و من الناس پس اگر بر این دو وقف شود و راء و سین ساکن گردد الف نیز
اماله میشود بجهت عروض سکون و بعضی از اهل اداء اماله نمیکنند بجهت زوال موجب که کسره است
و هر گاه بروم وقف شود خلافی در اماله نیست و هر گاه اماله میکند و در جمیع [illegible] غیر حروف مقطعه که بعد
ازین مذکور میشود در خصوص امالهٔ سخن نگفته مگر در چند لفظی که مذکور میشود و آنها لفظ مالک است
و انصارهم و فی آذانهم و الجار و شاء و جاء و بالکافرین و اسری و اتانکم و فادره و توقیر و الجنیاه استهوته درین وادرکم
وادریک در جمیع قرآن و رویاک و دینه [illegible] دارد و موضع سورهٔ اسری و نای و تریه و تراءی الجمعان و سوی
نجم و مانند آن و فعلی و فعالی و بل ران و القارعة و سورهٔ ناس و در لفظ مالک میگوید که [illegible] الف مالک را
اماله نکرده و در انصارهم اماله را با بو عمرو و کسائی نسبت داده و تفخیم را بباقی قراء و دیگر [illegible] در امالهٔ آنها
و فتح

چند

چند است که شرح آنها طول دارد و در فزادهم میگوید که ابن عامر و حمزه باماله از زای خوانده اند و همچنین
شاء و جاء و در حجت میگوید که حجت کسی که الف از زاد را اماله کرده آنست که میخواهد باماله دلالت کند که
عین الفعل یاء است چنانکه در عیس و بیض که جمع اعیس و ابیض است کسره را از قسم بدل آورده اند تا یاء صحیح باشد
و یاء و منقلب نشود و در بالکافرین میگوید که ابو عمرو کاف از الکافرین را که در موضع جر و نصب باشد اماله
میکند و این از کسائی روایت شده و باقی قراء اماله نمیکنند و در حجت [illegible] ذکر نموده و [illegible] و در اری اماله
را با بو عمرو و حمزه و کسائی نسبت داده و بین بین را بنافع و فتح را بباقی قراء و در انا الله میگوید که کسائی در بعضی
از روایات نون از انا و لام از الله را اماله کرده و باقی قراء بتفخیم میخوانند و در حجت میگوید که اماله در این الف با آنکه اسم
جایز است بجهت کثرت استعمال تا آنکه بمنزلهٔ یک کلمه شده است و [illegible] گفته است که امالهٔ انا با آنکه اسم
[illegible] روا باشد در مانند [illegible] و این جایز نیست از برای تشکیک آنکه اصل در حروف و [illegible]
آنها باشد امتناع اماله است در آنها پس امالهٔ حتی و لکن و الی با این شباهت دارد جایز نیست زیرا که حروف کسائی
بعض از کلمه اند از اینجا که تعریف کرده اند اسماء و افعال میباشد در آنکه ممتنع است و در تقاته میگوید که [illegible] تقاته را اماله کرده
که و حمزه و نافع در میان تفخیم و اماله خوانده اند و باقی قراء بتفخیم میخوانند و تفخیم را اجود دانسته و علت جواز اماله را
استعار بآنکه الف منقلب از یاء است گفته و در رویاک میگوید که [illegible] میگوید که ابو عمرو و ورش از طریق بخاری راء
از رویک را بفتح راء و کسر همزه خوانده اند در هر جا که باشد و ابن عامر و حمزه و کسائی و خلف و یحیی از ابوبکر بکسر
و همزه خوانده اند و باقی قراء بفتح راء و همزه میخوانند و در ادریکم میگوید که ابو عمرو و حمزه و کسائی و خلف
ادریکم و ادریک را در همهٔ قرآن اماله کرده اند و در رویاک میگوید که کسائی و ابوبکر و ابو الحارث و قتیبه باماله رویاک
و الرویا خوانده است در همه قرآن و ابو الحارث فتح رویاک و امالهٔ باقی از وی روایت کرده و قتیبه الرویا بالنور را
اماله کرده و بس و خلف در اختیار خود نیز باماله الرویا الف و لام در آنست خوانده و باقی بتفخیم میخوانند و در یاتی
بالف بدون یا خوانده اند مگر آنکه حمزه و کسائی و خلف راء را اماله میکنند و عامر اماله نمیکنند و در سورهٔ بنی اسرائیل
میگوید که اهل بصره اعمی اول را باماله خوانده اند و اعمی دوم را بتفخیم و حمزه و کسائی در هر دو باماله خوانده اند و باقی
قراء در هر دو بتفخیم میخوانند و در نای میگوید که حمزه مگر عجلی و ابوبکر بروایت حماد و یحیی و عباس و ابو شعیب
سوسی از یزیدی و نصیر از کسائی نای بفتح نون و کسره همزه خوانده اند و حمزه بروایت عجلی و خلف و کسائی نای
بکسر نون و همزه خوانده اند و باقی قراء نای بفتح نون و همزه خوانده اند
در وزن نعی و در تتری میگوید که ابن کثیر و ابو عمرو و ابو جعفر تتری با تنوین خوانده اند و باقی قراء بغیر تنوین میخوانند

و الف تنوین داده بالف وقف میکنند و غیر ایشان هر که تنوین نداده و مذهبش اماله است بیاء وقف کرده و الف است
اماله شده و باقی قراء بالف وقف میکنند و در تراءی الجمعان میگوید که حمزه و نصیر از کسائی و خلف بکسر راء خوانده
اند و باقی قراء بفتح آن میخوانند و در حجت از ابو علی نقل کرده که وجه امالهٔ حرکت کسرهٔ راء ترائی است آنست که اولی
اینست که ترای در وقف مثال ترائی باشد پس فتحهٔ راء را بجهت امالهٔ فتحهٔ همزه اماله کرده پس اگر گفته شود
که هر گاه وصل شود و گفته شود تراءی الجمعان چرا جایز باشد که امالهٔ فتحهٔ راء است جایز نباشد زیرا که
امالهٔ که بجهت امالهٔ فتحهٔ همزه باشد و الف موجب امالهٔ فتحه میشد افتاد و لکن الفی که منقلب شده است از یاء
بجهت التقاء ساکنین افتاده پس هر گاه بیفتد امالهٔ فتحهٔ همزه جایز نباشد واجب است که امالهٔ فتحهٔ راء جایز نباشد در جواب
گفته میشود که امالهٔ فتحهٔ راء در ترای جایز باشد در جواب گفته میشود که امالهٔ فتحهٔ راء در ترای جایز است
در وصل با سقوط الف از فعل بجهت التقاء ساکنین و الف بجهت التقاء ساکنین افتاده هر چند نزد ایشان در حکم ثابت
است و بر این دلالت میکند قول ایشان که و لا ذاکر الله الا قلیلا که با وجود سقوط تنوین بجهت التقاء ساکنین نصب
داده شده چنانکه منصوب میباشد هر گاه ثابت باشد و ابو الحسن [illegible] گفته است که القتلی الحر باماله فتحه لام خوانده
شده با سقوط الف و در سورهٔ نجم میگوید که حمزه و کسائی و خلف همهٔ اواخر آیهای این سوره و جمیع اشباه و امثال
آنها را اماله کرده اند و اهل مدینه و ابو عمرو میان فتح و کسر خوانده اند در حالتی که بوی فتح نزدیکتر است و همچنین
در سوره که آیهای آن بر یاء باشد مثل سورهٔ طه و الشمس و ضحیها و اللیل اذا یغشی و الضحی و امثال آنها و هر چه بر
وزن فعلی یا فعالی باشد در همهٔ قرآن پس براستیکه ابو عمرو از این میان فتح و کسر میخواند در روایت [illegible]
روایات از یزیدی و باقی قراء بفتح میخوانند و تفخیم میکنند و تفخیم ابن کثیر و عاصم در همهٔ آنها از همه نیکتر است و در بل
ران میگوید که اهل کوفه غیر از عاصم مگر یحیی بل ران را اماله کرده و باقی قراء بفتح خوانده اند و در القارعه میگوید که از ابو
عمرو روایت شده که القارعه را اماله کرده و در سورهٔ ناس میگوید که ابو عمرو و دوری از کسائی الناس را که در
موضع جر باشد اماله میکنند و در موضع نصب و رفع اماله میکنند و باقی قراء اماله نمیکنند و بیضاوی در این الفاظ
هیچ نگفته مگر آنکه در علی ابصارهم جواز اماله را ذکر کرده و در اسری اماله را بحمزه نسبت داده و در دو لفظ اعمی
اماله را نسبت داده و در دو لفظ و کسائی و ابوبکر نسبت داده و بین بین را بورش و در نای میگوید که کسائی در اینجا حمزه
و در سورهٔ فصلت فتح نون و همزه را اماله کرده و خلف در هر دو سوره [illegible]
سوره فتحهٔ همزه را و بس و ابو بکر در اینجا فتحهٔ همزه را اماله کرده و در اینجا فتحهٔ آن را اخلاص نموده و بفتح خالص خوانده و دو
ورش در ذوات یاء بر صلاست و در دو لفظ اعمی در سورهٔ طه اماله را بحمزه و کسائی نسبت داده و تفخیم [illegible]
با بو عمرو یاد کرده و وجه مشهور از ابو عمرو عکس این تفریق است در سورهٔ بنی اسرائیل چنانکه [illegible] گذشته ذکر کرده
اند و یحیی او و صاحب مجمع در فادره و توقیر و الجنیاه و استهوته در سورهٔ آل عمران و انعام با شاطبی مخالفت ندارد المحرر

و یحیی زمخشری در علی ابصارهم مذکور شده و در سورهٔ بنی اسرائیل تفخیم و امالهٔ ابو عمرو را با وجه دیگر ذکر نموده فصل سیم
در بیان امالهٔ حروف مقطعات بدانکه جملهٔ حروف مقطعه که در اوایل چندین سوره از قرآن مجید واقع شده چهارده
حرفست که در اوایل بیست و نه سوره واقع شده سورهٔ بقره و آل عمران و اعراف و یونس و هود و یوسف و رعد
و ابراهیم و حجر و مریم و طه و شعراء و نمل و قصص و عنکبوت و روم و لقمان و سجده و یس و ص و مؤمن و
فصلت و شوری و زخرف و دخان و جاثیه و احقاف و ق و ن و قلم و این حروف مجموع است در ترکیب صراط
علی حق نمسکه و از جملهٔ این چهارده حرف پنج حرفست که دو حرفی است و حرف دویم آن الفست که در اماله و تفخیم
آن در میان قراء و قاریان اختلاف نه واقع شده بخلاف نه حرف دیگر که در آنها اختلاف هست و هر چند که حرف دویم
آنها الف باشد و از جملهٔ این حروف یکی راء است در شش جا مطلع سوره واقع شده از سورهٔ یونس تا حجر و طاء در چهار
سوره از سورهٔ طه تا قصص و یاء در سورهٔ مریم و یس و حاء در هفت سوره از سورهٔ مؤمن تا احقاف و هاء در سورهٔ
مریم و طه پس مجموع بیست و یک سوره باشد که در امالهٔ حروف مقطعهٔ آن خلاف است و شاطبی در اول سورهٔ
یونس میگوید که کوفیین و ابن عامر و ابو عمرو مگر حفص راء این سورهای شش گانه را اماله کرده اند و باقی قراء همه را
بفتح میخوانند مگر ورش که از طریق بین بین خوانده که آن را امالهٔ صغری گویند و حمزه و کسائی و شعبه طاء و یاء را
سوره و یاء دو سوره را اماله کرده اند و باقی قراء در شش سوره بفتح هر دو میخوانند مگر ابن عامر و سوسی که یا را فتح
کرده در امالهٔ یاء سورهٔ مریم با ایشان موافقت کرده اند و مگر نافع که آن را بین بین خوانده و ابن ذکوان و حمزه و کسائی
و شعبه حاء هفت سوره را باماله خوانده اند و باقی قراء در همه بفتح میخوانند مگر ورش و ابو عمرو که آن را بین بین
خوانده اند و شعبه و کسائی و ابو عمرو هاء دو سوره را باماله خوانده اند و باقی قراء بفتح هر دو میخوانند مگر ورش
و حمزه که در امالهٔ هاء طه با ایشان موافق اند و مگر نافع که هاء سورهٔ مریم را بین بین خوانده و در مجمع در سورهٔ
یونس میگوید که ابو عمرو و اهل کوفه غیر از عاصم مگر یحیی باماله راء خوانده اند و باقی قراء بتفخیم آن میخوانند و در سورهٔ
طه امالهٔ صغری را از نافع نقل کرده و در سورهٔ طه میگوید که ابو عمرو طاء را خوانده بفتح طاء و کسر هاء و اکثر اهل کوفه
بدون افراط و اهل کوفه غیر عاصم مگر یحیی از شعبه بکسر طاء و ها خوانده اند و همچنین عباس از ابو عمرو و باقی قراء بفتح
طاء میخوانند و از ابو جعفر و نافع کهیعص و طه و طس و حم و امثال آنها میان فتح و کسر روایت شده و بفتح
نزدیکتر است و در سورهٔ مریم میگوید که ابو عمرو باماله ها و فتح یاء خوانده و ابن عامر در روایت ابن ذکوان و حمزه
و خلف بفتح ها و امالهٔ یاء و کسائی باماله ها و یاء خوانده اند و همین از یزیدی از ابو عمرو و [illegible] یحیی از ابوبکر روایت
و باقی قراء بفتح هر دو میخوانند و در سورهٔ یس میگوید که اهل کوفه غیر از عاصم مگر حماد و یحیی از شعبه یس را باماله خوانده

وباقی قراء همه بتفخیم میخوانند ودر سوره شعراء میگوید که اهل کوفه غیر از اعشی در رجی وحفص طسم ویس وحم را باماله خوانده اند وباقی قراء بفتح وتفخیم میخوانند و همچنین عاصم بعد از او یعقوب ودیگران بفتح شده خوانده
ودر سوره مؤمن میگوید که اهل کوفه غیر از عاصم ملک حماد ویحیی از شعبه حم را باماله الف خوانده اند وباقی قراء
بفتح کسر میخوانند ودر معالم التنزیل در سوره یونس میگوید که اهل حجاز وشام وحفص بفتح راء خوانده اند ودیگران
باماله میخوانند وبیضاوی در سوره یونس میگوید که ابن کثیر ونافع وحفص راء را بتفخیم خوانده اند وباقی قراء آنرا اماله
نموده اند ودر سوره مریم میگوید که ابوعمرو هاء را اماله کرده وابن عامر وحمزه یاء را والکسائی وشعبه هر دو را
ونافع بین بین خوانده ودر سوره طه میگوید که قالون وابن کثیر وابن عامر ویعقوب وحفص هر دو را تفخیم کرده اند
وابوعمرو وورش طاء تنها را تفخیم کرده اند وباقی قراء هر دو را اماله میکنند ودر سوره شعراء میگوید که حمزه
والکسائی وشعبه باماله طا خوانده اند ونافع بین بین میخوانند ودر سوره یس میگوید که حمزه والکسائی وشعبه
وروح یاء را اماله کرده اند ودر سوره مؤمن میگوید که ابن عامر والکسائی وشعبه حاء را در هر جا اماله کرده اند ونافع
بروایت ورش وابوعمرو بین بین خوانده اند وزمخشری در کشاف در باب اماله راء هیچ نگفته ودر سوره مریم
والکسر یاء ۲ میگوید که حمزه بفتح هاء خوانده وعاصم بکسر هر دو میخوانند ودر سوره طه میگوید که ابوعمرو طاء را تفخیم کرده ها را اماله
نموده وابن کثیر وابن عامر هر دو را تفخیم کرده اند وباقی قراء هر دو را باماله میخوانند ودر سوره شعراء ودر سوره نمل
اکر از ذکر م ویس ومؤمن تفخیم الف طاء وهاء وحاء را اماله کرده بدون ذکر قاری ودر کنز المعانی در سوره یس یونس
بعد از ذکر قراآت میگوید وهر دو این لغت عرب است پس اماله لغت بعض از اهل حجاز است وتوسط لغت بعضی
دیگر وتفخیم لغت قریش است وبیضاوی در سوره یونس در باب اماله راء میگوید که از برای آنکه الف را جاری
مجرای الف منقلب از یاء قرار داده اند ودر سوره مریم در باب اماله الف ها میگوید زیرا که الفات اسماء تهجی
یاءات اند ودر سوره طه در تفخیم طا میگوید که بجهة استعلاء آن وهمچنین صاحب کشاف در سوره طه گفته است
بیضاوی در سوره شعراء بعد از ذکر قراءت نافع میگوید که بجهة کراهت از بازگشت بسوی یائی که از آن
فرار شده است وبیضاوی وزمخشری در تفخیم طاء وهاء گفته اند بنابر اصل ودر مجمع در سوره طه میگوید که تفخیم
لغت حجاز ولغت بنی تمیم است ودر سوره مؤمن میگوید که هر دو یعنی اماله وفتح لغت فصیح اند ودر سوره یونس
میگوید که ابوعلی گفته است که الحمد اماله کرده ری گفته از برای آنست که اینها اسم صیغه است که باینها تلفظ میشود
از اصواتیکه منقطع است در مخارج حروف چنانکه غاق اسم است از برای صوتیکه کلاغ بآن آواز میکند پس اماله
در اینجا

پس اماله در اینها جایز است از اینجا که اینها اسماء اند و چون حروف که اماله در آنها ممتنع باشد مانند ما ولا والی نباشد و
مشابهت دارد از حروف نیستند پس اگر بگوئی که اسم بر دو حرف نمیباشد اگر یکی از آن دو حرف حرف لین باشد
وجز این نیست که حروف بر این صفت میباشند مانند ما ولا وقول درست وجواب گفتیم اینست که ممتنع نیست که اینها
اسمها موضوع باشند بر دو حرف که یکی از آن دو حرف حرف لین باشد زیرا که تنوین باینها ملحق نمیشود پس بجهة امتناع تنوین
از لحوق باینها ایمنی حاصل است از آنکه بر یک حرف باقی بمانند بعد از آن هرگاه از این ایمن باشد ممتنع نیست که اسم بر دو
حرف باشد که یکی از آنها حرف لین است آیا نمی بینی که ایشان گفته اند هذه شاه پس گفته بر دو حرف آمده که یکی از آنها
حرف لین است بجهة لحوق تنوین بآن زیرا که علامت تانیث بآن متصل شده است وهمچنین قول تو رأیت رجلا اسمی
بجهة اتصال مضاف الیه بآن وهمچنین قول ایشان کسرت فا زید ودر سوره مریم از او نقل میکند که قول در اماله این حروف
آنست که اماله اینها ممتنع نیست زیرا که اینها حروف معنی نیستند وجز این نیست که اینها اسماء اصوات اند بسوی
آنکه است که ایشان باو تلفظ کرده اند زیرا که اینها اسماء اند از برای الف تهجی ودلیل بر آن حروف بآن عمل میکنند پس اماله در اینها جایز
است چنانکه جایز است در اسماء وتو را دلالت میکند بر آنکه اینها اسماء اند آنکه چون از اینها خبر دهی اینها را اعراب میدهی
چنانکه بیش از آن چنان بودی که اینها را اعراب نمیدادی چنانکه اسماء عدد چون از آنها خبر دهی آنها را اعراب میدهی پس
همچنانکه اسماء عدد بیش از آنکه آنها را اعراب دهی اسماء اند همچنین اینها چون اسماء باشند اماله در اینها جایز است
وآما آنکه اماله نکرده بنابر مذهب اهل حجاز است ودر سوره یس نیز از او نقل میکند که از جمله الف اماله فتح الذی یس کتاب
که میگوید اینه وموجب حسن آن شده آنست که ایشان در نداء یا زید گفته اند پس فتح را بجانب کسره والف را بجانب یاء
میل داده اند و هر چند که قول ایشان یعنی یاء وفی باشد که موضوع است بر دو حرف دوم وقیم بر دو حرف اند جز آنکه
آنها اماله نمیشود مانند لا وما پس هرگاه چنان باشند که آخر را که اماله نمیشود از حروف بجهة یاء اماله کرده باشند پس آنکه اسم را
که آن از یاسین است اماله کنند سزاوارتر است آیا نمی بینی که این حروف اسماء اند از برای الف ب که با آنها تلفظ میشود وصاحب
کشاف در اول سوره بقره میگوید که بآنکه الفاظیکه بآنها تهجی میشود اسم مسمی حیثیت که مسماهای آنها حروف معزده است
که مسمی از آنها مرکب شده است پس قول تو ضاد الصمت که حرف از ضرب را بآن مسمی میشود آن از تهجی و همچنین
راء و با دو اسمند از برای قول تو ربه تا آنکه میگوید که اگر بگوئی چرا حکم کردی که از برای این الفاظ باسمیت جواب
گفتم که دلیل کرده که اینها حروف اند چنانکه در عبارات متقدمین واقع شده است میگوئیم این حکم روشن شده که اینها اسماء
وحروف نیستند پس دانستم که قول ایشان سزاواری دارد بآنکه صرف شود بسوی معانی وکمال انکاری وما یا ب از آن
کمال انکار یافتیم در نامیده بسیاری از اسمها که اشکالی در اسمیت آنها خوش نمیکنند مانند ظروف وغیر آنها که حروف

ونیز ایشان را یافتیم استعمال کننده حرف در معنی کلمه واگر بر این اعتبار که قول تو الف دال است بر حرف وسط
از حروف قال وقام چون فرس واسب است بر صوت مخصوص پس از زیاده ونقصان هیچ فرقی نیست از
الخ رجوع میکند بسوی تسمیه ونام نهادن در میان آینده دلالت کند آیا نمی بینی که حرف الخ نیست که دلالت میکند
بر معنی که در غیر آنست واین الف چنانکه می بینی دال است بر معنی که در خود آنست واز برای آنکه در اینها
تصرف شده باماله چون قول تو بی ته وبتفخیم مانند قول تو با تا وبتعریف وتنکیر وجمع وتصغیر ووصف واسناد
واضافه وهم الخ از برای اسماء متصرفه میباشد بعد از آن از جانب خلیل بر نقل در این باب مطلع شده ولفظ
اینست که سیبویه گفت که خلیل روزی از اصحاب خویش پرسید وگفت که هرگاه که خواهید که تلفظ کنید بکاف که
در لک وباء که در ضرب است چگونه میگوئید گفتند که میگوئیم باء وکاف خلیل گفت که جز این نیست که شما
آورده اید باسم وحرف تلفظ نکرده اید وگفت که من اگر میگویم وابوعلی فارسی در کتاب حجة در یاسین اماله یاء
ذکر کنم ۲ است که ایشان در باب نداء یا زید گفته اند پس اماله کرده اند و هر چند حرف باشد ولکن نه بس هرگاه چنان
باشند تا آخر الخ صاحب مجمع از او نقل کرده فصل چهاردهم در بیان مذهب کسائی در اماله هاء تانیث
در حال وقف واگر هاء نیست که در حرف وصل تا باشد مانند نعمه پس هاء سکت بیرون میرود مانند هاء
کتابیه زیرا که اماله هاء که کره دادن حرف پیش از آنست ولهذا الخ بجهة فرق میان هاء تانیث وغیر آن وهمچنین
هاء هذه زیرا که گفت احتیاج باماله نداد بجهة آنکه ما قبل آن کسره است بدانکه هرگاه کسائی بر هاء تانیث
وقف کند آنرا اماله میکند اگر پیش از آن یکی از حروف ده گانه نباشد و آنها حاء وطاء حظ وخاء تخه وصاد
وعین و سعفص وصاد وظاء وغین ضغط وقاف قرشت والف است چون النطیحه والبطشة
وحاصة والقارعة وقبضة وموعظة وبالغة والحاقة زیرا که هفت حرف از اینها که غیر حاء وعین
والف اند حروف استعلاء است که با فتح مناسبت دارند پس اماله ممتنع است وحاء وعین که حروف
حلق اند با استعلاء در استعلاء نزدیکند وباین سبب حکم حروف استعلاء باینها اعطا شده والف ساکن
ساکن است واماله با آن ممکن نیست زیرا که اماله اجازه نیست نباشد از حرفیکه بفتح متحرک باشد پیش از
حرفیکه اماله میشود واگر پیش از آن همزه الجد وهاء هوز وکاف کلمن وراء قرشت باشد اماله میشود هرگاه
این حروف بعد از یاء حظ ساکن یا کسره باشند چون خطیئة وخاطئة وماة وفاکهة والایکة والملائکة وکره
والآخرة ودر قرآن مجید لفظیکه هاء تانیث بعد از یاء ساکن باشد موجود نیست وعلت اماله هاء با یاء
ساکن وکسره آنست که این دو چیز باماله مناسبت دارند وهرگاه ساکنی در میان کسره ویکی از این حروف
چهار کلمه

چهار کار واقع شود چون العبرة وجهة مانع اماله نشود زیرا که حاجز نیست حصینی که در مانعیت قوت
نداشته واگر این حروف چهارگانه بعد از فتح وضم واقع شوند چون النشاة وسفاهة والشوکة وذرة
والتهلکة ومحشورة اماله نمیشود زیرا که فتح وضم اماله را فوت نمیدهند وساکن اگر چه موجب قوت اماله نمی
شود ولیکن موجب ضعف آن نیز نیست ودر غیر این چهارده حرف مطلقا اماله میشود مانند حبة وهمزة وشوکة
ودرجة وواحدة ولذة ولمزة والمقدسة وفاحشة وخلیفة وکاملة ورحمة وحجة ودقوة وعافیة ومانند اینها
زیرا که هاء تانیث بالف تانیث شباهت دارد از آنجا که زیاد است ودلالت میکند بر تانیث
ودر ضعف وخفاء واجتماع دارند ومخرج آنها وحرف بیکدیگر نزدیک است ومستاطبی میگوید که بعضی از اهل اداء
در غیر الف لام الکسائی اماله کرده است ودر کنز المعانی میگوید که صاحب تیسیر گفته است که از الکسائی استفاده
حروف وارد شده ودر غیر الف اماله کرده اند زیرا که در مانند حیوة اماله حکی نباشد چرا که ما قبل الف اماله شود اماله
از برای الف باشد نه هاء باب دهم در بیان مذاهب قراء در یاءات اضافه وزوائد ودر آن دو مبحث است
مبحث اول در یاء اضافه یعنی یاء متکلم ودر کنز المعانی میگوید که مراد بیاء مضاف الیه است و هر چند که بعضی
از آنها منفصل باشد مانند یاء لیبلونی بجهة تغلیب مضاف الیه زیرا که آن بیشتر است ویاء متکلم یائیست که
ملحق میشود بآخر کلمه چون هاء وکاف ضمیر ولیکن چون ما قبل آن باید که مکسور باشد در افعال پیش از آن نون را
زیاد میکنند که از آن نون وقایه میگویند چه وقایه یعنی نگاه داشتن یاء است واین نون خود مکسور میشود که تا
باء یاء ع فعل مکسور شود وفعل را از کسره که از آن ممنوع است نگاه میدارد وعلامت این یاء آنست که هاء وکاف
ضمیر بجای او توانند نشست مانند فطرنی واکرمنی ومعی ذاتی وضیفی ویحزننی وامثال آن که بجای اینها هاء ع
وکاف توان گذاشت ومعه ولک ومعک وصیفه وضیفک ویحزنه ویحزنک میتوان گفت بخلاف یاء الذی ویاء
الداع والذی والتی واللائی وهی وافتنی وعاری سبیل وامثال اینها که هاء وکاف جانشین یاء نمیشوند
ودر این دو از اصل حیث جانشین هاء وکاف آنست که در صورة تبدیل یاء بهاء وکاف تغییری در اصل یاء متکلم بهم
نرسد ودر امثال دو لفظ اخیر علامت تانیث وجمع بطرف میشود ولهذا این دو را در عدم صلاحیت
خلافت چون سایر الخ پیش گذشت دانستیم واهل عرب را اختلاف در اینکه اصل در یاء متکلم حرکت است
یا سکون بعد از آنکه اتفاق کرده اند که اگر متحرک باشد مفتوح است زیرا که اخف حرکات است بآنکه یک از حرکت
وکره بر او ثقیل است ولهذا قراءت حمزه را در وما انتم بمصرخی بکسر یاء ضعیف میدانند چنانکه
ما گوشت وظاهر

آنست که فتح اصل یاست زیرا که آخر اسمیست بر یک حرف چون کاف در مانند علیکَ و امّا سکون واو در مانند قالوا الجهد پس فتح حرکت
را آنست بعد از حرکت چنانکه گفته اند و ضمّ هاء در مثل علیهم بجهة آنست که در اصل بعد و سکون یاء در بعضی از مواضع بجهة
تخفیف است و بعد از تمهید این مقدمه بدانکه یائیکه در قرآن مجید واقع شده بعضی از آنها را همه قرّاء بفتح یا بسکون
خوانده اند و در بعضی اختلاف کرده اند و آنچه در آن اختلاف کرده اند دویست و دوازده یاء است بنابر آنچه شاطبی ذکر
و در کنز المعانی میگوید که صاحب تیسیر دویست و چهارده یاء را شمرده بزیادتی فما آتانی الله در سوره نمل و فبشّر
عبادی الذین در سوره زمر و امّا شیخ ناظم اینها را در باب زوائد ذکر کرده است زیرا که هر دو در مصاحف حذف
شده اند و آنها را در رسم الخط ننوشته اند و مواضعیکه در آنها اختلاف شده شش قسم است زیرا که بعد از یاء یا همزه
است یا غیر همزه و همزه یا همزه وصل و همزه وصل یا با لام تعریف است یا بدون لام و همزه قطع یا مفتوح است یا مکسور
یا مضموم و ما آنها را در شش فصل بیان میکنیم فصل اوّل در بیان یائیکه بعد از آن همزه قطع مفتوحست و آن در
صد و چهار موضع از قرآن مجید است لیکن در چهار موضع از آن بر سکون اتفاق دارند ارنی انظر الیک در سوره
اعراف و لا تفتنی الا در سوره توبه و ترحمنی اکن در سوره هود و فاتّبعنی اهدک در سوره مریم چنانکه در عبارت
او گذشت و بر فتح آنچه متفق اند و در نود و نه موضع دیگر اختلاف کرده اند انّی اعلم ما لا تعلمون و انّی اعلم غیب
و اذکرونی اذکرکم در سوره بقره و اجعل لی آیة و انّی اخلق در سوره آل عمران و انّی اخاف الله
در سوره مائده و انّی اخاف ان عصیت و انّی اراک در سوره انعام و من بعدی اعجلتم و انّی اخاف علیکم در سوره
اعراف و انّی اری ما لا ترون و انّی اخاف الله رب العالمین در سوره انفال و معی ابدا در سوره توبه و لی ان اخاف و لی
ان ابدّله در سوره یونس و انّی اخاف علیکم و انّی اخاف ان عصیت چنانکه در کنز المعانی گفته که و انّی اخاف علیکم
در قصه نوح و هود و شعیب و لکنّی اریکم و انّی اعظک و انّی اعوذ و فطرنی افلا و ضیفی الیس و انّی اریکم و انّی اخاف و
و شقاقی ان یصیبکم و ارهطی اعزّ در سوره هود و لیحزننی ان و ربّی احسن و انّی اذانی اعصر و انّی اری انّی اجمل و انّی
سبع و لعلّی ارجع و انّی انا اخوک و لی ابی او یحکم و انّی اعلم سبیلی ادعو در سوره یوسف و انّی اسکنت در سوره
ابراهیم و انّی انا الغفور و انّی انا النذیر در سوره حجر و ربّی اعلم و ربّی احدا و ربّی ان یؤتین و بربّی احدا و من دونی
اولیاء در سوره کهف و لی آیة و انّی اعوذ و انّی اخاف در سوره مریم و لعلّی آتیکم و انّی انا و انّی آنست و انّنی انا
و لی امری و حشرتنی اعمی در سوره طه و لعلّی اعمل در سوره مؤمنین و انّی اخاف در قصه موسی و هود در سوره
اعلم بما در سوره شعراء و انّی آنست و اوزعنی ان اشکر و لیبلونی أأشکر در سوره نمل و ربّی ان و انّی آنست و
و لعلّی آتیکم و انّی انا و انّی اخاف و ربّی اعلم من و لعلّی اطّلع و عندی اولم یعلم و ربّی اعلم من در سوره قصص و انّی
آمنت در سوره یس و انّی اری و انّی اذبحک در سوره صافات و انّی احببت حبّ الخیر در سوره ص و انّی

اخاف

اخاف و تأمرونّی اعبد در سوره زمر و ذرونی اقتل موسی و انّی اخاف در دو موضع و لعلّی ابلغ و ما لی ادعوکم و ادعونی استجب در سوره
مؤمن و تحتی افلا در سوره زخرف و انّی آتیکم در سوره دخان و اوزعنی ان اشکر و اتعداننی ان و انّی اخاف و لکنّی اریکم در سوره
احقاف و انّی اخاف در سوره حشر و معی او در سوره ملک و انّی اعلنت در سوره نوح و ربّی اهانن در سوره فجر و ربّی اکرمن
و ربّی اکرمن در سوره فجر پس نافع و ابن کثیر و ابوعمرو در شصت و نه موضع بفتح یاء خوانده اند اتفاقا مگر در عندی اولم یعلم
که سکون آن را ابن کثیر در آخر روایت شده و باقی قرّاء از اصل سکون تخلف کرده اند بتفصیلیکه مذکور میشود و ابن کثیر در چهار
موضع اذکرونی است و لی آیة در هر دو موضع و معی و لکنّی در هر دو موضع و لکنّی در [illegible] موضع و فطرنی و ضیفی
و انّی اریکم و ارهطی و لیحزننی و انّی حرّ دو در اوّل سوره یوسف و لعلّی ارجع و لی سبیلی و دونی و لعلّی آتیکم هر دو و انّی اری
و حشرتنی و لعلّی و اوزعنی در هر دو موضع و لیبلونی و لعلّی اطّلع و تأمرونّی و ذرونی و لعلّی ابلغ و ما لی و ادعونی و لکنّی
و اتعداننی و معی او پس ابن کثیر اذکرونی و ذرونی و ادعونی را بفتح خوانده و باقی و ورش و بزی اوزعنی را
در هر دو موضع بفتح خوانده اند و نافع سبیلی و لیبلونی را بفتح خوانده و نافع و ابوعمرو و انّی و انّی و لی در سوره
یوسف ع و ضیفی و بی او من دونی و لی آیة در هر دو موضع بفتح خوانده اند و ابوعمرو و نافع و بزی و نافع فطرنی
بفتح خوانده اند و نافع و ابن کثیر لیحزننی بفتح میخوانند و ابن ذکوان حشرتنی و تأمرونّی و اتعداننی و ابن ذکوان ارهطی
و هشام در ما لی و ابن عامر بکماله در لعلّی در شش موضع و ابن عامر و حفص در معی در هر دو موضع با نافع و ابن کثیر
در فتح موافقت کرده اند فصل دوم در بیان یائیکه بعد از آن همزه قطع مکسور است و آن در شصت و یک موضع
است و در سه موضع از آن بر سکون اتفاق دارند و انظرنی الی در سوره اعراف و یدعوننی الیه در سوره یوسف
و تدعوننی الی النار و تدعوننی الیه در سوره مؤمن و یصدّقنی انّی در سوره قصص و ذرّیتی انّی در سوره احقاف
و اخّرتنی الی در سوره منافقین چنانکه در مثوای انه و رؤیای ان بر فتح آنچه متفق اند و در پنجاه و دو موضع دیگر اختلاف
کرده اند منّی الا در سوره بقره و منّی انک و انصاری الی در سوره آل عمران و یدی الیک و امّی الهین در سوره مائده
و ربّی انّی در سوره انعام و نفسی ان و ربّی انّه و اجری الا در سوره یونس و عنّی انّه و اجری الا و انّی اذا و نصحی ان و اجری الا
و توفیقی الا در سوره هود و ربّی انّی و آبائی ابراهیم و نفسی ان و ربّی ان و احسن بی اذ و اخوتی ان در سوره یوسف و بناتی
ان در سوره حجر و ربّی اذا در سوره بنی اسرائیل و ستجدنی ان در سوره کهف و ربّی در سوره مریم و لذکری انّا و یسّر لی امری
اذ در بنسی انّی در سوره طه و منهم انّی در سوره انبیاء و لعبادی انکم و عدوّ لی الا و لی انی و اجری الا در قصه نوح
و هود و صالح و لوط و شعیب علیهم السلام در سوره شعراء و ستجدنی در سوره قصص و ربّی انه در سوره عنکبوت و اجری
الا و ربّی انه در سوره سبا و انّی اذا در سوره یس و ستجدنی ان در سوره صافات و بعدی انک و لعنتی الی در سوره ص
و امری الی الله در سوره مؤمن و ربّی انّ در سوره فصّلت و رسلی انّ در سوره مجادله و انصاری الی در سوره صف

و دعائی الا در سوره نوح پس نافع و ابوعمرو بفتح یاء خوانده اند و سائر قرّاء بسکون لکن میخوانند مگر آنچه از نقل استثناء
شود و آنچه باز در لفظ است از در بیت و شش موضع انصاری در دو موضع و یدی و امّی و اجری در [illegible] موضع
و توفیقی و آبائی و اخوتی و بناتی و ستجدنی در سه موضع و لعبادی و لعنتی و الی ربّی و رسلی و دعائی پس نافع یاء
بناتی و انصاری را در هر دو موضع و لعبادی و لعنتی و ستجدنی را در هر سه موضع بفتح خوانده و ورش یاء اخوتی را
و او و قالون بخلاف عنه و ابوعمرو یاء ربّی را و حفص در فتح یاء یدی با نافع و ابوعمرو موافقت کرده و هم چنین ابن
عامر و حفص در امّی و اجری در هر جا که باشد و ابن کثیر و ابن عامر در آبائی و دعائی و ابن عامر در حزنی و توفیقی
و رسلی ابن عامر با نافع موافقت کرده چنانکه ابوعمرو در آن با ابن کثیر و کوفیّین در سکون موافقت کرده و در تثبیت
موضع دیگر نافع و ابوعمرو بر اصل فتح و کوفیّین و ابن کثیر و ابن عامر بر اصل سکون اند فصل سیوم در بیان یائیکه بعد از
آن همزه قطع مضموم است و آن در دوازده موضع است و در دو موضع از آن بر سکون اتفاق دارند بعهدی اوف
در سوره بقره و آتونی افرغ در سوره کهف و در ده موضع دیگر اختلاف دارند که انّی اعیذها در سوره آل عمران
و انّی ارید و انّی اعذّبه در سوره مائده و انّی امرت در سوره یوسف انعام و زمر و عذابی اصیب در سوره اعراف
و انّی اشهد در سوره هود و انّی اوف در سوره یوسف و انّی القی در سوره نمل و انّی ارید در سوره قصص پس نافع
در همه بفتح یاء خوانده اند و سائر قرّاء بسکون لکن میخوانند فصل چهارم در بیان یائیکه بعد از آن همزه وصل است
و بعد از آن لام تعریف و آن در سی و دو موضع است و در هیجده موضع از آن بر فتح اتفاق دارند نعمتی التی در دو موضع از سوره
بقره و بلغنی الکبر در سوره آل عمران و بی الاعداء و مسّنی السوء و آیاتی الّتی در سوره اعراف و مسّنی الکبر در سوره حجر
و حسبی الله در سوره توبه و زمر و شرکائی الذین در سوره نحل و کهف و در دو موضع از سوره قصص و ارونی
الذین در سوره سبا و ان یقول ربّی الله در سوره زمر و لمّا جاءنی البیّنات در سوره مؤمن و شأنی العلم در سوره
کریم و در چهارده موضع دیگر اختلاف کرده اند عهدی الظالمین و ربّی الذی یحیی در سوره بقره و آیاتی
الذین در سوره اعراف و لعبادی الذین در سوره ابراهیم و آتانی الکتاب در سوره مریم و مسّنی الضرّ و عبادی
الصالحون در سوره انبیاء و یا عبادی الذین در سوره عنکبوت و زمر و عبادی الشکور در سوره سبا و مسّنی
الشیطان در سوره ص و ان ارادنی الله در سوره زمر و اهلکنی الله در سوره ملک و امّا یا عبادی الذین آمنوا
اتقوا در اوّل سوره زمر از این باب نیست زیرا که یاء آن در جمیع مصاحف مرسوم است و فبشّر عبادی الذین
بعد از این در باب زوائد میآید و در کنز المعانی میگوید که جائز است که در یاءات اضافه شمرده شود زیرا که ناظم فتح آن را
از سوسی ذکر کرده و حمزه یاء چهارده کلمه را بسکون خوانده و سائر قرّاء بفتح لکن میخوانند مگر در الحج با او در سکون موافقت
کرده اند مانند حفص در عهدی و ابن عامر در آیاتی [illegible] و ابن عامر و کسائی در لعبادی و ابوعمرو و
کسائی در یا عبادی در هر دو موضع و در سیاق چون سائر در همه بر اصل فتح اند فصل پنجم در بیان یائیکه بعد از
آن همزه وصل است بی لام تعریف و آن در هفت موضع است انّی اصطفیتک در سوره اعراف و اخی اشدد بها

روایت

بروایت غیر ابن عامر و لنفسی اذهب و فی ذکری اذهبا در سوره طه و لیتنی اتخذت و قومی اتخذوا این در سوره
فرقان و بعدی اسمه در سوره صف پس ابن کثیر و ابوعمرو و انّی و اخی اشدد بفتح یاء خوانده اند و باقی قرّاء بسکون آن
میخوانند و نافع در فتح یاء لنفسی و ذکری با ابوعمرو و ابن کثیر موافقت کرده و همچنین اند بفتح یاء قومی خوانده اند مگر
قنبل که با کوفیّین و ابن عامر در سکون موافق است چنانکه شعبه در فتح یاء بعدی با نافع و ابن کثیر و ابوعمرو موافقت
کرده و امّا فتح یاء لیتنی مخصوص ابوعمرو است فصل ششم در بیان یائیکه بعد از آن غیر همزه است از سائر حروف
و آن بسیار است و بر سکون هم اتفاق دارند مگر در سی موضع که در فتح و سکون آن اختلاف کرده اند بیتی للطائفین
در سوره بقره و وجهی لله در سوره آل عمران و وجهی للذی و صراطی مستقیما و محیای و مماتی لله در سوره
انعام و معی بنی در سوره اعراف و معی عدوا در سوره توبه و لی علیکم در سوره ابراهیم و معی صبرا در سه موضع
از سوره کهف و من ورائی و کانت در سوره مریم و لی فیها در سوره طه و معی و ذکر در سوره انبیاء
و بیتی للطائفین در سوره حج و معی ربّی و معی من در سوره شعراء و ما لی لا اری در سوره نمل و معی ردءا در سوره
قصص و ارضی واسعة در سوره عنکبوت و ما لی لا اعبد در سوره یس و لی نعجة و لی من علم در سوره ص و لی کان
قالوا در سوره فصّلت و یا عبادی لا در سوره زخرف و لی فاعتزلون در سوره دخان و بیتی مؤمنا در سوره
نوح و لی دین در سوره کافرون پس نافع و حفص و هشام یاء بیتی را در غیر سوره نوح بفتح خوانده اند و سائر قرّاء بسکون
آن میخوانند مگر نافع که در غیر سوره نوح با حفص و هشام موافقت کرده است و ورش در بی لعلّهم و لی فاعتزلون
بفتح خوانده و سائر قرّاء بسکون هر دو میخوانند و نافع و ابن عامر و حفص بفتح یاء وجهی در هر دو موضع خوانده
اند و باقی قرّاء بسکون آن میخوانند و ابن عامر بفتح یاء صراطی و ارضی خوانده و باقی قرّاء بسکون آن میخوانند
اند و باقی قرّاء بسکون آن میخوانند و قالون بلا خلاف و ورش بخلاف عنه بسکون آن
و ورش بخلاف عنه و نافع بلا خلاف بفتح یاء محیای خوانده اند و در میان ساکنین جمع کرده
میخوانند بجهة تخفیف و در کنز المعانی میگوید که نافع تشنیع نمیتوان کرد باینکه او در میان ساکنین جمع کرده و بفتح یاء خوانده و سائر قرّاء بفتح
زیرا که در الف مدّی هست که قائم مقام حرکت است و نافع در بعضی مواضع عکس کرده مگر ورش که در موضع دوم از
لکن میخوانند و حفص یاء معی را در هشت موضع بفتح خوانده و دیگران بسکون آن میخوانند مگر ورش که در موضع دوم از
سوره شعراء با حفص موافقت کرده و هم چنین حفص و ورش موافق اند در لی فیها و نیز حفص یاء لی علیکم و لی نعجة
و لی من علم را بفتح خوانده و دیگران بسکون لکن میخوانند و امّا و لی دین را حفص و هشام و نافع بلا خلاف
و بزی بخلاف عنه بفتح خوانده اند و دیگران بسکون لکن میخوانند و ما لی لا اری را عاصم و کسائی و ابن کثیر و هشام
بفتح خوانده اند و سائر قرّاء بسکون لکن میخوانند چنانکه حمزه ما لی لا اعبد را بسکون میخوانند و باقی

قراء بفتح آن میخوانند و شعبه یا عبادی را بفتح خوانده و نافع و ابوعمرو و ابن عامر بسکون آن میخوانند و حفص و حمزه
و کسائی و ابن کثیر آن را حذف کرده اند و یا عباد بکسر دال خوانده اند چون یا عباد فاتقون و در کنز المعانی
میگوید که زیرا که یا در بعضی از مصاحف حذف شده و حذف آن در باب نداء افصح تر است و اما یا عباد
فاتقون در سوره زمر خلافی در حذف یاء آن نیست زیرا که در هیچ مصحف نوشته نشده مبحث دویم در یاوات
زوائد یعنی یاواتی که در علم قراءات آنها را زوائد گویند زیرا که آنها از رسم الخط مصاحف معزول اند و زیاده
بر اصل نوشته شده اند و آن خواه در اسم باشند خواه در فعل گاه هست که لام الفعل میباشند و گاه هست که یای
اضافه میباشند چون المنادی و دعائی و یاتی و خافونی و همه یاوات الفاظ زیاده که در آنها خلاف شده زوائد م
شصت و دو یاء است و خلاف در اینجا در اثبات یاء و حذف آنست نه در فتح و اسکان که در مبحث اول
که یاء را ثابت میدارند آنست که اثبات اصل و لغت حجاز است و از آن مخالفت رسم الخط لازم نمی آید
چنانکه حروف متوالی در خط حذف میشوند و در لفظ ثابت میباشند مانند هرون و العلمین و از حذف
که مخالفت رسم الخط لازم نمی آید چنانکه در کنز المعانی گفته و نیز در کنز المعانی در سوره قریش میگوید که قراء را
در ایلاف دویم خلاف نیست و یاء در ایلاف دویم ساقط است و در خط مصحف ثابت نیست و این دلیل
است بر زیادتی احتیاط قراء در نقل قراءات و التزام ایشان تبعیت و پیروی روایت که اگر در حذف
نبود دویم بخلاف اولی بود و اثبات یاء در دویم در لفظ خلاف رسم نیست زیرا که حرف لین بسیار حذف میشود
در خط و این موجب حذف آن در لفظ نمیشود زیرا که ایشان الف از لفظ العلمین و الکفرین را حذف کرده اند
با آنکه در لفظ ثابت است و صاحب کشاف اثبات آن را در وصل احسن و طرح آن را در وقف اکثر دانسته
چنانکه مذکور خواهد شد و بدانکه ابن کثیر و هشام بخلاف عنه یاوات زوائد را در وقف و وصل ثابت میدارند
و حمزه دو حرف اول سوره نمل نیز یاء را در هر دو حال ثابت داشته و در سائر یاوات چون ابوعمرو و کسائی
و نافع در هر دو حال وصل آن را ثابت داشته نه در حال وقف و باقی قراء در هر دو حال بحذف آن میخوانند مگر آنکه
استثناء شود اما اثبات در هر دو حال بجهة آنچه گذشت و اما حذف آن مطلقا بجهة تبعیت رسم الخط و
اما در حال وقف بجهة آنکه وقف محل تغیر است و لهذا تنوین و اعراب و صلات ضمائر در وقف حذف میشود
و در وصل حذف نمیشود بجهة توافق میان اصل و رسم و مراد آن نیست که قاریان مذکورین در حالت وصل
یا هر دو حالت در همه مواضع خلاف یاء را ثابت داشته اند بلکه مراد آنست که آنکه بعد از این مذکور میشود
که آن را در موضعی ثابت میدارد در قید هر دو حال یا حالت وصل نشود که از اهل اثبات در هر دو حال با

یعنی

یعنی در هر دو حال ثابت میدارد و اگر از اهل اثبات در حال وصل باشد یعنی در حال وصل ثابت میدارد و یاواتی که در او ثابت
و حذف آن خلاف شده با تفصیل است دعوة الداع اذا دعان فاتقون یا اولی الالباب در سوره بقره بخلاف
و ایای فاتقون چه آن محذوفست و وفاق و اتبعن و خافون در سوره آل عمران و اخشون و لا تنظرون در سوره
مائده بخلاف و اخشون الیوم در اول سوره و اخشونی و لاتم در سوره بقره زیرا که یاء اول در هر دو حال محذوف
است چنانکه یاء دویم در هر دو حال ثابت است و وفاق و قد هدان در سوره انعام بخلاف قل اننی هدانی و هدانی
در سوره زمر که ثابت است اجماعا و کیدون در سوره اعراف بخلاف فکیدونی جمیعا در سوره هود زیرا که
ثابت است اتفاقا و فلا تسئلن و لا تخزون و یوم یات در سوره هود بخلاف فلا تسئلنی در سوره کهف چنانکه بیاید
و بخلاف و لا تخزون در سوره حجر و یاتی بالشمس در سوره بقره و یوم یاتی در سوره انعام و اتی یاتی در سوره فصلت
چه در حذف و اثبات آن خلافی نیست و یرتع و تؤتون و یتق در سوره یوسف بخلاف یتق در سوره فصلت
که در اثبات آن حرفی نیست و المتعال در سوره رعد و وعید و اشرکتمون و دعاء در سوره ابراهیم بخلاف دعائی در
سوره نوح که در یاء اضافه مذکور است و لئن اخرتن و فهو المهتد در سوره بنی اسرائیل و کهف بخلاف اخرتنی
و فهو المهتدی در سوره اعراف زیرا که آن ثابت است اجماعا و ان یهدین و ان ترن و ان یؤتین
و نبغ و ان تعلمن در سوره کهف بخلاف لن یهدینی در سوره قصص و نبغی در سوره یوسف زیرا که یاء در هر دو ثابت
است بالاجماع و المهتد در سوره بنی اسرائیل گذشت و فلا تسئلنی میاید چنانکه گذشت و الا تتبعن در سوره طه
و الباد در سوره حج و نکیر نیز در این سوره و در سوره سبا و فاطر و ملک و تمدونن و آتانی الله در سوره نمل بخلاف آتانی
الکتاب که در یاء اضافه مذکور شد و ان یکذبون قال در سوره قصص بخلاف ان یکذبون و یضیق که یاء آن محذوفست
و کالجواب در سوره سبا و نکیر در آن و در سوره فاطر در سوره حج گذشت و لا ینقذون در سوره یس و لتردین در سوره
صافات و فبشر عباد در سوره زمر بخلاف یا عباد الذین و یا عباد فاتقون و التلاق و التناد و اتبعون اهدکم در
سوره مؤمن و الجوار در سوره شوری بخلاف الجوار المنشآت در سوره رحمن و الجوار الکنس در سوره تکویر زیرا که ما بعد یاء
ساکن است و اثبات آن در وصل نشاید و اتبعون هذا در سوره زخرف بخلاف فاتبعونی یحببکم الله و فاتبعونی
و اسمعوا در سوره ... زیرا که اثبات یاء در آن اتفاقی است و ان ترجمون و فاعتزلون در سوره دخان
و المناد و وعید در دو موضع از سوره ق و یوم یدع الداع و الی الداع و نذر در شش موضع از سوره قمر و نذیر
و نکیر از سوره ملک چنانکه گذشت و یسر و بالواد و اکرمن و اهانن در سوره فجر پس ابوعمرو و ورش دعوة الداع اذا دعان

با اثبات یاء خوانده اند و سائر قراء بحذف آن میخوانند و از قالون اثبات هر دو یاء و اثبات اول بدون دویم و عکس نیز روایت
شده و لیکن شاطبی اثر اول را مشهور دانسته و قبول کرده و ابوعمرو و اتقونی و اخشونی و قد هدانی و لا تخزونی و اشرکتمونی
و باقی قراء بحذف آن میخوانند و نافع و ابوعمرو و ورش اتبعنی خوانده اند و باقی قراء بحذف آن میخوانند و ابوعمرو
تؤتونی خوانده و سائر قراء بحذف آن میخوانند و ابوعمرو و هشام بخلاف عنه کیدونی خوانده اند و سائر قراء بحذف آن میخوانند
و از هشام حذف آن در هر دو حال روایت است و ابوعمرو و ورش فلا تسئلنی خوانده اند و باقی قراء بحذف آن میخوانند و
قبل از حذف و خلاف در تشدید و تخفیف نون دیگر آن در سوره هود میآید و کسائی و نافع و ابن کثیر و ابوعمرو یوم یاتی
خوانده اند و باقی قراء بحذف آن میخوانند و قنبل بخلاف عنه در یرتعی خوانده و دیگران یرتع میخوانند بدون یاء و در کنز
المعانی میگوید که ابوربیعه و ابن صباح اثبات یاء را در هر دو حال روایت کرده اند و غیر ایشان حذف را روایت میکنند
و ابن کثیر و ابوعمرو حتی تؤتونی خوانده و باقی قراء بحذف آن میخوانند و قنبل و یتقی و یصبر خوانده و سائر قراء بدون
یاء میخوانند و ابن کثیر المتعالی خوانده و باقی قراء بحذف آن میخوانند و قنبل و حمزه و ورش وعیدی در سه موضع و نکیری
در چهار موضع و ان یکذبونی و لا ینقذونی و لتردینی و ان ترجمونی و فاعتزلونی و نذری در شش موضع و نذیری
را با یاء خوانده و دیگران بحذف آن میخوانند و حمزه و ورش و ابوعمرو و بزی دعائی خوانده اند و باقی قراء بحذف آن میخوانند
و حمزه و ورش و ابوعمرو و نافع و ابن کثیر و ابوعمرو لئن اخرتنی و ان یهدینی و ان ترنی و ان یؤتینی و ان تعلمنی و الا تتبعنی و الجوار
و المنادی و الی الداعی و اذا یسری همه را با یاء خوانده اند و باقی قراء بحذف آن میخوانند و نافع و ابوعمرو و فهو المهتدی
خوانده اند در هر دو موضع و دیگران بحذف یاء میخوانند و ابن کثیر و ابوعمرو و قالون ان ترنی خوانده اند و دیگران بحذف آن
میخوانند و در کنز المعانی موافق الحرز شاطبی مذکور است میگوید که بعض از اهل قراء اثبات یاء در فلا تسئلنی عن شیء در
سوره کهف منقول است چنانکه آن مرسوم است بجهة اثبات آن در همه مصاحف و حذف یاء در حال وصل و وقف
از ابن ذکوان منقول است زیرا که او از اصحاب وصل نیست و نظم خلاف آن را نقل کرده زیرا که روایت نقاش از اخفش
از ابن ذکوان اثبات یاء است در هر دو حال چون سائر قراء و این یاء بر سانده ثبت و در زیاده است و ابن کثیر و ابو
عمرو و ورش و البادی و کالجوابی خوانده اند و دیگران بحذف یاء میخوانند و نافع و ابن کثیر و ابوعمرو و حمزه اتمدونن خوانده
اند و سائر قراء بحذف یاء و اینجا همان موضع است که حمزه با اثبات یاء در هر دو حال با ابن کثیر موافقت کرده و حفص
و نافع و ابوعمرو فما اتانی الله با اثبات یاء در هر دو و فتح آن خوانده در حال وصل و در حال وقف در حذف و اثبات آن از قالون
و ابوعمرو و حفص خلاف است پس ورش در حال وقف بر اصل خویش است از حذف و قالون و ابوعمرو
و حفص از اصل خود تخلف کرده اند چه اثبات در حال وقف یاء را ثابت میدارند مگر در اینجا و باقی قراء در هر دو حال
بحذف آن میخوانند و سوسی عبادی الذین با اثبات یاء و فتح آن خوانده در حال وصل و در وقف بسکون آن میخوانند
و باقی قراء بحذف آن خوانده و ابن کثیر و قالون بخلاف عنه و ورش بلا خلاف التلاق و التناد خوانده اند و باقی قراء

بدون

بدون یاء میخوانند و اما و اتبعون اهدکم اثبات یاء و ابن کثیر و ابوعمرو و قالون و اتبعونی اهدکم خوانده اند و باقی قراء
بدون یاء میخوانند و اما و اتبعون هذا اثبات یاء مخصوص ابوعمرو است و باقی قراء بحذف آن خوانده اند و بزی و ورش
و ابوعمرو و یدع الداعی خوانده اند و باقی قراء بحذف یاء میخوانند و ابن کثیر و ورش بالوادی خوانده اند و قنبل
در حال وقف بحذف و اثبات هر دو میخواند چنانکه سائر قراء در هر دو حال بحذف یاء خوانده اند و ابوعمرو و بزی
اکرمنی و اهاننی خوانده اند و سائر قراء در هر دو بحذف یاء میخوانند مگر ابوعمرو که تخییر کرده است در میان حذف
و اثبات یعنی در حالت وصل و اما در حال وقف بر اصل خود است که آن حذف است و حذف در هر دو حال
نیز از او منقول است و شاطبی حذف را از اثبات اعدل دانسته و درست تر دانسته خاتمه در بیان بعضی از
اختلاف علماء در نقل فتح و سکون یاء متکلم و حذف و اثبات یاوات زوائد و وجوهیکه در آنها ذکر کرده اند
و در آنها دو مقام است مقام اول در نقل فتح و سکون و حذف و اثبات ... و از این باب چیزی از آنکه
بدانکه صاحب کشاف و بیضاوی در این باب بسیار کوتاهی و سهل انگاری کرده اند ... لیکن
اند مگر اندکی و آنهم غیر منضبط است و هر چند که صاحب کشاف در امر قراءات سخنش نظم و نسق ندارد ... ایشان نظر میکند
در این باب بهتر است و اکثر از اهمال ایشان بر ایشان لازم نمی آید آنست که اکثر که در کتاب صاحب مجمع بسیار را
چنان میفهمد که مواضع بسیار موضع اختلاف نیست با آنکه در آن خلافست و همچنین صاحب مجمع بسیار را
ذکر نکرده اگرچه بیش از ایشان ذکر کرده پس اولی آنست که از کلام صاحب کشاف و بیضاوی قطع نظر کرده
که همان کلام صاحب مجمع را ذکر کنیم پس میگوئیم که از مواضع مختلفه چیزی از یاءات اضافه را ذکر نکرده مگر ... و از یاءات زوائد چیزی را ذکر نکرده مگر فارهبون
و صراطی و محیای و مماتی و مالی لا اری و مالی لا اعبد و لی دین و یدع الداع و الی الداع
و اتبعون و اتبعن و اخشون و کیدون و فلا تسئلن و تقبل دعاء و کالجواب و الجوار
و یسر و بالواد و اکرمن و اهانن و در نعمتی و یا عباد و فبشر عباد در باب اختیار حرکت و سکون و حذف و
و اثبات آن نحوی که مذکور خواهد شد بدون ذکر قاری و در عهدی و صراطی و مماتی با شاطبی موافق
است و در محیای سکون یاء را با اهل مدینه نسبت داده بدون ذکر خلاف و در سوره نمل میگوید که ابو
که ابوعمرو و یاء از مالی لا اری الهدهد را ساکن میکند و یاء از مالی لا اعبد الذی فطرنی را فتح میدهد تا آنکه
واقف بر مالی وقف نکند و ابتدا کند بلا اعبد و در ولی دین فتح را با نافع و ابن کثیر و حفص از عاصم نسبت داده

وسکون ایاء باقی قراء و در فارهبون میکوید که اجماع کرده‌اند بر اسقاط از قول الحق ب فارهبون [illegible] اجماع کرده اند
اسقاط مکر ابن کثیر که او را اثبات کرده در وصل و وقف و در اتبعن حذف یاء را نافع و حمزه و کسائی نسبت
کرده و اثبات آنرا باقی قراء و در کید دعاء هم خلاف کرده‌اند [illegible] و در دعا میکوید که ابن کثیر و ابو عمرو
و حمزه و هبیره از حفص و تقبل دعاء را باثبات یاء خوانده‌اند در وصل و در روایت بزی از ابن کثیر است
که او وصل و وقف بیاء میکرد و قنبل گفته است که او را در وصل اشمام میکرد و اثبات آن نمیکرد در آن بالف
وقف میکرد و باقی قراء دعاء بغیر یاء خوانده‌اند و در کالجواب اثبات یاء را بابن کثیر و ابو عمرو نسبت داده
و حذف آنرا باقی قراء و در یوم التلاق و الی الداع میکوید که ابن کثیر و نافع یوم التلاق بغیر یاء و الی الداع با یاء
خوانده‌اند در حال وصل و از ورش یوم التلاق با یاء در حال وصل روایت شده و ابو جعفر و ابو عمرو باثبات یاء در وصل
میخوانند و باقی قراء بغیر یاء در وصل و وقف و در یسر میکوید که اهل مدینه و ابو عمرو و قنبل از کسائی یسری باثبات
یاء در حال وصل ~~[illegible]~~ و حذف آن در حال وقف خوانده‌اند و ابن کثیر باثبات آن در هر دو حال و ورش و باقی
قراء در هر دو حال بحذف آن میخوانند و ابو لد اثبات یاء [illegible] وصل و وقف بقواس و بزی نسبت داده
و اثبات آن در وصل و حذف آن در وقف بورش و حذف آن در هر دو حال بباقی قراء و در اکرمن و اهانن
میکوید که اهل مدینه باثبات یاء در وصل و حذف آن در وقف خوانده‌اند و قواس و بزی و یعقوب باثبات آن در
هر دو حال میخوانند و ابو عمرو و باک [illegible] که هر وضع [illegible] خواه با یاء باشد و خواه [illegible] بحذف یاء بدون
[illegible] روایت کرده و باقی قراء بحذف آن خوانده‌اند در حال وصل و وقف و در روایت سیبویه از ابو عمرو آنست که او
[illegible] اکرمنی و [illegible] را در وقف خوانده و در [illegible] باقی مانده از [illegible] روایت کرده که با شاطبی [illegible] الا در
مقام دوم در بیان وجوهی که در باب حرکت و سکون یاء اضافت و حذف و اثبات یاء زوائد کفته‌اند بیضاوی در
نعمتی التی میکوید که نعمتی باسکان یاء و اسقاط آن [illegible] در درج خوانده شده و آن مذهب کسی است که یاء را اکر
ماقبل آن مکسور باشد حرکت نمیدهد و در مجمع میکوید که تحریک یاء در قول خدا نعمتی التی اختیار شده زیرا که
الف و لام و صل آن از ملاقات نموده پس جایز نیست از اسقاط آن تحریک آن و تحریک اولی بود زیرا که حرکت
در اصل بیش است و اشکل است با لاجتماع ملحق شود و استیناف از فتح الف و وصل و اسکان یاء در قول
الحق یا عبادی الذین اسرفوا اجود است زیرا که ارحق یاء اضافت آنست که در نداء ثابت باشد و هر کاه ثابت
باشد او [illegible] بسوی تحریک آن نیست و اختیار در قول الحق فبشر عباد الذین یستمعون حذف یاء است
زیرا که آن سر آیه است و سرهای آیها باید که آنها بت میل شد زیرا که آنها فواصل اند که وقف در آنها

میشود

میشود چنانکه در قوافی میشود و در ترجمه [illegible] لازم از آن در شرح قول ابن حاجب در باب وجوه وقف
که میکوید که وجه اشهر حذف یاء است در مثل القاضی و غلامی خواه متحرک خواه ساکن و اثبات آن بیشتر است
عکس قاضی و اثبات آن در مثل یا غلامی اتفاق است مذکور است که الا شیخ رضی رضی الله عنه اعتراض نموده
بر مصنف بانی وجه که جواز حذف یاء در مثل غلامی هر کاه یاء آن در حال وصل مفتوح باشد قبیح است خلاف واقع
است چه در این صورت [illegible] لازم است اسکان یاء یا فتح آن یا هاء سکت و اصوب تجویز حذف یاء نموده
بلکه در القاضی در حال رفع و جر چون یاء ساکن است و در یا غلامی یا بار لغت که یاء را در حال وصل ساکن میخوانند
حذف جایز است در وقف و از کلام ابو حیان نیز مثل الجمیع رضی حکایت نموده ظاهر میشود چه او در مثل غلامی
غلامی اسکان یاء و القاء آن را بر فتح خود با الحاق هاء سکت در وقف حکایت نموده و متعرض حذف اصلا نشده
و جواب این اعتراض از آنچه مصنف خود در شرح مفصل کفته که در غلامی و ضربنی اکر در حال وصل یاء را
مفتوح میدانند در حال وقف یاء را ساکن میکویند و در حال وقف حذف میکنند و مصنف در شرح
کلام کفته که این حکم اکثریت نه کلی چه ابی عمرو و حفص در کریم فما آتانی الله در حال وصل مفتوح خوانده
اند و در حال وقف فما آتان بحذف یاء خوانده‌اند پس معلوم شد که بعضی از آنجماعت که در مثل غلامی یاء را در
~~[illegible]~~ وصل مفتوح خوانده‌اند در حال وقف [illegible] حذف
وصل و حذف آن در وقف میکویند [illegible] کلام مفصل کلام ابن حاجب را
[illegible] نموده‌اند و نهادت شیخ رضی بر آنکه مسموع نیست و در شرح جاربردی بعد از کلام مفصل کلام ابن حاجب با خلاف
ذکر کرده و در باب فتح آن در وصل و حذف آن در وقف میکوید که در قرائت ابی عمرو و قالون و حفص
و در قرائت ورش بلا خلاف پس بنا بر مذهب او قرائت ورش درست نباشد زیرا که ابو بلال حلال فتح آن
وصل کرده و بحذف آن وقف نموده تا آخر آنچه ذکر کرده و در کشاف میکوید که الرسول و الرسل بسکون نون خوانده
شده در حال وقف و در دلیکم لمعرا در درج حرف و ذکر کرده در حالیکه الفها را حذف کرده است از ابن کثیر و در اکثر مواضع
در باب وجه حذف الفها از آن بکسره کفته و در سوره کهف و ما کنا نبغ که در وصل بیاء خوانده شده و
و اثبات آن احسن است و لکن قرائت ابو عمرو است و اما وقف پس آن در آن طرح یاء است بجهت پیروی
که آن خط مصحف و در جمع در اتبعن و وجه حذف الفها بکسره و پیروی کردن خط مصحف کفته و در تحت کفته
که حذف یاء در اواخر آنها احسن است زیرا که آنها بقوافی شباهت دارند و در وسط آنها نیز جایز است و اکر
آنها را آیه [illegible] که بعضی از آن نون باشد مثل قول الحق و من اتبعن پس اکر نون نباشد نیز جایز باشد مثل
مثل قول تو انعوا اعلام و الجواب این شباهت دارد و اجود اثبات یاء است و اکر خواهی یاء را ساکن میکنی و اکر

خواهی آنرا فتح میدهی و شباهت آن را بقوافی در چند موضع ذکر کرده و در روض الجنان مذکور است که قراء در این لفظ یعنی
[illegible] اذا یسر خلاف کرده‌اند اهل مدینه و ابو عمرو و لیسری خوانده‌اند باء در حال وصل و این روایت عقیل است و نصیر از کسائی
و ابو عبید کفت کسائی در اول در حال وصل بیاء خواندی و در حال وقف بی یاء آنکه از آن رجوع کرد و در هر دو
بی یاء خواند برای آنکه سر آیه است و این قرائت ابن عامر است و عاصم و اختیار ابو عبید اتباعا للمصحف و ابن
کثیر و یعقوب در حالتی الوصل و الوقف بی یاء خوانده‌اند و خلیل ابن احمد گفت حذف یاء با اتفاق سر آیه کفت
و اهل معانی کفتند مراد آنکه کرد که شب آرام دارد و راه رونده باب قولهم لیل قائم و نهار صائم فراء
کفت عرب یاء بسیار بیفکنند و الکفاء کنند بکسره چنانکه مهتد و المتعال قال الشاعر کفاک ما تلیق درهما
جودا و اخوی نعط بالسیف دما اراد نعطی فاکتفی بالکسرة عن الیاء و قال الاخر لیس یخفی یسارتی
قدر قومی و لقد یخف شیمتی اعساری مورج کفت اخفش را پرسیدم از این مسئلت کفت تکلم بالکسائی
در سرای من خدمت نکنی کفت یکسال تمام خدمت کردم و انکه کفتم یار تا وجه این چیست کفت برای انکه معروف
از وجه خود چون شب نرود و روز نرود چون او را صرف کنم الا وجه خود حظ او را ناقص کنم و مثله و ما کانت امک
بغیا چون صرف کرده او را از باغیه تاء تانیث او بیفکند و من میکویم که در هر جا که یاء افتاده است اشاره
باینکه در آن فعل و اسم مقصود تمام است یا در آن خلاف ظاهر و مجازی هست یا آنچه موجب بر حالی دال
و افر دلی است باب دوم ~~[illegible]~~ باب یاز دهم در استعاذه و بسمله و در آن دو فصل است
فصل اول در استعاذه و آن بمعنی پناه و زنهار خواستن است و نهار داشتن خواستن است [illegible] و قراء
در اداء آن اخفا یاء بر دلت [illegible] از شر شیطان و وسوسه او بهر لفظ که باشد بیش از شروع در
زیرا که حق تعالی در سوره نحل میفرماید که فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم یعنی چون خواستی
که قرآن را بخوانی پناه جوی بخدا از شر دیو رانده شده تا در اثنای خواندن آن از وسوسه او ایمن باشی و خطاب
بحضرت رسالت است صلی الله و مراد امت چنانکه بعضی کفته‌اند و من میکویم که ممکن است که خطاب عام باشد و
هر فردی از افراد امت را شامل باشد و اکر خطاب مخصوص آنحضرت باشد استعاذه امت بدلیل آنکه
و تبعیت بالطریق اولویت زیرا که هر کاه آنحضرت با وجود نبوت طهارت و عصمت مامور باستعاذه باشد دیکر
کران [illegible] منزل راه از وساوس شیطانی در ایشان راه یابد و مبیا بالطریق اولی مامور بان
خواهند بود و عبارت قائل که خطاب بحضرت رسالت است و مراد امت ظاهرش درست نیست زیرا که از کر
در معنا میکویند که حضرت مخاطب نتواند بود و لکن فعل از او در مرتبه عصمت و جلالت آنحضرت باشد و بعضی
استعاذه را تفسیر کرده‌اند باعوذ بالله من الشیطان الرجیم و اعوذ بالله کفتن و این تفسیر درست نیست زیرا که

اکر

آن دلالت نمیکند مکر بر پناه جستن بخدا از شر شیطان پس مطالب بهر لفظ که طلب کند مقصود و مطلوب
حاصل شود چنانکه میفرماید که و اسئلوا الله من فضله یعنی خدا را سوال کنید از فضل او و [illegible] آن را
نمیبین لفظی که مامور به باشد و دیکری جایز و محض باشد معین است که از اطلاق آن فهمیده میشود و آنچه اهل
از ابن مسعود و غیر او از رسول صلعم روایت کرده که آنحضرت آنرا تصحیح نموده است چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد بلی
در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که بعد از آن حضرت امام حسن ابو محمد امام قائم علیهما السلام
فرمود که اما قول الله خدا تو را بسوی آن خواندن فرموده تو را بان در نزد خواندن قرآن که اعوذ بالله
السمیع العلیم من الشیطان الرجیم است تا آنکه میفرماید که استعاذه از جمله الخیری است که خدا امر کرده کوشش را بان
در نزد خواندن آیات قرآن [illegible] فرموده پس الجواب جل ذکره فرموده که فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله
من الشیطان الرجیم تا آخر آنچه فرموده و لیکن ظاهر آنکه تعیین این صیغه و وجوب آن کفته است و این خلاف اتفاق
چنانکه مذکور خواهد شد پس احتمال اظهار خوبی حرف میشود که بر افضل و اکمل افراد یا فردی از افراد مامور به
و در مجمع میکوید که استعاذه طلب دفع ادنی است بالتجاء بر وجه فروتنی و اظهار خواری و بمعنا ای دوای
کرده است که پناه جوید بخدا از وسوسه شیطان در نزد قرائت خویش تا آنکه در تلاوت او لغزش و در تاویل او خطا
دست بهم نرساند کوید سالم باشی و استعاذه در نزد تلاوت مستحب است و واجب نیست بلا خلاف در نماز و خارج نماز و
محلی در کتاب علی الحیة میکوید که شرط چهارم از آداب قرآن استعاذه و خلافی نیست در آنکه وقت شروع
بقرائت کند استعاذه مستحب است و ملا عماد استرابادی در معزده عام میکوید که استعاذه که معنی اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم کفتن سنت است و بعضی برآنند که واجب است و در تحفه سناسی میکوید که اعوذ بالله کفتن
در اول تلاوت سنت است بدون قول وجوب و بیضاوی میکوید که جمهور برآنند که این امر از برای استحباب است و من
میکویم که ظاهر آیه آنست که آنکه قائل بوجوب است متمسک بظاهر ارشاد و این حمل بر استحباب و فهم اتباع
قاعده کرده آیند است و این قواعد از اهل عرف تا آنکه در غیر از آن مثال و مدرک است که در نزد اهل اعتبار شود و در بعضی
امر و هر چند که متعارف وجوب باشد چنانکه در حق مثال است لیکن در غیر مقام دعاء و ارشاد و نصیحت
و حض بر خیر و اخلاق زیرا که از شنیده او امری که در این مقامات طرح غیر از استحباب چیزی بفهم نمیرسد
و بسوی ذهن نبادر نمی‌کند زیرا که بالفظ قرینه باشد که دلالت کند بر استحباب یا شنونده در خارج بر عدم وجوب
مطلع باشد و لهذا لفظ وجوب و حرمت در امثال این مقامات بر استحباب و کراهت محمول میشود و چه دیکر از برای فهم

عدم وجوب استعاذه آنست که قرائت قرآن سنت است پس باید که استعاذه نیز سنت باشد زیرا که ممتنع است
که چیزی واجب باشد از برای غایت و مقصود دیگر سنت است و وجوب قرائت در نماز و غیر آن بعذر و ما
که موجب اطلاق آن میشود زیرا که آن عارض است و آن را در اول بیش لازم نمیشود در آن باید گفت و ملا عماد گفته اذکر
تفصیل در جهر و اخفات آن که بعد از این مذکور میشود میگوئیم که آهسته گفتن در جمیع احوال در اکثر تلاوت گفتن
که از بعض قراء مثل نافع و حمزه نقل شده از صحیح و معمول به نیست و من میگویم که بغوی در معالم التنزیل
میگوید که استعاذه سنت است در غیر قرائت قرآن و اکثر علماء بر اینند که استعاذه پیش از قرائت
است و ابو هریره گفته که بعد از آنست و ظاهر آیت که قائل گفتن در آخر ملاحظه تمسک بظاهر فاذا قرأت باشد
ولکن خطا و اشتباه است زیرا که معنی آیت اراده قرائت است چنانکه در ترجمه آیه گذشت و بسیاری از اوقات
بعد از اراده آن تعبیر میکنند در قرآن مجید نیز بسیار است از آن جمله آیه وضوء است زیرا که وضو پیش از قیام
بنماز است نه بعد از آن و در کنز المعانی در شرح قول شاطبی که اخفاؤه فصل اباه وعاتنا و کم
من فتی کالمهدوی فیه اعملا میگوید که حرف یا ان که تعوذ از اقسام کلام که علمای ما که حافظ
علوم اند اکرام که اظهار اخفاء را یعنی مطلق است پس تقید آن با اخفاء خلاف ظاهر است و کسی که بگوید که تعبیه
بجهر نیز خلاف ظاهر است زیرا که مقصود اظهار شعار قرآنست و جهر از برای شعار آن ظاهر تر است
و فا در رمز حمزه و الف رمز نافع و واو در وعاتنا از برای فصل است یعنی اخفاء آن از حمزه و نافع روایت
شده است و در قول ناظم که میگوید و اخفاؤه فصل اشاره بسوی آنست که اخفاء از برای فصل و تعریف قرء
میان قرآن و غیر آنست و شاطبی در اول باب استعاذه میگوید که اذا ما اردت الدهر تقرأ فاستعذ
جهارا من الشیطان بالله مسجلا و در شرح مذکور است که میگوید چون قرائت قرآن را اراده کنی در
سایر ازمان پناه بخدا از شیطان ببر و آشکارا در حالتیکه مطلق است از برای همه قراء در جمیع
قرآن و اختصاص بقاری و بسوره و جزوی ندارد و بعد از آن میگوید که آنکه جهر میگوید است در حضور کسیکه
قرائت [illegible] اما کسیکه در حین خلوت یا در نماز [illegible] اخفاء آن اولیست و ملا عماد استرابادی میگوید
که استعاذه را بلند باید گفت اگر حضور قاری یا مستمع باشد و اگر مستمع نباشد یا در نماز باشد آهسته باید خواند و محقق
ثانی در جامع المقاصد میگوید که جماعتی گفته اند که تعوذ سنت است در رکعت اول پیش از قرائت در نزد جمیع
علمای ما پس اگر آن را فراموش کند بعد از آنکه محلش فوت شده باشد آن را تدارک نمیکند و سنت است که آن را
آهسته بگوید هر چند که در نماز جهریه باشد اگر [illegible] و اگر آن را بلند بگوید باکی نیست بجهت روایت
ابی سعید [illegible] که او در پشت سر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نماز کرد پس آنحضرت استعاذه را بلند

فرمود

فرمود بعد از آن بسم الله الرحمن الرحیم را جهر نمود و بیضاوی میگوید که در این باب که دلیل است بر اینکه نماز کرد او در هر رکعتی
استعاذه میکند زیرا که حکم که مرتب بر شرط باشد بتکرار آن شرط مکرر میشود قیاسا و لکن ممنوع است و بر فرض تسلیم
مردود است بآنچه دلالت میکند بر عدم تکرار در نماز و بآنکه حاصل تعلیق که در امثال این تکرار تکرار لازم باشد
آن لازم میآید که در قرآن خواندن با فاصله جزئی یا بدون فاصله بتکرار سوره یا سوره دیگر خواندن استعاذه باید کرد
و آن خلاف اجماع مسلمین است و علامه مجلسی میگوید که در کیفیت استعاذه میان قراء اختلاف است و مشهور میان علمای
شیعه یکی از دو صورت است اول اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و آن میان شیعه و سنی مشهور تر است دوم اعوذ بالله السمیع العلیم
من الشیطان الرجیم و در بعض از روایات شیعه بعد از من اعوذ بالله ان یحضرون وارد شده است و در بعض از روایات
استعیذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم وارد شده است و در بعض بجای استعیذ اعوذ وارد شده
است و در بعض اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو الفتاح العلیم وارد شده است و لکن دو وجه اول از همه اولیست
و در مجمع میگوید که قراء اتفاق کرده اند بر تلفظ بتعوذ پیش از بسم الله لکن پس ابن کثیر و عاصم و ابو عمرو میگویند که اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم و نافع و ابن عامر و کسائی میگویند که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم و حمزه
میگوید که استعیذ بالله من الشیطان الرجیم و در روضه کافی در خطبه از خطبهای امیر المؤمنین علیه السلام مسطور است
که آنحضرت بعد از وصف قرآن و ذکر قول خدای عز و جل و اذا قرئ القرآن فاستمعوا له و انصتوا لعلکم ترحمون
فرمود که استعیذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و العصر ان الانسان لفی خسر و در جامع المقاصد
مذکور است که صورت تعوذ آنست که بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و اگر اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم
بگوید نیز جایز است و ملا عماد استرابادی میگوید که صیغه او بمذهب [illegible] اعوذ بالله من الشیطان الرجیم [illegible] تقریب
است و اگر زیاده بر این نماید نیز جایز است و در روایت از حضرت رسول [illegible] وارد شده و شیخ شاطبی تقریر
بآن نموده بقول علی ما اتی فی النحل یسرا و ان تزد لربک تنزیها فلست مجهلا اما آنچه در سوره
نحل وارد شده پیش از این گذشت و در کنز المعانی در شرح این بیت میگوید که استعاذه را زیاده کن بر آنچه در سوره
نحل وارد شده بجهت تنزیه باینکه بگوئی اعوذ بالله السمیع العلیم یا اعوذ بالله العظیم من الشیطان الرجیم و امثال آن
پس باشد بسوی جهل منسوب نشوی زیرا که آن نیز مروی است و شاطبی بعد از این میگوید و قد ذکروا
لفظ الرسول فلم یزد ولو صح هذا النقل لم یبق مجملا و در شرح مذکور است که یعنی جماعتی از قراء [illegible]
چند از رسول صلی الله علیه [illegible] که آنحضرت [illegible] بر آنچه در نحل وارد شده مثل [illegible] جبیر
ابی مطعم روایت شده که رسول صلی الله علیه میفرمود که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و از ابن مسعود روایتی
که پیغمبر خواند که اعوذ بالله السمیع العلیم حضرت فرمود که بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و مردود ضعیف

و معارض است بآنچه از آن صحیحتر است مانند آنچه ابو داود از حدیث ابو سعید خدری اخراج کرده که رسول خدا صلی الله علیه
چون در شب بر میخاست میفرمود که اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم من همزه و نفخه و نفثه و ناظم بسوی
ضعف اشاره نموده بقول خویش که ولو صح هذا النقل لم یبق مجملا زیرا که لولا برای امتناع چیزیست بجهت امتناع
غیر آن و در کشاف میگوید که از عبد الله پسر مسعود مرویست که گفت بر رسول صلی الله علیه خواندم و گفتم که اعوذ
بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم حضرت فرمود که ای پسر ام عبد بگو که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
همچنین جبرئیل بمن گفت که آنرا از قلم و او آنرا از لوح محفوظ نقل میکرد و بیضاوی در تفسیر نیز همچنین ذکر کرده
مگر آنکه بجای بالسمیع بالله السمیع نقل کرده و ام و ای پسر ام عبد را از میان انداخته و بغوی در معالم التنزیل
از عمرو بن مره روایت کرده که گفت شنیدم از عاصم ابن جبیر ابن مطعم از پدرش که رسول خدا صلی الله علیه دیدم که نماز
میکرد راوی میگوید که پس حضرت سه مرتبه فرمود که الله اکبر کبیرا و سه مرتبه فرمود که والحمد لله کثیرا و سه مرتبه فرمود
که و سبحان الله بکرة و اصیلا و فرمود که اللهم انی اعوذ بک من الشیطان الرجیم من همزه و نفخه و نفثه و ملا عماد
استرابادی میگوید که آنچه زیاده از اعوذ بالله من الشیطان الرجیم اخیر صحیح است و فقیر از استاد خود شیخ سید حسن
الحسینی الاسترابادی المعروف بالسید المقری نقل دارد هشت وجه است اول اعوذ بالله السمیع العلیم من
الشیطان الرجیم دوم اعوذ بالله العظیم من الشیطان الرجیم سیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو
السمیع العلیم چهارم اعوذ بالله العظیم السمیع العلیم من الشیطان الرجیم پنجم اعوذ بالله العظیم من الشیطان
الرجیم ان الله هو السمیع العلیم ششم اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم
هفتم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و استفتح الله و هو خیر الفاتحین هشتم اعوذ بالله العظیم و بوجهه الکریم
و سلطانه القدیم من الشیطان الرجیم و من میگویم که از آیه شریفه و اما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ
بالله انه سمیع علیم و انه هو السمیع العلیم چنانکه در سوره اعراف و فصلت واقع شده و از فاستعذ بالله
انه هو السمیع البصیر که در سوره مؤمن است و از غیر آن استنباط وجوه دیگر میشود و جایز است وقف
بر استعاذه و ابتدای بما بعد آن و وصل آن بما بعد خواه قرآن خواه بسمله باشد و خواه غیر آن و فصل دوم در
بسمله و بسمله بفتح باء و میم با سکون سین در اینجا بمعنی بسم الله الرحمن الرحیم گفتن است نه بسم الله فقط
هر چند که در غیر این موضع در اصل معنی آن خلاف باشد بدانکه قالون و کسائی و عاصم و ابن کثیر در
دو سوره تلفظ به بسم الله الرحمن الرحیم کرده اند و باقی قراء او آن را [illegible] دلیل فرقه اول نوشتن
صحابه است آنرا در مصاحف و آنچه از ابن عباس روایت شده که چون بسم الله الرحمن الرحیم فرود آمد دانستیم که

از دلائل و دلیل فرقه دوم آن حدیث است که از ابن مسعود روایت شده که ما صحابه عادت داشتیم که باسمک اللهم مینوشتیم
و چون بسم الله مجریها نازل شد بسم الله نوشتیم و چون قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن نازل شد بسم الله الرحمن الرحیم
و چون انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم نازل شد آنرا نوشتیم و بغوی میگوید که شعبی گفت که رسول صلی الله علیه
در [illegible] بر رسم و عادت قریش باسمک اللهم مینوشت تا آنکه وقتی که ارکبوا فیها بسم الله مجریها و مرسیها
نازل شد پس بسم الله نوشت تا آخر الحکایت و قراء اول که غیر از قالون اند آنرا که از هر سوره شمرده اند و از اکثر
آن آیه از سوره فاتحه شمرده [illegible] در سوره نمل که آن [illegible] و بغوی میگوید
که در آیه بسمله خلاف کرده اند پس قراء مدینه و بصره و فقهای کوفه بسوی آن رفته اند که از فاتحه است و [illegible] بعض
از سورها و افتتاح و ابتدای آن بجهت تیمن و تبرک است و قراء مکه و کوفه و اکثر فقهای حجاز بسوی این رفته اند
از فاتحه است و جزو از سورهای سایر سورها نیست و نوشته نشده مگر بجهت فصل و جدائی و جماعتی بسوی این رفته اند
اند که بعض از فاتحه و از هر سوره آیت مگر سوره برائت و این قول ثوری و ابن مبارک است و شافعیه بر آنکه
آن در سایر مصاحف بخط سایر قرآن نوشته شده و در کشاف میگوید که قراء مدینه و بصره و شام و فقهای ایشان
بر اینند که تسمیه آیه از فاتحه و غیر آن از سورها نیست و نوشته شده مگر بجهت فصل و تبرک بابتدای بآن
چنانکه ابتدا کرده از امور صاحب قدری ابتدا شده و قراء مکه و کوفه و فقهای ایشان بر اینند که آیه از فاتحه و از هر سوره است
و همین مضمون را بیضاوی نیز ذکر کرده و لیکن بطوری خوشتر و اوضح بیان کرده و حمزه در میان هر دو سوره وصل کرده
زیرا که همه قرآن در نزد او یک سوره است و ابن عامر و ورش و ابو عمرو تخییر میان وصل و سکت قائل اند و لیکن
در این تخییر نص از ابن عامر و ابو عمرو وارد نشده بلکه آن اختیار شیوخ است از برای ایشان و آن قول ابن غلبون
و حافظ ابو عمرو دانی است و در بسمله از ورش خلافست زیرا که بعض از ایشان فصل بر تسمیه و بعض از ایشان
وصل را نقل کرده اند و سکت ایشان در حالیکه بقدر تنفس کردن است بی وصل اختیار شده زیرا که سکت در سکت
اشعار بتمام شدن سوره [illegible] کفایت میکند و بعض از قراء در چهار سوره بعض تعیین و دلیلی از برای
ایشان بسمله را بعمل آورده [illegible] از ایشان در این باب وارد شده باشد و همین بعض از برای
حمزه در اینجا چهار سوره بسکت اکتفا کرده زیرا که مذهب حمزه وصل است و دفع وهم کردن قاری
توهم که بسکت حاصل میشود و چون ابتدا او کنی بسوره از سور قرآن ناچار است از بسمله در نزد آنانکه
بسمله را بعمل آورده اند و آنانکه آن را بعمل نیاوردند بجهت نوشتن آن در مصحف و بجهت آنکه ایشان را از اول وصل کرد
در درج [illegible] و در ابتدای ثابت [illegible] مگر سوره توبه که در اول آن بسمله نباید گفت خواه اول سوره [illegible]

وصل کنی و خواه بآن ابتدا کنی در نزد جمیع قراء زیرا که این سوره نازل شده از برای ... و طرح و شکستن عهد
و رفع امان با شمشیر و بسمله اثر امان و رحمت است پس با یکدیگر مناسبت ندارند چنانکه از امیر المؤمنین علیه السلام
مرویست و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که انفال و براءة یک سوره‌اند و چیزی ... سعید ...
نیز روایت شده چنانکه در مجمع مذکور است و در سوره فاتحه ناچار است از بسمله خواه بآن ابتدا شود و خواه
وصل شود بسوره ناس زیرا که در حقیقت بآن ابتدا می‌شود و اگر چه در نزد ختم آن خوانده شود زیرا که
مقصود ابتدای ختم دیگر است و قاری در نزد جمیع قراء ... ابتدای ... است در میان
میان بسمله بجهت ابتداء و ترک کند زیرا که موضع آن اوائل سور است و از این جهت در مصاحف نوشته شده
و در آخر سوره توبه ... و ظاهر عبارت شاطبی که میگوید و لا بد منها فی ابتدائک سورة
سواها و فی الاجزاء خیر من تلا ... است ولیکن دور نیست که ترک اولی باشد و اطلاق
و ملا عماد در حاشیه ... میگوید که از حفص و شعبه ... از طریق نشر ... تجویز بسمله در اجزاء ...
و از برای بسمله در میان دو سوره باعتبار قطع چهار حالت است اول وصل کنی ... آخر سوره پیش
را به بسمله و بسمله را با اول سوره بعد وصل کند دوم قطع کند از اول و آخر باعتبار وقف آخر سوره پیش و بسمله
و ابتدای بسوره بعد و این دو حالت متوسط است سیم وصل آن با اول باعتبار وقف ... بسمله و ابتدای
بعد و این وجه مکروه است و در نزد صاحب مجمع ... جایز است و ظاهر کلام شاطبی نیز اینست از اینجا که میگوید
و مهما تصلها مع اواخر سورة فلا تقفن الدهر فیها فتثقلا زیرا که ... است که بسمله را اگر
از برای افتتاح است از برای اختتام قرار دهد چهارم وصل کند با آخر باعتبار وقف بر آخر سوره
پیش و بس و این وجه صحیح است چنانکه در کنز المعانی گفته و ملا عماد وجه سیم را ممنوع و چهارم را اولی وجوه
دانسته ولیکن انسب بالحق در باب وقف ... مذکور شد از قراءة ... بار طرق ... شاطبی
است چنانکه در سایر اهل سنت و در مجمع مذکور است که اما قراء حمزه و خلف و یعقوب و یزیدی فصل
... میان سور به بسمله ترک کرده‌اند و باقی قراء در میان آنها به بسمله فصل کرده‌اند مگر میان سوره انفال و توبه
و مذهب ما گروه امامیه اینست که بسم الله الرحمن الرحیم آیه از سوره حمد و از هر سوره است مگر سوره توبه
در میان ما جمع علما است و احدی از علمای ما در این خلاف نکرده و اخبار در این باب از طرق ما و ایشان بسیار
... و انکار آن منکر است از آن جمله از طرق ایشان از ابن عباس روایت است که هر که ترک کند صد و چهارده آیه را
از کتاب ترک کرده و در این ظاهر اشکالی هست زیرا که سوره توبه بسمله ندارد اتفاقا و رفع آن اشکال از قول
... با دخال بسمله نمل کرده‌اند و در جامع المقاصد میگوید که از ابن عباس روایت است که گفت ... صد و چهارده
آیه ... از ایشان نخواندند بسم الله الرحمن الرحیم را در اول سوره‌ها ... طرق

[illegible]

ما چنانکه در مجمع ذکر کرده و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمود ... خدا لعنت کند
که قصد کنند بسوی بزرگترین آیه از کتاب خدا پس گمان کنند که ذکر آن بدعت است هر گاه اظهار کنند آن را و آن بسم الله
الرحمن الرحیم است و ابن بابویه رحمه الله علیه در عیون از امیر المؤمنین ع روایت کرده که رسول خدا صلعم فرمود که خدای عز و جل
فرمود که فاتحة الکتاب را در میان خود و بنده خود قسمت کردم پس نصف آن از برای من و نصف آن از برای بنده من
است و از برای بنده من است آنچه سؤال کند چون بگوید بسم الله الرحمن الرحیم خدای عز و جل جلاله میفرماید که بنده من
بنام من آغاز کرد و بر من واجب و سزاوار است که امور او را از برایش تمام و کامل کنم و از برای او در همه احوال
احوالش مبارک گردانم تا آنکه میگوید که با امیر المؤمنین علیه السلام عرض شد که یا امیر المؤمنین علیه السلام ما را خبر ده از بسم الله
الرحمن الرحیم که آیا از فاتحة الکتاب است فرمود آری رسول خدا صلعم آن را میخواند و آن را یک آیه از آن میشمرد
و میفرمود که فاتحة الکتاب همان سبع المثانی است و نیز در عیون ... را ذکر کرده که در تفسیر حضرت امام حسن عسکری
صلوات الله علیه موجود است و آن اینست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که رسول خدا صلعم فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
یک آیه از فاتحة الکتاب است و آن هفت آیه است که تمام میشود به بسم الله الرحمن الرحیم است شنیدم از رسول خدا صلعم
که میفرمود به درستیکه خدای تعالی بمن فرمود که یا محمد و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم پس امتنان
و اظهار منت را بر من بتنهائی ساخته بفاتحة الکتاب و آن را در مقابل قرآن عظیم قرار داده و به درستیکه فاتحة الکتاب
اشرف چیزیست که در کنوز و گنجهای عرش است و به درستیکه خدای عز و جل محمد را صلعم بآن تخصیص و تشریف داده
و هیچیک از پیغمبران خود را در آن با او شریک نکرده مگر سلیمان علیه السلام که بسم الله الرحمن الرحیم را از آن باو عطا
فرموده از بلقیس حکایت میکند در هنگامی که گفت انی القی الی کتاب کریم انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم
و از اینجا ثابت ترجیح عدد اهل مکه و کوفه که بسمله را یک آیه و صراط الذین تا آخر سوره را یک آیه دانسته‌اند بر عدد غیر
ایشان که بسمله را تا رب العالمین یک آیه و صراط الذین انعمت علیهم را یک آیه کرده‌اند معلوم میشود ...
در فرش حروف بترتیب سور قرآن از سوره فاتحة الکتاب تا سوره ناس سورة ام الکتاب و لها اسماء اخر
ملک کسائی و عاصم بالف در میان میم و لام خوانده‌اند که اسم فاعل باشد و باقی قراء بحذف الف میخوانند که صفت
مشبهه باشد بمعنی پادشاه و بیضاوی دوم را مختار دانسته و اول نظر بتفسیر امام علیه السلام اولی است الصراط
و صراط در باب حرف مذکور شد علیهم در هر دو موضع در باب ضمائر مذکور شد غیر در باب تواتر قرات سبع
مذکور شد یاء اضافه و زوائد هیچیک در این سوره نیست سورة البقرة صراط در دو موضع مذکور شد

[illegible]

الم در باب مد و قصر مذکور شد و ما یخدعون کوفیین و ابن عامر آن را بفتح یاء و دال و سکون خاء خوانده‌اند که از خدع
و فریب دادن باشد و باقی قراء بضم یاء و فتح خاء خوانده با الف بعد از آن و کسر دال میخوانند چون یخادعون که از
مخادعه و یکدیگر را فریب دادن باشد و اول اولیست یکذبون کوفیین بفتح یاء و سکون کاف و تخفیف ذال خوانده‌اند
که از تکذیب ... باشد و صاحب مجمع نظر بما قبل و ما بعد آن اول را اولی دانسته و چون نظر بتفسیر امام علیه
السلام دوم را اولی میدانیم قیل در دو موضع مذکور شد ... هم بفتح یاء و ضم میم اتفاق شده و بیضاوی قراءت
ابن کثیر را بضم یاء و کسر میم ... لا یستحیی دو یاء است و در مجمع میگوید که از ابن کثیر یستحی بیک یاء روایت شده
است و در کشاف گفته است که ابن کثیر در روایت شبل یستحی بیک یاء خوانده است و هو مذکور شد انبئهم
در مجمع میگوید که از ابن عامر بکسر هاء بهمزه و کسر هاء روایت شده و باقی قراء بضم هاء میخوانند فازلهما
حمزه بتخفیف لام و الف پیش از آن خوانده که از ازاله و دور گردانیدن باشد و باقی قراء بدون الف و تشدید
لام خوانده‌اند که از زلل ... باشد و آن اولی است فتلقی آدم من ربه کلمات ابن کثیر
بنصب آدم و رفع کلمات خوانده و باقی قراء برفع آدم و نصب کلمات خوانده‌اند و دوم اولیست و لا یقبل منها
شفاعة ابن کثیر و ابو عمرو بتاء قرشت و باقی قراء بیاء حطی خوانده‌اند و علی هذا در این سوره و سوره اعراف
و طه ابو عمرو بتاء قرشت بدون الف در میان واو و عین خوانده و باقی قراء با الف ... خوانده‌اند و اول
از وعد است بمعنی وعده دادن و دوم از مواعده است و آن یکدیگر را وعده دادن است ... در هر دو موضع
موضع مذکور شد نغفر لکم در این سوره و سوره اعراف ابو عمرو و کوفیین و ابن کثیر بنون مفتوح و کسر فاء
خوانده‌اند و نافع در اینجا بضم یاء حطی و فتح فاء و اتفاق دارند و در مجمع قرائت نغفر بنون را اختیار دانسته زیرا که
آن با الجمع مقدم شده انبیاء است قبل مذکور شد النبیین در باب همزه مذکور شد و الصابئین مذکور شد
... هزوا در ... و کفوا در سوره توحید حمزه بسکون زای و فاء خوانده‌اند که
تخفیف و باقی قراء بضم هر دو میخوانند بنا بر اصل و حمزه هر گاه بر این دو لفظ وقف کند همزه را بدل میکند
بواو بجهت پیروی کردن رسم الخط قرآن بجهت آنکه بواو نوشته شده بود و حفص در حالت وصل و وقف هر دو را بواو
خوانده و دیگران بهمزه میخوانند و ملا عماد استرابادی در تحفه ... از حمزه نقل حرکت ... نقل کرده و گفته که در وقف
نقل میکند حرکت همزه را بفاء و همزه را حذف میکند پس میگوید کفا و در مجمع میگوید که حمزه و اسماعیل از نافع و عباس
از ابو عمرو هزوا و کفوا بتخفیف و همزه خوانده‌اند در هر جای قرآن و حفص از عاصم بضم زای و فاء بغیر همزه خوانده
و یعقوب هزءا بضم زای و کفوا بسکون فاء خوانده و باقی قراء بضم هر دو و بهمزه خوانده‌اند و در سوره توحید ... عباس

ابو عمر

که ذب باشد بمعنی دروغ گفتن و باقی قراء بضم یاء و فتح کاف و تشدید ذال خوانده‌اند که از ...

باو بدل هاء ...

مواعده بناء ...

و ابن عامر بضم تاء قرشت و فتح فاء خوانده‌اند و نافع و ابن عامر در سوره اعراف در ضم تاء و فتح فاء ...

ابو عمرو و خلف و رویس را ذکر کرده و بیضاوی در اینجا قرائت سکون را قرائت حمزه و اسماعیل از نافع و در سوره توحید
قرائت حمزه و یعقوب و نافع در روایتی دانسته ... مذکور شد عما تعملون افتطمعون ابن کثیر یعملون بیاء حطی و باقی
بتاء قرشت خوانده‌اند و بیضاوی قرائت اول را نسبت بنافع و یعقوب و خلف و ابو بکر نیز داده و آن اشتباه است
چنانکه بیاء و در مجمع میگوید که در قول خدای تعالی و ما الله بغافل عما تعملون ... پس ابو جعفر بتنهائی در هر دو
قرآن بیاء خوانده و حمزه و کسائی اول را بتاء و دوم را بیاء خوانده‌اند در هر دو قرآن و از ابن کثیر و نافع و عاصم و ابو عمرو خلاف ... است
خطیئته نافع با الف بعد از همزه خوانده که جمع خطیئه باشد یعنی گناهان و دیگران بدون الف خوانده‌اند که مفرد باشد و مراد
از آن شرک است یعنی جنس گناه و دوم اولی است لا یعبدون حمزه و کسائی و ابن کثیر بیاء حطی و باقی قراء بتاء قرشت
خوانده‌اند و نظر بتفسیر امام علیه السلام اول اولیست حسنا حمزه و کسائی بفتح حاء و سین خوانده‌اند یعنی گفتار
و باقی قراء بضم حاء و سکون سین خوانده‌اند یعنی گفتار صاحب نیکوئی یا هر دو مصدرند چون رشد و رشد
تظاهرون در این سوره و تظاهرا در سوره تحریم کوفیین بتخفیف ظاء خوانده‌اند بنا بر حذف تاء دوم از
تتظاهرون و تتظاهرا بوده و باقی قراء بتشدید ظاء خوانده‌اند بنا بر ادغام تاء در ظاء اسری حمزه بفتح همزه
و سکون سین بدون الف بعد از آن خوانده و باقی قراء بضم همزه و فتح سین با الف بعد از آن خوانده‌اند و هر دو
جمع اسیرند چون جریح و جرحی و قدیم و قدما ... تفدوهم نافع و کسائی و عاصم بضم تاء و فتح فاء با الف بعد
از آن خوانده‌اند که از مفاداه باشد و دیگران بفتح تاء و سکون فاء بدون الف خوانده‌اند که از فداء باشد و هر دو از
اسیری ... است و فدیه دادن و هو مذکور شد ... بیضاوی گفته است که از عاصم در روایت مفضل
... تردون بخطاب خوانده‌اند عما تعملون اولئک نافع و شعبه و ابن کثیر بیاء حطی و دیگران بتاء قرشت خوانده‌اند و نظر
در اینجا شعبه را ذکر کرده و در لفظ سابق او را ذکر کرده و علت آن خلط مقام است و تخصیص ... اول ... دوم
بتفسیر امام علیه السلام اولی است القدس در این سوره و در غیر آن ابن کثیر بسکون دال خوانده و دیگران بضم آن میخوانند
و هر دو بمعنی پاکیزه است و مراد از روح القدس در اینجا جبرئیل است غلف در مجمع میگوید که در قرائت مشهوره ... که از ابو عمرو
بسکون لام است و در شواذ غلف بضم لام از ابو عمرو روایت شده است و در کشاف مذکور است ... و آن قرائت
غلف ... روایت شده است و بغوی گفته است که ابن عباس غلف بضم لام خوانده است و در تفسیر امام علیه السلام
اعرف است و آن جمع غلاف است و اول مخفف آنست چون رسل و رسل یا جمع اغلف است ...
بعد از ذکر هر دو قرائت و معنی هر یک مذکور است که هر دو حق است و تحقیق که این ... هر دو ...
قرات

لفظ را در جمیع مواضع از قرآن خوانده در اول آنکه باشد با واو یا با فاء یا [illegible] خواه مبنی للمفعول باشد
یا مبنی از برای فاعل بشرطیکه اول آن مضموم باشد ابن کثیر و ابوعمرو نون بیش از زای و تخفیف زای خوانده اند بسکون
که از انزال باشد و دیگران بفتح نون و تشدید زای خوانده اند که از تنزیل باشد و ابوعمرو در ان الله قادر علی ان ینزل
در سوره انعام از این قاعده تخلف کرده و تشدید خوانده چنانکه ابن کثیر در و ننزل من القرآن و حتی تنزل در سوره بنی
اسرائیل از آن تخلف کرده [illegible] حمزه و کسائی بتخفیف انزلها در سوره مائده و ینزل الغیث
[illegible] در سوره [illegible] لقمان و شوری با ایشان موافقت دارند و در تشدید و ما ننزله الا بقدر معلوم در
سوره حجر خلاف ندارند و اما در ما ننزل الملائکة در اول آن خلاف است آنکه گذشت و خواهد شد و صاحب مجمع و بغوی و بیضاوی
در نقل قرائت این لفظ غلط و اشتباه کرده اند قبل و هو و انبیاء و یاد کرد مذکور شد و بیضاوی در سوره نحل در ننزل
الملائکة بعد از نقل قرائت ابن کثیر و ابوعمرو میگوید که شعبه ینزل الملائکة بنا بر مضارع مبنی للمفعول از تنزیل
خوانده جبرئیل در دو موضع این سوره و یکموضع از سوره تحریم حمزه و کسائی و شعبه بفتح جیم و راء و همزه مکسوره
بعد از راء و یاء ساکن بعد از همزه خوانده اند مگر شعبه که از همزه یاء ساکن را یاد کرده است و باقی قراء بکسر جیم
و راء و ترک همزه خوانده اند مگر ابن کثیر که جیم را بفتح میخواند پس در این لفظ چهار قرائت است جبرئیل بروزن
جبرئیل زنجبیل از برای حمزه و کسائی و جبرئل بروزن جحمرش از برای شعبه و جبریل بروزن سجّیل از برای
حفص و ابوعمرو و ابن عامر و نافع و جبریل بروزن زنبیل از برای ابن کثیر و بیضاوی بنا بر بعضی از نسخ انوار
قرائت حمزه و کسائی و چهارم در قرائت ابن کثیر و دوم از قرائت عاصم و سیم از قرائت باقی قراء داشته و در دوم و سیم
اشتباه کرده است و بنا بر بعض از نسخ موافق است بالجمله در اول گذشت و در مجمع میگوید که حمزه و کسائی و ابوبکر
مگر یحیی جبرئیل بفتح جیم و راء با همزه خوانده اند بروزن جبرعیل و یحیی همچنین روایت کرده است مگر آنکه او یاء بعد از
همزه را حذف کرده پس مثل جبرعل گفته و ملا عماد استرابادی در خاتمه معوذه عاصم میگوید که شعبه از قرش
طریق نزد وطی اثبات یاء میکند بعد از همزه جبرئیل میکائیل شعبه و حمزه و کسائی و ابن کثیر و ابن عامر بعد از الف همزه مکسوره
و یاء را زیاد کرده اند و نافع بزیادتی همزه بدون یاء خوانده بروزن میکاعل و حفص و ابوعمرو بدون همزه و یاء خوانده
اند بروزن میعاد و در مجمع این قرائت را نسبت باهل بصره و دوم را باهل مدینه و اول را بباقی قراء داده و در
اول و آخر اشتباه کرده است و بیضاوی بنا بر بعض از نسخ قرائت سیم را نسبت با بوعمرو و یعقوب و عاصم داده
و بنا بر بعضی از نسخ موافق است بالجمله در اول گفتیم و از عکرمه منقول است که جبر و میک [illegible] در لغت سریانی بمعنی
بنده است و ال و ایل خداست و معنی این دو لفظ عبدالله یا عبدالرحمن است و لکن الشیاطین ابن عامر و حمزه
و کسائی بتخفیف نون لکن و کسر آن بجهت التقاء ساکنین و رفع شیاطین خوانده اند بنا بر اهمال و عاصم و نافع و ابن
کثیر و ابوعمرو بتشدید نون لکن و فتح آن و نصب شیاطین بنا بر اعمال خوانده اند و ان یحتمل گذشت ما ننسخ من آیة

او ننسها

او ننسها ابن عامر بضم نون اول از ننسخ و کسر سین خوانده که از انساخ باشد و باقی قراء بفتح هر دو خوانده ۲۱
که از نسخ باشد و نسخ آیه برداشتن حکم آنست و انساخ آنکه بر یا بنیغ است بنا بر وجهی و در مجمع میگوید که قول
کسیکه نون را فتح داده اینجا واضح است و کوفیین و ابن عامر و نافع ننسها را بضم نون اول و کسر سین بدون همزه
خوانده که از انساء باشد بمعنی از یاد بردن یا فرمان ترک آن دادن پس انساء آیه برداشتن رسم و تلاوت آنست
از دلها و حال آنکه تلاوت شده است و حفظ کرده از دل محمد صلی چنانکه در تفسیر امام علیه السلام تصریح بآن شده و فرموده
است که چنانکه گفته شده است که زود باشد که بر تو بخوانیم پس فراموش نکنی مگر الخبر و اکثر [illegible] که از یاد تو
ببرد پس یاد از آن دلالت بر دلالت و بعض گفته اند که معنی امر بترک حکم آن میکنیم و باقی قراء بفتح نون و سین و همزه ساکن
بعد از آن خوانده اند که از نساء بمعنی تأخیر داشتن باشد یعنی آنرا مؤخر میاندازیم و از آن نسخ عملکیم تا وقتیکه اولی باشد
و قرائت اولی اولیست و هو مذکور شد و قالوا اتخذ الله بحذف واو و اثبات واو خوانده اند بنا بر عطف و ابن
عامر بنا بر استیناف با سقاط آن خوانده چه در مصحف شامی قالوا است و در سائر مصاحف و قالوا است بواو و در لفظ اول سوره آل عمران
اثبات آنست کن فیکون ابن عامر نظر با ظاهر امر یا عطف بنصب نون یکون خوانده در این سوره و در لفظ اول سوره آل عمران
که بعد از آن و یعلمه الکتاب است نه دوم که بعد از آن الحق واقع شده و در سوره نحل و مریم و یس و مؤمن و کسائی در سوره
نحل و یس با او موافقت نموده و در دوم آل عمران که بعد از آن و در سوره انعام چون سائر در همه مواضع برفع خوانده
بنا بر استیناف و صاحب مجمع در اینجا قرائت ابن عامر را بنصب ذکر کرده و در وجه امتناع نصب در فیکون از ابوعلی استدلال
او را بر آنکه توجه نصب و اینکه وجه در یکون رفع است نقل کرده و با وجود این در اول آل عمران بدون نقل قرائت نصب
در بیان اعراب میگوید که در اتحاد فیکون غیر از رفع جائز نیست و در سائر مواضع هیچ نگفته مگر در سوره نحل که میگوید
ابن عامر و کسائی فیکون بنصب خوانده اند و در یس مثل اینست و لا تسئل نافع بفتح تاء و سکون لام خوانده که نهی باشد
و در مجمع میگوید که این قرائت از امام محمد باقر علیه السلام و ابن عباس روایت و باقی قراء بضم تاء و رفع لام خوانده اند
که خبر باشد و لا نفی و در کشاف گفته که قرائت عبدالله و لن تسئل و قرائت ابی و ما تسئل این قرائت را تقویت میکند
ابراهیم ابن عامر در سی و سه موضع این لفظ را با الف و فتح هاء خوانده یازده لفظ که در این سوره واقع است و اتبع ملة
ابراهیم و اتخذ الله ابراهیم و اوحینا الی ابراهیم در سوره نساء و ملة ابراهیم در آخر سوره انعام و ما کان
استغفار ابراهیم و ان ابراهیم لاواه در سوره توبه و اذ قال ابراهیم در سوره ابراهیم و ان ابراهیم کان
ملة ابراهیم در سوره نحل و فی الکتاب ابراهیم و عن آلهتی یا ابراهیم و من ذریة ابراهیم در سوره مریم
و رسلنا ابراهیم در سوره عنکبوت و ما وصینا به ابراهیم در سوره شوری و ضیف ابراهیم در سوره
والذاریات و ابراهیم الذی وفی در سوره نجم و لقد ارسلنا نوحا و ابراهیم در سوره حدید و فی ابراهیم
در سوره ممتحنه و ابن ذکوان در لفظ ابراهیم که در این سوره واقع است دو وجه منقول است یکی ابراهام

ابراهام
ابراهام بالف و دیگری ابراهیم بیاء [illegible] و در سائر مواضع چون قراء بیاء میخوانند و بغوی میگوید که ابن عامر در اکثر مواضع
ابراهام بالف خوانده و آن سی و سه موضع است و [illegible] دو موضع است و در مجمع میگوید که ابن عامر در اینجا در مواضع
از قرآن ابراهام خوانده و باقی قراء ابراهیم خوانده اند و بیضاوی بنا بر بعض از نسخ انوار اشتباه کرده چنانکه در اول ذکر
کرده و [illegible] صحیح است و بنا بر بعض دیگر از نسخ نکرده است و اتخذوا نافع و ابن عامر بفتح خاء و دیگران بکسر آن خوانده اند
و اول بنا بر اسناد فعل است ببسوی [illegible] و خبر دادن از ایشان و ثانی بر تقدیر امر حاضر است و خطاب با
محمد صلی الله علیه و آله ابراهیم هر سه گذشت فامتعه ابن عامر بسکون میم و تخفیف تاء مکسوره خوانده که از امتاع باشد
و دیگران بفتح میم و تشدید تاء خوانده اند که از تمتیع باشد و هر دو بمعنی بهره دادن است ابراهیم گذشت ارنا
در این سوره و [illegible] ابن کثیر و سوسی بسکون راء خوانده اند و در سوره حم سجده ابن عامر و ابوبکر با ایشان موافقت کرده
اند در اسکان راء و دوری در این دو لفظ در هر جا اخفاء و اختلاس کرده و با اشمام کسره خوانده [illegible] که اشباع و دوری
شود ببسوی حرکت حرف ساکن کرده چنانکه گذشت و در مجمع میگوید که ابن کثیر در هر دو قرآن ارنا بسکون راء خوانده
و ابن عامر و ابوبکر از عاصم در سوره سجده ربنا ارنا اللذین با او موافقت کرده اند و ابوعمرو با اختلاس کسره راء خوانده
اشباع خوانده در هر دو قرآن و باقی قراء بکسر خوانده اند و بغوی در معالم التنزیل چنین گفته و میگوید که اصل ارنا
ارئنا است پس همزه بجهت طلب خفت حذف شده و حرکت آن ببسوی راء نقل شده و انکه آنرا ساکن کرده
است که همزه رفت پس حرکت آن نیز رفت و در مجمع میگوید که مختار کسره راست زیرا که آن کسره دلیل است بر
کسره همزه است که ببسوی آن منتقل کرده و در کشاف نیز قرائت اشمام کسره را با بوعمرو نسبت داده و میگوید که
ارنا بسکون راء خوانده شده بجهت قیاس کتف در کتف و لیکن قرائت را از [illegible] شمرده اند زیرا که کسره منقول است از
همزه او چه دلیل است بر آن پس انداختن آن اجحاف است و همین مضمون از صاحب مجمع و بیضاوی گفته اند در کشاف
در سوره حم سجده مذکور است که ارنا بسکون راء خوانده شده بجهت ثقل کسره چنانکه در فخذ فخذ گفته اند و بعض گفته اند که
معنی آن اینست که آن دو کس که ما را گمراه کرده اند بما عطا کن و [illegible] ماده و از خلیل حکایت کرده اند که چون
بگویی ارنی ثوبک بکسر راء معنی آن اینست که جامه خود را بمن بنما تا به بینم و چون آنرا بسکون راء بگویی معنی عطا کن
است و معنی آن این میشود که جامه خود را بمن بخش و گفته است که نظیر آن [illegible] است در اعطا
و بخشش [illegible] و اصل آن احضار است یعنی حاضر ساختن ابراهیم گذشت و وصی کوفیین و ابوعمرو و ابن کثیر
بفتح واو و تشدید صاد خوانده اند که از توصیه باشد و نافع و ابن عامر بسکون واو و همزه مفتوحه پیش
از آن و تخفیف صاد خوانده اند که از ایصاء باشد و هر دو بمعنی وصیت کردن است ابراهیم در چهار موضع گذشت [illegible]
و یهود هود [illegible] مذکور شد ام تقولون ابن عامر و حفص و حمزه و کسائی بتاء قرشت و سائر قراء بیاء
حطی خوانده اند ابراهیم [illegible] حمزه و کسائی و شعبه و ابوعمرو و بضم همزه بدون واو و بعد از آن خوانده اند بروزن گذشت

عضد

عضد و باقی قراء با زیادتی واو بروزن عصفور خوانده اند و آن اولیست و هم چنین در غیر این سوره [illegible]
مواضع و هر دو صفت مشبهه است یعنی مهربان عما یعملون و لئن اتیت ابن عامر و حمزه و کسائی بتاء
قرشت و باقی قراء بیاء حطی خوانده اند و در عما تعملون تلک امة بیش از جزو واقع است بر تاء قرشت اتفاق
دارند مولیها ابن عامر بفتح لام و الفی بعد از آن خوانده که اسم مفعول باشد و سائر قراء بکسر آن و یاء ساکن بعد
از آن خوانده که اسم فاعل باشد و تقدیر [illegible] در [illegible] الآیات تقریر کرده ام و در مجمع ابوبکر را با ابن عامر ذکر کرده و گفته که
از ابن عباس و حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده عما یعملون و من حیث ابوعمرو بیاء حطی خوانده و دیگران بتاء
قرشت و در مجمع در اینجا قرائت این لفظ را ذکر نکرده و من تطوع و همچنین فمن تطوع در چند آیه بعد از این حمزه
و کسائی بیاء حطی و تشدید طاء و سکون عین خوانده اند که فعل مضارع مجزوم باشد و در اصل یتطوع بوده و تاء
بطاء قلب شده و در آن ادغام شده و دیگران بتاء قرشت و تخفیف طاء و فتح عین خوانده اند که فعل ماضی باشد
و [illegible] تطوع بروزن و معنی تتبع است و تصریف الریاح لفظ ریح که در قرآن مجید واقع است یا منکر
است یعنی الف و لام بر سر آن نیست یا معرف بالف و لام پس اگر منکر باشد همه قراء بکسر راء و سکون یاء خوانده اند
که مفرد باشد و در آن خلافی نیست و اگر معرف باشد در یکموضع بر جمع آن اتفاق دارند و هم بکسر راء و فتح یاء و زیادتی الف
بعد از آن خوانده اند و در یازده موضع در جمعیت و افراد آن خلاف کرده اند و در ما بقی بر افراد آن اتفاق دارند اما آنکه
یکموضع که در جمعیت آن اتفاق دارند و من آیاته ان یرسل الریاح مبشرات است در سوره روم و اما مواضع
خلاف و تصریف الریاح است در این سوره و سوره جاثیه و هو الذی یرسل الریاح بشرا در سوره اعراف و کرماد
اشتدت به الریح در سوره ابراهیم و ارسلنا الریاح لواقح در سوره حجر و تذروه الریاح در سوره
کهف و هو الذی ارسل الریاح بشرا در سوره فرقان و من یرسل الریاح در سوره نمل و الله الذی یرسل الریاح در سوره روم
بشری در سوره فرقان و من یرسل الریاح بشری در سوره نمل و الله الذی ارسل الریاح [illegible] و عاصم و ابوعمرو
و ان یشأ یسکن الریح در سوره شوری پس نافع در همه اینها الریاح بلفظ جمع خوانده [illegible]
و ابن کثیر در این سوره و سوره حجر و کهف و جاثیه با او موافقت دارند
و ابن عامر در غیر سوره ابراهیم و شوری با او موافقت دارند و ابن کثیر در سوره ابراهیم و شوری تنها است
که و کسائی در سوره حجر و فرقان و حمزه در سوره فرقان و لیس بین نافع در جمع آن در سوره ابراهیم [illegible] نافع و ابن عامر
چنانکه ابن کثیر در افراد آن در سوره فرقان تنها است و همچنین حمزه در سوره فرقان [illegible] و دیگران
قرشت خوانده اند و باقی قراء بیاء حطی اذ یرون ابن عامر بضم یاء خوانده که از اراءه باشد یعنی نمودن و دیگران
بفتح آن خوانده اند که از رؤیت بروزن سعی باشد یعنی دیدن خطوات در جمیع مواضع حفص و قنبل و ابن عامر

و ابن عامر و کسائی بفتح طاء خوانده اند و سائر قراء بسکون گر میخوانند و در مجمع قرائت سکون طاء را بنافع
و ابو عمرو و حمزه و ابوبکر غیر از برجمی نسبت داده و ضم گر انسبت بباقی ایشان یا مرکب و قیل و ضعیف
احفظ مذکور شد لیس البر ان تولوا حمزه و حفص بنصب راء البر خوانده اند بنابر اینکه خبر لیس باشد [illegible]
شده و اسم لیس ان تولوا و سائر قراء برفع گر خوانده اند که اسم لیس باشد و ان تولوا خبر و در مجمع گفته
که حفص از عاصم غیر [illegible] و حمزه بنصب راء البر خوانده اند و صاحب کنز المعانی میگوید که لیس البر بان تاتوا البیوت
که بعد ازین موضع واقع شده بجهت آنکه فاصله و جز رفع را تقویت میکند زیرا که با در [illegible] جر داخل نمیشود [illegible]
که نیز مقوی آنست اختلاف کردند در جواز تقدیم خبر لیس بر اسم گر [illegible] حق جواز گر باشد و لیکن [illegible]
دارند بر اینکه در صورتیکه اسم و خبر هر دو معرفه باشند اولی تقدیم اعرف بنا بر [illegible]
باشد و مثل [illegible] ظل البر اعرف چنانکه در علم نحو بیان کرده شده و در قوله [illegible] در مواضع [illegible]
از قرآن بنا بر قرائت بعض از [illegible] ایشان موجب ضعف آنست ولکن البر [illegible] موضع [illegible]
آینه بعد ازین نافع و ابن عامر بتخفیف نون ولکن و رفع راء البر خوانده اند و باقی قراء بتشدید و فتح نون و [illegible]
خوانده اند النبیین مذکور شد موص شعبه و حمزه و کسائی بفتح واو و تشدید صاد خوانده اند که از توصیه باشد [illegible]
قراء بسکون واو و تخفیف صاد خوانده اند که از ایصاء باشد فدیة طعام مسکین نافع و ابن ذکوان بی
تنوین فدیة و جر طعام خوانده اند بنا بر اضافه فدیه بسوی طعام و هشام و کوفیین و ابو عمرو بتنوین فدیة و رفع طعام
خوانده اند و در مجمع قرائت اول بسوی نافع و ابن عامر نسبت داده و همچنین بغوی در معالم التنزیل [illegible]
بسوی مسکین اضافه کرده اند اما نافع و ابن عامر [illegible] بفتح میم و سین و زیادت الف بعد از آن و فتح نون [illegible]
اند بنا [illegible] مصابیح و باقی قراء بکسر میم و سکون سین بدون الف و جر نون خوانده [illegible]
آنکه فمن تطوع گذشت فهو فی القرآن مذکور شد و لتکملوا شعبه کاف و تشدید میم خوانده اند که از تکمیل باشد
و دیگران بسکون کاف و تخفیف میم میخوانند که از اکمال باشد و بیضاوی تشدید را از عاصم [illegible]
که [illegible] باشد و بغوی [illegible] البیوت و بیوت بالف لام و بی الف لام در هر جا که باشد [illegible]
و ابو عمرو و ورش بضم باء خوانده اند و دیگران بکسر و همچنین در لفظ الغیوب و عیون و العیون و جیوب
و شیوخا در هر جا که باشد [illegible] خلاف کرده اند پس حمزه و شعبه غیر الغیوب را کسره داده اند و دیگر [illegible] بضم آن
میخوانند و در عیون و العیون و شیوخا ابن کثیر و کسائی و ابن ذکوان با حمزه و شعبه در کسر [illegible] موافقت
کرده اند و همچنین در لفظ جیوبهن در سوره نور مگر شعبه که بضم جیم خوانده است [illegible] استرابادی در معرفه
عاصم میگوید که شعبه را در ضم [illegible] خلاف [illegible] رسالة الطرائق شاطبیه [illegible] در لفظ

آن تقریع

آن تقریع کرده و در شاطبیه در ضم جیوبهن از شعبه خلاف نیست و بغوی میگوید که ابن کثیر و ابن عامر و حمزه و کسائی
و شعبه البیوت و الغیوب و شیوخا را بکسر اوائل آنها خوانده اند بجهت بعد از یاء و باقی قراء بضم گر خوانده اند بنابر
اصل و ابن عامر و حمزه و کسائی و ابن کثیر جیوبهن بکسر جیم خوانده اند و حمزه و ابوبکر الغیوب بکسر غین خوانده اند و در
مجمع مذکور است که ابن کثیر و ابن ذکوان و کسائی بیوت و شیوخ و نظائر اینها را بکسر اوائل آنها خوانده اند مگر غیوب
و حمزه و حماد و یحیی از عاصم هر اینها را بکسر خوانده اند مگر جیوب و قالون [illegible] اینها بیوت را کسره میدهد و بس و باقی
قراء به ضم میدهند ولکن البر گذشت و لا تقتلوهم حتی یقاتلوکم فان قتلوکم حمزه و کسائی ...
بدون الف و فتح تاء و یاء و پیش از قاف و ضم تاء بعد از آن در اول و دوم خوانده که از قتل باشد یعنی کشتن و باقی قراء
با زیادت الف بعد از قاف در هر و ضم تاء و یاء پیش از قاف و کسره بعد الالف در غیر آخر خوانده و آما تا و حاجر را هم
فتح میدهند و قرائت دوم از مقاتله است یعنی با یکدیگر کارزار و جنگ کردن فلا رفث و لا فسوق
و لا جدال ابن کثیر و ابو عمرو در رفع رفث و فسوق و تنوین هر دو خوانده اند و باقی قراء بفتح تاء و قاف خوانده
اند چون لام که برفتح آن اتفاق دارند و هو وقیل مذکور شد در وقف گذشت فی السلم نافع و کسائی و ابن کثیر بفتح
سین خوانده اند و دیگران بکسر خطوات گذشت ترجع الامور نافع و ابو عمرو و ابن کثیر و عاصم ابن فعل را در مجمع
خوانده اند که از رجوع باشد و باقی قراء بفتح تاء و کسر جیم خوانده اند که از رجع [illegible] باشد
حا بضم تاء و فتح جیم خوانده اند که از ارجاع یا از رجع بمعنی برگشته شدن باشد و باقی قراء بنصب گر میخوانند بنابر
باشد بمعنی برگشتن النبیین مذکور شد حتی یقول نافع برفع لام خوانده و باقی قراء بنصب گر میخوانند بنابر
استقبال و هو در چهار موضع گذشت مذکور شد اثم کبیر حمزه و کسائی بثاء مثلثه خوانده اند و دیگران بباء
مینوانند العفو ابو عمرو در رفع واو خوانده و باقی قراء بنصب گر خوانده اند لاعنتکم احمد بزی بخلاف عنه تسهیل
همزه اعنتکم بین بین خوانده و هر چند که تسهیل یک همزه از اصل الاونیست چنانکه معلوم شده و در کنز المعانی میگوید
که بجهت پیروی منقول است از الخصیص داده حتی یطهرن نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و حفص بسکون طاء
و ضم هاء و تخفیف هر دو خوانده اند که از طهر بفتح طاء و سکون هاء باشد یعنی پاک شدن از حیض و باقی قراء بفتح طاء
و هاء با تشدید هر دو خوانده اند که از اطهر بتشدید طاء و هاء هر دو باشد که در اصل تطهر بود یعنی اغتسال یعنی غسل کردن
از حدث که مراد از آن در اینجا حیض است الا ان یخافا حمزه بضم یاء و باقی قراء بفتح گر خوانده اند هزو و کفؤ
لا تضار [illegible] ابو جعفر بتشدید راء خوانده اند ولیکن ابن کثیر و ابو عمرو بضم راء میخوانند بنابر اینکه خبر باشد در معنی نهی
چون برضعن اخبار است بمعنی امر و باقی قراء بفتح گر خوانده اند که نهی صریح باشد از مضاره و فتح گر بجهت التقاء ساکنین
است و در مجمع با ابن کثیر و ابو عمرو و قتیبه از کسائی را نیز زیاده کرده ما آتیتم در اینجا و ما آتیتم من ربوا در سوره
روم ابن کثیر بقصر همزه خوانده که از اتیان بمعنی آمدن باشد و باقی قراء بمد آن خوانده اند که از ایتاء باشد بمعنی عطا

لا بیع فیه و لا خلة و لا شفاعة در این سوره و لا بیع فیه و لا خلال در سوره ابراهیم و لا لغو
فیها و لا تاثیم و در سوره طور کوفیین و ابن عامر و نافع برفع تاء و لام و واو و میم و ثبوت تنوین خوانده
اند و باقی قراء بفتح هر بدون تنوین میخوانند هو مذکور شد ابراهیم در هر دو موضع گذشت انا احیی
مذکور شد ابراهیم گذشت و هی مذکور شد لم یتسنه حمزه و کسائی در حال وصل بحذف ها خوانده
بنا بر اینکه ها و سکت باشد و باقی قراء با ثبات گر خوانده اند بنا بر اینکه ها اصلی باشد از تسنه بضم نون و
سنه یعنی متغیر شدن بمرور سالها و فاسد شدن و سبز رنگ شدن از عفانی چنانکه اول از تسنین
بمعنی متغیر شده و در حال وقف در اثبات ها خلاف نیست ننشزها کوفیین و ابن عامر بزای معجمه خوانده
اند و باقی قراء براء گر خوانده اند و اول از انشار است و دوم از انشار که بمعنی آنها مذکور شد و در مجمع میگوید
که [illegible] قال اعلم حمزه و کسائی قال اعلم خوانده
ابان از عاصم بفتح نون و ضم شین و راء قرائت روایت کرده است که با ید در دل
بحذف همزه و سکون میم بنابر اینکه فعل امر باشد یعنی بدان پس همزه گر همزه وصل است که با ید
کلام ساقط شود و سائر قراء با همزه قطع مفتوح و میم مضموم خوانده اند بنابر آنکه متکلم وحده باشد از افعال
مضارع یعنی میدانم ابراهیم و ادنی گذشت فصرهن حمزه و کسائی بکسر صاد خوانده اند که از صیر باشد از باب
قراء بضم گر خوانده اند که از صور باشد و هر دو بمعنی میل دادن و پاره پاره کردن گفته اند و بعضی گفته اند که اول
بمعنی پاره پاره کردن است و دوم بمعنی میل دادن و پاره کردن [illegible] اجزاء و در هر حال که باشد خواه منصوب باشد چنانکه در
این سوره است و خواه مضموم باشد چنانکه در سوره حج است و شعبه بفتح زای آن و دیگران بسکون خوانده
اند ربوة در این سوره و الی ربوة در سوره مؤمنین عاصم و ابن عامر بفتح راء و دیگران بضم گر خوانده
یضعف گذشت بربوة در این سوره و الی ربوة [illegible] بضمیر یا باضمیر مذکور است
اکلها در هر جا و اکل و الاکل بدون ضمیر [illegible] موافقت کرده اند در اکل
بضم آن خوانده اند و هر دو بمعنی مکان بلند است اکلها [illegible] ابو عمرو که او در اکلها با ایشان
و ابن عامر بضم کاف خوانده اند و دیگران بسکون گر میخوانند تیمموا و یا ر [illegible] در باب ادغام و مد مذکور شد نعما
و الاکل و اکله با کوفیین و ابن عامر موافقت [illegible] فی ا [illegible] و لا تیمموا [illegible] دیگران بکسر نون میخوانند
این سوره و در سوره نساء ابن عامر و حمزه و کسائی بفتح نون و کسر عین خوانده اند و ابن کثیر و ورش و حفص بکسر گر نعما چون نون خوانده
لیکن شعبه و قالون و ابو عمرو با اختلاس کسر عین خوانده اند و ابن کثیر و ورش [illegible] حمزه بسکون [illegible]
اند و در مجمع بجای اختلاس سکون عین را ذکر کرده و بجای شعبه [illegible] مگر در ذکر سکون بجای
احتمال بر اختلاس حمل [illegible] و بغوی و بیضاوی چنانکه در اول مذکور شد [illegible]
اختلاس و بیضاوی [illegible] از ایشان یعنی ابو عمرو و قالون و شعبه بکسر نون و اختلاس حرکت عین روایت

که تمسوهن در هر دو موضع حمزه و کسائی بضم تاء و زیادت الف بعد از میم خوانده اند که از مماسه باشد و باقی قراء
بفتح تاء بدون الف خوانده اند که از مس باشد و مراد از هر دو مجامعت است قدره در هر دو موضع ابن ذکوان
و حمزه و کسائی و حفص بفتح دال و باقی قراء بسکون گر خوانده اند وصیة شعبه و نافع و ابن کثیر و کسائی برفع
تاء خوانده بنابر ابتداء و ظرف خبر است یا صفت و خبر محذوف و باقی قراء بنصب گر میخوانند بنابر اینکه تقدیر
لیوصوا وصیة باشد فیضاعفه در اینجا و در سوره حدید نافع و ابو عمرو و ابن کثیر و حمزه و کسائی برفع فاء خوانده
اند و باقی قراء بنصب گر خوانده اند و جمله را ابن کثیر و ابن عامر بتشدید عین بدون الف در میان
صاد و عین خوانده اند که از تضعیف باشد و سائر بتخفیف عین و زیادت الف خوانده اند که از مضاعفه باشد
و هر دو بمعنی افزون کردن و دو بالا نمودن و دو چند آن کرده اند پس در این لفظ چهار قرائت است
برفع فاء و نصب گر و یضعف با رفع و نصب با زیادت الف و بدون الف اول قرائت ابو عمرو و نافع و حمزه و کسائی
است و دوم قرائت عاصم و سوم قرائت ابن کثیر و چهارم قرائت ابن عامر و بدانکه ابن کثیر و ابن عامر در هر جا که
که از باب مضاعفه باشد چون این موضع بتشدید خوانده اند که از باب تضعیف باشد و یبسط در اینجا و بسطة در سوره
اعراف شعبه و بزی و نافع و کسائی بصاد خوانده اند بجهت طاء بعد از سین و بجهت نوشتن آن بصاد در این دو لفظ
از ابن خلاد و ابن ذکوان سین و صاد هر دو منقول است و سائر قراء بسین خوانده اند و در کنز المعانی میگوید که سین
و صاد از حفص نیز روایت و ملا عماد استرابادی در معرفه عاصم میگوید که شعبه هر دو را بصاد خوانده اند از حفص
سین و صاد هر دو روایت و اصح سین است از برای وی و در بسطة اعراف میگوید که حفص بصاد و سین هر دو خوانده
و اصح سین است از برای وی و شعبه بصاد میخواند و در حاشیه کرده که موضوعست در درة الجلا قرائت عاصم از طریق
است و در شاطبیه نیست میگوید که از حفص یبسط و بسطة را بصاد میخوانند و بغوی میگوید که اهل بصره و حمزه یبسط
در اینجا و بسطة را در سوره اعراف بسین خوانده اند چون نظائر اینها و دیگران این دو را بصاد خوانده اند و در مجمع میگوید
که ابو عمرو و حمزه و کسائی یبسط و بسطة در اینجا و در اعراف نیز بسین خوانده اند و از ایشان بصاد نیز روایت
و هشام بسین خوانده [illegible] از ایشان بصاد نیز [illegible] باقی قراء اختلاف شده و نقل صاحب مجمع در اینجا درست نیست
در [illegible] خصوص در بسطة این سوره زیرا که خلاف در این نیست که آن بسین است و در باب سوره [illegible] مذکور شد
النبی مذکور شد عسیتم در اینجا و در سوره محمد نافع بکسر سین و سائر قراء بفتح گر میخوانند و دوم اولی است غرفة کوفیین
و ابن عامر بضم غین خوانده اند و بفتح آن و اول بمعنی مقدار یک کف دست آبست و دوم یکبار آب برداشتن
و علاوه برین نیز گفته اند دفع الله در اینجا و در سوره حج نافع بکسر دال و فتح فاء و زیادت الف خوانده بروزن قتال
و آن چون موافق مصدر دافع باشد و احتمال دارد که مصدر دفع باشد چون کتاب که مصدر است از کتب
و دوم اولی است زیرا که باقی قراء بفتح دال و سکون فاء و بدون الف خوانده اند و آن مصدر دفع باشد الا قدیل

لا بیع

نبه [illegible] هر دو مذکور شدم

شده ولکن اقیس است و ملا عماد استرابادی در مفرده عاصم میگوید که شعبه باختلاس کسره عین و بسکون نیز خوانده
و نزد شاطبی اختلاس اصح است اگرچه اسکان در تیسیر است اما شاطبی ذکر کرده و من میگویم که اظهر اینست
که ایشان بسکون محض میخوانند و اختلاس از علما قرائت نیست که در دفع التقاء ساکنین ذکر
کرده اند و کسره در قرائت ابوعمرو بسیار است چنانکه مذکور شد و در مجمع میگوید که ابو عبید قرائت ابوعمرو را
برگزیده و گفته است که لغت بنی اسد است و در مفردات ابوعمرو و ابن عامر که نعما المال الصالح للرجل
الصالح و گفته است که همچنین روایت شده در الحدیث بسکون عین فهو مذکور شد نیکفر حفص و ابن
عامر بیاء حطی خوانده اند و سائر قراء او نون کلمن و نافع و حمزه و کسائی یجزم راء و دیگران برفع
اند یحبهم بحسب در این سوره و غیر آن حمزه و عاصم و ابن عامر و حمزه و کسائی بفتح سین خوانده اند و دیگر
بکسر آن و اول اولئک فأذنوا حمزه و شعبه بقطع همزه ممدوده و کسر ذال خوانده اند و دیگران جاهدوا که
امر از آن باشد بمعنی اعلام و باقی قراء او بسکون همزه و ذال میخوانند روزه فاعلموا که از اذن بمعنی علم باشد
و در مجمع از شعبه ابن غالب برجیر استثناء کنیم میسرة نافع بضم سین و دیگران بفتح آن خوانده اند و ان
عاصم بتخفیف صاد و سائر قراء او بتشدید آن میخوانند هر دو لا تصدق روزه تکلم است پیکر اکثر عاصم یکی اند
ادا اخته و دیگران از اقلب بصاد که در صاد ادغام کرده اند و تصدقوا در اصل تتصدقوا تصدقوا حیوان ابوعمرو بفتح
تا و کسر جیم خوانده و باقی قراء او بضم تا و فتح جیم میخوانند و وجه آن در ترجع گذشت ان یمل هو مذکور شد ان تضل
حمزه بکسر همزه آن و دیگران بفتح آن خوانده اند فتذکر ابوعمرو و ابن کثیر بسکون ذال و تخفیف کاف خوانده اند که
از اذکار باشد و باقی قراء او بفتح ذال و تشدید کاف خوانده اند که از تذکیر و هر دو بیاء آورده است و از ایشان حمزه
ادا کرده برفع خوانده و دیگر آن نصب میخوانند و در مجمع با ابوعمرو و ابن کثیر قبیر ابو که الکم تجارة در اینجا و در
سوره نساء نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر هر دو را برفع خوانده اند که فاعل تکون باشد از کون بمعنی وقوع
و صدوق و گفته اند که منصوب که اسم تکون باشد از کون بمعنی بودن و خبر آن تدیرونها باشد با محذوف و عاصم در هر دو
سوره منصوب خوانده که خبر تکون باشد از کون بمعنی بودن و السمین خبر آن باشد که راجع است بسوی مداینه
و تجارة و اموال و حمزه و کسائی در سوره نساء با عاصم موافقت کرده اند و در این سوره با دیگران حاضرة
که بر رفع تجارة خوانده آنرا رفع میدهد و هر که بنصب آن خوانده نصب میدهد که صفت تجارة است فرهن
ابوعمرو و ابن کثیر بضم را و ها خوانده اند بنا بر آنکه جمع رهن بر وزن فرس باشد چون جبل و جبال و جمع آن ها
بمعنی رهون باشد پس گوئیم فیغفر لمن یشاء و یعذب من نافع و ابو عمرو و ابن کثیر و حمزه و کسائی هر دو را
و باء خوانده اند که مجزوم باشند بنا بر عطف این دو فعل بر یحاسبکم و عاصم و ابن عامر برفع هر دو خوانده اند

بابر استیناف و کتبه در اینسوره و در سوره تحریم کسائی بکسر کاف و فتح تاء و الف بعد از آن خوانده
اند که مفرد باشد و مراد از آن جنس کتاب خدا است از جمله کتابهای آسمانی یا قرآن در اینسوره و انجیل
در سوره تحریم و ابو عمرو و حفص هر دو را بضم کاف و تاء خوانده اند با قصر که جمع کتاب باشد یعنی همه کتابهای
خدا و شعبه و نافع و ابن کثیر و ابن عامر در اینسوره با ابو عمرو و حفص در جمع کردن موافق اند و در سوره
تحریم با حمزه و کسائی در افراد یاء اضافه در اینسوره اینست بیاء است از چهار نوع یاء ذوائد در اینسوره
بیاء است و اینکه چون یاءات غیر این سوره در باب دوم بتفصیل مذکور شد سوره آل عمران
هذا صراط و الی صراط در باب حرف مذکور شد الم الله در مجمع میگوید که ابو یوسف اعشی و برجب
از ابوبکر از عاصم بسکون میم و قطع همزه الله خوانده اند و باقی قراء او بوصل و فتح میم خوانده اند و الغوی میگوید
که الم الله مفتوح المیم موصول است در نزد عامه قراء و میم فتح داده شده مگر بجهة التقاء ساکنین و
بسکون یا حرکات متحرک شده و ابو یوسف الم الله را مقطوع خوانده که میم را بنابر وقف ساکن کرده اند
بعد از آن همزه را بقطع خوانده بجهة ابتداء و آن اجاری ساخته بر لفظ کسی که الف وصل را قطع میکند
و کشاف میگوید که میم حقش آنست که بر آن وقف شود چنانکه بر الف و لام وقف شده و اینکه بابعد آن آغاز
شود چنانکه میگوئی واحده اثنان و این قرائت عامه است و اما فتحش پس آن حرکت همزه است که بر میم انداخته
شده است در هنگام کلمه تخفیف افتاده پس اگر بگوئی چگونه انداختی حرکت همزه بر میم جایز است
و این همزه همزه وصل است که در درج کلام ثابت نیست پس حرکت آن ثابت نخواهد بود زیرا که اثبات
حرکت آن چون اثبات خود آنست میگویم که اینک درج نیست زیرا که میم در حکم وقف و سکونست و همزه در
حکم ثابت و حذف نشده است مگر بجهة تخفیف و حرکتش بر ساکن پیش از آن انداخته شده از برای اینکه بر آن
دلالت کند و نظر آن قول ایشانست که میگویند واحد اثنان بالقاء حرکت همزه بر دال پس اگر بگوئی که
چرا کسائی نگوئی که این حرکت از برای التقاء ساکنین است میگویم زیرا که التقاء ساکنین در حال وقف
بأس ندارد و آن قول تو است که میگوئی هذا ابراهیم و داود و الحق و اگر التقاء ساکنین
در باب وقف موجب تحریک بودی میم در الف لام میم حرکت یافتی بجهة التقاء ساکنین و همچنین
انتظار ساکن دیگر برده نمیشد پس اگر بگوئی که این نیست که در میم بجهة التقاء ساکنین حرکت داده
زیرا که این در وقف را اراده کرده اند و ایشان را نطق بدو ساکن ممکن نبود پس برای که ساکن پیش
تحریک چیزی ممکن باشد طالب حرکت دهند میگویم که دلیل آن اینکه حرکت از برای ملاقات ساکن نیست

آنست که ایشان را ممکن بود که بکویند واحده اثنان و بسکون دال با طرح همزه پس میان دو ساکن جمع
کنند چنانکه اصیبه و ملتق کرده اند پس چون دال را حرکت دادند دانستند که حرکت آن همان حرکت همزه افتاده
است و از برای التقاء ساکنین نیست پس اگر بگوئی که وجه قرائت عمرو ابن عبید بکسر آن چیست میگویم
که این قرائت بنا بر توهم احتمال تحریک بجهة التقاء ساکنین است و این قرائت مقبول نیست و صاحب
میگوید که میم در مشهور مفتوح است تا آنکه میگوید که ابوبکر بسکون آن و ابتداء بما بعد آن خوانده بنابر اصل
و ملا عماد استرابادی در مفرده عاصم میگوید که نقل حرکت همزه حاجلالة بمیم الم موجب مد و قصر گذشت
در باب مد و در این کتاب بمد و قصر سخن او مذکور شد التوراة مذکور شد سیغلبون و یحشرون حمزه و کسائی
هر دو را بیاء حطی و سائر قراء او بتاء قرشت خوانده اند ترونهم نافع بتاء و قرشت و دیگران بیاء
حطی خوانده اند و رضوان در اینسوره و غیر آن هر قراء او اگر بکسر راء خوانده اند و شعبه هر را بضم
آن میخوانند مگر در لا من اتبع رضوانه در سوره مائده که با سائر موافقت کرده و در مفرده عاصم که مذکور
شد مذکور است که شعبه آنرا نیز بضم خوانده و هر دو مصدر است چون رجحان و نسیان بمعنی خوشنود
شدن ان الدین کسائی بفتح همزه آن خوانده و دیگران بکسر آن میخوانند بنابر استیناف چنانکه فتح
بنا بر بدلیت از انه است یا مفعول له است از برای شهد و اما عطف پس بر انه بحذف عاطف چنانکه
صاحب کشاف و نحو زکر کرده ضعیف است التبیین مذکور شد یقتلون الذین حمزه بضم یاء و فتح
قاف با مد و کسر تاء خوانده که از مقاتله باشد و دیگران بفتح یاء و سکون قاف با قصر و ضم تاء خوانده
اند که از قتل باشد و در یقتلون النبیین که اینست خلاف نکرده اند المیت هر دو در این سوره و در غیر این
سوره و همچنین میت بدون الف و لام که مجرور باشد یا منصوب شعبه و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر
هر را بسکون یاء و تخفیف آن خوانده اند و دیگران بتشدید و کسر آن میخوانند و اما میتا منصوب
چون او من کان میتا در سوره انعام و لحم اخیه میتا در سوره حجرات غیر نافع هر دو را بتخفیف
خوانده اند و نافع هر دو را بتشدید میخوانند و در بلدة میتا در سوره زخرف خلاف در تخفیف آن نیست
و همچنین در المیتة با تاء مگر در و آیة لهم الارض المیتة در سوره یس که نافع آنرا بتشدید خوانده
و لفظ میت که صفت موت در صاحب آن هم رسیده باشد هر آئینه بتشدید خوانده مجرور باشد
چون و ما هو بمیت در سوره ابراهیم خواه مرفوع باشد چون ثم انکم بعد ذلک لمیتون در سوره

مؤمنین و انک میت و انهم میتون در سوره زمر و توفنا رحیم در سوره بقره گذشت و ضعت
شعبه و ابن عامر بسکون عین و ضم تاء خوانده اند بنابر اینکه گفتار مادر مریم باشد و باقی قراء او بفتح عین
و سکون تاء خوانده اند بنابر اینکه از قول خدا باشد و دوتها دانسته و کفلها کوفیین بتشدید فاء خوانده
اند که از تکفیل باشد بمعنی کسی را کفیل کسی گردانیدن و یا بمعنی چیزی را بکسی دادن و دیگران بتخفیف آن
خوانده اند که از کفالت باشد بمعنی کفیل شدن و یا بمعنی کعبه ذکریا در اینسوره و غیر آن حمزه و کسائی
و حفص بقصر و ترک همزه خوانده اند و باقی قراء او بمد و همزه میخوانند و از جمله ایشان شعبه زکریاء را
که بعد از کفلها واقع شده بنصب همزه خوانده که مفعول دوم آن باشد و زکریا و هم را برفع میخوانند
و شعبه و شرکاء او در و زکریا در سوره انعام و اول سوره مریم و انبیاء علیهم السلام برفض الفاق
دارند زیرا که آن مفعول فعل مذکور و موصوف بخلاف زکریا بعد از کفلها که بنابر قرائت او مفعول است
و بنابر قرائت شرکای او فاعل و بنابر قرائت سائر کوفیین غیر شعبه در هر چند که مفعول است
لیکن بواسطه قصر در لفظ تفاوت نمیکند بخلاف تقدیر فنادته حمزه و کسائی با الف و اماله خوانده
اند و دیگران بتاء قرشت ساکن بجای الف میخوانند و هو مذکور شد ان الله یبشرک حمزه و ابن عامر
بکسر همزه ان خوانده اند بنابر اینکه نداء بمعنی قول باشد یا بتقدیر قول و دیگران بفتح آن میخوانند بعد آن
و سپاهای بجای حمزه نافع اذکر کلم و حمزه و کسائی یبشر را در دو موضع این سوره که بعد از آن
و بکلمه واقع است و یبشر المؤمنین در اول سوره بنی اسرائیل و کهف بفتح یاء و سکون با و ضم شین
مخفف خوانده اند که از بشر بر وزنه نصر باشد و ابن عامر و نافع و ابو عمرو و ابن کثیر بضم یاء و فتح با و کسر
شین مشدد میخوانند که از تبشیر باشد و هر دو بمعنی مژده دادن است ولیکن مشهور رسانیدن است و الهمه
مجمع علیها ان کره الفاق که اند چه فیم تبشرون فبشره بمغفره فبشرناه بغلام و مبشرا برسول
و از جمله ایشان ابو عمرو و ابن کثیر در ذلک الذی یبشر الله در سوره شوری از اصل
تخلف کرده اند و چون حمزه و کسائی بتخفیف خوانده اند چنانکه در یبشرهم ربهم در سوره توبه و انا
نبشرک بغلام در اول سوره حجر و در مریم و لتبشر به المتقین در آخر سوره مریم با حمزه تخلف
کرده و بتشدید آن خوانده و بلغیا مذکور شد یبشرک گذشت کن فیکون در سوره بقره گذشت و یعلمه
عاصم و نافع بیاء حطی و دیگران بنون عظمی خوانده اند التوریة مذکور شد انی اخلق نافع بکسر همزه آن

و دیگران بفتح آن خوانده اند طبی آ در انسوره و سوره مریم و سوره مائده نافع بروزن جزا میخوانند و سایر قراء
بایا و همزه بعد از آن بروزن سایر میخوانند و در عزیو اینده موضع خلاف نیز از انفی بیوتکم در سوره بقره
گذشت التوریة مذکور شد فیوفیهم حفص بیاء حطی و دیگران بنون کلمی خوانده اند و لهو در ...
والتوریة و ها انتم والنبی هر مذکور شد ان یوتی در باب همزه مذکور شد یوتیه و لا یامرکم
... مذکور شد تحسبوه در سوره بقره گذشت النبوة مذکور شد تعلمون الکتاب ابن عامر و کوفیین بضم تا
و فتح عین و کسر لام مشدد خوانده اند که از تعلیم باشد یعنی آموزانیدن و باقی قراء بفتح تا و سکون عین و فتح لام
مخفف میخوانند که از علم باشد یعنی دانستن و صاحب کنز المعانی آورده این قرائت را تندرس ...
آنست متوسط ساختن دانند و لا یامرکم کسائی ... و ابو عمرو و ابن کثیر برفع راء خوانده اند
بنا بر استیناف و دیگران بنصب میخوانند بر عطف بر ان یؤتیه الله و در مجمع ... عاصم
... یعنی در حجت ذکر کرده و بیضاوی از ناصبین حمزه را انداخته و سکون آن مذکور شد النبیین
... مذکور شد و ایامرکم لما آتیتکم حمزه بکسر لام و دیگران بفتح لام خوانده اند و نافع آتیناکم بضم
دوم ... خوانده اند و نافع بنون کلمی مفتوح با مد خوانده یبغون ابو عمرو و حفص بیاء حطی
و دیگران بتاء فوقانی خوانده اند چون حفص بیاء حطی و سایر بتاء فوقانی خوانده اند النبیون
وهو مذکور شد ... در سوره بقره گذشت التوریة و بالتوریة مذکور شد حج البیت
حفص و حمزه و کسائی بکسر حاء خوانده اند و باقی قراء بفتح آن میخوانند و در دو لغت ...
اینموضع ... اتفاق دارند و لا تفرقوا مذکور شد ترجع الامور در سوره بقره گذشت الا ...
مذکور شد و ما تفعلوا من خیر فلن تکفروه حفص و حمزه و کسائی هر دو را بیاء حطی میخوانند و ...
هر دو را بتاء فوقانی خوانده اند و در مجمع میگوید ... ابو عمرو ... ها انتم گذشت لا یضرکم نافع
و ابو عمرو و ابن کثیر بکسر ضاد و جزم راء خوانده اند و باقی قراء بضم ضاد و ...
... از ضیر است ...
... در سوره عنکبوت ابن عامر بفتح نون و تشدید زای خوانده ... و دیگران بسکون
نون و تخفیف زای میخوانند ... مسومین ابو عمرو و ابن کثیر و عاصم بکسر واو خوانده اند
که اسم فاعل ... و دیگران بفتح آن میخوانند که اسم مفعول ...
مضعفة در سوره بقره گذشت و سارعوا ... ابن عامر و نافع باثبات واو خوانده اند

و در مجمع با حفص عباس را ذکر کرده

عامر

و ابن عامر و نافع ... نخوانده اند قرح در دو موضع و القرح در یک موضع اینسوره که بعد از این باید
حمزه و کسائی و شعبه بضم قاف خوانده اند و سایر قراء بفتح آن میخوانند و هر دو بمعنی زخم است
و دوم ... دولت منها در دو موضع مذکور شد و کاین ابن کثیر در همه جا این لفظ را بالف
بعد از کاف و همزه مکسوره بعد از آن میخوانند بروزن کاهن و باقی قراء بهمزه مفتوحه بعد از کاف و یاء
حطی مشدد بعد از آن میخوانند و هر دو بمعنی بسیار است من نبی مذکور شد قتل کوفیین و ابن عامر
بضم قاف ... خوانده اند که از مقاتله باشد و باقی قراء بضم قاف و کسر تاء
بدون الف خوانده اند که فعل مجهول از قتل و هو مذکور شد الرعب در همه جا ...
و کسائی ... خوانده اند و سایر قراء بسکون آن میخوانند ما لم ینزل گذشت یغشی حمزه
و کسائی بتاء فوقانی و باقی قراء بیاء حطی خوانده اند کله ابو عمرو برفع لام خوانده اند و باقی قراء
بنصب آن میخوانند فی بیوتکم گذشت تعملون حمزه و کسائی و ابن کثیر بیاء حطی و باقی قراء ...
خوانده اند که از مات یموت ... متم و متنا ... در همه جا شعبه و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر
بضم میم خوانده اند از مات یموت ... چون قال یقول از قول و سایر قراء بکسر آن میخوانند
... و در این سوره در دو
... با ایشان موافقت کرده
موضع ... و در کنز المعانی ... است مجموع
حفص بیاء حطی و باقی قراء بتاء فوقانی خوانده اند ... گذشت ینصرکم ... مذکور شد
یغل عاصم و ابو عمرو و ابن کثیر بفتح یا و ضم غین خوانده اند که از ... باشد ...
... داشتن و از غنیمت ... چنان کردن ...
... باشد ... نسبت ... غلول ...
است ... رضوان الله گذشت قیل ... مذکور شد ما قتلوا ... و دیگران بتخفیف
بتخفیف ... خوانده اند و اما قتلوا فی سبیل الله ابن عامر ... خوانده اند و دیگران بتخفیف
... در قتلوا او ماتوا در سوره حج و در قاتلوا و قتلوا در آخر سوره ...
... از تقتیل است ... دیگران از قتل و همچنین ... موافقت کرده ...
انعام ... آن مبنی از برای فاعل است ... مبنی از برای مفعول و لا تحسبن ...

بتاء ج

بیاء حطی خوانده اند و توجیه آن ... و باقی قراء بتاء فوقانی خوانده اند و ان الله کسائی
بکسر همزه خوانده و دیگران بفتح آن خوانده اند که عطف بر نعمة و فضل باشد ... بنا بر استیناف
است و در کشاف میگوید ... و ان الله لا یضیع ... میکند القرح
و رضوان الله ... گذشت و لا یحزنک در انسوره ... نافع ... بضم یاء و کسر زای میخواند
مگر در لا یحزنهم الفزع الاکبر در سوره انبیاء ... سایر قراء در همه جا بفتح یاء و ضم زای
... خوانده اند و اول از ... است و دوم از ... و هر دو بمعنی ...
و لا یحسبن الذین کفروا ... و لا یحسبن الذین یبخلون حمزه هر دو را بتاء فوقانی و باقی قراء بیاء حطی خوانده اند ...
... غلط است و اما لا یحسبن الذین یفرحون ابن عامر و نافع و ابو عمرو
... بیاء حطی خوانده اند و سایر قراء ... بتاء فوقانی میخوانند فلا تحسبنهم ... ابو عمرو
بیاء حطی خوانده اند و باقی قراء ... بتاء فوقانی و فتح باء ...
فتح و کسر سین ... در سوره بقره گذشت ... ذکر کرده یعنی در انسوره
و سوره انفال ... بضم یاء و فتح میم و کسر یاء مشدد خوانده اند ... و سایر قراء ...
یاء و کسر میم و سکون یاء میخوانند ... و هر دو بمعنی ... است
و در روایتی ... ابن کثیر ... است و لا تحسبن گذشت تعملون
ابو عمرو و ابن کثیر بیاء حطی خوانده اند و سایر قراء بتاء فوقانی سنکتب ما قالوا و قتلهم الانبیاء
بغیر حق و نقول حمزه بیاء حطی مضموم و فتح تاء و رفع لام قتلهم و یقول بیاء حطی خوانده اند و سایر قراء
بنون کلمی مفتوح ... و نصب لام ... بنون کلمی خوانده اند و الانبیاء مذکور شد ...
ابن عامر ... رسم مصحف شامی و سایر قراء بدون باء خوانده اند ...
... خوانده اند ... در باب اثبات و عدم آن در مصحف شامی خلاف است لتبیننه للناس
و لا تکتمونه شعبه و ابو عمرو و ابن کثیر هر دو را بیاء حطی خوانده اند و سایر قراء بتاء فوقانی میخوانند
تحسبن و فلا تحسبنهم ... گذشت و قتلوا و قتلوا در انجا و فیقتلون و یقتلون در سوره توبه ...
و کسائی هر دو را بتقدیم فعل مبنی از برای مفعول ... خوانده اند و سایر قراء بعکس آن
میخوانند ... اتفاق ... است ... حمزه ... قراءت
... در باب تخفیف ... یاء اضافه در انسوره ... یاء است ...
نوع یاء زوائد در انسوره دو یاء است سورة النساء ... در دو موضع

باء میخوانند

اصدق

اصدق در دو موضع در باب حرف ... مذکور شد تسائلون کوفیین بتخفیف سین میخوانند که در اصل تتسائلون
بوده ... حذف شده و سایر قراء بتشدید آن خوانده اند بنا بر ... و دوم سین
... ادغام شده و الارحام حمزه بجر میم خوانده بنا بر عطف بر ضمیر مجرور ...
... جایز ... و اما بصریین آن را تجویز نمیکنند و در مجمع از علی نقل کرده است که
بدون اعاده جار ... است ...
این در قیاس ضعیف است و در استعمال کم است و الجمهور ...
از جهت ضعف و ورود آن در ضرورت شعر میگوید ... در کلام فصیح ...
که تحقیق کرده از برای صحت این قرائت تکلف و تعسف شده است ...
و قاضی بیضاوی ... این قرائت ... میگوید که آن ضعیف است ...
مذکور شد و وجه صحت این قرائت را ... و سایر قراء بنصب میم ...
بنا بر عطف بر مفعول و اتقوا ... و در کشاف میگوید که قرائت ابن مسعود ...
... قیاما نافع و ابن عامر بدون الف خوانده اند و سایر قراء با الف ...
قوام النظام ... و بعضی ... یعنی قیمتها ...
و ابو علی ... و سیصلون ابن عامر و شعبه بضم یاء خوانده اند ...
و باقی قراء بفتح آن میخوانند که از صلی باشد ... مضموم و مکسور ...
باشد و ان کانت واحدة نافع برفع تاء واحدة خوانده ... و باقی قراء بنصب آن خوانده اند
که ... باشد ... در اینجا ...
در سوره قصص و ام الکتاب در سوره زخرف حمزه و کسائی ... در حال وصل ...
... در حال وقف چون سایر قراء بضم آن میخوانند یوصی بها در
موضع اینسوره شعبه و ابن عامر و ابن کثیر بفتح صاد میخوانند و حفص در ... با ایشان موافقت کرده
قراء در هر دو بکسر صاد خوانده اند یدخله جنات و یدخله نارا در انسوره و یدخله جنات در سوره
فتح و تغابن و طلاق و یعذبه در سوره فتح و نکفر در سوره ... و اللذان در ...
و ابن عامر ... بنون کلمی خوانده اند و سایر قراء بیاء حطی میخوانند فی البیوت در سوره بقره گذشت
اللذان در انسوره و اللذین در سوره حم سجده و هذان در سوره طه و حج و فذانک و هاتین در سوره قصص

... نعل ...

ابن کثیر هم راست میخوانند و ابو عمرو در رفع انکه با او موافقت کرده در سائر چون سائر در هر مواضع
تخفیف کسر میخوانند که هاد درانسوره و سوره نور حمزه و کسائی بضم کاف خوانده اند و در دو موضع سوره
عاصم و ابن ذکوان نیز با ایشان موافقت کرده اند و در غیر آن با سائر قراء اند در مشتق اند و در جمع کاف
ابن ذکوان ابن عامر ذکر کرده در احقاف فتح اقراءت اهل حجاز و ابو عمرو و کسائی ضم اقراءت باقی در
مبینة درانسوره و غیر آن ابن کثیر و شعبه بفتح یاء خوانده اند و دیگران بکسر میخوانند و اول اسم مفعول
است و فاعل که خداست که آن را بیان فرموده و دوم اسم فاعل است یعنی صدق متهای خود را بیان میکند
بانکه یعنی هویدا اوست و صاحب کنز المعانی برای استنباط کرده است و در مبینات جمع نیز ابن عامر
و حمزه و کسائی و حفص بکسر یاء خوانده اند و سائر بفتح میخوانند و آیات هم مبین حلال و حرام اند و هم
خدا آنها را تبیین داده بیان فرموده المحصنات و محصنات با الف و لام و بی الف و لام در این سوره
و غیر این سوره کسائی همه را بکسر صاد میخواند که اسم فاعل باشد مگر والمحصنات من النساء که در اول
جزو پنجم است که آن را چون سائر قراء در جمیع مواضع بفتح صاد خوانده که اسم مفعول و هر دو لغت احصنت
یعنی در حصار رفتن و خود را در بند کردن بجهت زن بواسطه شوهر و اسلام و آزادی و عفت خود را در پناه
حصار حفظ از زنا وقت میکرد و هر یک از اینها او را در آن میبرد اصل حمزه و کسائی و حفص بضم همزه
و کسر صاد خوانده اند و سائر قراء بفتح هر دو میخوانند و فاعل در هر دو خداست و در وقوع نظر ما قبل انسب است
و لکن شعبه بجای حفص ذکر کرده اشتباه کرده است المحصنات هر دو و محصنات گذشت احصن حفص و لکن
کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و نافع بضم همزه و کسائی و کسر صاد خوانده اند و سائر قراء بفتح هر دو میخوانند و اول
او لیست تجارة در سوره بقره گذشت مدخلا درانسوره و سوره حج غیر نافع هر دو را بضم میم خوانده اند که
مصدر ادخل یا اسم مکان یا اسم مفعول از آن و نافع بفتح میم هر دو خوانده بنا بر اینکه مصدر میمی یا اسم مکان باشد
باشد و هم ثلاث است و همچنانکه مدخل صدق در سوره بنی اسرائیل بر آن اتفاق کرده اند و سلوا الله در باب
همزه گذشت عقدت کوفیین بقصر خوانده اند که از عقد یعنی عهد باشد و باقی قراء بزیادتی الف در میان عین
و قاف میخوانند که از معاقده باشد یعنی با یکدیگر عهد کردن بالبخل درانسوره و سوره حدید حمزه و کسائی بفتح
و خاء و سائر قراء بضم باء و سکون خاء خوانده اند و هر دو یک معنی دارند حسنة نافع و ابن کثیر برفع
خوانده اند که فاعل باشد و قراء او بنصب خوانده اند که خبر ذلک باشد والمحسنین ضمیر ذره یا مثقال
مضاف بسوی آنست یضعفها در سوره بقره گذشت لو تسوی حمزه و کسائی بفتح تاء و تخفیف سین
خوانده اند بنابر قلب و ادغام و عاصم و ابن کثیر و ابو عمرو بضم تاء و تخفیف سین میخوانند که از تسوی
باشد چنانکه بنا بر اول و دوم از تسوی است و هر دو یعنی انطباق و در برابر است لمستم درانسوره

و سوره نساء حمزه و کسائی بقصر هر دو خوانده اند که از لمس باشد و دیگران بزیادتی الف در میان لام و میم
میخوانند که از ملامسه باشد و هر دو کنایه از جماع است قلیلا انظرو یا در کهف مذکور شد نعما در سوره
بقره گذشت الا قلیلا ابن عامر بنصب خوانده بنابر اصل استثناء و باقی قراء او برفع میخوانند
بنابر بدلیت لاحمر ما فعلوه و لا ولئک النبیین مذکور شد که تنها حفص و ابن کثیر بلو قرشت که
و سائر قراء بیاء خط میخوانند قبیل مذکور شد و لا یظلمون حمزه و کسائی و ابن کثیر بیاء و حط و باقی قراء
بتاء قرشت خوانده اند بیت طائفة حمزه در اینجا ادغام تاء در طاء با ابو عمرو موافقت کرده و باقی قراء
باظهار میخوانند القرآن و اصدق و هو مذکور شد فتبینوا در دو موضع انسوره و در سوره حجرات حمزه
و کسائی بثاء مثلثه و باء الجد و تاء قرشت خوانده اند که از ثبت باشد یعنی درنگ کردن و ثبات قدم داشتن
و سائر قراء بیاء الجد و یاء حطی و نون کلمن خوانده اند که از تبین باشد یعنی آشکار کردن امر و حقیقت
او لست و هیم و در مجمع این را روایت امام محمد باقر علیه السلام است السلم لست نافع و ابن عامر و حمزه
بقصر خوانده اند و باقی قراء بزیادتی الف در میان لام و میم میخوانند و هر دو بمعنی استسلام و انقیاد یا تحیت
مودة است و در قصر دو لفظ که میش از انست الفظیل در سوره نحل واقع شده است خلاف نیست و در مجمع
میگوید که در بعض از روایات عاصم السلم است بکسر سین و سکون لام روایت شده است فتبینوا گذشت
غیر اولی الضرر حمزه و ابو عمرو و ابن کثیر و عاصم برفع راء خوانده اند که صفت باشد و باقی قراء بنصب
کر میخوانند بنابر استثناء یا حال الذین توفیهم و هو وهها انتم مذکور شد و لولا فضل الله علیک
در قرآن باهم مفرد است و هیچ یک از قراء علیکم نخوانده اند و بیضاوی که علیکم نوشته و وجه از برای جمع ضمیر
گفته محض غلط و اشتباه است نؤتیه حمزه و ابو عمرو بیاء حطی و دیگران بنون کلمن خوانده اند و لکن با قبل انسب
است نوله و نصله و اصدق و هو مذکور شد یدخلون درانسوره و سوره مریم و اول سوره مؤمن
ابو عمرو و ابن کثیر و شعبه بضم یاء و فتح خاء خوانده اند که از ادخال باشد یعنی در آورده شدن و در یدخلونها
در سوره فاطر ابو عمرو و چنین خوانده چنانکه ابن کثیر و شعبه در سیدخلون در سوره مؤمن چنین خوانده
اند و سائر قراء او هر را بفتح یاء خوانده اند که از دخول باشد یعنی در آمدن و صعادی در سوره مریم شعبه را
ذکر کرده و در مجمع در سوره مؤمن از شعبه منسوبی را روایت کرده و هو مذکور شد ابراهیم در سوره
بقره گذشت ان یصلحا کوفیین بضم یاء و سکون صاد و کسر لام مخفف خوانده اند که از اصلاح باشد و سائر قراء

بفتح یاء ا

و صاد و لام باتشدید صاد و زیادتی الف در میان کسر و لام میخوانند که از تصالح باشد و در اصل یتصالحا بوده
و تقلب و ادغام چنین شده و ان تلوا ابن عامر و حمزه بضم لام و سکون واو خوانده اند و باقی قراء
بسکون لام و دو واو میخوانند که اول لام آنها مضموم و دوم ساکن است و اول از ولی است بمعنی روآوردن
بچیزی و دوم از لی است بمعنی دفع کردن و ممکن است که قراءت اول نیز از این ماده باشد بانکه واو
اول همزه شده باشد و بعد از نقل حرکت کسر ما قبل حذف شده باشد یا در اول امر همزه کسر ما قبل
نقل شده بجهت خفت و واو بجهت التقاء حذف شده نزل و انزل کوفیین و نافع بفتح نون و همزه و زای خوانده
اند و سائر قراء بضم نون و همزه و کسر زای میخوانند و قد نزل عاصم بفتح نون و زای و باقی قراء بضم نون
و کسر زای خوانده اند و هو مذکور الدرک کوفیین بسکون راء خوانده اند و باقی قراء بفتح کسر میخوانند
و در مجمع که از اهل کوفه شعبه را استثناء کرده اند و هر دو یک معنی دارند چون قدر و قدر و نهر و نهر یا اول جمع
درک بسکون راء است چون تمرة و تمر و دوم جمع درک بفتح راء است چون بقرة و بقر و در کشاف گفته
که درج و الجنة روی دارد در کی در اسفل راست بجهة التفضلة الخ اینا معلوم میشود که درکات جهنم و بیضاوی گفته
است که مرتبه ای که رو بزیر دارد درک است زیرا که درک بر درکات جمع میشود و مراد از ایشان آنست که اسفل
بر وزن فرس بر اعلان جمع میشود پس اوان افعل بر وزن فلس بر افعل جمع میشود ستور دوا
درک بفتح راء و درک نقیض منزل در دوزخ و بهشت و پایه زیرین تحتانی در جهنم که منزل بهشت
و پایه بالائین است چنانکه بعض گفته اند نؤتیهم حفص بیاء حطی و سائر قراء بنون کلمن خوانده اند
ان تنزل و ادرنا در سوره بقره گذشت لا تعدوا غیر نافع هم بسکون عین و تخفیف دال خوانده اند که
از عدو بر وزن غزو باشد یعنی از حد در گذشتن و نافع بروایت ورش بفتح عین و تشدید دال میخوانند که اعتداء
باشد یعنی عداد کردن و در اصل لا تعتدوا بوده و قلب و ادغام در آن شده با نقل حرکت تاء بسوی عین
و قالون فتح عین را اختلاس کرده و باخفای آن خوانده و در مجمع سکون محض از ذکر کرده و در تجب از ابو
انکار کرده از نحویین جمع میان دو ساکن و توجه از افعال الا نبیاء مذکور شد سنؤتیهم حمزه بیاء حطی
و سائر قراء بنون کلمن خوانده اند و النبیین مذکور شد ابراهیم گذشت زبورا درانسوره و در سوره
بنی اسرائیل و الف بود در سوره انبیاء حمزه بضم زای خوانده و دیگران بفتح کسر میخوانند و هر دو بمعنی
یعنی نوشته شده و کتاب کلام خدا است که بر حضرت داود علیه السلام فرود آمده است یا اول جمع
زبر بکسر و فتح اول باشد چون قدر و قدور و دهر و دهور یعنی کتابها و نوشتها و دوم نام کتاب داود است

سورة المائدة

وهو مذکور شد یاء اضافه و زوائد هیچ یک در این سوره نیست
صراط در باب حرف مذکور شد رضوانا در سوره آل عمران گذشت شنآن در دو موضع انسوره
شعبه و ابن عامر بسکون نون اول خوانده اند و سائر قراء بفتح کسر میخوانند و هر دو مصدر است بمعنی دشمن
داشتن یا آنکه اول صفت چون عطشان و دوم مصدر است چون طیران و در مجمع با شعبه و ابن عامر
روایت اسماعیل را از نافع نیز ذکر کرده و همچنین بیضاوی در تفسیر خود آن صنکرده ابو عمرو و ابن کثیر
بکسر همزه کسر خوانده اند با ویل ان نبت انهم صدوکم و حصل صنکم زیرا که صدو باز داشتن ایشان
در سال ششم وقوع یافت و آیه در سال هشتم نزول لعدا ان داشت و باقی قراء بفتح همزه میخوانند
یعنی لان صدوکم و لا تعاونوا و هی الحفظ مذکور شد و المحصنات هر دو در سوره نساء گذشت
و هو مذکور شد وارحلکم نافع و ابن عامر و کسائی و حفص بنصب لام خوانده اند بنابر عطف
بر حلق بر وسکم نه بر وجوهکم و ایدیکم چنانکه سنیان کمان کرده اند و لهذا در وضو بجای مسح پایها آنها را
میشویند و باقی قراء که ابن کثیر و ابو عمرو و حمزه و شعبه اند بجر لام میخوانند و لکن صریح است در عطف
رؤسکم و حمل جر بر جوار الحاد در کلام خدا است و تفصیل این را در موارد الآیات ذکر کرده ام و در مجمع
بعد از حفص این را زیاد کرده و گفته که واعشی از ابو بکر از عاصم او لمستم در سوره نساء گذشت
قسیة حمزه و کسائی بتشدید یاء و حذف الف بعد از قاف میخوانند بر وزن فعیلة و سائر قراء با الف بعد از قاف
و تخفیف یاء خوانده اند بر وزن فاعلة و هر دو بمعنی سخت است و لکن خلاف دلیل ظاهر است رضوانه
الف در باب حرف مذکور شد لا یحزنک در سوره
آل عمران گذشت انبیاء مذکور شد رسلنا و امثال آن در اصول در باب حرف مذکور شد و حمزه بسکون حاء خوانده اند و کسر
آل عمران گذشت للسحت در هر جا که باشد نافع و ابن عامر و عاصم و حمزه بسکون حاء خوانده اند و لکن
قراء بضم کسر میخوانند التورية هر دو و النبیون مذکور شد و العین و الانف و الاذن و السن
کسائی همه را برفع خوانده و دیگران بنصب میخوانند پس رفع بنابر استیناف است و قطع جمله از ما قبل
و نصب بنابر عطف بر اسم ان و نافع ذال اذن را بسکون خوانده در هر جا خواه معرف باشد و خواه
منکر چون هو اذن و خواه مفرد باشد و خواه تثنیه چون فی اذنیه و سائر قراء بضم میخوانند و الجروح
کسائی و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر برفع حاء خوانده اند و دیگران بنصب کسر میخوانند بنابر وجهی

تا آنکه کلام بنا بر نصب حکایت شریعت حکایات موسی است که در توریة نوشته شده و بنا بر رفع ابتدا و شریعت حکایت
محمد صلی الله علیه وآله و مبنی بر تقدیر حکم آیه در شریعت آنحضرت معمول به است [illegible] تا حاصل گردد سنت
و کتب فقهیه و احادیث اصحاب رضوان الله علیهم مسطور است فقد وا التوریة در هر دو موضع مذکور شد و لیحکم
حمزه بکسر لام و فتح میم خوانده بنا بر آنکه متعلق بفعل محذوف باشد یعنی و لیحکم اهل الانجیل بما فیه آتیناه
آتیناه و سایر قراء بسکون لام و میم میخوانند که امر غایب باشد افحکم مذکور شد تبغون ابن عامر بتاء
و باقی قراء بیاء حطی خوانده که راجع بفاسقون باشد والله اعلم و یقول کوفیین و ابو عمرو با ثبات واو
خوانده اند بنا بر عطف و سایر قراء یقول بدون واو میخوانند بنا بر استیناف و جواب سؤال مقدر
و هم برفع لام آن خوانده اند مگر ابو عمرو که بنصب لام میخواند بنا بر عطف بر فیصبحوا بنا بر اینکه یعنی عسی الله ان
یاتی بالفتح زیرا که در معنی عسی ان یاتی الله بالفتح است و در مجمع ابن عامر را با کوفیین و ابو عمرو ذکر کرده
من یرتد نافع و ابن عامر من یرتدد بدو دال خوانده اند اولی مکسور و دیگری ساکن بنا بر رسم مصاحف
مدینه و شام و دیگران من یرتد با دال مشدد مفتوح خوانده اند بنا بر رسم مصاحف مکه و عراق بیک دال
هزوا در سوره بقره گذشت والکفار کسائی و ابو عمرو بجر خوانده اند بنا بر عطف بر الذین من
الذین و باقی قراء بنصب میخوانند بنا بر عطف بر الذین در لا تتخذوا الذین هزوا گذشت عبد
الطاغوت حمزه بضم باء و جر تاء خوانده بنا بر آنکه عبد صفت مشبهه باشد چون حذر و ندس [illegible] و معنی
آن مبالغه در عبودیت باشد و بسوی طاغوت اضافه شده و معطوف بر القردة والخنازیر و لفظ
واحد است که مراد از آن کثرت باشد و سایر قراء بفتح باء و تاء میخوانند بنا بر اینکه فعل ماضی و مفعول
باشد و معطوف بر [illegible] است و فاعل ضمیریست که بموصول بر میگردد السحت هر دو گذشت التوریة
مذکور شد رسالته ابن عامر و نافع و شعبه با الف بعد از لام و کسر تاء خوانده اند بنا بر اینکه جمع رسالة
است یا مراد رسالت و امامت هر دو باشد چنانکه از احادیث ذکر رسالت آیه سوره انعام در آنجا
شده است والحکم [illegible] بمشام طبع سلیم و ذوق مستقیم میرسد و باقی قراء بحذف الف و نصب تاء
میخوانند زیرا که مصدر است و اسم جنس و از برای قلیل و کثیر هر دو میباشد التوریة والصابئون
مذکور شد و حسبوا الا تکون ابو عمرو و حمزه و کسائی برفع نون خوانده اند بنا بر اینکه ان مخففه
از مثقله باشد و دیگران بنصب میخوانند که ان مصدریه ناصبه باشد و چون حسبان بمعنی ظن است

هر دو جایز

و کلام حضرت فاطمه صلوات الله علیها اول است و آن موید [illegible]

هر دو جایز است والنبی مذکور شد عقدتم ابن ذکوان و حمزه و کسائی و شعبه بتخفیف قاف خوانده اند
که از عقد باشد بمعنی قصد و نیت باشد مگر آنکه ابن ذکوان و حمزه و کسائی و شعبه بتخفیف قاف که
اند بعد از عین الف را زیاد کنند که از معاقده باشد بنا بر اینکه عقد که در میان دو نفر باشد و باقی قراء بتشدید
قاف میخوانند که از تعقید باشد و آن مبالغه در عقد است فجزاء مثل ما قتل کوفیین بتنوین جزاء و رفع
مثل خوانده اند بنا بر اینکه مثل صفت جزاء باشد یعنی فعلیه جزاء مماثل لما قتل و باقی قراء بدون تنوین
جزاء و جر مثل میخوانند بنا بر اضافه و مراد خود مقتول است و مثل آن چنانکه در مثلک لا یبخل گفته اند که
یعنی تو بخل نمیکنی او کفارة طعام مساکین ابن کثیر و کوفیین و ابو عمرو بتنوین کفاره و رفع طعام خوانده
اند بنا بر اینکه طعام عطف بیان کفاره باشد و باقی قراء باضافه کفاره بسوی طعام میخوانند قیاما ابن
عامر بقصر خوانده و دیگران بمد میخوانند و شرح آن در سوره نساء گذشت استحق علیهم الاولیان حفص بفتح
تاء و حاء خوانده اند بنا بر اینکه بنا و فاعل و هرگاه ابتدا کنند بکسر همزه خواهند خواند و باقی قراء بضم تاء
و کسر حاء میخوانند و در حال ابتداء بضم همزه نیز خواهند خواند چه آنکه مبنی برای مفعول است و حمزه
و کسائی و شعبه لفظ الاولین بفتح واو مشدد و کسر لام و سکون یاء و فتح نون خوانده اند که جمع اول باشد
و آن مجرور است بنا بر اینکه صفت الذین استحق باشد یا منصوب است بنا بر مدح و باقی قراء بسکون
واو و فتح لام و یاء و الف بعد از آن و کسر نون میخوانند که تثنیه اولی باشد یعنی احق و آن مرفوعست بنا بر
محذوف یعنی هما الاولیان بنا بر وجهی الغیوب والقدس در سوره بقره گذشت التوریة مذکور شد
طیرا در سوره آل عمران گذشت ان هذا الا سحر در این سوره و در اول سوره هود و قالوا هذا
در این سوره و در اول سوره هود و قالوا هذا سحر در سوره صف حمزه و کسائی بفتح سین و کسر حاء باشد
و زیادتی الف در میان اینها خوانده اند بر وزن فاعل بنا بر اینکه هذا اشاره بسوی پیغمبر صلی الله علیه وآله باشد
و باقی قراء در هر چهار جا بکسر سین و سکون حاء و قصر میخوانند بنا بر اینکه اشاره بآن باشد که پیغمبر صلی الله علیه وآله آورده
باشد هل تستطیع ربک کسائی بتاء فوقانی و نصب باء ربک خوانده بنا بر مفعولیت یعنی سؤال
کن ربک و باقی قراء بیاء حطی و رفع باء میخوانند بنا بر فاعلیت و نظر بحدیث حضرت صادق علیه السلام اول
اولیست و لیکن کسائی لام را در تاء ادغام کرده ان منزلها و منزلها در سوره بقره گذشت الغیوب گذشت
ان اعبدوا مذکور شد هذا یوم ینفع غیر نافع برفع یوم خوانده اند که خبر هذا باشد و نافع بنصب

منزلها والقرآن [illegible] مذکور شد

میخوانند بنا بر ظرفیت از برای فعلی یعنی قال یا خبر محذوف که آن یقع باشد یعنی واقع بنا بر اینکه هذا اشاره
باشد بسوی آنچه گذشت از قصه کلام عیسی و هو و ملکت که فتحه بنائی باشد و هر چند که [illegible] الکشاف
پس خبر هذا است و هذا اشاره است بسوی یوم چون اول و هو مذکور شد یاء اضافه در این سوره [illegible]
یاء است [illegible] یاء زوائد در این سوره [illegible] سورة الانعام صراط در چهار موضع
و صراط در باب حرف مذکور شد و هو در سه موضع بیش از و لقد استهزئ و بعد آن [illegible] مذکور شد
من یصرف عنه یومئذ حمزه و کسائی و شعبه بفتح یاء و کسر راء خوانده اند بر فعل معلوم و فاعل آن ضمیر رب
و مفعول یومئذ ای هول یومئذ یا محذوفست یعنی العذاب و باقی قراء بضم یاء و فتح راء میخوانند بنا
بر فعل مجهول و نایب فاعل ضمیر عذاب است یا یومئذ و در کشاف آورده که من یصرف الله عنه منصور است
و یوم یحشرهم در اینجا حفص در میان قراء سبع است که بنون [illegible] است و [illegible]
بعد از این [illegible] و صاحب مجمع [illegible] اختلاف داشته باعتبار [illegible]
ثم لم تکن فتنتهم الا ان قالوا حمزه و کسائی بیاء حطی خوانده اند و سایر قراء بتاء قرشت میخوانند و حفص و ابن
کثیر و ابن عامر برفع تاء فتنتهم خوانده اند و باقی قراء بنصب آن میخوانند پس حمزه و کسائی بیاء و نصب تاء
اند و حفص و ابن کثیر و ابن عامر بتاء و رفع تاء و شعبه و نافع و ابو عمرو بتاء و نصب تاء بنا بر تاویل ان قالوا بقولهم
یا بجهة تانیث خبر مثل من کانت امک و قرائت حمزه و کسائی بحسب عربیت اظهر است و در حاشیه [illegible]
عاصم مذکور است که شعبه از طریق [illegible] لکن را بیاء حطی میخواند والله ربنا حمزه و کسائی بنصب باء خوانده
اند بنا بر اینکه منادی باشد یعنی یا ربنا و باقی قراء بجر میخوانند بنا بر نعتیت جلالة ولا نکذب و نکون
حمزه و حفص بنصب باء و نون خوانده اند بنا بر وجوب استفهام و ابن عامر در دوم با ایشان موافقت کرده
و سایر قراء برفع هر دو میخوانند بنا بر عطف بر نرد یا استیناف و از اینجا وجه قرائت ابن عامر ظاهر شد
و للدار الآخرة ابن عامر لدار بیک لام مخفف و جر آخرة میخواند بنا بر اضافه چون مسجد الجامع یعنی دار الساعة
الآخرة و باقی قراء بتشدید دال و رفع آخرة خوانده اند بنا بر ظاهر و صفتیت و کسر اولیست تعقلون در
این سوره و سوره اعراف و یوسف و یس نافع و ابن ذکوان هر را بتاء قرشت خوانده اند و حفص و هشام در
سوره [illegible] با ایشان موافق است و در سایر [illegible]
آخر با ایشان موافقت کرده اند و شعبه در سوره یوسف با ایشان موافق [illegible]
میخوانند پس عاصم بتاء در سوره یوسف بیاء چون نافع در همه مواضع چهارگانه و ابن عامر در [illegible] اخیر و در مجمع
قرائت تاء را در چهار سوره نافع و ابن ذکوان از ابن عامر از سبع نسبت داده با ذکر موافقت حفص با هر
یس و حماد و یحیی از شعبه در سوره یوسف و باقی قراء هر را بیاء خوانده اند لایکذبونک در سوره آل عمران گذشت

لا یکذبونک

فهو و هو در دو موضع
والقرآن مذکور شد
یعقوب است و [illegible] سبع در سایر مواضع

لا یکذبونک نافع و کسائی بسکون کاف و تخفیف ذال خوانده اند که از اکذاب باشد یعنی دروغگو یافتن
و باقی قراء بفتح کاف و تشدید ذال میخوانند که از تکذیب باشد یعنی بدروغ داشتن و صاحب مجمع هر دو را
یکی دانسته و چنان نیست چنانکه در مدارک الآیات بیان کرده ام و اول اولیست چنانکه در باب تواتر
اشاره بآن شده و شد که در کتاب مذکور مسطور است و لکن حدیث روضه است چنانکه بآن اشاره
شد و در مجمع با نافع و کسائی اعشی را از ابوبکر زیاد کرده و گفته است که آن قرائت علی است علیه السلام و از
امام جعفر صادق علیه السلام روایت ان یاتیا در سوره بقره گذشت ارأیتکم مذکور شد فتحنا در
این سوره و لفتحنا در سوره اعراف و فتحنا در سوره قمر و فتحت در سوره انبیا ابن عامر
هر را بتشدید تاء خوانده و باقی قراء بتخفیف میخوانند و اول از تفتیح است و دوم از فتح و هر دو بمعنی
گشودنست مگر آنکه در اول مبالغه و کثرت است که در دوم نیست ارأیتم و ارأیتکم مذکور شد بالغدوة
در این سوره و در سوره کهف ابن عامر بضم غین و سکون دال و فتح واو خوانده و باقی قراء بفتح
غین و دال و الف بجای واو میخوانند چون صلوة و زکوة و هر دو بمعنی بامداد است انه من عمل و فانه
غفور ابن عامر و عاصم بفتح همزه ان اول و دوم خوانده اند بنا بر اینکه اول بدل رحمت و دوم
خبر مبتدای محذوف یا مبتدای محذوف الخبر باشد و نافع در فتح همزه اول با ایشان موافقت
کرده و باقی قراء هر دو را بکسر میخوانند بنا بر استیناف در اول و بنا بر اینکه دوم جزای شرط است
و دوم که جمله باشد ولتستبین سبیل حمزه و کسائی و شعبه بیاء حطی خوانده اند بنا بر رفع لام سبیل
و باقی قراء بتاء قرشت میخوانند و از جمله ایشان نافع بنصب لام سبیل میخواند بنا بر اینکه مفعول
باشد و تاء از برای خطاب و باقی قراء برفع میخوانند بنا بر فاعلیت چه سبیل مذکر و مؤنث
هر دو استعمال میشود و استبان هم لازم است و هم متعدی یعنی آشکار شدن و دانستن یقص
الحق عاصم و ابن کثیر و نافع بضم قاف و صاد مشدد میخوانند که از قص و قصص باشد یعنی
پیروی کردن و باقی قراء بسکون قاف و کسر ضاد معجمه خوانده اند که از قضا باشد یعنی حکم
کردن یا ساختن و تمام نمودن والحق در قرائت اول مفعول است و در دوم مصدر

باشد یعنی القضاء الحق یا مفعول یعنی یصنع الحق و یا تیره و در مجمع میگوید که از ابو عمرو حکایت شده
است که بقول خدا که فرموده وهو خیر الفاصلین برین قرائت استدلال شده که کره فصل در حکم
است و در قصص نیست وهو در هر سه موضع مذکور شد توفته رسلنا و استهوته الشیاطین
حمزه هر دو را بالف و اماله آن خوانده و دیگران بتاء بنشستگی الف خوانده اند رسلنا و هو مذکور
شد و خفیة در اینجا و در سوره اعراف شعبه بکسر خوانده و سایر قراء بضم که میخوانند و هر دو بمعنی
است لئن انجینا کوفیین بعد از جیم بالف تاکید محذوف خوانده که فعل غائب باشد و فاعل مستتر لفظ جلاله
حمزه و کسائی بنابر اصل خود الف را اماله کرده اند و باقی قراء انجیتنا بیاء و تاء ساکن بعد از جیم و تاء
مفتوح میخوانند که فعل مخاطب باشد و ظاهر اینست که در قراءه کوفیین بعد از جیم دو حرف آمده در سایر مصاحف
سه حرف قل الله ینجیکم کوفیین و هشام بفتح نون و جیم مشدد خوانده اند که از تنجیه باشد و سایر قراء بسکون
نون و تخفیف جیم میخوانند که از انجاء باشد و هر دو بمعنی رهانیدنست و بیضاوی هشام را با کوفیین
ذکر کرده بعض و انظر وهو مذکور شد ینسینک ابن عامر بفتح نون و تشدید سین خوانده که از تنسیه باشد
باشد و باقی قراء بسکون نون و تخفیف سین میخوانند که از انساء باشد و هر دو از یاد بردنست استهوته
و هو هر دو مذکور شده گذشت کی نکون در سوره بقره گذشت وهو مذکور شد رای کوکبا و رای القمر و رای الشمس
مذکور شد اتحاجونی ابن ذکوان و نافع و هشام بخلاف عنه و نافع بتخفیف نون خوانده اند بنابر حذف
نون دوم که نون وقایه است و باقی قراء بتشدید نون میخوانند بجهت اجتماع دو نون و ادغام بنابر اصل
و هشام را ذکر کرده و بیضاوی ابن عامر را ذکر کرده نرفع درجات در سوره بقره گذشت نرفع درجات
من نشاء در اینجا و در سوره یوسف کوفیین با تنوین تاء خوانده اند بنابر اینکه درجات تمیز یا
موصول مفعول و باقی قراء بحذف تنوین و اضافه میخوانند که درجات مفعول باشد و ذکر یا در آل
عمران گذشت و الیسع در اینجا و در سوره ص حمزه و کسائی بفتح لام مشدد و سکون یاء خوانده اند که
قراء بسکون لام و فتح یاء میخوانند اما و دوم موافق رسم الخط ظاهر است چه بنابر قرائت اول
دیگر میخوانند نظر بقیاس خط و لیکن بیش ازین معلوم شد که رسم الخط و گاهی از قیاس خط بیرون است
چون خط عوض و این اسم بدون الف و لام بر قرائت اول بروزن حیدر و بنابر دوم بروزن
است والنبوة مذکور شد فبهدیهم اقتده حمزه و کسائی در حال وصل بحذف هاء خوانده اند بنابر اینکه

هاء سکت باشد و باقی قراء باثبات که خوانده اند بنابر اینکه هاء کنایه باشد که راجع است بسوی اقتداء
یا هدی و سکون که بنابر لغتی است که از اساکن میکنند مانند توده و امثال که بنابر هاء و سکت است
در وصل اجرای مجرای وقف قرار داده اند و از جمله ایشان ابن عامر بکسر هاء و قصر خوانده از طریق
هشام و از طریق ابن ذکوان بخلاف عنه صله کرده و هر دو قرائت در حالت وقف بر ثبوت و سکون هاء اتفاق
دارند و در مجمع اشباع کسره را با بن عامر نسبت داده و همچنین بیضاوی در تفسیر تجعلونه قراطیس
تبدونها و تخفون ابن کثیر و ابو عمرو هر سه را بیاء غائب خوانده اند و سایر قراء بتاء خطاب میخوانند
و لتنذر شعبه بیاء غائب خوانده بنابر اینکه ضمیر در آن راجع بقرآن باشد و سایر قراء بتاء خطاب
میخوانند که خطاب با حضرت باشد لقد تقطع بینکم حمزه و شعبه و ابن کثیر و ابن عامر و ابو عمرو برفع نون
خوانده اند بنابر اینکه بین فاعل باشد زیرا که آن بمعنی وصل و جمع است و باقی قراء بنصب نون خوانده
بنابر ظرفیت و فاعل تقطع مضمر است یعنی الخیر در آن بود بالازلکت یا الخیر در میانه شما بعضی از وصل
و مودت و احتمال دارد که ضمیر ماکنتم تزعمون فاعل باشد بنابر تنازع که وصل و ضلال از الخیر مذکور است
در هر دو قرائت نیز گفته اند و لیکن خالی از تکلف نیست المیت در هر دو موضع در سوره آل عمران گذشت
وجعل اللیل کوفیین بفتح عین و لام بی الف و نصب لیل خوانده اند که فعل ماضی و مفعول او است
و فاعل ضمیر خدا است و باقی قراء ابن بیادت الف در میان جیم و عین و کسر عین و رفع لام و جر لیل میخوانند
بنابر اینکه اسم فاعل باشد که بسوی مفعول اضافه شده و اول عطف فعل را بر اسم است و دوم عطف
اسم بر اسم وهو در هر دو موضع مذکور شد فمستقر و مستودع ابو عمرو و ابن کثیر بکسر قاف خوانده اند بنابر
اینکه اسم فاعل باشد از استقرار و باقی قراء بفتح که میخوانند که مصدر یا اسم مکان باشد چون مستودع
در این قرائت و اما بنابر قرائت اول مستودع اسم مفعول است و بیان این در تحفة الاولیاء
ذکر کرده ام وهو مذکور شد وجنات در مجمع میگوید که ابوبکر از عاصم بروایت ابو یوسف اعشی بجر ریع
خوانده و آن قرائت علی ابن ابی طالب علیه السلام و عبدالله ابن مسعود و اعمش و یحیی ابن یعمر است
و باقی قراء وجنات بنصب خوانده اند ثمره در اینسوره در دو موضع و در سوره یس ثمره در سوره

در سوره یس حمزه و کسائی بضم ثاء و میم خوانده اند بنابر اینکه جمع ثمره یا ثمار یا ثمر باشد چون خشب و کتب
که جمع خشب و کتاب و اسد است یا اسم که جمع چون عنق مفرد است یعنی میوه و باقی قراء بفتح ثاء و میم
میخوانند و باقی قراء بضم هر دو خوانده اند مگر ابو عمرو که او بفتح ثاء و سکون میم خوانده و او تخفیف
ثمر بضم دو ضم است و بعضی گفته اند که جمع ثمار بسکون میم ثمر است و بنج یک لغت خواه ضم باشد و خواه فتح
یعنی میوه درخت است خرقوا نافع بتشدید راء خوانده اند که از تخریق باشد و سایر قراء بتخفیف
میخوانند که از خرق باشد و هر دو بمعنی دروغ گفتن و افترا است مگر آنکه اول دال بر مبالغه و بسیاری است
وهو در چهار موضع مذکور شده ابو عمرو و ابن کثیر بزیادت الف در میان دال و راء خوانده اند بنا
سکون سین و فتح تاء که از مدارسه باشد یعنی مذاکره و باکسی درس گفتن و باقی قراء بحذف الف میخوانند
که از درس باشد یعنی خواندن مگر ابن عامر که او بفتح سین و سکون تاء میخوانند که از دروس یعنی کهنگی
و ضمیر که راجع است بسوی وما یشعرکم مذکور شد انها ابو عمرو و وفاقا و شعبه بخلاف عنه و ابن کثیر
بکسر همزه که خوانده اند بنابر استیناف و تمام شدن کلام در نزد وما یشعرکم یعنی وما یشعرکم ما یکون
منهم و باقی قراء بفتح که میخوانند که بمعنی لعل باشد یا بتقدیر لا زائده است و در مجمع با فرقه
اول نظیر این ذکر کرده بدون ذکر اختلاف از شعبه و همچنین بیضاوی خلاف شعبه را ذکر کرده لا یؤمنون
ابن عامر و حمزه بتاء قرائت خوانده اند بنابر اینکه خطاب بسوی کفار باشد و باقی قراء بیاء
میخوانند بنابر اینکه خطاب با مؤمنین و کفار باشد و کسر انها بنابر استیناف است و در لا یؤمنون سوره جاثیه
کسائی و شعبه نیز با ابن عامر و حمزه در تاء قرائت موافقت کرده قبلا در اینسوره و سوره کهف کوفیین
و باء بضم قاف و باء خوانده اند و نافع و ابن عامر بکسر قاف و فتح باء میخوانند و ابو عمرو و ابن کثیر در اول با
کوفیین و در آخر با آخرین موافقت کرده اند و هر دو بمعنی عیان و مقابله و آشکار و مواجه باشد
یا آنکه در اینجا جمع قبیل بمعنی کفیل است یا قبیله است یعنی گروههای متفرقه و در آخر مذکور شد منزل
حفص و ابن عامر بفتح نون و تشدید زای خوانده اند که از تنزیل باشد و باقی قراء بسکون نون و کسر
و تخفیف زای میخوانند که از انزال باشد کلمت ربک در اینسوره و سوره یس و مؤمن کوفیین
بدون الف خوانده اند که مفرد باشد و باقی قراء بزیادت الف در میان میم و تاء میخوانند که جمع
باشد مگر ابو عمرو و ابن کثیر که در غیر اول با کوفیین موافقت کرده اند فصل لکم ما حرم نافع و حفص

بفتح

بفتح فاء و صاد و حاء و راء خوانده اند بنابر بناء فاعل در هر دو لفظ و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر بضم فاء و حاء
و کسر صاد و راء میخوانند بنابر بنای مفعول در هر دو و حمزه و کسائی و شعبه در اول با نافع و حفص موافقت
کرده اند و در دوم با باقی لیضلون در اینسوره و در ربنا لیضلوا در سوره یونس کوفیین بضم یاء خوانده اند
که از اضلال باشد یعنی گمراه کردن و سایر قراء بفتح که میخوانند که از ضلال است باشد یعنی گمراه شدن
میتا در سوره آل عمران گذشت رسالته ابن کثیر و حفص بکسر تاء بحذف الف و نصب تاء خوانده اند
خوانده اند بنابر افراد و سایر قراء بزیادت الف و کسر تاء میخوانند که جمع باشد چنانکه در سوره مائده گذشت
ضیقا در اینجا و در سوره فرقان و ضیق در سوره نحل و نمل ابن کثیر بسکون یاء خوانده اند و دیگران بکسر و تشدید
آن میخوانند و هر دو بمعنی تنگ و لیکن اول مخفف دوم است چون میت در میت حرجا نافع و شعبه بکسر راء
و دیگران بفتح آن خوانده اند و هر دو صفت اند چون حسن و دنف یا دوم مصدر است یا جمع حرجه یعنی
درخت که جزء در آن در نتوان رفت چه دل کافر و منافق چیزی از خوبی با آن نمیرسد و بنابر غیر اول
آن تنگ و تنگی گنه باشد یصعد ابن کثیر بسکون صاد میخوانند بروزن یفعل که از صعود باشد و باقی
قراء بفتح صاد و تشدید آن و عین میخوانند که از تصعد باشد و از جمله ایشان شعبه الف در میان
صاد و عین زیاد کرده و عین را بتخفیف خوانده که از تصاعد باشد و اصل آن و ما قبل بیش از قلب و ادغام
یتصاعد و یتصعد بوده و هر سه بمعنی بالا رفتن است مگر آنکه در دوم تکرار است و در سوم تکلف و در
کشاف میگوید که قرائت عبدالله یتصعد و قرائت دوم از صیغ سیاهه وهو مذکور شد یحشرهم
در اینجا و یوم یحشرهم کان لم یلبثوا در سوره یونس و یحشرهم جمیعا در سوره سبا و قول
که بعد از آن واقع است در سوره فرقان حفص هر را بیاء خطاب خوانده و سایر قراء بنون خوانده
میخوانند عما یعملون ابن عامر بتاء قرائت و باقی قراء بیاء خطاب خوانده اند مکانتکم در اینسوره و غیر آن
شعبه هر را بزیادت الف در میان نون و تاء خوانده که جمع باشد و سایر قراء بی الف میخوانند که مفرد
باشد من تکون در اینسوره و سوره قصص حمزه و کسائی بیاء خطاب و باقی قراء بتاء قرائت خوانده اند
بزعمهم در هر دو موضع کسائی بضم زای و سایر قراء بفتح که خوانده اند و هر دو بمعنی گمان کردن و
دعوی کردن بی وطع نمودنست و فتح لغت بنی اسد است و فتح لغت حجازیین وهو مذکور شد زین لکثیر من المشرکین
قتل اولادهم شرکاؤهم ابن عامر بضم زای و کسر یاء بر بنای مجهول و رفع لام قتل و نصب دال اولاد و جر همزه شرکاء
خوانده اند و سایر قراء بفتح زای و یاء بر بنای معلوم و نصب لام و جر دال و رفع شرکاء میخوانند بنابر اضافه مصدر

بسوی مفعول بنصب مفعول و در قراءت ابن عامر در میان مصدر مضاف و فاعل مضاف الیه بمفعوله فاصله شده و در مجمع میگوید که
این در استعمال قبیح است و از ابوعلی نقل کرده است که وجه آن با ضعف که دارد آنست که فصل در شعر آمده و
شعر را نقل کرده تا آنکه گفته است که آن شاذ است مانند قراءت ابن عامر و بیضاوی گفته است که آن ضعیف
است در عربیت و از ضرورات شعر شمرده میشود و کلام زمخشری در کشاف بیش از این مذکور شد و وجه آن در
مدارک الآیات و تذکره ذکر کرده ام بر عهده گذشت و آن یکن میتة ابن عامر و شعبه بتاء قرائت خوانده اند
و باقی قراء بیاء خطاب میخوانند و ابن کثیر و ابن عامر برفع میتة خوانده اند و دیگران بنصب میخوانند پس ابن عامر
بتانیث و رفع خوانده بنابر اینکه کان تامه باشد و شعبه بتانیث و نصب خوانده بنابر اینکه کان ناقصه باشد و اسمش
ضمیر اجنه است یعنی بچه [illegible] و ابن کثیر بتذکیر و رفع میخواند زیرا که تانیث فاعل حقیقی نیست و باقی قراء
بتذکیر و نصب میخوانند بنابر اینکه اسم کان ضمیر ما فی بطونه باشد قتلوا در سوره آل عمران گذشت و هو مکرر
شد اکله در سوره بقره گذشت ثمره گذشت حصاده ابن عامر و ابوعمرو و عاصم بفتح حا خوانده اند
و باقی قراء بکسر آن میخوانند و هر دو لغت در وی گذشت خطوات در سوره بقره گذشت المعز کوفیین
و نافع بسکون عین خوانده اند و باقی قراء او بفتح آن میخوانند و هر دو اسم جمعات از برای ماعز [illegible] چون
ضم و صحب در خادم و صاحب و در مجمع ابن فلیح از ابن کثیر روایت کرده الذکرین هر دو مذکور شد ان یکون میتة
ابن عامر و حمزه و ابن کثیر بتاء قرائت خوانده و باقی قراء بیاء خطاب خوانده اند و ابن عامر میتة برفع خوانده
و سائر قراء بنصب آن میخوانند پس ابن عامر بتانیث و رفع خوانده و حمزه و ابن کثیر بتانیث و نصب و باقی قراء
بتذکیر و نصب و وجه هر یک از ماقبل معلوم میشود مگر آنکه در اینجا بجای اجنه ماکول یا طعم یا نفس یا جز [illegible]
و بجای ما فی بطون ماکول باشد فمن اضطر مذکور شد تذکرون در هر جا حفص و کسائی بتخفیف ذال خوانده
اند بنابر اینکه تتذکرون بوده یکی از دو تا حذف شده و باقی قراء بتشدید آن میخوانند بنابر قلب و ادغام و ان
هذا حمزه و کسائی بکسر همزه آن خوانده اند و دیگران بفتح آن میخوانند بتقدیر باء و لام و از جمله [illegible]
ابن عامر بتخفیف نون خوانده که ان مخففه از مثقله باشد [illegible] ولا تتبعوا مذکور شد ان تاتیهم
در اینسوره و در سوره نحل حمزه و کسائی بیاء خطاب خوانده اند و سائر بتاء قرائت خوانده اند فی قوا [illegible]
سوره روم حمزه و کسائی بزیادت الف در میان فاء و راء و تخفیف راء خوانده اند [illegible] فارقوا باشد
بین [illegible] جدا کردند [illegible] نظر بجهت حضرت صادق علیه السلام و در مجمع میگوید
که از امیر علیه السلام روایت قیما کوفیین و ابن عامر بکسر قاف و فتح یاء مخفف خوانده اند با آن معنی که
مذکور شد و سائر قراء بفتح قاف و کسر یاء و تشدید میخوانند [illegible] است [illegible] و بعضی [illegible]

از [illegible] جدا شدن و باقی قراء
[illegible] بجا [illegible]
[illegible] باشد یعنی [illegible]

زبکم

بلکم میدانند ابراهیم در سوره بقره گذشت و هو در هر دو موضع که مذکور شد یاء اضافه در اینسوره
هشت یاء است از چهار نوع یاء ذو الاول در اینسوره یکیاء است سوره الاعراف و تسمی بسوره المص
صراطک و صراط در باب حرف مذکور شد المص مذکور شد تذکرون ابن عامر یتذکرون با زیادتی یاء خطاب
خوانده و دیگران بحذف آن میخوانند و حمزه و کسائی و حفص چون ابن عامر بتخفیف ذال خوانده اند بنابر حذف
یکی از دو تاء و دیگران بتشدید آن میخوانند بنابر قلب و ادغام معایش در مجمع میگوید که همه قراء معایش را
بدون همزه خوانده اند و بعضی از ایشان از نافع معائش ممدود و مهموز روایت کرده اند و در کشاف مذکور
است که از ابن عامر روایت کرده او بهمزه خوانده بناء بر تشبیه آن بصحائف و بیضاوی در تفسیر باصحائف جمع صحیفه
که وارد از نافع کرده و لیکن [illegible] بثبوت [illegible] است [illegible] نیست [illegible] چون در اینجا و کذلک تخرجون
و در سوره روم و زخرف حمزه و کسائی و ابن ذکوان بخلاف [illegible] سوره [illegible] بفتح تاء و ضم راء بنابر فعل
خوانده اند که از خروج باشد یعنی بیرون آمدن و باقی قراء بضم تاء و فتح راء میخوانند که بنای مفعول باشد از اخراج
یعنی بیرون آوردن و در مجمع و بیضاوی ابن ذکوان اصلا ذکر نکرده اند و بیضاوی در زخرف ابن عامر را بجای
ذکر کرده و در لایخرجون سوره جاثیه حمزه و کسائی بفتح یاء و ضم راء خوانده اند و باقی قراء بعکس ابن ذکوان
بعکس آن میخوانند و لباس التقوی حمزه و ابوعمرو و ابن کثیر و عاصم برفع لباس خوانده اند بنابر اینکه مبتدا
باشد و جمله ذلک خیر خبر و باقی قراء بنصب آن میخوانند که عطف بر ریشا باشد پس با بعد آن مبتدا و خبر
و یحسبون در سوره بقره گذشت خالصة نافع برفع خوانده بنابر اینکه خبر بعد از خبر باشد و باقی قراء
بنصب میخوانند که حال باشد لهم میثاق در سوره بقره گذشت و رسلنا مذکور شد ولکن لا تعلمون
شعبه بیاء خطاب خوانده و دیگران بتاء قرائت و بیضاوی بجای شعبه عاصم ذکر کرده لا تفتح حمزه و کسائی
بیاء خطاب و سائر قراء بتاء قرائت میخوانند و هر دو با ابوعمرو بسکون فاء و تخفیف تاء مفتوح خوانده اند و ابوعمرو
که از فتح باشد و غیر ایشان بفتح فاء و تاء و تشدید میخوانند که از تفتیح باشد پس حمزه و کسائی بیاء و تخفیف
بتاء و تخفیف و سائر قراء بتاء و تشدید میخوانند و ما کنا [illegible] ابن عامر ما کنا بدون واو خوانده
بنابر رسم مصحف شام و سائر قراء با ثبات واو میخوانند نعم در هر جا کسائی بکسر عین میخواند و دیگر
قراء بفتح آن میخوانند و هر دو لغت است ان لعنة الله در اینسوره و سوره نور نافع بسکون
نون ان و رفع تاء لعنة خوانده و عاصم و ابوعمرو و ابن کثیر در روایت غیر بزی با او در اینسوره موافق
کرده اند و در مجمع اصلا ابن کثیر را ذکر نکرده و بیضاوی او را [illegible] ابن عامر و حمزه و کسائی [illegible]

و در سوره نور چون سائر قراء و هر دو سوره بفتح نون و تشدید و نصب تاء لعنت میخوانند و لکن در قرائت اول مخفف
ان است بر جمله ادخلوا مذکور شد یغشی حمزه و کسائی و شعبه در این سوره و سوره رعد این لفظ را
بفتح غین و تشدید شین خوانده اند که از تغشیه باشد و سائر قراء بسکون غین و تخفیف شین
میخوانند که از اغشاء باشد و هر دو بمعنی پوشانیدن است با آنکه در دوم خصوص پرده پوشانیدن چیزی را [illegible]
باشد والشمس والقمر والنجوم مسخرات ابن عامر همه را برفع خوانده بنابر آنکه مبتدا و خبر باشند و باقی
بنصب همه میخوانند که معطوفات بر السموات باشند و مفعولات از برای خلق و مسخرات حال
از آنها است و نصب امثال مسخرات بکسر است و در سوره نحل و سخر لکم اللیل والنهار والشمس والقمر
والنجوم مسخرات یعنی رفع همه خوانده و سائر قراء بنصب همه میخوانند که مفعول سخر [illegible]
سخر و حال باشد مگر حفص که در سوره نحل در رفع والنجوم مسخرات با ابن عامر موافقت کرده خفیة در
انعام گذشت و هو مذکور شد الریاح در سوره بقره گذشت نشرا حمزه و کسائی در همه مواضع بفتح نون
و سکون شین خوانده اند بنابر اینکه مفعول مطلق یا حال باشد یعنی ذوات نشر یا منتشرات و ابن عامر
بضم نون و سکون شین خوانده و آن مخفف نشر بضمتین است که نافع و ابن کثیر و ابوعمرو بآن قرائت
کرده اند و نشر جمع نشور است یعنی پراکنده چون رسل و رسل در جمع رسول و ممکن است که اول جمع فاعل
باشد چون بازل و بزل و میشود که در دوم جمع ناشر باشد بنابر معنی نسبت و عاصم بباء ابجد و سکون
شین میخواند و مخفف بشر بضمتین است در جمع بشیر یعنی مژده دهنده [illegible] در سوره آل عمران گذشت
تذکرون در سوره انعام گذشت غیره در همه مواضع کسائی بجر راء خوانده که صفت اله [illegible] باشد لفظا
و سائر قراء برفع آن میخوانند بنابر اینکه صفت آن باشد در معنی زیرا که من زائده است و تقدیر ما لکم
اله باشد ابلغکم در هر دو موضع و در سوره احقاف ابوعمرو بسکون باء و تخفیف لام خوانده که از ابلاغ
باشد و سائر قراء بفتح باء و لام و تشدید میخوانند که از تبلیغ و هر دو بمعنی رسانیدن است غیره و ابلغکم
هر دو گذشت بصطة در سوره بقره گذشت غیره گذشت بیوتا در سوره بقره گذشت قال الملاء
ابن عامر و قال با اثبات واو خوانده بنابر عطف و سائر قراء بحذف آن میخوانند بنابر استیناف انکم
نافع و حفص بحذف همزه استفهام خوانده اند و دیگران با اثبات آن میخوانند و در تحقیق و تسهیل و مد
و ترک آن بنابر اصل خود چنانکه در اصول مذکور شد غیره گذشت و هو و شیئا مذکور شد لفتحنا در سوره
انعام گذشت او امن نافع و ابن کثیر و ابن عامر بسکون واو خوانده اند بنابر آنکه این آیه بلفظ او است
و در مجمع با ایشان ابن فلیح [illegible] عطف شده باشد و سائر قراء بفتح واو خوانده اند که حرف عطف باشد و همزه استفهام مقدر
[illegible] باشد چنانکه در افامن که پیش [illegible] واقع شده چنین است رسلهم مذکور شد حقیق علی ان لا اقول

نزد ذکر کرده و کلمه مگر آنکه [illegible] شده
بنابر اصل حفص خوانده [illegible]
حرکت همزه بر ساکن [illegible]
پس او امن کنند صح

نافع

نافع بفتح یاء مشدد خوانده که مرکب باشد از حرف جر که علی است و یاء متکلم یعنی واجب است بر من که غیر
از حق چیزی نگویم و باقی قراء علی بالف خوانده اند بر وزن ملی که حرف جر باشد بدون ضمیر متکلم و در کشاف
میگوید که در آن چهار قرائت است یکی قرائت مشهور و یکی حقیق علی و لکن قرائت نافع است تا آنکه میگوید
که در قرائت مشهور اشکالی است و از چند وجه خالی نباشد یکی آنکه در آن قلب باشد [illegible] از اشتباه
و تقدیر آن حقیق علی ان لا اقول باشد چنانکه در قرائت نافع است دوم آنکه [illegible] لازم باشد [illegible]
آن باشی چون قول حق [illegible] حقیق [illegible] و او بود او نیز حقیق بعد بر قول حق و لازم آن بعد و سیم آنکه حقیق
متضمن معنی حریص باشد و چهارم آنکه موسی علیه السلام در [illegible] در وصف [illegible] است که [illegible] مبالغه
کرده باشد خصوص آنکه روایت شده که چون بفرعون دشمن خدا گفت که انی رسول من رب العالمین
یعنی بدرستیکه من فرستاده شده ام از جانب پروردگار جهانیان گفت دشمن خدا گفت که دروغ گفتی پس [illegible]
موسی علیه السلام میفرماید که منم حقیق بگفتار حق یعنی قول حق واجب است بر من که بگویم آن را [illegible]
آن باشم و رضا نمیشود مگر بمثل من که ناطق بآن باشم و این وجه را از همه وجوه بهتر دانسته و الحق که
وجیه و صاحب کنز المعانی [illegible] و علی را متعلق برسول دانسته اند و آن را کمال ظهور دارد [illegible] سوره
برای وجه که غیر از حق نگویم و بعضی علی را بمعنی [illegible] دانسته اند او رجه مذکور شد سحر علیم در اینسوره و در
یونس [illegible] کسائی بالف بعد از سین و کسر حاء مخفف بر وزن علام خوانده اند که اسم [illegible] باشد
[illegible] حمزه و کسائی بالف بعد از سین بفتح حاء مشدد و زیادت الف بعد از آن میخوانند بر وزن علام [illegible]
مبالغه باشد یعنی جادوگر و مناسبت آن با علیم بیشتر است با آنکه در سوره شعراء همه اتفاق کرده اند
آن لنا مذکور شد نعم گذشت تلقف در همه جا حفص بسکون لام و تخفیف قاف خوانده که از لقف
باشد و سائر قراء بفتح لام و تشدید قاف میخوانند که از تلقف باشد و در اصل تتلقف بوده و یکی از دو تا
افتاده و هر دو بمعنی زود فرا گرفتن است چیزی را [illegible] ادغام [illegible] آن مذکور شد آمنتم مذکور شد
سنقتل و یقتلون که بعد از آیت است نافع بفتح نون و یاء و سکون قاف و تخفیف تاء مضموم خوانده که از
قتل باشد و ابن کثیر در اول با او موافقت کرده و سائر قراء در هر دو جا بضم نون مفتوح و فتح قاف و تشدید
تاء مکسور میخوانند که از تقتیل باشد بجهة مبالغه و تکثیر یعرشون در اینجا و در سوره نحل ابن عامر و شعبه بضم
راء خوانده اند که از عرش باشد و باقی قراء بکسر آن میخوانند که از عرش یا عروش باشد و هر دو بمعنی [illegible]
گذشت برای رزو باگها از چوب و در کشاف میگوید که [illegible] که کسر آن فصیح تر است [illegible]

باو بل

بزرگ را فصیح دانسته یعکفون حمزه و کسائی بکسر کاف خوانده‌اند و باقی قراء بضم کاف میخوانند که از عکف و علو فتح باشد
و هر دو بمعنی مقیم شدن است در جای خود و رادی بجز برکته و هو مذکور شد انجینا کم غیر ابن عامر بیا تا بعد
و نون مفتوح خوانده‌اند که جمع متکلم باشد و ابن عامر بحذف یا و نون میخواند بر وزن احیا کم که فعل ماضی
غایب باشد و فاعل که ضمیر جلاله است یقتلون گذشت و وعدنا و اذنا در سوره بقره گذشت ولکن نظر
مذکور شد دکا در این سوره و سوره کهف حمزه و کسائی بمد و همزه مفتوح خوانده‌اند بر وزن حمراء یعنی زمین
بازمین هموار چون شتر ماده بی کوهان و عاصم در سوره کهف با ایشان موافقت کرده و در این سوره چون سایر
قراء در هر دو سوره بکاف منون و ترک مد و همز میخوانند که بمعنی خورد و خرد شده و کوفته و جای هموار
برسالتی ابو عمرو و ابن عامر و کوفیین بعد از لام الف را زیاد کرده‌اند که جمع رسالت باشد و سایر قراء بدون
الف میخوانند که مفرد باشد الرشد حمزه و کسائی بفتح راء و شین خوانده‌اند و سایر قراء بضم اول و سکون
دوم میخوانند و هر دو بمعنی راه راست است و از ابو عمرو حکایت میشود که در میان این دو فرق قرار داده باینکه
اول بمعنی صلاح است و خط و دوم در باب دین حلیهم حمزه و کسائی بکسر حا خوانده‌اند بنابر اتباع
کسره لام و سایر قراء بضم حا میخوانند بنابر اصل چه که جمع حلی است بر وزن ظبی و جمع که فعول بضم فاء
و عین که زیور است الی هم و حمار ترحمنا و تغفر لنا حمزه و کسائی بتا در هر دو فعل خوانده‌اند و نصب با ربنا
خوانده‌اند بنابر خطاب و منادای مضاف یعنی یا ربنا و سایر قراء بیاء حطی در فعل و رفع با میخوانند بنابر
غیبت و فاعلیت رب قال ابن ام در این سوره و یا ابن ام در سوره طه ابن عامر و حمزه و کسائی و شعبه
بکسر میم خوانده‌اند بنابر حذف یای متکلم و ابقای کسره ماقبل که بر آن دلالت دارد و سایر قراء بفتح میم
بجهة تخفیف زیرا که چون منادی بواسطه تعدد مضاف الیه طولانی شد یای متکلم بجهة خفت الف شد و بعد از آن
کسره میم بفتح بدل شد چنانکه بعضی گفته‌اند و غیر از این گفته‌اند و شرح این مسئله را در تذکره نوشته‌ام و بیضاوی
همزه را ذکر نکرده اصرهم ابن عامر بفتح همزه و صاد و زیادتی الف بعد از صاد خوانده
که جمع باشد و سایر قراء بکسر همزه و سکون صاد بدون الف میخوانند که مفرد باشد بمعنی بار گران ثقیل
والنبی مذکور شد نغفر در سوره بقره گذشت خطیئتکم ابن عامر بغیر خوانده که مفرد باشد و باقی
قراء بزیادتی الف میخوانند که جمع باشد ولیکن ابو عمرو بعد از طا و یاء الف را زیاد کرده بر وزن عطایا
میخوانند چنانکه در سوره نوح چنانکه هم در سوره بقره بر این اتفاق کرده‌اند و غیر از ابو عمرو که نصب
قرائت ادله راست ابن عامر و نافع برفع میخوانند که نائب مناب فاعل باشد و کوفیین و ابن کثیر
بکسر تا خوانده‌اند که مفعول باشد و صاحب کنز المعانی در سوره بقره در بیان قرائت لفظ
تغفر لکم

که نافع

که نافع در میان سوره اعراف و بقره فرق قرار داده زیرا که او در اعراف خطیئتکم میخواند که مفرد باشد و الکه
الحج گفته و آن اشتباه است قیل و سلهم مذکور شد معذرة حفص بنصب خوانده بنابر اینکه مصدر
یا مفعول له باشد و سایر قراء برفع تا میخوانند که خبر مبتدای محذوف باشد یعنی اینک بهانه ایست بئیس
نافع بکسر با و سکون یاء خوانده بنابر اینکه در اصل بئیس بهمزه باشد و ابن عامر بئس بکسر با و سکون
همزه خوانده و اصل هر دو بفتح اول و کسر دوم بوده چون کبد و بعد از نقل حرکت همزه بسوی با
در قرائت نافع همزه بیاء قلب شده و در قرائت ابن عامر که همزه مانده و شعبه را دو وجه است یکی فتح با
و سکون یا و بعد از با و همزه مفتوح بعد از یا که بئیس برده حیدر باشد و وجه دیگر فتح با و همزه مکسوره
بعد از با و یا ساکن و یاء ساکن بعد از همزه بر وزن رئیس چنانکه سایر قراء غیر از نافع و ابن عامر میخوانند
و هر صفت است بمعنی شدید و سخت و در قرائت نافع و ابن عامر احتمال میرود که مصدر باشد و دوقوع آن
صفت از برای عذاب بجهة مبالغه باشد از قبیل زید عدل تعقلون در سوره انعام گذشت یمسکون شعبه
بسکون میم و تخفیف سین خوانده که از امساک باشد و سایر قراء بفتح میم و تشدید سین میخوانند که از
تمسیک باشد و هر دو بمعنی نگاه داشتن و چنگ در زدن باشد ذریتهم در اینجا و در الحقنا بهم ذریتهم
در سوره طور نافع و ابو عمرو و ابن عامر بعد از یاء مشدد الف را زیاد کرده‌اند که جمع باشد و سایر قراء
بغیر الف میخوانند که مفرد باشد و در حملنا ذریتهم در سوره یس ابو عمرو نیز با سایر موافقت کرده که بی
الف خوانده و هم از آن الفت بیع هند بنابر مفعولیت مکر لکه در حین جمع
جمع آن مخصوص نافع و ابن عامر است و هر از آن الف تبیع هند بنابر مفعولیت
نصبش بکسره خواهد بود و اما در و اتبعتهم ذریتهم در سوره طور ابو عمرو و ابن
عامر بجمع خوانده‌اند و سایر قراء با فراد و هر برفع میخوانند بنابر فاعلیت مگر ابو عمرو که بکسر تاء
که مفعول دوم باشد چه او بجای و اتبعتهم و اتبعناهم میخواند چنانکه بیاید و ذریتهم بعنی
و فرزندزاده و فرزندان فرزندزادگان هر دو میباشد زیرا که لفظ مفرد و جمع هر دو آمده و تغییر آن در سوره
یس بیدران و پدران پدران چنانکه صریح است و قتاده و جماعتی از مفسرین که آنرا بر آبا و اجداد
حمل کرده‌اند از فلک مشحون کشتی نوح باشد چنانکه در محل خود بیان شده ان تقولوا و یقولون الا او
بیاء حطی و سایر قراء بتاء قرشت خوانده‌اند و هو مذکور شد یلحدون در این سوره و سوره نحل
حمزه بفتح یا و حا خوانده که از لحد باشد و سایر قراء بضم یا و کسر حا میخوانند که از الحاد باشد مگر کسائی

(در حاشیه: در افراد — خوانده)

که در سوره نحل با حمزه موافقت کرده و هر دو بمعنی میل کردن و از حق برگشتن است و یذرهم حمزه و کسائی
بجزم خوانده‌اند بنابر اینکه عطف بر محل فلا هادی له که جزم است بنابر جزای شرط و باقی قراء برفع
میخوانند بنابر استیناف و کوفیون و ابو عمرو بیاء حطی و سایر قراء بنون متکلم خوانده‌اند شرکاء
نافع و شعبه بضم شین و فتح راء و همزه مفتوح بدون تنوین بعد از الف خوانده‌اند که جمع شریک باشد
یعنی انبار و نافع و شعبه بکسر شین و سکون راء با تنوین کاف بدون الف و همزه میخوانند و آن مصدر است
بمعنی انباز گرفتن و مراد آنست که بجای شکر شرک را اختیار کردند و ابلیس و ارباب افترا و احداث و اختراع
کردند و بعضی بتقدیر مضاف قائل شده‌اند یعنی صاحب شرک یا صاحبان شرک و ایشان شرکا باشند
لا یتبعوکم در این سوره و یتبعهم در سوره شعراء نافع بسکون تا و فتح با خوانده‌اند که از تبع باشد
و باقی قراء بفتح تا و تشدید و کسر با میخوانند که از اتباع باشد و هر دو بمعنی پیروی کردن و در پی رفتن است
قل ادعوا و هو مذکور شد طیف کسائی و ابو عمرو و ابن کثیر بدون الف و یاء ساکن خوانده‌اند بر وزن
میت و سایر قراء بزیادتی الف بعد از طاء و همزه بعد از آن میخوانند که طائف باشد و اول بمعنی خطره
و وسوسه و دوم بمعنی خاطر یا هر دو بمعنی خیال است و در قاموس میگوید که طائف بمعنی مس و شکر
یمدونهم نافع بضم یا و کسر میم خوانده که از امداد باشد و باقی قراء بفتح یاء و ضم میم میخوانند که از مد
باشد بمعنی کومک و یاری کردن و ممکن است که دوم از مد بمعنی فرو گذاشتن باشد و گمراهی باشد و بعض
گفته‌اند که امداد در خیر است و مد در شر پس آیه بنابر قرائت نافع از قبیل فبشرهم بعذاب باشد یا و اضافه
در این سوره هفت یاء است که مفتوح یاء زوائد در این سوره یکی است سورة الانفال
تصلیکم ... باب حرف مذکور شد در خیلین نافع بفتح دال خوانده که اسم مفعول باشد و سایر قراء بکسر
دال میخوانند که اسم فاعل باشد و اول از ارداف بمعنی کسی را در پس سر خود بر بارگیر نشانیدن باشد
و دوم از ارداف بمعنی کسی در آمدن و احتمال دارد که از ارداف بمعنی اول باشد و مفعول محذوف
باشد یعنی فرشتگان دیگر را و شاطبی گفته که فتح دال از قبیل نیز روایت میشود ولیکن بر این
روایت اعتماد نمیشود یغشیکم النعاس ابو عمرو و ابن کثیر بفتح یاء و سکون غین و فتح شین و الف
بعد از آن خوانده‌اند که از غشی بمعنی پوشانیده باشد بنابر رفع نعاس بنابر فاعلیت و نافع بضم یاء و
سکون غین و تخفیف شین مکسور و یاء ساکن میخوانند که از اغشاء باشد و باقی قراء بضم یاء و فتح غین
و تشدید شین مکسور و یاء ساکن میخوانند که از تغشیه باشد و هر دو ایشان غیر ابو عمرو و ابن کثیر نصب نعاس

(در حاشیه: قراء)

خوانده

خوانده‌اند و سایر قراء بضم آن میخوانند و هر دو بمعنی کنار رود خانه است حی نافع و شعبه و بزی بکسر یاء اول
و فتح دوم بفک ادغام خوانده‌اند بجهة حمل بر مضارع آن چه ادغام در آن ممتنع است و سایر قراء بتشدید یاء مفتوح
میخوانند بجهة اجتماع شرائط ادغام و فقدان آنچه موجب امتناع باشد و بیضاوی بجای بزی ابن کثیر را ذکر کرده
ترجعوا الامور در سوره بقره گذشت و لا یبنا زعوا مذکور شد یتوفی ابن عامر بتاء قرشت و سایر قراء بیاء
حطی خوانده‌اند و لا یحسبن در اینجا و در سوره نور ابن عامر بتاء قرشت و حمزه بیاء حطی خوانده‌اند و سایر قراء
بتاء قرشت میخوانند مگر حفص که در این سوره با ابن عامر و حمزه موافقت کرده و بنابر قرائت یاء حطی فاعل الذین کفروا
و مفعول سبقوا باشد بتقدیر ان سبقوا و زجاج گفته که این وجه را تجویز میکند سیبویه زیرا که در حرف ابن مسعود
انهم سبقوا است و بعضی گفته‌اند که فاعل ضمیر مایعود و راجع شده بنابر اینکه لازیاد باشد و سبقوا در محل حال بمعنی سابقین
بیضاوی سوم گمان را برت کان و بعضی گفته‌اند که مفعول اول مقدر است یعنی انفسهم یا فاعل ضمیر است که راجع
بسوی قبل میشود باشد یا کسی باشد که از من خلفهم و در کشاف میگوید که هر این اقاویل تعسف و تکلف است و در
قرائت که حمزه بآن منفرد است روشن و نور از قرائت تبع هر دو انسان در سوره آل عمران دانور تجویز کرده و حمزه
بدین قرائت منفرد نیست بلکه ابن عامر و حفص از سبعه و ابو جعفر از عشره با او موافقت کرده‌اند و کسر و فتح سین
در سوره بقره گذشت انهم لا یعجزون ابن عامر بفتح همزه خوانده بتقدیر لانهم یا مفعول است از برای لا
یحسبن و لازم است و باقی قراء بکسر آن میخوانند بنابر استیناف السلم در اینجا و الی السلم در سوره محمد
صلی الله علیه و آله شعبه بکسر سین خوانده و سایر قراء بفتح آن میخوانند مگر حمزه که در سوره قتال با او موافق است النبی
در هر دو موضع مذکور شد و ان یکن منکم مائة در دو موضع که دوم و سیم است کوفیین بیاء حطی خوانده
اند و سایر قراء بتاء قرشت میخوانند مگر ابو عمرو که در اول با ایشان موافقت کرده و در ان یکن منکم
عشرون و ان یکن منکم الف بیاء حطی اتفاق دارند ضعفا در اینجا و من ضعف و من بعد ضعف
و ضعفا در سوره روم حمزه و عاصم بروایت شعبه را بفتح ضاد خوانده‌اند و دیگران بضم آن میخوانند
و هر دو بمعنی سستی و ناتوانی است و حفص در این سوره در فتح با حمزه و شعبه موافق است و من لفظ اول
آنها در سوره روم در هر دو حرف که اختلاف نقل شده در باب ضم و فتح آنها و در جمع فتح ضاد در سوره
روم قرائت عاصم و حمزه و فتح که از قرائت و ... دانسته و بیضاوی فتح از قرائت عاصم و حمزه دانسته و کرا
بجهة قول پیغمبر الغوی ... و در کنز المعانی میگوید که حفص در این حرف با عاصم مخالفت کرده بجهة الخ ...
ابو عمرو برا و خواند که الله الذی خلقکم من ضعف و آن را بفتح خواند پس ابن عمر گفت من ضعف بضم ضاد

در هر سه حرف و آثار از نبوی رسول خدا صلی الله علیه و آله داده کرده است از حفص در غیر این حرف با عاصم مخالفت نکرده
لنبی مذکور شد ان یکون ابو عمرو بتاء فوقانی خوانده و سایر قراء به یاء حطی میخوانند النبی مذکور شد من
الاسری ابو عمرو بضم همزه و فتح سین و زیادتی الف خوانده بر وزن کسالی که جمع جمع باشد یعنی
اسیرات و جهت تشبیه بکسالی چنین جمع شده و سایر قراء بفتح همزه و سکون سین و قیر میخوانند که جمع اسیر
باشد و ابو علی گفته که اسری از اساری قیاسی تر است ولایتهم در اینجا و هنالک الولایة در سوره
کهف حمزه بکسر واو خوانده و سایر قراء بفتح آن میخوانند مگر کسائی که در سوره کهف با حمزه موافقت
کرده و هر دو یک معنی است یعنی یاری و دوست شدن و یاری کردن و در کشاف میگوید که یعنی تولیت است
در میراث و وجه کسر واو آنست که تولی بعض از ایشان بعضی را عملی و صناعتی تشبیه شده گویا که او تولی
صاحب خود کار را امر را اولت میکند و علی را اعمال است بساری و من میگویم که قراءت کسر را در اینجا از فتح خوش تر
دانسته زیرا که مراد از آن ولایت وراثت است نه نصرت و نظر بحدیث امام موسی علیه السلام آن اولی و اظهر
است یاء اضافه در این سوره دو یاء است از مجموع یا به ذواته در این سوره نیست سورة التوبة فهو
و ائمة مذکور شد لا ایمان لهم ابن عامر بکسر همزه خوانده و سایر قراء بفتح آن میخوانند و اول بمعنی گرویده
داشتن و امن کردانیدن و امان دادن است و در شریعت بان معنی است که [illegible] الاولیاء و اکرم
امر و دو قسم [illegible] است یعنی سوگند و در مجمع میگوید که ابن عقده کسر را باسناد خویش از عیسی بن رسول
جعفر از حضرت جعفر ابن محمد صلوات الله علیه روایت کرده است در ایمانهم که جمع است از آنکه بعد از آن است در فتح آن خلاف نکرده اند
قلوبهم همزه قراء لبعض غایب خوانده اند و صاحب کشاف در کشاف قلوبکم نوشته و آن غلط است و بتوب
الله در مجمع میگوید که در شواذ اعرج و ابن اسحق و عیسی ثقفی و جماعتی عیب بنصب خوانده اند و اولی ابو عمرو
روایت شده است آن یعمروا مساجد الله ابو عمرو و ابن کثیر بسکون سین بدون الف خوانده اند که جمع باشد و در بعض جا
یعنی مسجد الحرام یا جنس مسجد و سایر قراء بفتح سین و الف بعد از آن خوانده اند که جمع باشد و در بعض جا
الله حل فی در جمع لرضیت بلبشرهم و رضوان در سوره آل عمران گذشت و عشیرتکم شعبه بحد
راء الف از یاد که که جمع باشد و سایر قراء بدون الف خوانده اند که مفرد باشد و آن مفید معنی جمعیت
یعنی خویش نزدیک است چون پسر از نزدیک پدر این کس و در مجمع میگوید که ابو الحسن گفته است که عرب عشره
را بر عشیرات جمع نمیکند و عزیر ابن الله در جمع آن جیزی نمیگوید و دور نیست که قراءت دوم اهل
باشد عزیر ابن الله عاصم و کسائی عزیر بتنوین خوانده اند و نون تنوین را از جهت التقاء ساکنین بکسر که
اسم عربی باشد و باقی قراء بحذف تنوین و رفع راء میخوانند بنابر اینکه آن اسم عجمی چون عازر و عیزار
چون لا یعلمون

مسجد الله حل

چون
و غیر آنها و لحیه عجمی و لو فیکم دارد و غیر منصرف است و ابن کلان که سقوط تنوین بجهت التقاء ساکنین است
یا آنکه ابن صفت واقع شده و خبر محذوف است اشتباه کرده است و سخنش مردود است یا حج در موارد ذکر
الآیات ذکر کرده ام یضاهون قول عاصم بکسر هاء و زیادتی همزه مضموم پیش از واو ساکن خوانده که
از مضاهئه بمعنی اللام باشد و سایر قراء بضم هاء و حذف همزه میخوانند که از مضاهاه معتل اللام باشد
و هر دو بمعنی مشابهت است و در کنز المعانی گفته که ترک همزه بهتر است یوم یحمی علیها در کشاف میگوید که از بی
عام منقول است که او یحمی بتاء خوانده النسیء مذکور شد یضل حمزه و کسائی و حفص بضم یاء و فتح ضاد
میخوانند بنابر بنای مفعول که از اضلال باشد و سایر قراء بفتح یاء و کسر ضاد خوانده اند بنابر بنای فاعل
که از ضلالت باشد و در مجمع گفته که از طریق مقسم از ابو عمرو و رویس از یعقوب بضم یاء و کسر ضاد میخوانند قبل
در هر دو موضع و هل تربصون مذکور شد او کرها در سوره نساء گذشت ان تقبل نفقاتهم حمزه و کسائی
بیاء حطی و سایر قراء بتاء فوقانی خوانده اند النبی مذکور شد اذن و اذن در سورة مائده گذشت اذن
خیر اکثر قراء باضافه خوانده اند چون رجل صدق و حکمت که اضافه بتقدیر فی باشد و در مجمع میگوید که عاصم در
روایت اعشی و برجمی از ابو بکر اذن خیر بضم و تنوین خوانده اند در هر دو لفظ و اکثر قراءت حسن و قتاده و
و عیسی ابن عمرو غیر ایشانست و رحمة حمزه بجر تاء خوانده بنابر عطف بر خیر در اذن خیر و باقی قراء برفع
آن میخوانند بنابر عطف بر اذن یا خبر مبتدای محذوف یعنی و هو رحمة ان نعف در سوره بقره گذشت
ان نعف عن طائفة منکم نعذب طائفة عاصم بفتح نون و ضم فاء نعف و ضم نون نعذب و کسر ذال آن
و نصب طائفة خوانده و سایر قراء بضم یاء حطی در اول و تاء فوقانی در دوم و فتح راء و ذال
و رفع طائفه میخوانند و سلیهم مذکور شد و رضوان گذشت النبی مذکور شد الغیوب در سوره بقره
گذشت المعذرون در مجمع میگوید که یعقوب و قتیبه بسکون عین و تخفیف ذال خوانده اند و آن قراءت
ابن عباس و ضحاک و مجاهد است و باقی قراء بفتح عین و تشدید ذال میخوانند دائرة السوء در اینجا
و السوء در موضع دوم از سوره فتح ابو عمرو و ابن کثیر بضم سین خوانده اند که اسم مصدر باشد یعنی بدی
و باقی قراء بفتح آن میخوانند که مصدر باشد یعنی بدی کردن و در بعض از لغات معتبره مسطور است که سوء
باول مضموم و مفتوح یعنی بدی و سوء باول مفتوح ممکن است که اسم و بدی کردن و بد شدن و قربة
ورش بضم راء خوانده از جهت اتباع ضم قاف و سایر قراء بسکون آن میخوانند بنابر اصل و هر دو بمعنی نزدیکی
شدن و نزدیکی است و بعض گفته اند که مراد بکلمه قربة آنست و در مجمع با ورش اسمعیل را از نافع نقل کرده
و در مجمع

در این باب

نحتها ابن کثیر بزیادتی من بکسر میم و سکون نون بجر تاء تحتها خوانده و سایر قراء بدون من و نصب تاء میخوانند
یاء بر ظرفیت ان صلوتک در اینجا و اصلوتک در سوره هود حمزه و کسائی و حفص بتوحید خوانده اند
لیس در این سوره بنصب تاء میخوانند و در سوره هود بر فع آن خلاف نافع مرجون در اینجا و توجی من
تشاء در سوره احزاب شعبه و ابو عمرو و ابن کثیر و ابن عامر با همزه مضموم پیش از واو و بجای
یاء خوانده اند که از ارجاء باشد و سایر قراء بدون همزه میخوانند که از ارجی باشد و اصل هر یک یعنی تاخیر انداختن است
و الذین اتخذوا نافع و ابن عامر الذین بدون واو خوانده اند بنابر استیناف و باقی قراء با بنابر آن میخوانند
بنابر عطف افمن اسس بنیانه و اقمن اسس بنیانه نافع و ابن عامر بضم همزه و کسر سین و رفع نون
میخوانند بنابر بنای مفعول و نائب فاعل خوانده اند و سایر قراء بفتح همزه و سین و نصب
نون میخوانند بنابر بنای فاعل و مفعول و فاعل ضمیر راجع بسوی موصول است و رضوان گذشت
جرف حمزه و شعبه و ابن عامر بسکون راء و سایر قراء بضم آن خوانده اند و هر دو بمعنی وادی است
و در مجمع بجای شعبه حماد و یحیی را ذکر کرده باز یادتی خلف هاد مذکور شد تقطع حمزه و ابن
و حفص بفتح تاء بر بنای فاعل خوانده اند که از تقطع بر وزن تسلط باشد بحذف یکی از دو تاء یعنی پاره
پاره شده و باقی قراء بضم آن میخوانند بنابر بنای مفعول که از تقطیع باشد یعنی پاره پاره کرده الا ان تقطع قلوبهم
در سوره آل عمران گذشت التورية و القرآن و النبی و ابراهیم در هر دو موضع و القبس مذکور شد تزیغ
قلوب حفص و حمزه بیاء حطی و سایر قراء بتاء فوقانی خوانده اند رءوف در سوره بقره گذشت لا یرون حمزه
بتاء فوقانی خوانده که خطاب بمؤمنین باشد و سایر قراء بیاء حطی میخوانند که از منافقین باشد و فیه
گذشت و هو مذکور شد یاء اضافه در این سوره دو یاء است از دو نوع یاء ذوات الف در سوره نیست سوره
یونس علیه السلام [illegible] و تصدیق در باب حرف مذکور شد [illegible]
و ابن کثیر ساحر بالف خوانده اند و باقی قراء بکسر سین بدون الف میخوانند [illegible]
گذشت ضیاء قبل در هر جا به همزه پیش از الف خوانده اند و سایر قراء [illegible] و اصل آن ضواء
بوده که فعال است از ضوء یعنی روشنی و قبل قلب مکانی که عین را بجای لام [illegible]
شده بعد از آن واو را به همزه بدل کرده چون کساء که در اصل کساو بوده و دیگران واو را بجهت کسره پیش یاء قلب
کرده اند و بیضاوی از ابن کثیر گفته نفصل ابو عمرو و ابن کثیر و حفص بیاء حطی خوانده اند که فاعل ضمیر
باشد و سایر قراء بنون که فعل میخوانند و در مجمع باز قراءت [illegible] لقضی الیهم اجلهم ابن عامر
بفتح قاف و ضاد و بالف بعد از آن بنابر بنای فاعل و نصب لام اجل خوانده که مفعول باشد و سایر
قراء

ارجائه مل
و در مجمع در سوره احزاب [illegible] و از ابو عمرو [illegible] و بیضاوی در سوره [illegible] نافع را ذکر [illegible] این سوره صح
در سوره انعام گذشت صح
عجلی را

قراء بضم قاف و کسر ضاد با یاء حطی مفتوح بنابر بنای مفعول و رفع لام اجل میخوانند که نایب مناب فاعل باشد
و در کشاف میگوید که قراءت اول قراءت عبد الله لقضینا منصور است و بسلمهم و لقرآن مذکور شد و لا ادریکم
بزی بخلاف عنه و قنبل بلا خلاف بدون الف خوانده بنابر اینکه لام ابتداء باشد و ادراء و اعلام در این قراءت منفی
باشد بجهت آنکه عطف است بر جواب لو در لو جواب مثبت منفی میشود و منفی مثبت بجهت امتناع که در لو است
و سایر قراء بالف خوانده اند که لا نافیه باشد و ادراء در این قراءت ثابت باشد بجهت نفی که بر سر آنست و در مجمع
میگوید که بنابر این نفی تلاوت و اثبات علم باشد و بنابر قراءت جماعت نفی هر دو امر باشد و ابن جنی گفته که مبنی
است بر ظاهر و از ظاهر عکس آنست که هر دو گفته اند چنانکه معلوم شد و ابن جنی بزی و قنبل لقصر لا و ایل خوانده
اند در سوره قیامه یعنی لا اقسم بیوم القیمة و آمد لا اقسم بالنفس اللوامة چون سایر قراء در هر دو جا میخوانند و در مجمع
قصر از ابن فواس نسبت داده و بیضاوی قصر از قنبل نسبت داده و گفته از بزی ابن جنی روایت شده
لیس کون در اینجا و در دو موضع سوره نحل و سوره روم حمزه و کسائی بتاء فوقانی خوانده اند که خطاب بحر کان
باشد و سایر قراء بیاء حطی میخوانند که اخبار از ایشان باشد بسلما مذکور شد لیسیر کم ابن عامر بفتح یاء و سکون نون
کلمی و ضم شین قراءت خوانده که از نشر باشد یعنی پراکنده کرده و سایر قراء بضم یاء و فتح سین مشدد و کسر
یا حط مشدد میخوانند که از تسییر باشد یعنی براندن و گشتن داشتن و در حفظ کوفی در امثال این دو
در درازی و کوتاهی فرقی بیشتر در هر یک از بیشتر کم و بیشتر کم هیچ دو است و تقدیر اکه باشد چنانکه
حفظ کوفی است لفظ احتمال هر دو را دارد متاع الحیوة حفص بنصب عین خوانده بنابر اینکه مصدر مؤکد باشد
بنابر الظهر یعنی تمتعون متاع الحیوة حفص بنصب عین خوانده و سایر قراء برفع آن میخوانند بنابر اینکه خبر بغیکم
باشد و علی انفسکم صلة بغیکم است یا علی انفسکم خبر است از برای بغیکم و متاع خبر مبتدای محذوف یعنی هو
متاع قطعا ابن کثیر و کسائی بسکون طاء خوانده اند بنابر اینکه قطع بمعنی پاره باشد و مظلما
صفت آن یا حال از الیل است و باقی قراء بفتح آن میخوانند که جمع قطعه باشد یعنی پاره از شب که در آن تاریکی
و بنابر این مظلما حالست نه صفت تبلو کل نفس حمزه و کسائی بدو تاء خوانده اند که از تلاوت باشد یعنی خواندن
یا از تلو یعنی پیروی کردن و باقی قراء بجای تاء دوم بیاء ابجد میخوانند که از بلاء باشد یعنی امتحان کردن و در کشاف
میگوید که از عاصم نبلو بنون و نصب کل روایت شده یعنی با قراءت [illegible] غیر حمزه و کسائی را در بعض قرائت
المیت و المیت در سوره آل عمران گذشت کلمت ربک در سوره انعام گذشت لا یهدی حمزه و کسائی
بفتح یاء و سکون هاء و تخفیف دال مکسور خوانده اند که از هدایت باشد یعنی راه راست نمودن و باقی قراء

که در ر... ابی ربیع ... واقع است ... لا ابن کثیر ... منقول است ... ادراء و در مجمع ...
ودر دیگر

بتشدید دال میخوانند که از اهتدا باشد یعنی راه راست یافتن لیکن ابن کثیر و ابن عامر و ورش بفتح ها خوانده اند بنا
بر اینکه در یهدی بعد از قلب و پیش از ادغام التقاء ساکنین فتحهٔ دال اول بسوی ها نقل شده و ابو عمرو بجهة دفع م
و قالون با خفاء و اختلاس فتح ها خوانده اند زیرا که فتح حرکت اصلی نیست و حفص بکسر ها خوانده بنا بر اینکه
بعد از قلب دال اول ساکن شده و در بای ادغام شده و بجهة دفع التقاء و اصل در تحریک بکسر متحرک شده ساکن م
و شعبه بر تشدید یا عرا نیز کسره داده بجهة تبعیت کسر ها و در مجمع قراءت اخفاء فتحه را بابو عمرو نسبت
داده و بس و بقالون سکون محض را نسبت داده و قراءت کسر یا را الجامص نسبت داده بروایت یحیی و حماد
و بیضاوی میگوید که شعبه یهدی باتباع یا و از برای یا روایت کرده و ابو عمرو بادغام محض خوانده
و بالتقاء ساکنین پروا نکرده زیرا که مدغم در حکم متحرک است و از نافع نیز همین روایت القرآن مذکور شد
و لکن الناس حمزه و کسائی بتخفیف و رفع و سایر قراء بتشدید و نصب خوانده اند بحث هم در سوره انعام
کذشت و ادعیتم الآن مذکور شد [illegible] ابن عامر بیاء فوقانی و سایر قراء بیاء حطاب خوانده اند دقیل م
و القرآن مذکور شد تعزب در اینجا و در سوره سبا کسائی بکسر زای و باقی قراء بضم خوانده اند
از عزوب بر وزن غروب است یعنی غائب شده و دور شده و لا اصغر و لا اکبر حمزه برفع هر دو خوانده اند
بنا بر اینکه مبتدا باشد یا عطف بر محل مثقال که رفع است بنا بر فاعلیت و باقی قراء بفتح خوانده اند بنا بر اینکه لا
از برای نفی جنس باشد یا اینکه عطف بر لفظ مثقال ذره باشند و چون غیر منصرف اند بفتح مجرور شده اند و لا
یحزنک در سوره آل عمران کذشت و یکون لکما بتاء فوقانی خوانده اند و در حاشیه رساله املا [illegible] مذکور
است که شعبه از طرق [illegible] بیاء خطاب خوانده و در مجمع میگوید که حماد و یحیی از شعبه و رویس از یعقوب بیاء
کرده اند و باقی قراء بتاء سحر علیم در سوره اعراف کذشت ما جئتم به السحر ابو عمرو بقطع همزه و مد که خوانده
بنا بر اینکه استفهام از برای تقریر باشد و ما از برای استفهام و باقی قراء بهمزه وصل میخوانند که در درج ساقط
بوده و در این هنگام ما موصول است و السحر خبر و در قراءت ابو عمرو بدل است از ما یا مبتدای محذوف الخبر
یا خبر مبتدای محذوف و لحفص [illegible] ابو عمرو بسبب ضمیر به و دیگران بتهرکی میخوانند و قراءت ابی و عبد الله
سحر بدون الف و لام مقوی قراءت غیر ابو عمرو است ان تبوّءا مذکور شد بیوتا و بیوتکم در سوره بقره
کذشت لیضلوا در سوره انعام کذشت و لا تتبعان ابن ذکوان بتخفیف نون خوانده بنا بر اینکه
نون تثنیه باشد و لا نافیه و جمله در موضع حال باشد یا مستانفه و احتمال دارد که واو عاطفه باشد و جمله خبر در
در معنی نهی باشد یعنی و لا تتبعا و صاحب کشاف کفته که و لا تتبعان بنون خفیفه و کسر آن خوانده شده بجهة
التقاء ساکنین از روی تشبیه بنون تثنیه و در کنز المعانی چند وجه را ذکر کرده و این وجه را نیز تجویز نموده از آنکه
میگوید با لا از برای نهی است و نون نون تاکید خفیفه است بنا بر قول یونس و من میگویم که این وجه بسیار ضعیف
است و حمل قراءت نیکو متواتر میدانند بر وجهی که از ساء علماء قبیح و ممکر انکار در آن دارد در غایت قبحت

و با این حال تجویز یونس بکار میآید و در مجمع میکوید که ممکن است که نون تثنیه را بجهة تضعیف تخفیف داده باشد
و این وجه نیز ضعیف است و شاطبی کفته که نقل در قراءت این لفظ از ابن ذکوان مضطرب است چرا که در
نقل شده که بسکون تاء و تخفیف نون و فتح باء و تشدید نون خوانده که از تبع باشد و در کنز المعانی میکوید که صاحب تیسیر این
اضطراب را ذکر نکرده و اعتماد بر نقل اول است و صاحب مجمع اقراءات بابن عامر داده و بیضاوی نیز
هر دو را از ابن عامر نقل کرده و باقی قراء بتشدید نون میخوانند چون تشدید تاء مفتوح و کسر باء که فعل نهی موکد
بنون ثقیله از اتباع باشد امنت انه حمزه و کسائی بکسر همزه ان خوانده اند بنا بر استیناف و تمام شدن
کلام در نزد امنت و مراد بیان حصول ایمان و حدوث انصاف در او و مراد این بیت که موضح بدرا
ذکر نماید و بیان کند که چه چیز ایمان آورده چرا که معلوم است و لعل الذروی لا یحزنه و نشاط یا دفع انکار
میکوید که انه لا اله الا الذی آمنت به بنو اسرائیل و اضعف قول در توجیه این قراءت بعید است و باقی قراء
بفتح ان میخوانند بنا بر حذف باء یعنی بانه یا اینکه مفعول آمنت باشد الآن مذکور شد ننجیک در مجمع میکوید
که قتیبه و یعقوب و سهل بتخفیف خوانده اند و باقی قراء بتشدید میخوانند فصل مذکور شد کلمة ربک کذشت
و یجعل شعبه بنون تکلم خوانده و سایر قراء بیاء حطاب میخوانند که فاعل ضمیر جلاله باشد و در مجمع قراءت نون را
روایت حماد و یحیی از شعبه دانسته قل انظروا مذکور شد ننجی در مجمع میکوید که کسائی بروایت نصر و یعقوب
بروایت روح و زید بتخفیف خوانده اند و از روح تشدید نیز در آن روایت شده و باقی قراء بتشدید الکیف میخوانند
و رسلنا مذکور شد ننج المؤمنین کسائی بسکون نون دوم و تخفیف جیم خوانده اند که از انجا باشد و سایر قراء
بفتح آن و تشدید جیم میخوانند که از تنجیه باشد و هو هر دو مذکور شد یا عای اضافه بیع یاء است از دو نوع یاء زوائد
اینوره نیست سوره هود علیه السلام صراط در باب صرف مذکور شد الّر و ان تولوا و هو
در دو موضع مذکور شد الا سحر در سوره مائده کذشت یضعف در سوره بقره کذشت انی لکم ابو عمرو و ابن
کثیر و کسائی بفتح همزه خوانده اند بنا بر حذف باء یعنی بانی و مراد ابیت که نوح را بسوی قومش فرستادیم در حالیکه
متلبس بود باین کلام که عبارت است از انی لکم نذیر مبین بکسر همزه و لیکن چون حرف جر باین متصل شده مفتوح
کشته و سایر قراء او را بکسر میخوانند بنا بر حکایت است چنانکه پیش از اتصال حرف جر بوده یا بنا بر اراده قول
بادی الرأی ابو عمرو بعد از دال بهمزه خوانده که از بدو یعنی آغاز باشد یعنی اول امر و باقی قراء بیاء خطاب خوانده اند
که از بدو یعنی ظهور باشد و در مجمع با ابو عمرو نصیر را از کسائی نیز ذکر کرده پس اول بمعنی اول و دوم بمعنی ظاهر
است ارایتم مذکور شد فعمیت حمزه و کسائی و حفص بضم عین و تشدید میم خوانده اند که مبنی از برای مفعول

فلذکرون در سوره انعام کذشت

از تعمیه باشد و سایر قراء بفتح عین و تخفیف میم میخوانند که مبنی از برای فاعل از عمی باشد و اول بمعنی خفاء
یعنی پنهان کرده و دوم بمعنی خفاء یعنی پنهان شد است و اصل معنی لکن [illegible] کما اینکه
مذکور شد است و تحقیق لکن اینست که حجت چنانکه بینا و بیان کننده قرار داده شده مذکور نیز قرار
داده شده زیرا که کور راه نمی یابد و غیر را راه نمی نماید و علی ابن ابراهیم میکوید که یعنی بشما مشتبه شده است
تا آنکه ارانشا حتیبه و الفتحیه ... مثل کی قرن کذشت من کل زوجین اثنین در اینسوره و در سوره
مؤمنین حفص بتنوین کل خوانده بنا بر اینکه تنوین عوض مضاف الیه باشد یعنی کل شیء و زوجین مفعول
است و اثنین تاکید آن و باقی قراء بحذف تنوین بنا بر اضافه میخوانند پس اثنین خود مفعول است
مجریها حفص و حمزه و کسائی بفتح میم و اماله راء خوانده اند و حفص را از طریق شاطبی در غیر این
موضع اماله نباشد و سایر قراء بضم میم و فتح راء میخوانند و اول از جری باشد یعنی روان شدن و
دوم از اجراء است یعنی روان ساختن و هر یک یا مصدر است یا اسم مکان است یا زمان در
و بیضاوی بجای حفص عاصم کفته و هی مذکور شد یا بنی در اینجا و در سایر مواضع حفص هر را بفتح یاء خوانده
و سایر قراء بکسر آن میخوانند مگر شعبه که در این سوره با حفص در فتح موافقت کرده و مکر احمد بزی که در حرف آخر
سوره لقمان با او موافقت نموده و آن یا بنی اقم الصلوة است و مکر ابن کثیر که در حرف اول آن سوره را بسکون
یاء خوانده اما وجه فتح و کسر آنست که این لفظ تصغیر ابن است و در تصغیر آن بعد از رد واو محذوف و قلب آن
بیاء بنی بتشدید یاء کفته میشود و در وقت بنی کفته میشود پس آنکه فتح داده یاء متکلم را بالف بدل کرده و الف را بجهة اضافه م
فتح بر آن اکتفا نموده و آنکه کسر داده یاء را انداخته و بکسره اکتفا نموده و اما وجه سکون آنست که چون یاء اضافه
حذف شد یاء تصغیر و لام الفعل باقی ماند و بواسطه ادغام مشدد که بعد از آن لام الفعل حذف شد و یاء تصغیر
ساکن و باقی ماند و بعضی کفته اند که این بجهة اجرای وصل مجرای وقف است زیرا که مشدد چون بر آن وقف شود
تخفیفش جایز است و در یا بنی اینکه در وسط اینسوره واقع شده حفص و سایر قراء بر اصل خود هستند
از فتح و کسر و در مجمع سکون یاء اول و کسر یاء دوم و فتح یاء سوم را قراءت ابن کثیر در روایت بزی دانسته و
و سکون اول و ... دوم را قراءت او در روایت قواس ذکر اول و دوم و فتح سیم را قراءت او دانسته
ابن فلیح کفته و بیضاوی کفته سکون یاء را اکر ... قراءت قنبل دانسته قیل همر دو و غیض مذکور شده انه عمل غیر
صالح غیر کسائی بهر بفتح میم و رفع لام با تنوین در رفع غیر میخوانند بنا بر اینکه مضاف محذوف باشد یعنی ذو عمل
یا بجهة مبالغه در مذمت ذاتش عمل غیر قرار داده شده و کسائی بکسر میم و فتح لام بی تنوین خوانده که فعل ماضی است
با نصب غیر بنا بر مفعولیت و فاعل ضمیر پسر نوح است یعنی آنکه عمل عملا غیر صالح و نظر بحدیث امام رضا

و در مجمع اضافه م

علیه السلام روایت کرده است که من شنیدم از آنحضرت که میفرمودند پدرم علیه السلام فرمود که حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام فرمود که خدای عز و جل فرموده که ای نوح بدرستیکه او یعنی پسرت از کسان تو نیست زیرا که پسر
نوح با نوح مخالف بود و آنکه آنحضرت را پیروی کرده از کسان آنحضرت قرار داده شد حسن میکوید که آنحضرت از
من پرسید که این آیه را در باب پسر نوح چکونه میخوانند عرض کردم که مردم آنرا بر دو وجه میخوانند یکی عمل غیر صالح
و دیکری عمل غیر صالح فرمود که دروغ کفته اند او پسر آنحضرت است ولیکن خدای عز و جل او را از آنحضرت نفی کرد
در هنگامیکه با او در دین و آیینش مخالفت نمود و از این حدیث نیز ظاهر میشود که بنا بر قراءت غیر کسائی معنی این
این باشد که پسر آنحضرت حلال زاده نبود چنانکه بعض از اهل سنت کفته اند و صاحب کنز المعانی کفته که عائشه این قراءت
کسائی را از پیغمبر صلی الله علیه روایت کرده است فلا تسئلنی در اینسوره و فلا تسئلنی در سوره کهف کوفیین و ابو عمرو بسکون
لام و تخفیف نون خوانده اند و سایر قراء بفتح لام و تشدید نون میخوانند بنا بر اینکه نون تاکید ثقیله باشد و مکر اینکه
که در سوره کهف با کوفیین و ابو عمرو موافقت کرده و هر دو بکسر نون خوانده اند مکر ابن کثیر که در اینسوره بفتح آن
میخوانند بنا بر اینکه نون تاکید ثقیله باشد بدون نون وقایه و یاء مفعول چنانکه در قراءت کر دیکر قراءت
نافع و ابن عامر است نیز نون تاکید است که بجهة مناسبت یاء مکسور شده یا نون وقایه است و بر تقدیر کسر دیکر
یاء محذوف میکند و همچنین نون در قراءت هر دو در فلا تسئلنی در سوره کهف و در قراءت غیر ابن
الکثر نون وقایه است و خلاف در اثبات و حذف یاء هر دو در باب یاء زوائد مذکور شد قبل مذکور شد غیره
در سوره اعراف کذشت انی اعلم مذکور شد من خزی یومئذ در اینسوره و من فزع یومئذ در سوره نمل
و من عذاب یومئذ در سوره معارج نافع بفتح میم خوانده بنا بر بنای یوم بجهة اضافه که بسوی مبنی یعنی اذ و کسائی
در اینسوره و سوره معارج با او موافقت کرده و او و حمزه و عاصم نیز در سوره نمل با او موافقت
در فتح میم موافقت کرده اند ولیکن نافع فزع را بی تنوین خوانده و کوفیین با تنوین میخوانند پس فتح که در قراءت کوفیین
نصب است بنا بر ظرفیت و در قراءت نافع فتحه بناء است و سایر قراء در هر سه موضع بجر میم میخوانند
بنا بر اینکه مضاف الیه است و در مجمع میکوید که اهل مدینه غیر از اسمعیل و کسائی و برجم و شموئیل از ابو بکر
عاصم در اینجا من خزی یومئذ در سوره معارج من عذاب یومئذ بفتح میم خوانده اند و باقی قراء بکسر میم میخوانند
بنا بر اضافه و کلامش در حق سوره نمل بر اینست الا ان ثمود در اینسوره و عاد او ثمود در سوره
فرقان و عنکبوت و ثمود فما ابقی در سوره نجم حفص و حمزه را بفتح خوانده بدون تنوین زیرا که آن
غیر منصرف است بجهة علمیت و تانیث چه آن اسم قبیله است و حمزه در مواضع اربع و شعبه در موضع
اخیر با او موافقت کرده اند و شعبه در سه موضع دیکر چون سایر قراء غیر از حفص و حمزه در چهار
موضع بفتح دال با تنوین میخوانند بنا بر اینکه منصرف باشد چه آن اسم حی یعنی قبیله است و لفظ حی مذکر است

و ان تولوا مذکور شد غیره کذشت

يعقوب

مذكر است با نام بار بزركتر ايشانست وعلاوه براين در مصاحف بالف نوشته بود ودر رفع ميكويد كه حمزه وحفص
الا ان ثمود در هم فرقان بدون تنوين خوانده اند وباقي قراء در اينجا ودر سوره فرقان وعنكبوت ونجم ثمودا با تنوين
ميخوانند براى آنكه در اين مواضع با الف نوشته شده وابوبكر از عاصم وثمود در سوره نجم بدون تنوين خوانده وباقي
را تنوين ميدهند ودر حجر وفي هذا ابن غالب اعني الازد در سوره نجم نيز بتنوين روايت كرده اند وبيضاوي ميكويد
را شعر در اينجا ودر سوره نجم ثمود را تنوين داده وكسائي در جميع قرآن ثمود كسائي بتنوين وجر خوانده اند
قراء بفتح بدون تنوين ميخوانند بنابر وجهين وبيضاوي تنوين آنرا قرائت ابن كثير ونافع وابن عامر وابوعمرو
دانسته ورسلنا مذكور شد قال سلم در اين سوره ودر سوره ذاريات حمزه وكسائي بكسر سين وسكون لام وحذف
الف ميخوانند وباقي قراء بفتح سين ولام با زيادتي الف بعد لام آنرا خوانده اند ودر معنى تحيت معروفت چون حرام
وحرام با دال بمعنى آشتي است قلى اداي مذكور شد ومن وراء اسحق يعقوب حفص وحمزه وابن عامر
بنصب باء يعقوب خوانده اند بنابر عطف بر معنى زيرا كه فبشرناها باسحق در معنى وهبنا لها اسحق
وقول بانكه مجرور را منصوب است بنابر عطف بر اسحق باكثر باسحق رد ودادست بالجر در مدارك الآيات ذكر كرده
قراء برفع كه ميخوانند بنابر ابتداء وخبر من وراء اسحق است ورسلنا وسيىء مذكور شد فاسر واه اسر بدهم
جانافع وابن كثير همزه وصل خوانده اند از اسرى وباقي قراء بهمزه قطع ميخوانند
كرد اسراد باشد ودر اينجا همزه بعضي ردت الا امرأتك در اينجا ابوعمرو وابن كثير برفع تاء كرخوانده
اند بنابر اتصال استثناء وبدل است كه از احد كه مرفوع است وباقي قراء بنصب ميخوانند بنابر انقطاع ونصب
آن بنابر اصل استثناء باوجود رجحيت آن چنانكه بعضي كفته اند بعيد است غير كذشت اصلوتك در سوره توبه
كذشت وهو مكانتكم در سوره انعام كذشت وهو ولا تكلم مذكور شد سعدوا حمزه وكسائي وحفص بضم
سين بر بناي مجهول خوانده اند بنابر اينكه فعل متعدي باشد زيرا كه مسعود ميكويند واسم مفعول در غير فعل متعدي
نيايد ولكن بزاكه مسعود لازم قيل احبه الله فهو محبوب واحبه الله فهو محبوب ومسعود واسعده
قعدي ميكويند كه سعادت خلاف شقاوت است وقد سعد چون علم وعز فهو سعيد ومسعود واسعد
فهو مسعود ولا مسعد وباقي قراء بفتح سين ميخوانند بر بناي معلوم بنابر اينكه فعل لازم باشد ودر ديوان
سعادت است بمعني نيك بخت شده واكر متعدي باشد بمعني نيك بخت كرده وشايد كه قرائت دوم اولى
وان كلا لما ليوفينهم اعمالهم نافع وشعبه وابن كثير بتخفيف نون خوانده اند وساير قراء بتشديد
ميخوانند بعد از آن ابن عامر وعاصم وحمزه بتشديد لما در اينجا ودر وان كل لما جميع در سوره يس وان كل
نفس لما عليها در سوره طارق خوانده اند وباقي قراء بتخفيف ميخوانند ودر سوره زخرف حمزه وعاصم
ودر جمع هشام ذكر كرده وهشام بخلاف عنه وان كل ذلك لما متاع بتشديد لما ميخوانند وديكران بتخفيف خوانده اند در اين سوره چهار

است

است تخفيفات وليا ابن ثلاثي نافع وابن كثير بنابر اينكه ان مخففه از مثقله باشد ودر كلا عمل نصب كه باشد ولام لما لام توطئه
يا ابتداء است وما زائده يا موصول است بجهت قسم وتشديد هر دو از براي ابن عامر وحمزه وحفص بنابر اينكه ان از
حروف مشبهة بالفعل باشد ولما در اصل لمن ما بوده وبعد از قلب نون بميم سه ميم جمع شد پس ميم اول اخفا ودوم
در سيم ادغام شد وغير از اين نيز كفته اند وهر يك خالي از بحث نيست وصاحب مجمع ميكويد كه مجملا تشديد ميم از لما تشديد
ان وتخفيف آن در نزد محققين اشكال دارد وآن از المعاني ميكويد كه از كسائي روايت كرده وجه تشديد لا هو لا ميدانم
وابوعمرو كفته كه در الحكم جرى كفته كه در باشد وابوجعفر نحاس كفته است كه قرائت بتشديد ان ولما در نزد اكثر نحويان غلط
است والا محمد ابن يزيد حكايت كه است كه كفتن اين جايز نيست وكفتن نميشود كه ان زيدا الا اضربته ولكن اكثر كسائي كفته است
كه خداي جل وعز اعلم است باين قرائت ومن لا دراين شيء وجهي ابن هشام وابن حاجب از لما جازم ميدانند وفعل
محذوفست يعني لما يهملوا ومتاب كواه اولى چنانكه صاحب مغني كفته آنست كه فعل مقدر يوفوا باشد يعني لما يوفوا اعمالهم
وتخفيف لم وتشديد لما از براي شعبه وبس بنابر اينكه ان مخففه از مثقله باشد چنانكه كذشت يا نافيه باشد پس نصب كلا باضمار
اري است ولما بمعنى الا است وقرائت ابي وان كل لما وقرائت عبدالله وان كل الا ليوفينهم وتشديد ان وتخفيف
لما از براي ابوعمرو وكسائي وآن لجب عجب اظهر است ودر اعراب چون قرائت حمزه اول وآنچه پيش از اين در سوره
هر كاه بالتخفيف ان بنابر اينست كه ان نافيه باشد ولما بمعنى الا بعيد نيست مكر در تخفيف هر دو بنابر آنست كه ان مخففه
از مثقله باشد ولام فارقه مكانتكم كذشت يرجع الامر نافع وحفص بضم ياء وفتح جيم بر بناي مفعول خوانده اند وساير قراء
بفتح ياء وكسر جيم بنابر بناي فاعل ميخوانند تعملون حفص ونافع وابن عامر بتاء وقرائت خوانده اند وساير قراء بياء وحيث الخطاب
وهمچنين در آخر سوره نمل ياء واضافه در اين سوره ابجد است از سه نوع ياء ذو اثنا در اين سوره سه ياء است سوره
يوسف عليه السلام تصل بني درباب حرف كذشت مذكور شد الى آخر مذكور شد قرآنا والقرآن درباب حرف مذكور
شد يا ابت ابن عامر بفتح تا خوانده بنابر اينكه عوض از الف در يا ابتا باشد كه لحركت ماقبل آنرا تحرك شده وباقي قراء
بكسر ميخوانند كه عوض از ياء يا ابتي باشد وحركت ماقبل كه متحرك شده معنى جزء در اخت كه اي بر اهمه اين من يا بني در سوره
هود كذشت آيه للسائلين ابن كثير بقصر خوانده كه مفرد باشد يعني بينه وساير قراء بعد از ياء الف از زياده كه جمع آية
مبين اقتلوا مذكور شد غيابت الجب در هر دو موضع نافع بالف بعد از ياء خوانده كه جمع غيابه باشد وديكران بدون
الف ميخوانند كه مفرد باشد وغيابه يك چاه باشد لا تامنا اهل اداء را در آن دو مذهب است يكي اخفاء وكفته در نزد ابو
داني وصاحب تيسير آنست كه نون اول در نون دوم ادغام شود نه ادغام تمام بلكه باشمام نون اول باينكه اشاره شود
بسوي آن بحركت وبعضي پس كه اخفاء باشد از ادغام درست زيرا كه حركت باجزء ساكن شده بلكه آواز آن ضعيف
ميشود ودر ميان مدغم ومدغم فيه فاصله بهم ميرسد ودوم ادغام درست بعد از آنكه اشمام ضم بعد از ادغام وبيش از فتح

عمار

بود دوم وجه آنست ابتدا مدغم چون حرفيست كه بر آن وقف شده باشد از اينكه هر دو جمع دو ساكن ميكند پس چنانكه
حرف موقوف عليه مرفوع در آن ادراج اشمام ميشود همچنين نون مدغم نيز اشمام ميشود تا آنكه در ميان ادغام متحرك
وساكن فرق باشد واين اشمام آنست كه لبهاي خود را بهم ضم كني بي شنوانيدن آواز چنانكه در حال بو سيدن
ميكني وعلامه عماد استرابادي در تحفه شاهي درباب ادغام كبير ميكويد كه عاصم از اجمله دو كلمه را ادغام كند يكي قال مالكي
در سوره كهف ودوم لا تامنا در سوره يوسف ودر سوره يوسف اشمام لازم باشد واشمام در اين موضع بعد از اسكان
لبهاست بعد از اسكان حرف مضموم پس بنابر اشمام ادغام لا تامنا ادغام ناقص باشد ودر معرفه عاصم ميكويد كه
عاصم از اجمله دو كلمه را ادغام كند يكي قال ما مكني در سوره كهف كه در اصل مكنني بود ودوم لا تامنا كه در اصل لا تامننا
بوده در سوره يوسف اما در لا تامنا اشمام شرط است وبعضي اظهار را بارود نقل كه كه اند اما ضعيفاست ودر مجمع
ميكويد كه ابوجعفر وحلواني از قالون لا تامنا بتشديد نون خوانده اند بدون اشمام وباقي قراء باشمام خوانده اند
آن اشاره است بسوي نون مدغم بضم وآن اختيار ابوعبيد است وبيضاوي ميكويد كه قرائت مشهوره تامنا
با ادغام اشمام ولا تامنا از نافع ترك اشمام است يرتع ويلعب كوفيين ونافع بياء حطي خوانده اند بنابر اينكه ضمير آن بسوي
يوسف بركردد وباقي قراء بنون كلمي ميخوانند بنابر اينكه از براي همه برادران باشد وكوفيين وابن عامر وابوعمرو بسكون
عين برتع ميخوانند از رتع باشد وساير قراء بكسر آن خوانده اند از ارتعاء باشد وهر يك دو جزء بفتح آن وجرا كه انست پس
در اينجا پنج قرائت است برتع بياء وسكون عين از براي كوفيين بالكسر از براي نافع ونرتع بنون وسكون عين
از براي كوفيين بالكسر از براي نافع ابن كثير با اشباع كسره كه كر ياء بعد از آن از براي قنبل در وجه چنانكه در
باب زوائد مذكور شد ودر يلعب دو قرائت است يكي بياء وديكري بنون وهر كه اول بياء خوانده دوم را نيز بياء ميخواند
ودر مجمع قرائت قنبل را ذكر نكرده ودرباب قرائت كوفيين ميكويد اهين از ابوعمرو روايت شده واين قرائت
اعرج دار اهيم نعمت بحر نبي در سوره آل عمران كذشت يا بشرى غير كوفيين بعد از راء با الف وليا
حفص خوانده اند باضافه بشرى بسوي ياء وكوفيين بعد از راء با الف خوانده اند بدون ياء مانند رجع بنابر نداي
بشرى در حالي كه مطلق است كويا او كفته است كه اي مژده رو بياور كه اين وقت وقت تست وسخن در امالة
آن مذكور شد هيت نافع وابن عامر بكسر هاء وفتح تاء خوانده اند وآنها هشام بجاي حرف همزه خوانده ودر روايتي
بضم تاء نيز خوانده وابن كثير بضم تاء وفتح هاء خوانده وباقي قراء بفتح هاء وتاء خوانده اند پس در اينجا پنج قرائت
است هيت بكسر هاء وفتح تاء خاص از براي نافع وابن ذكوان نه هشام چنانكه اين اشمام در معنى كلمه اهل
واهل شام چنانكه صاحب مجمع كفته وهيت بكسر وفتح با همزه از براي هشام بلا خلاف وهيت بكسر وضم
با همزه نيز از براي او بخلاف عنه وهيت بفتح وضم ياء از براي ابن كثير وهيت بفتح تاء وتاء همچنين از براي

كوفيين

لانه علي عليه السلام وابو رجاء وابو وائل ويحيى ابن وثاب وهمين قرائت روايت شده

كوفيين وابوعمرو ودر مجمع قرائت اول را نقل نكرده ودوم را نقل كرده وكفته كه اين قرائت روايت شده از حلواني
در آن از ابن عباس واز عكرمه ومجاهد وقتاده وبعضي كان كه اند كه اين لفظ در همه قرائتها اسم فعل امر است بمعني
بشتاب يا بيا ووارد شد وبعضي كفته اند كه مسماي آن فعل ماضي است يعني مهيا شدم يا شدي براي تو ابيت
در قرائت هشام فعل ماضي است از هاء يهيىء چون جاء يجيء يا از هاء يهاء چون خاف يخاف بمعني مهيا
شدن وهمچنين در قرائت نافع وابن ذكوان بنابر اينكه در اصل هئت بهمزه بوده وهمزه بياء بدل شده
والا اسم فعل است چون قرائت ابن كثير وابوعمرو وكوفيين ودر صورتيكه اسم فعل امر يا فعل ماضي باشد
لام لك بعد از آن واقع شده از براي تبيين است يعني تو ميكويم ويا تو دارم واما اكر فعل مسكن يا اسم فعل
آن باشد لام متعلق است بخود هئت وهيت ومعني مهيا شدن يوسف عليه السلام بار قرائت خطاب
انسان انفراد نكاه است بالحضرت نه انكه الحضرت تصديق زليخا كه باشد پس انكار ابوعلي فارسي آن قرائت
را چنانكه در معني كفته وجهي ندارد با ثبوت والجاه آن وبسياري از علماء در ميان قرائت واعراب در اين
اشتباه كه اند وحق آنست كه مذكور شد واي برهان مذكور شد المخلصين در همه جا ومخلصا در سوره
مريم كوفيين بفتح لام خوانده اند كه اسم مفعول از اخلاص باشد زيرا كه خداي تعالى ايشان را از براي كرامت
خود خالص كه انيده چنانكه ميفرمايد انا اخلصناهم وباقي قراء بكسر ميخوانند كه اسم فاعل باشد زيرا كه ايشان
عبادت خويش را از براي خدا ودين خود را از براي آنجناب خالص كه انيده اند مكر نافع كه در غير مخلصا با كوفيين
موافقت كه وده ومخلصين له الدين دركسر لام آن خلافي نيست ودر هود در دو موضع ودر دي وكانت اخرج مذكور شد
حاش لله در هر دو موضع ابوعمرو در حال وصل با الف بعد از شين خوانده ودر حال وقف بحذف آن ميخوانند
وباقي قراء در هر دو حالت بحذف آن خوانده اند وابوعمرو را در وقف بحذف الف خوانده بيروي رسم الخط نموده
چه در همه مصاحف بحذف الف نوشته بود ودر كشاف كفته كه قرائت ابوعمرو حاش لله بحذف الف آخر است
وآن محض استثنا است چه اين قرائت غير اوست ودر قاموس ميكويد كه حاش الله وحاش لله يعني معاذ الله
وتفصيل قول درباب لفظ در مدارك الآيات مذكور است داءبا حفص بفتح همزه وباقي قراء بسكون آن خوانده
اند وهر دو بمعني كوشش وبليغ كشيد وعادت وخصلت است يعصرون حمزه وكسائي بتاء قرشت وساير
قراء بياء حطي ميخوانند ودر متفق است بر فتح اول وكسر آن كه اعمر آن براي فاعل انداعر باشد بمعني فشرند
ودر مجمع ميكويد كه حضرت جعفر ابن محمد واعرج وعيسى ابن عمرو فيه يعصرون بضم ياء وفتح صاد خوانده اند
ودر تفسير علي ابن ابراهيم مذكور است كه يعصرون يعني يمطرون وكفته است كه امام جعفر صادق عليه السلام

فرمود که مردی بر امیر المؤمنین علیه السلام خواند که ثم یأتی من بعد ذلک عام فیه یغاث الناس وفیه یعصرون
پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که وای بر تو چه چیز را میفشارند آیا شیره را میفشارند گفت
گفت یا امیر المؤمنین پس آنرا چگونه بخوانم فرمود که این چنین نازل شده که عام فیه یغاث الناس وفیه
یُعصرون یعنی باران داده میشوند و ایشان باریده میشوند بعد از سالهای تنگی و دلیل بر این قول خداست
الم الحیت که فرموده وانزلنا من المعصرات ماء ثجاجا و در قاموس مذکور است که معصرات ابرهاست
واعصروا یعنی امطروا و در بعضی لغات اعصار بر دیگر شده ابر باریده بر هم شده و در مجمع در انجیل
اینکه نقری لیعم فاسئله مذکور شد النسوة در مجمع میگوید که اعشی و در جمع الحی شعر لا عاصم بضم نون نسوة خوانده
اند و باقی قراء بکسر نون خوانده اند حاش لله گذشت حیث نشاء ابن کثیر بنون کلمی خوانده و سائر قراء
بیاء حطی میخوانند که فاعل ضمیر یوسف باشد لفتیته حفص و حمزه و کسائی بعد از یاء بالف و نون مکسور
بعد الف میخوانند بر وزن غلمان که جمع کثرت باشد و سائر قراء بعد از یاء بتاء حطی مکسور بدون الف
خوانده اند که جمع قلت باشد و مفرد هر دو فتی است یعنی غلام نکتل حمزه و کسائی بیاء حطی خوانده اند که
ضمیر در نکتل راجع باخ باشد و سائر قراء بنون کلمی میخوانند که از برای متکلم مع الغیر باشد یعنی برادران
و هر دو فعل مضارع از اکتیال است یعنی پیمانه ستانند حفظا حمزه و کسائی و حفص بعد از حاء
مفتوح بالف و کسر فاء خوانده اند بر وزن فاعل که حال یا تمیز باشد و سائر قراء بکسر حاء و سکون فاء
بدون الف میخوانند که تمیز باشد و لکن مصدر است بمعنی نگهداشتن و یا دلکه وهو وانا و حرکت
وفهو مذکور شد درجات من نشاء در سورة انعام گذشت فلما استیئسوا ولا تیئسوا
ولا ییئس واذا استیئس در این سوره وافلم ییئس الذین در سورة رعد بزی بخلاف عنه قلب
مکانی کرده یاء را بموضع همزه و همزه را بموضع یاء نقل کرده و همزه را بالف بدل
بدل نموده واستایسوا ولا تایسوا ولا تایس واذا استایس فلم یایس خوانده زیرا که هر از ایس
بتقدیم یاء حطی و تاخیر همزه است بمعنی نومیدی واستیئس استفعل از آنست وبعد از قلب استیئس
میشود و همزه بجهت سکون و فتح ماقبل بالف مبدل میگردد واستایس میشود و همچنین در سائر
الخ مذکور شد و در روایت دیگر چون سائر قراء بتقدیم یاء و همزه مفتوح میخوانند بر اصل و قلب چنانکه
در مجمع مذکور است روایت ابو ربیعه از بزی از ابن کثیر وهو وسئل وفهو مذکور شد الم یاسوا
ولا ییاس گذشت انک لانت وهو مذکور شد یا ابت گذشت کاین در سورة آل عمران گذشت
نوحی الیهم در اینجا و در سوره نحل و اول سوره انبیاء و نوحی الیه در موضع دوم از آن سوره

لفتیتهم

حفص

حفص بنون کلمی و کسر حاء و سکون یاء حطی بنای فاعل که الجاء خوانده و سائر قراء بیاء حطی و فتح حاء حطی
والف میخوانند که مبنی از برای فاعل مفعول از آن باشد مگر کسائی که در نوحی الیهم با حفص موافقت کرده
و بیضاوی حمزه را نیز ذکر کرده و در یوحی الیک در اول سورة شوری خلافی در یکجا نیست والجاء
وحی فرستادنست و وحی پیام نهانی خدا و وحی رمز و اشارتست تعقلون در سورة انعام گذشت
اذا استیئس گذشت کذبوا کوفیین بتخفیف ذال خوانده اند که از کذب باشد یعنی دروغ گفتن [illegible]
قراء بتشدید میخوانند که از تکذیب باشد و ضمیر در کذبوا در هر دو قرائت از برای رسل است چنانکه ضمیر در ظنوا
از برای قوم ایشانست فنجی من نشاء ابن عامر و عاصم بحذف نون دوم ساکن و تشدید جیم و فتح یاء خوانده
اند که فعل ماضی مبنی از برای مفعول از نجی باشد و من نشاء نائب فاعل است و باقی قراء بدو نون
لکن و تخفیف جیم و سکون یاء میخوانند که فعل مضارع مبنی از برای فاعل از انجاء باشد و من نشاء مفعول است
و در اکثر مصاحف بیک نون بوده و در بعضی بدو نون و در تیسیر گفته که قرائت اول اولی باشد چنانکه از ما قبل
ظاهر میشود یاء اضافه در این سوره بیست و دو یاء است از سه نوع یاء زوائد در این سوره نیست سوره
الرعد المر آدو هو مذکور شد یغشی در سورة اعراف گذشت و زرع ونخیل صنوان و غیر صنوان
حفص وابو عمرو وابن کثیر در هر چهار کلمه رفع خوانده اند که عطف بر قطع متجاورات وجنات باشد پس جنات از
اعناب و زرع و نخیل از یک اصل بر آمده است و در صنوان خرما که از یک اصل بر نیامده باشد بلکه هر یک را اصلیت باشد
علیحده و در مجمع میگوید که حفص صنوان بضم صاد خوانده و صلوان نیز از قواس همچنین در باب روایت کرده
و باقی قراء بکسر صاد میخوانند و بیضاوی بعد از زرع و نخیل قرائت را ذکر نموده و در صنوان و غیر صنوان
مگر که حفص بضم صاد خوانده و آن لغت بنی تمیم است یسقی عاصم و ابن عامر بیاء حطی خوانده اند باعتبار
و باقی قراء بتاء فوقانی میخوانند باعتبار مذکورات نفضل حمزه و کسائی بیاء حطی خوانده اند که فاعل ضمیر جلاله
و باقی قراء بنون کلمی میخوانند بجهت تعظیم فی الاکل در سورة بقره گذشت ائذا کنا ترابا ائنا مذکور شد
هاد و وال و واق و هو مذکور شد ام هل تستوی الظلمات حمزه و کسائی و شعبه بیاء حطی و سائر قراء
بتاء فوقانی خوانده اند وهو مذکور شد یوقدون حمزه و کسائی و حفص بیاء حطی خوانده اند که راجع بناس
باشد و سائر قراء بتاء فوقانی میخوانند که خطاب بمتخذین اولیاء باشد و هر دو در حسن برابر است
مذکور شد افلم ییئس در سورة یوسف گذشت ولقد استهزی مذکور شد وصدوا در اینجا وصد عن السبیل
در سورة مؤمن کوفیین بضم صاد خوانده اند که مبنی از برای مفعول از صد باشد یعنی [illegible]

باشد حاضر وغیر از المذکور جیزی در آن باشد و باقی قراء بجر میخوانند که عطف بر اعناب باشد پس جنات از اعناب [illegible]

و باقی قراء بفتح صاد میخوانند که مبنی از برای فاعل باشد از صد و باشد یعنی برگشتن و باز ایستادن من هاد و من
وال و واق گذشت و مذکور شد و یثبت ابو عمرو و ابن کثیر و عاصم بسکون ثاء و تخفیف باء خوانده
اند که از اثبات باشد و سائر قراء بفتح ثاء و تشدید باء میخوانند که از تثبیت باشد و هر دو بمعنی برجای داشتن
است و اثبات بمعنی نوشتن است و قرار دادن نیز باشد و هو مذکور شد الکفر کوفیین و ابن عامر بضم کاف و فتح فاء
والف بعد از آن خوانده اند که جمع کافر باشد و باقی قراء بفتح کاف والف بعد از آن و کسر فاء میخوانند بر وزن فاعل
که مفرد باشد و مراد از آن جنس است نه فرد مخصوص و در بعضی از کلمات امیر المؤمنین علیه السلام این لفظ مفرد
واقع شده یاء اضافه در این سوره نیست یاء زوائد در این سوره یکیاء است سوره ابراهیم علیه السلام
صراط در باب حرف مذکور شد الی مذکور شد الله الذی نافع و ابن عامر برفع خوانده اند که مبتدا باشد
والذی خبر آنست و سائر قراء بجر میخوانند که بدل باشد از العزیز الحمید وهو و رسلهم در موضع سبلنا
و رسلهم مذکور شد الریح در سورة بقره گذشت خلق السموات والارض در اینجا و خالق کل دابة در سوره
نور حمزه و کسائی بعد از خاء بالف و کسر لام و رفع قاف و جر ارض و کل خوانده اند که اسم فاعل باشد مضاف باشد
و باقی قراء بدون الف و فتح لام و قاف و نصب ارض و کل میخوانند که فعل ماضی و مفعول باشد و فاعل ضمیر جلاله
باشد است والسموات در قرائت اول مضاف الیه است و در قرائت دوم فعل مفعول و لیکن نصب او بکسر
در لفظ مختلف نمیشود زیرا که هر دو بکسره است بمصرخی در باب ضمائر مذکور شد اکلها در سوره بقره گذشت خبیثة
اجتثت مذکور شد لیضلوا عن سبیله در اینجا ولیضل عن سبیل الله در سوره حج و لقمان ولیضل عن
سبیله در سورة زمر ابن عامر و کوفیین و نافع بضم یاء خوانده اند که از اضلال باشد و باقی قراء بفتح یاء میخوانند
که از ضلال باشد لا بیع فیه ولا خلال وابراهیم در سورة بقره گذشت افئدة هشام در روایتی بعد از همزه
بیاء حطی خوانده بر وزن افعیلة و در کنز اللغات میگوید که حلوانی از هشام روایت کرده و حجت گرفته اند که اشباع است
و آن اینست که در حرکت زیادتی [illegible] اشده و باقی قراء بحذف
کرد میخوانند و آن موافق قاعده و قیاس است و هر دو جمع فؤاد است یعنی دل و در ابراز المعانی میگوید که غرض از
اشباع فرق در میان همزه و دال و صلات آنها است که یکدیگر زیرا که اینها حروف شدیده اند و [illegible] است که
این قرائت نیز قرائتیست ضعیف یعنی چنانکه مصرخی بکسر یاء ضعیف است و دور است از فصاحت قرآن
و لکن این قرائت را ذکر کرده باشد از مصنفین قرائتها بلکه جمهور انکار از آن اعراض کرده اند و گفته
که انخولت زیرا که چنان نیست که هر چه از این اثر روایت میشود قرآن باشد بلکه وجوه ضعیفه از آنها نیز
روایت شده و از صاحب تیسیر تعجب دارم که چگونه این قرائت را ذکر کرده با آنکه او [illegible] وجوه بسیار از آن

الکفار کوفیین

و بیضاوی در سوره ابراهیم ذکر کرده که ابن کثیر و ابو عمرو ذکر کرده

اند

اند احتراز از آنها را ذکر کرده مانند الجزری [illegible] تنبیه کرده [illegible] از الجزری ناظم این قصیده از آن افزوده و در آن و مثال این قرائت
نیست مگر اینکه انکر در اعمده والجذوه اعمیده والجذیه گفته شود بزیادتی یاء بعد از میم و جیم و بعضی از شیوخ ما
میگفت که احتمال دارد که هشام آنرا با ابدال همزه بیاء و تسهیل آن کالیاء خوانده باشد و راوی آنرا بیاء تعبیر
کرده باشد و الکثیر فحش خطاء نموده کان کرده که یاء است بعد از همزه و جز این نیست که مراد بیاء عوض از همزه
بود پس این تحریف از جنس تحریفی باشد که منسوب است بسوی کسیکه از ابو عمرو و بارئکم و یامرکم و مثل از آن
باسکان حرکت اعراب روایت کرده دیگر نبود مگر اختلاس فلا تحسبن در سورة بقره گذشت لتخصص فیه
الابصار [illegible] نقل شده میگوید که در اینجا قرائت صحیح است که از عاصم وابو عمرو
روایت میشود و آن نتخصص بنون است و ابن مجاهد و غیر او از اکابر این قرائت را ذکر کرده اند و صاحب
تیسیر آنرا ذکر کرده زیرا که آن از طریق یزیدی نیست و سخاوی در شرح ذکر کرده [illegible]
وان کان مکرهم لتزول کسائی بفتح لام اول و رفع لام دوم خوانده بنابر اینکه ان مخففه از مثقله باشد ولام فارقه
و سائر قراء بکسر لام اول و فتح لام دوم میخوانند بنابر اینکه ان نافیه باشد ولام جحود که از برای تاکید نفی زاید
چنانکه گفته اند وظاهر نیست که ان وصلیه باشد بمعنی و اگر چه و هر چند ولام متعلق است بمحذوف یعنی معدا
لتزول فلا تحسبن گذشت یاء اضافه در این سوره سه یاء است از سه نوع یاء زوائد [illegible] سوره
است سورة الحجر صراط و فاصدع در باب حرف مذکور شد الی القرآن مذکور شد ربما نافع و عاصم
بتخفیف باء خوانده اند و دیگران بتشدید میخوانند و رب بتشدید و تخفیف یکمعنی است یعنی بسا و بسا در اکثر
زیاد میشود و آن آنرا از عمل جر باز میدارد چنانکه در علم نحو مقرر است و در مجمع میگوید که محمد ابن حبیب [illegible]
از ابو بکر ضم باء را روایت کرده است ما تنزل الملائکة شعبه بتاء فوقانی مضموم و فتح زای و رفع ملائکه خوانده
که فعل مبنی از برای مفعول و نائب فاعل باشد و نافع و ابن کثیر وابو عمرو و ابن عامر بفتح تاء میخوانند که
مبنی از برای فاعل باشد و ملائکه فاعل و در اصل تتنزل بود که یکی از دو تاء حذف شده اما در قرائت غیر
بزی از این چهار نفر و در قرائت او ادغام شده چنانکه مذکور شد و حفص و حمزه و کسائی ننزل بنون کلمی مضموم
بیش از نون مفتوح و کسر زای و نصب ملائکه خوانده اند که فعل مبنی از برای فاعل و مفعول باشد
و این قرائت چون قرائت اول از تنزیل است یعنی فرود آوردن و قرائت دوم از تنزل است یعنی
فرود آمدن سکرت ابصارنا ابن کثیر بتخفیف کاف خوانده که از سکر باشد و سائر قراء بتشدید میخوانند
که از تسکیر باشد و از دو چشم بستن [illegible] اینجا مراد مطلق بستن است و بعضی از
اهل لغت سکر را آب رود خانه بستن [illegible] رجیم بمعنی و ما ننزله الا واسلنا الریح در سوره بقره
با آب رود خانه بستن

باشد ولامهم

وملائکه

ملائکه

مذکور

کذلت المخلصین در سوره یوسف گذشت جنت وعیون در سوره بقره گذشت وعیون ادخلوها مذکور
یبشرک در سوره آل عمران گذشت تبشرون ابن کثیر بتشدید نون خواند با ادغام نون اعراب در نون
وقایه وسائر قراء بتخفیف وفتح نون میخوانند بنابر آنکه نون اعراب باشد [illegible] وقایه و یاء متکلم مگر نافع که در کسر
نون با ابن کثیر موافقت کرده [illegible] بنابر حذف نون وقایه [illegible] جمهور وحذف یاء متکلم [illegible] ابن کثیر
نیز یاء بحذف است ومن یقنط در اینسوره ویقنطون در سوره روم ولا تقنطوا در سوره زمر کسائی
وابوعمرو ویعقوب بکسر نون خوانده اند از قنط یقنط بر وزن علم یعلم باشد ولکن لغت عامه لغت [illegible] است واتفاق ایشان در
من بعد ما قنطوا بفتح نون قراءت [illegible] زیرا که [illegible] یفعل بفتح عین در ماضی ومضارع نمی آید مگر
آنکه عین الفعل یا لام الفعل حرف حلقی باشد وکلمه که ماضی [illegible] ومضارع از دو کلمه باشد
از قبیل [illegible] تعبین لمنجوهم در اینسوره ولننجینه واهله ومنجوک واهلک در سوره عنکبوت حمزه و
کسائی بسکون نون وتخفیف جیم خوانده اند که از انجاء باشد وسائر قراء بفتح نون وتشدید جیم میخوانند که از تنجیه
باشد مگر شعبه وابن کثیر که در موضع اخیر با حمزه وکسائی موافقت کرده اند قدرنا در اینجا ودر سوره نمل شعبه
بتخفیف دال خوانده اند که از قدر باشد وسائر قراء بتشدید میخوانند که از تقدیر باشد و[illegible] قراءت داد
[illegible] و[illegible] وبنوشتن [illegible] واجب [illegible] است [illegible] ابن کثیر بتخفیف میخوانند وسائر
قراء بتشدید خوانده اند فاسر باهلک در سوره هود گذشت الایکه در سوره شعرا [illegible]
سوره بقره گذشت القرآن مذکور شد یاء اضافه در اینسوره چهار [illegible] است از دو نوع [illegible] در اینسوره
بنت سوره النحل فصل وصراط در دو موضع در باب حرف مذکور شد [illegible] هر دو در سوره
یونس گذشت [illegible] در سوره بقره گذشت ینبت شعبه بنون [illegible] خوانده وسائر قراء بیاء
میخوانند [illegible] حماد [illegible] از ابوبکر از عاصم والشمس والقمر والنجوم مسخرات
در سوره اعراف گذشت وهو مذکور شد [illegible] در سوره انعام گذشت [illegible] عاصم بیاء خطاب
قراء بتاء قرائت خوانده اند [illegible] عاصم غیر از اعشی [illegible] از ابوبکر [illegible] بیضاوی میگوید
که از شعبه بیاء میخوانند وحفص [illegible] تعبدون وتسرون وتعلنون [illegible] قبل مذکور
[illegible] ضعیف باشد زیرا که
[illegible] وسائر قراء بنابر اصل قاعده
ممدود [illegible] ضرورت ودر اینجا [illegible] ودر روایت دیگر چون سائر قراء بنابر اصل
باثبات همزه میخوانند تشاقون نافع بکسر نون وسائر بفتح خوانده اند بنابر [illegible] تبشرون گذشت
قبل مذکور شد تتوفیهم الملائکة در هر دو موضع حمزه بیاء وحفص وسائر قراء بتاء قرائت خوانده اند
ان تاتیهم در سوره انعام گذشت ان اعبدوا مذکور شد لا یهدی من یضل نافع وابوعمرو وابن کثیر

والیه

وابن عامر بضم یاء وفتح دال بنابر بنای مجهول خوانده اند با اینکه فاعل من یضل باشد وکوفیین بفتح یاء
وکسر دال میخوانند که فاعل ضمیر جلاله باشد ومن یضل بنابر اینکه [illegible] یهدی [illegible] باشد و[illegible]
وبیضاوی قراءت غیر کوفیین را ابلغ دانسته وقراءت کوفیین در [illegible] در سوره بقره گذشت
نوحی الیهم در سوره یوسف گذشت فاسئلوا مذکور شد لرؤف گذشت [illegible] در هر دو موضع حمزه
بتاء قرائت وسائر قراء بیاء حطاب خوانده اند مگر کسائی که در اول وابن عامر در آخر با حمزه موافقت کرده اند
یتفیؤا ابوعمرو بتاء قرائت وسائر قراء بیاء حطاب خوانده اند وهو در هر دو موضع مذکور شد [illegible]
نافع بکسر راء خوانده اند که اسم فاعل باشد از افراط [illegible] در گذشتن [illegible] وپیش دستی
[illegible] وسائر قراء بفتح راء میخوانند که اسم مفعول باشد از افراط یعنی
[illegible] وسائر قراء [illegible] مذکور شد
[illegible] خوانده اند
در اینجا ودر سوره مؤمنین ابوعمرو وابن کثیر وحمزه وکسائی وحفص بضم نون وسائر قراء بفتح نون خوانده اند
از اسقاء [illegible] است [illegible] آب داده [illegible] گذشت نعرشون در سوره
اعراف گذشت یجحدون شعبه بتاء قرائت وسائر قراء بیاء حطاب خوانده اند فهو در یک موضع وهو در دو موضع
مذکور شد مما فی بطونه امهاتکم در اینجا [illegible] امهاتکم در سوره نور وفی بطون امهاتکم در سوره زمر
حمزه وکسائی در حال وصل بکسر همزه خوانده اند [illegible] حمزه میم را نیز [illegible] همزه بکسر خوانده ودر حال
وقف چون سائر قراء بضم همزه وفتح میم میخوانند ونظیر این در سوره نساء گذشت [illegible]
گذشت قلعنکم کوفیین وابن عامر بسکون عین وسائر قراء بفتح آن خوانده اند [illegible]
جائی [illegible] واحادیث الذین [illegible] مذکور شد [illegible] گذشت ولنجزین ابن کثیر وعاصم وابن ذکوان
بنون کلمی وسائر قراء بیاء حطاب خوانده اند بنابر روایت [illegible] ابن زیاد نقاش [illegible]
[illegible] ابن ذکوان [illegible] در این باب [illegible] داده اند
[illegible] ابن موسی دمشقی [illegible] ابن ذکوان [illegible]
وصاحب کنز المعانی میگوید که صاحب تیسیر [illegible] نسبت داده از [illegible]
[illegible] ابن ذکوان بیاء خوانده باشد
من وهم است زیرا که اخفش در کتابش یاء را از ابن ذکوان ذکر کرده [illegible] ابن ذکوان
ودر مجمع از قراء سبع غیر از ابن کثیر وعاصم [illegible] بیضاوی ودر مجمع میگوید عباس از ابوعمرو نیز
بنون روایت کرده ودر ولنجزینهم خلاف [illegible] بنون کلمی است وهو والقرآن مذکور شد [illegible] القدس
در سوره بقره گذشت یلحدون در سوره اعراف گذشت فتنوا ابن عامر بفتح فاء وتاء خوانده [illegible]
باشد یعنی در فتنه افتادن [illegible] است که [illegible] آزمودن باشد [illegible] آزمودن [illegible]

ط [illegible] بدل

بعض سوزانیدن وعذاب کردن ودر [illegible] ودر شر وبلا افکندن باشد وسائر قراء بضم فاء
وکسر تاء بنابر بنای مجهول میخوانند که از فتن بمعنی اول باشد الخوف در مجمع میگوید که عباس ابن فضل از ابو
عمرو بنصب خوانده وباقی قراء الجوع [illegible] میخوانند ثم اضطره مذکور شد ابراهیم در دو موضع در سوره
بقره گذشت وهو [illegible] مذکور شد ضیق در سوره انعام گذشت یاء اضافه ویاء زوائد ایجبک [illegible]
در این سوره نیست سورة بنی اسرائیل وتسمی سورة الاسراء واسری الانجیل وابوعمرو بیاء
حطاب خوانده باعتبار بنی اسرائیل وسائر قراء بتاء قرائت میخوانند بحکایت خطاب لیسوؤا وجوهکم
کسائی بنون کلمی وفتح همزه آخر خوانده [illegible] از مضارع باشد وسائر قراء بیاء حطاب وفتح همزه ومد [illegible]
بعد از آن میخوانند بر وزن لیقولوا بنابر اینکه ضمیر جمع راجع بسوی عباد باشد مگر شعبه وحمزه وابن عامر که در فتح
همزه با کسائی موافقت کرده اند بنابر آنکه ضمیر غائب از مضارع وفاعل [illegible] باشد [illegible]
حفص ونافع وابوعمرو وابن کثیر [illegible] است القرآن مذکور شد ویبشر المؤمنین در سوره آل عمران گذشت
یلقیه ابن عامر بضم یاء وفتح لام وتشدید قاف خوانده که مجهول از تلقیه باشد وسائر قراء بفتح یاء وسکون لام
وتخفیف قاف میخوانند که از معلوم لقاء باشد ودر هر دو بعض [illegible] [illegible] اول [illegible]
[illegible] محظورا انظر [illegible] مذکور شد [illegible] حمزه وکسائی [illegible] الف [illegible]
[illegible] ودر هر دو قراءت [illegible] باشد [illegible]
کسر نون خوانده اند بنابر اینکه الف [illegible] باشد [illegible] وباقی قراء بحذف الف
وفتح نون میخوانند بنابر اینکه [illegible] زیرا که نون [illegible]
[illegible] ودر هر دو قراءت عطف است [illegible]
[illegible] در اینجا ودر سوره انبیاء واحقاف ابن کثیر وابن عامر بفتح فاء خوانده اند وسائر قراء بکسر [illegible] میخوانند
ایشان حفص ونافع [illegible] اند وسائر [illegible] اسم [illegible] است [illegible]
[illegible] ابن ذکوان بفتح خاء وطاء خوانده [illegible] وباقی
[illegible] میخوانند بر وزن [illegible]
قراء بکسر خاء وسکون طاء خوانده اند بر وزن [illegible] بفتح طاء [illegible] قراءت [illegible]
[illegible] اول [illegible] صواب است [illegible]
[illegible] ذکوان [illegible] زیرا که [illegible]
[illegible] وسائر قراء بیاء حطاب
[illegible] بالقسطاس در اینجا ودر سوره شعرا حمزه وکسائی وحفص بکسر قاف خوانده
[illegible] واین لغت [illegible] است
[illegible] وسائر قراء [illegible] میخوانند [illegible] گذشت
[illegible] وابن عامر بضم همزه [illegible] خوانده اند [illegible]
[illegible] وباقی قراء [illegible] میخوانند [illegible]

مذکور

مذکور شد لیذکروا در اینجا ودر سوره فرقان حمزه وکسائی بسکون ذال وضم کاف مخفف خوانده اند که از
ذکر باشد یعنی یاد کنند وباقی قراء بفتح ذال وکاف مشدد هر دو میخوانند که از تذکر باشد یعنی پند گرفتن
اصله [illegible] بوده پیش از قلب وادغام وهمچنین لا یذکر در سوره مریم ابوعمرو وابن کثیر وحمزه وکسائی
بتشدید خوانده اند ودیگر قراء بتخفیف میخوانند ودر [illegible] در سوره فرقان حمزه بتخفیف خوانده ودیگران
بتشدید کما تقولون حفص وابن کثیر بیاء حطاب وسائر قراء بتاء قرائت خوانده اند عما یقولون حمزه وکسائی بتاء قرائت
وباقی قراء بیاء حطاب خوانده اند تسبح له السموات حفص وابوعمرو وحمزه وکسائی بتاء قرائت [illegible] قراء
بیاء حطاب خوانده اند القرآن در دو موضع [illegible] انظر مذکور شد [illegible] عظاما ورفاتا [illegible] والنبیین
مذکور [illegible] در سوره نساء گذشت قل ادعوا والقرآن وان ننبئک مذکور شد ورجلک حفص بکسر
جیم خوانده بنابر اینکه اسم جمع راجل بمعنی پیاده باشد [illegible] رجل [illegible] وباقی قراء بسکون جیم خوانده
که مراد راجل باشد ان یخسف وان یرسل وان یعید وان یغرقکم ابوعمرو وابن کثیر [illegible]
بنون کلمی خوانده اند وسائر قراء بیاء حطاب میخوانند که فاعل ضمیر [illegible] باشد [illegible]
مذکور شد خلفک نافع وابوعمرو وابن کثیر وشعبه بفتح خاء وسکون لام بدون الف خوانده اند وباقی قراء بکسر خاء
وفتح لام والف بعد از آن میخوانند [illegible] است [illegible] در هر دو موضع مذکور شد [illegible]
بقره گذشت القرآن مذکور شد نأی در اینجا [illegible] ابن ذکوان بعد از نون با الف وبعد از الف همزه
[illegible] ودیگر قراء [illegible] بر وزن [illegible]
وزن [illegible] باشد [illegible] قراءت ابن ذکوان [illegible] است لیکن در آن قلب است [illegible]
لام رفته است ولام بجای عین [illegible] تفجر لنا کوفیین بفتح تاء وسکون فاء وضم جیم مخفف خوانده اند وباقی قراء
بضم تاء وفتح فاء وکسر جیم مشدد میخوانند که از تفجیر باشد [illegible] آب روان [illegible]
[illegible] کسفا در این سوره [illegible] سوره شعرا [illegible] روم [illegible] حفص [illegible]
[illegible] سین خوانده [illegible] باقی قراء [illegible] بسکون میخوانند مگر نافع وابن عامر وشعبه در اینسوره [illegible]
نافع وشعبه در سوره روم [illegible] سوره روم [illegible] ابن ذکوان وبیضاوی
در سوره روم میگوید که ابن عامر بسکون خوانده بنابر اینکه مخفف [illegible]
در اینسوره میگوید ابن کثیر وابوعمرو وحمزه وکسائی ویعقوب [illegible]
سوره روم وابن عامر [illegible] در اینسوره [illegible] ونافع وشعبه در غیر این سوره وحفص [illegible]
[illegible] قل سبحان ابن عامر وابن کثیر بفتح قاف ولام والف در میان [illegible] خوانده اند [illegible]
[illegible] باشد وسائر قراء بضم قاف وسکون لام [illegible] الف خوانده اند [illegible]
رسول است [illegible] قراءت اول [illegible] عظاما ورفاتا [illegible] مذکور [illegible]

فقل

ودر کنز [illegible] [illegible] ودیگران بسکون خوانده اند

القرآن در هر دو موضع مذکور شد

ودر مجمع قراءت اهل عراق وابن کثیر را در سوره روم بسکون سین دانسته ودیگر در سوره روم [illegible] از ابوجعفر وابن عامر بسکون سین خوانده [illegible] گذشت

موسی ع

[illegible] سل مذکور شد لقد علمت کسائی بضم تاء خوانده بنا بر اخبار از علیه السلام از نفس خود و باقی قراء بفتح تاء میخوانند بنا بر حکایت
خطاب بفرعون باشد قل انما ادعوا و اول ادعوا مذکور شد یاء اضافه در این سوره [illegible] یاء [illegible]
[illegible] سورة الکهف عوجا در باب سکت مذکور شد من لدنه شعبه بسکون دال و اشمام آن بضم
نون و یاء خوانده و اشمام اشاره است بعضو بی آنکه آوازی شنیده شود و باقی قراء بضم دال و هاء و سکون
نون میخوانند اما قرائت شعبه لغت بنی کلاب است و قرائت دیگر لغت سایر عرب است [illegible]
سایر مواضع بطریق اکثر وارد شده غیر از این سوره که در آن اختلاف شده است [illegible]
بنا بر اصل خود میخوانند پس شعبه هاء را صله میکند بیاء چون بهی و ابن کثیر بواو صله میکند بنا بر اصل خویش
و باقی قراء صله نمیکنند و در مجمع میگوید که شعبه بروایت یحیی باشمام دال بضم و کسر نون خوانده [illegible]
المؤمنین در سوره آل عمران گذشت مرفقا نافع و ابن عامر بفتح میم و کسر فاء و سایر قراء [illegible]
اند و اینها دو لغت اند در مرفق دست بعضی گفته اند که اول اکثر است [illegible] مرفق بکسر [illegible]
دیگری [illegible] مرفق دست بفتح میم و کسر فاء است [illegible] و در بعضی از لغات [illegible]
است که مرفق باول مکسور و باول مفتوح عضو دست را معروف است یعنی موصل ذراع و مرفق [illegible]
مفتوح با فاء مفتوح مکسور [illegible] مرفق و کاری که از آن فایده باشد و در مجمع با نافع و ابن عامر [illegible]
در جمیع از ابو بکر [illegible] ذکر کرد تزور ابن عامر بسکون زای و تشدید راء خوانده که از ازورار باشد و باقی قراء
بفتح زای و الفی بعد از آن بالتخفیف راء خوانده میخوانند که از تزاور باشد مگر [illegible] تخفیف زای خوانده
اند بنا بر حذف [illegible] ابو عمرو و نافع و ابن کثیر تشدید میخوانند بنا بر قلب و ادغام [illegible]
[illegible] در سوره بقره گذشت و لملئت نافع و
ابن کثیر بتشدید لام خوانده اند [illegible] و سایر قراء بتخفیف [illegible] میخوانند [illegible]
[illegible] مبالغه است [illegible] و عباد در سوره آل عمران گذشت [illegible]
[illegible] بسکون راء خوانده اند و سایر قراء [illegible] میخوانند و هر دو [illegible]
و جمع هر دو آمده [illegible] مذکور شد [illegible] حمزه و کسائی بحذف تنوین مائة و اضافه [illegible]
خوانده اند بنا بر ایقاع جمع بجای مفرد و سایر قراء بتنوین مائة میخوانند بنا بر آنکه سنین بدل از ثلثمائة باشد
[illegible] منصوب است [illegible]
[illegible] ابن عامر بتاء قرشت [illegible] کاف خوانده بنا بر اینکه [illegible]
باشد و باقی قراء بیاء [illegible] میخوانند [illegible]
انعام گذشت [illegible] در سوره بقره گذشت [illegible] در سوره انعام گذشت و هو در هر دو موضع [illegible]
مذکور شد منها ابو عمرو و کوفیین بضمیر مفرد خوانده اند [illegible] باشد بنا بر اتباع رسم مصاحف اهل

عراق

بکسر میم

اهل عراق و باقی قراء منها بضمیر تثنیه میخوانند که راجع بجنتین باشد بنا بر اتباع مصاحف اهل مکه و مدینه و شام
و هو دو لکنا در باب ضمائر مذکور شد انا اقل مذکور شد [illegible] در مجمع [illegible] میگوید [illegible] و در سوره ملک
بضم [illegible] خوانده و باقی قراء بفتح آن میخوانند ثمره گذشت [illegible] مذکور شد و لم تکن حمزه و کسائی بیاء [illegible] و سایر قراء
بتاء قرشت خوانده اند الولایة لله الحق ابو عمرو و کسائی برفع قاف خوانده اند که صفت الولایة باشد و بقیه
قراء بجر [illegible] میخوانند که صفت جلاله باشد [illegible] مصدر است عقبا عاصم و حمزه بسکون قاف
و سایر قراء بضم آن خوانده اند و هر دو بمعنی [illegible] است [illegible] در سوره بقره گذشت نسیر الجبال ابن کثیر و ابو
عمرو و ابن عامر بتاء قرشت و فتح یاء و رفع لام خوانده بنا بر بنای فعل از برای مفعول و نایب فاعل و سایر قراء بنون
[illegible] و کسر یاء و نصب لام میخوانند بنا بر بنای فاعل و مفعول و در مجمع با ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر را ذکر کرده یقول
حمزه بنون [illegible] و سایر قراء بیاء [illegible] خوانده اند که فاعل ضمیر جلاله باشد و در مجمع میگوید که [illegible]
[illegible] زیرا که اگر بنون میبود [illegible] ولقد [illegible] مذکور شد قبلا
در سوره انعام گذشت هزوا در سوره بقره گذشت لمهلکهم در اینجا و مهلک اهله در سوره نمل عاصم بفتح
میم خوانده که مصدر اهلاک یا اسم زمان یا مکان از آن باشد چون اهلاک یعنی هلاک کردن و عاصم بفتح [illegible]
مصدر لیکن حفص بکسر لام میخواند که مصدر هلاک باشد چون مرجع یا اسم زمان یا مکان از آن باشد پس شعبه بفتح میم
و کسر لام و باقی قراء بضم میم و فتح لام و در مجمع میگوید که حماد و یحیی از شعبه در هر دو بفتح میم و لام خوانده اند [illegible]
[illegible] در سوره نمل بفتح میخوانند [illegible] مذکور شد و ما انسانیه در باب ضمائر مذکور شد [illegible]
ابو عمرو و فتح راء و شین و سایر قراء بضم راء و سکون شین خوانده اند و در من امرنا رشدا و من هذا رشدا
خلاف نکرده اند هر دو مفتوح اند فلا تسئلنی در سوره هود گذشت لتغرق اهلها کسائی و حمزه بیاء [illegible]
مفتوح و فتح راء و رفع لام اهلها خوانده اند بنا بر اینکه فعل [illegible] باشد [illegible]
لازم باشد و سایر قراء بتاء قرشت مضموم و کسر راء و نصب اهلها بنا بر مفعولیت میخوانند که از اغراق باشد
یعنی در آب فرو بردن زکیة نافع و ابو عمرو و ابن کثیر بعد از زای بالف و تخفیف یاء بر وزن فاعلة خوانده اند
و سایر قراء بحذف الف و تشدید یاء بر وزن فعیله میخوانند و اول اسم فاعل است [illegible]
از زکاوت یعنی پاک شدن و بیضاوی میگوید که زکیة ابلغ است و ابو عمرو گفته است که زاکیة آن نفسی است که
[illegible] گناه [illegible]
باشد زیرا که [illegible] بلوغ نرسیده بود و از برای آنکه حضرت موسی علیه السلام [illegible]

در سوره انفال گذشته

ولام خوانده و حفص بفتح میم

طلاق

باشد که [illegible] باشد [illegible] که در عوض [illegible] شود [illegible] در هر دو موضع و در سوره [illegible]
[illegible] در سوره [illegible] بسکون کاف خوانده و حفص و حمزه و کسائی و ابو عمرو و هشام [illegible]
موافقت کرده اند و باقی قراء [illegible] بضم کاف میخوانند و هر دو بمعنی [illegible]
و صاحب مجمع و بیضاوی قرائت ضم کاف را روایت [illegible] اسماعیل از نافع دانسته اند که عبارت است [illegible]
و ورش که مبنای کتاب شاطبی بر آنست و بیضاوی قرائت ضم را با ابن عامر [illegible] من لدنی شعبه و
و نافع بتخفیف نون خوانده اند بنا بر حذف نون [illegible] و [illegible] لام و ضم دال بوده [illegible]
[illegible] شده [illegible] و لیکن شعبه بسکون دال با اشمام آن [illegible] تخفیف [illegible]
[illegible] مذکور است [illegible]
میکنند و باقی قراء بتشدید نون میخوانند لتخذت ابن کثیر و ابو عمرو بتخفیف تاء و کسر خاء خوانده اند بنا بر اینکه [illegible]
گرفتن و ستاندن باشد و باقی قراء بتشدید تاء و فتح خاء میخوانند که افتعال از آن باشد و در کشاف میگوید [illegible]
چون تاء در تبع و [illegible] افتعل از آنست چون اتبع از تبع و [illegible]
در سوره تحریم [illegible] در سوره نوح ابن عامر و کوفیین و ابن کثیر بسکون باء و تخفیف دال خوانده اند که از
ابدال باشد و نافع و ابو عمرو بفتح باء و تشدید دال میخوانند که از تبدیل باشد و هر دو بمعنی [illegible]
و بعضی گفته اند که اول [illegible] و دوم [illegible] ابن عامر [illegible] و باقی قراء بسکون [illegible]
[illegible] و در مجمع با ابن عامر از شعبه [illegible]
فاتبع ثم اتبع و ثم اتبع کوفیین و ابن عامر بقطع همزه و سکون تاء خوانده اند [illegible] باشد و سایر قراء [illegible]
همزه و تشدید تاء میخوانند [illegible] باب افعال [illegible] باب افتعال [illegible]
حمئة حمزه و کسائی و شعبه و ابن عامر بعد از حاء بالف [illegible] خوانده اند [illegible]
[illegible]
[illegible]
میگوید که بعضی [illegible]
خوانده اند [illegible] از ابوذر غفاری [illegible] منقول است [illegible]
[illegible] پس آنحضرت [illegible]
میکنند [illegible]
قرائت ابن مسعود و طلحه و ابن عمر [illegible] و ابن عباس [illegible]
[illegible]

چنانکه

[illegible] ابن کثیر

چنانکه امیر المؤمنین میخوانند بعد از آنکه کسی را بجانب کعب الاحبار روانه کرد و پیغام داد که آفتاب را کجا [illegible]
کعب الاحبار گفت که در آب و گل [illegible] در توریة [illegible] روایت شده است که در گل سیاه [illegible]
ابن عباس موافقت کرده [illegible] فی [illegible] مغرب الشمس عند [illegible] فی عین
ذی خلب و ثاط حرمد یعنی در چشمه آب صاحب گل و لای سیاه [illegible]
[illegible] جامع [illegible] و در فائق [illegible] میگوید که ابن عباس [illegible]
در باب [illegible] تغرب فی عین حامیة و ابن عباس گفت [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible] فی اثر مغار الشمس عند غروبها فی عین ذی خلب و ثاط حرمد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در باب ذو القرنین [illegible] جزاء الحسنی حمزه و کسائی و حفص [illegible]
همزه و تنوین میخوانند با کسر تنوین در حال وصل بجهة التقاء ساکنین بنا بر آنکه الحسنی [illegible]
[illegible] جزاء الحسنی باشد و باقی قراء برفع [illegible] تنوین بنا بر اضافه خوانده اند و
[illegible] بنا بر حذف تنوین بجهة التقاء ساکنین [illegible]
[illegible] اتبع [illegible] السدین [illegible] در دو موضع سوره یس [illegible]
[illegible] خوانده [illegible] ابو عمرو و ابن کثیر و [illegible] حمزه و کسائی [illegible]
[illegible] موافقت کرده اند و باقی [illegible] میخوانند و هر دو بمعنی [illegible]
مصدر است و مضموم اسم [illegible] باشد و مفتوح [illegible] ساخته شده باشد و در کشاف میگوید
[illegible] مضموم است [illegible] مفتوح است [illegible]
[illegible] مفعول است [illegible] مصدر [illegible]
[illegible] از لغات مذکور است [illegible] مفتوح [illegible]
مضموم [illegible] یفقهون حمزه و کسائی بضم [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و سایر قراء بفتح [illegible] میخوانند [illegible]
و ماجوج در اینجا و در سوره انبیاء عاصم بهمزه خوانده که یفعول و مفعول باشند [illegible]
[illegible] الف میخوانند [illegible]
[illegible] علیت [illegible]

حرملم

یعنی جزاء اعمال حسنه [illegible]

کهف

پس زمخشری که منع حمزه را دلیل عجز دانسته درست نباشد [illegible] درایجا در [illegible] در سوره [illegible] حمزه [illegible] فتح را ادا [illegible]
بعد از آن خوانده اند و سائر قراء بسکون را و حذف الف و سائر قراء بفتح و اثبات الف میخوانند و اما فی ح
دیک در سوره مؤمنین ابن عامر بسکون را و حذف الف و سائر قراء بفتح و اثبات الف میخوانند پس قرائت حمزه
و کسائی خرجا فخراج باشد و قرائت ابن عامر خرجا فخرج و قرائت سائر خرجا فخراج و هر دو بمعنی جعل و قرار داد
باشد و بعض گفته اند که خرج [illegible] است و خرج مصدر و بعض گفته اند خراج ملکیت که بر [illegible] زود خراج
حاصل ملک است که بپادشاه دهند [illegible] گذشت ما مکنی ابن کثیر مکننی بدو نون خوانده و باقی قراء
مکنی بادغام نون کلمه در نون وقایه میخوانند چنانکه در ادغام کبیر مذکور شد ردما آتونی زبر و قال اتونی افرغ
تنوین ردما و سکون همزه [illegible] در دوم بسکون همزه خوانده وصلاً و در حال وقف بر ردما و قال ابتدا میکند
بهمزه وصل مکسور [illegible] الفعل [illegible] سکون و اگر ما قبل آن یا باشد قلب میکنند بیا [illegible]
از زبر الحدید [illegible] مفعول محذوف [illegible] ادغام [illegible] در ایجا [illegible] روایت آنست که مذکور شد و در روایت دیگر
با شعبه موافق است ولیکن در حرف دوم از شعبه خلاف است [illegible] اوده و عطا [illegible]
در حال وصل و وقف بهمزه قطع و مد [illegible] خوانده چون سائر قراء [illegible] در حرف اول [illegible]
طریق [illegible] قطع [illegible] ردما آتونی [illegible] خاطبی در حرف اول [illegible] شعبه [illegible]
عاصم مذکور است که شعبه از طریق [illegible] قطع همزه ردما آتونی میخوانند و در مجمع میگوید [illegible] شعبه
بوصل خوانده و حمزه [illegible] از شعبه قال ائتونی [illegible] بوصل خوانده اند و سائر قراء [illegible]
و مد [illegible] میخوانند [illegible] و بیضاوی خلاف شعبه را ذکر [illegible] الصدفین شعبه بضم صاد و سکون دال خوانده
[illegible] ابن عامر و ابن کثیر و ابوعمرو بضم هر دو حرف و سائر قراء بفتح هر دو میخوانند [illegible]
گذشت فما اسطاعوا حمزه بتشدید طا خوانده بنا بر آنکه در اصل استطاعوا [illegible]
ادغام شده و باقی قراء بحذف تا [illegible] میخوانند و در حذف [illegible] است [illegible]
[illegible] در مجمع [illegible] قرائت حمزه [illegible]
اسطاعوا استطاعوا [illegible] ادغام [illegible]
جمع میان دو ساکن [illegible] ادغام [illegible] در مجمع میگوید [illegible] شعبه در روایت [illegible]
[illegible] در سوره [illegible] گذشت افحسب الذین [illegible] در مجمع میگوید که شعبه در روایت [illegible]
[illegible] بسکون سین و رفع با خوانده اند و اینکه قرائت امیر المؤمنین علی علیه السلام [illegible]
[illegible] حجاج [illegible] شعبه آنها را اختیار کرده است
و مجاهد و عکرمه و قتاده و ضحاک و ابن ابی لیلی [illegible] امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
[illegible] عاصم مخالف نموده [illegible] قرائت عاصم از قرائت امیر المؤمنین [illegible]
علیه السلام [illegible] سین و فتح با خوانده [illegible]
میگوید که این قرائت علی علیه السلام است [illegible]

لحن لفظ

لحن لفظ و معنی [illegible] لطاف و منافی است و خوانده اند که جائز است یحسبون گذشت هزوا گذشت [illegible]
کلمة ربی حمزه و کسائی بیاء تحتانی و باقی قراء بتاء فوقانی خوانده اند و ابو علی [illegible]
دانسته [illegible] ممنوع است [illegible] فاعل [illegible] است [illegible]
[illegible] میکند [illegible] در این سوره [illegible] در اینسوره [illegible]
سوره مریم [illegible] مذکور شد کهیعص مذکور شد ذکری [illegible] در سوره آل عمران گذشت
[illegible] و کسائی بجزم [illegible] خوانده اند جواب دعا باشد و سائر قراء برفع [illegible]
[illegible] باشد [illegible] عتیا در دو موضع و بکیا و صلیا و جثیا [illegible]
حمزه و کسائی بکسر عین و با و صاد و جیم خوانده اند و حفص در غیر بکیا [illegible]
باقی قراء در هر [illegible] میخوانند [illegible] عتو و بکی و صلی و جثو [illegible]
[illegible] فعول خواه جمع باشد چون بکیا و جثیا و خواه مصدر باشد چون عتیا و صلیا [illegible]
جمع [illegible] بکیا مصدر باشد [illegible] المعانی [illegible] جثیا را مصدر [illegible]
خواه واوی [illegible] باشد [illegible] اجتماع واو و یاء و سکون سابق [illegible]
قلب [illegible] واجب است [illegible] در [illegible] چهارم [illegible]
[illegible] قلب [illegible] قلب شده [illegible]
مکسور [illegible] جائز است [illegible] الفعل [illegible] باقی [illegible] جائز است [illegible]
اتباع [illegible] المکسور [illegible]
[illegible] و در کشاف [illegible] حمزه و کسائی عتیا بکسر عین خوانده اند و همچنین صلیا
[illegible] خلقتک حمزه و کسائی بنون [illegible] مفتوح و الف بعد از آن [illegible]
[illegible] و سائر قراء [illegible] مضموم و حذف الف میخوانند [illegible] لیهب ورش و ابوعمرو
[illegible] بیاء [illegible] خوانده اند [illegible]
[illegible] المعانی [illegible] مذکور رسول باشد [illegible] و باقی قراء [illegible]
میخوانند [illegible] باشد [illegible] قرائت اصل [illegible] همزه قلب
[illegible] همزه [illegible] در مجمع [illegible]
[illegible] در دو حرف [illegible] و ابن مسعود لیهب [illegible] در کشاف میگوید [illegible] میخواند
[illegible] و سائر قراء بکسر [illegible] میخوانند [illegible] که [illegible] فراموش شود [illegible]

وسارع

[illegible]

کرّبانی التفات [illegible] حفص و حمزه و کسائی بکسر میم [illegible] خوانده اند [illegible]
[illegible] مولود بار رسول است و باقی قراء بفتح میم و نصب تا میخوانند [illegible]
نافع [illegible] باشد [illegible] منصوب [illegible] و در کشاف [illegible] عاصم و ابوعمرو [illegible]
[illegible] تساقط حفص بضم تا و تخفیف سین و کسر قاف خوانده [illegible] و سائر قراء بفتح
و قاف میخوانند [illegible] تخفیف [illegible] حذف [illegible]
[illegible] ادغام [illegible] تساقط است [illegible]
در قرائت حفص مفعول است [illegible] رطبا مفعول [illegible]
[illegible] باشد [illegible] عاصم مذکور است که شعبه از طریق [illegible]
بیاء خوانده و در مجمع میگوید [illegible] عاصم [illegible] کسائی و یعقوب بیا خوانده اند [illegible]
[illegible] در کشاف میگوید [illegible] خوانده [illegible] ثابت نیست [illegible]
[illegible] قول الحق عاصم و ابن عامر بنصب لام خوانده اند بنا بر آنکه مصدر [illegible]
و باقی قراء برفع آن میخوانند [illegible] مبتدای محذوف باشد یعنی هو قول الحق [illegible] در سوره بقره
گذشت و ان الله [illegible] و ابن عامر بکسر همزه خوانده اند بنا بر استیناف و باقی قراء بفتح آن میخوانند
[illegible] و لان الله [illegible] در کشاف میگوید [illegible] و ابوعمرو و [illegible] خوانده اند
بنا بر عطف بر الصلوة [illegible]
[illegible] و ابوعبیده بکسر میخوانند [illegible] عاصم و حمزه و کسائی و اعمش است [illegible] همزه در کلام
عرب [illegible] ابراهیم در [illegible] موضع در سوره بقره گذشت و [illegible]
و النبیین مذکور شد [illegible] در سوره یوسف گذشت [illegible]
در سوره نساء گذشت [illegible] مذکور شد [illegible] در سوره بنی اسرائیل گذشت [illegible]
و عتیا و صلیا گذشت [illegible] کسائی بسکون نون [illegible] و تخفیف جیم خوانده [illegible] و سائر قراء
[illegible] میخوانند [illegible] جثیا گذشت مقاما ابن کثیر بضم میم خوانده [illegible] مصدر [illegible]
[illegible] باسم مکان [illegible] و باقی قراء بفتح [illegible] میخوانند که مصدر [illegible] باسم مکان
[illegible] و در کشاف احتمال مصدریت [illegible] المقام [illegible]
[illegible] در سوره [illegible] مقام امین در سوره [illegible]
در سوره احزاب حفص بضم میم خوانده و باقی قراء بفتح [illegible] میخوانند [illegible] مقام [illegible] سوره [illegible]
نافع و ابن عامر بضم [illegible] خوانده اند و سائر قراء بفتح [illegible] در [illegible]
[illegible] المعانی مضموم [illegible] مفتوح [illegible] مکان [illegible]
میگوید [illegible] مکان [illegible]

دنیا

بوده [illegible] از ابدال همزه بیاء [illegible] با آنکه [illegible] باشد و [illegible]
و سائر قراء [illegible] ساکن [illegible] میخوانند بنا بر اصل و در باب احوال همزه مذکور شد و در مجمع [illegible]
[illegible] ذکر کرده و بیضاوی نافع و ابن عامر را [illegible] ذکر کرده [illegible] شعبه [illegible] خوانده بنا بر قلب [illegible]
در چهار موضع اینسوره [illegible] در سوره زخرف [illegible] در سوره [illegible] حمزه و کسائی بضم واو و سکون لام خوانده اند و
و سائر قراء [illegible] هر دو میخوانند مگر ابوعمرو و ابن کثیر [illegible] در سوره نوح [illegible] حمزه و کسائی [illegible] موافقت کرده
اند و [illegible] با اول جمع [illegible] است [illegible] و اسد [illegible] السموات [illegible]
سوره شوری نافع و کسائی بیاء [illegible] و سائر قراء بتاء فوقانی خوانده اند یتفطرن در اینسوره ابوعمرو
و حمزه و شعبه و ابن عامر و در سوره شوری ابوعمرو و شعبه [illegible] ساکن [illegible] طا مخفف
خوانده اند [illegible] و باقی قراء در هر دو سوره [illegible] مفتوح و فتح طا و تشدید میخوانند
[illegible] در هر دو [illegible] در مجمع [illegible] سوره
[illegible] حفص [illegible] ذکر کرده [illegible] بیضاوی قرائت [illegible] دانسته [illegible]
در اینسوره [illegible] یاء است [illegible] در اینسوره نیست طه القرآن
در باب [illegible] مذکور شد طه و القرآن و [illegible] لاهله امکثوا مذکور شد [illegible] ابن کثیر و ابوعمرو
بفتح همزه خوانده اند بتقدیر [illegible] و باقی قراء بکسر [illegible] میخوانند [illegible] از قول است [illegible]
در اینسوره و سوره نازعات کوفیین و ابن عامر بتنوین [illegible] خوانده اند بنا بر [illegible] و سائر قراء
بدون تنوین میخوانند بنا بر عدم [illegible] در اصل [illegible] است [illegible]
و انا اخترتک حمزه بتشدید نون انا و اخترناک بانون [illegible] مفتوح و الف بعد از آن خوانده [illegible] و سائر
قراء بتخفیف نون و اخترتک [illegible] مضموم بدون الف میخوانند بنا بر آنکه [illegible]
و در مجمع [illegible] ابو علی [illegible] است در قرائت [illegible] و بعد از آن [illegible]
[illegible] ابن عامر بقطع همزه اول و فتح [illegible] همزه دوم خوانده بنا بر آنکه [illegible]
باشد [illegible] است بنا بر جواب دعا و باقی قراء بوصل همزه مضموم در اول [illegible]
[illegible] و وصل باقبل و فتح همزه دوم میخوانند بنا بر دعا [illegible]
[illegible] و صاحب مجمع در باب تواتر گذشت [illegible] در مجمع میگوید [illegible]
میخوانند و باقی قراء بسکون [illegible] خوانده اند [illegible] و در سوره زخرف کوفیین بفتح میم و سکون [illegible]

انو و سایر قراء بکسر میم و فتح راء و الف بعد از آن خوانده کتاب میخوانند و در سورهٔ نبأ بخلاف [illegible]
کتاب است و هر دو مصدر است بمعنی کتابت اند [illegible] شده بلا دال بمعنی کتابت است و در دوم جمع کتاب است
یا بمعنی لبساط و قرارگاه سوی حمزه و عاصم و ابن عامر بفتح سین خوانده اند و باقی قراء بکسر آن میخوانند
و هر دو بمعنی بیان [illegible] یا بمعنی علی مکانتکم یوم الزینة در مجمع میگوید که [illegible] و از حفص نصب
خوانده از قراءت حسن و اعمش و [illegible] و باقی قراء برفع آن میخوانند فیسحتکم حمزه و کسائی
و حفص بضم یاء و کسر حاء خوانده اند که از اسحات باشد و باقی قراء بفتح هر دو میخوانند که از [illegible] باشد و در دو
بمعنی [illegible] بر کنند و اول لغت بنی تمیم است و دوم لغت اهل حجاز ان هذان حفص
بتخفیف نون ان خوانده اند و سایر قراء بتشدید میخوانند و ابو عمرو هذین بیاء خوانده با تخفیف
نون و سایر قراء هذان بالف و تخفیف نون میخوانند مگر ابن کثیر چنانکه در سورهٔ نساء گذشت پس در
اینجا چهار قراءت است ان هذان بالف و تخفیف هر دو نون از برای حفص و ان هذین بتشدید نون اول
از برای ابن کثیر بنابر اینکه ان مخففه از مثقله و لام لساحران فارقه باشد و ان هذین [illegible] از برای باقی قراء
برای ابو عمرو بنابر جهة ظاهر مکشوف و ان هذان بتشدید نون و الف از برای باقی [illegible]
[illegible] قلب یاء ساکن ما قبل مفتوح بالف [illegible] جهت [illegible] الف [illegible]
قلب یاء در حالت نصب و جر [illegible] بعضی [illegible] یا بنابر حذف ضمیر شان [illegible]
ابو عمرو و [illegible] و فتح میم خوانده که از جمع باشد و سایر قراء بقطع همزه و کسر میم میخوانند که از اجماع باشد
[illegible] از اجمع علی قرار [illegible] خلاف نکنید [illegible] چون [illegible] علیها [illegible]
[illegible] در مجمع از ابو الحسن [illegible] اجمعوا
و بیضاوی [illegible] اجمعوا امرکم و اجمعوا کیدکم گویند [illegible] میگویند [illegible]
علی کذا گویند بقطع همزه میگویند [illegible] اجمعوا امرکم [illegible] باشد در اینجا [illegible]
این [illegible] قراء بقطع خوانده اند [illegible] آنکه [illegible] باشد [illegible]
باب فعلت و افعلت بسیار است [illegible] اجمعوا علی [illegible]
[illegible] مفعول فعل محذوف باشد [illegible] خوانده [illegible] فاعل
[illegible] قراءت ابو عمرو اظهر است [illegible] ابن ذکوان [illegible] خوانده [illegible]
حبالهم و عصیهم [illegible] باشد [illegible] و باقی قراء بیاء حطّ میخوانند [illegible]
[illegible] در مجمع میگوید که ابن عامر [illegible]
خوانده اند [illegible] قراءت حسن و ثقفی است و باقی قراء بیاء حطّ میخوانند [illegible] ابن عامر
روایت

روایت ابن ذکوان و روح نسبت داده [illegible] ابن ذکوان برفع فاء خوانده بنابر حال یا استیناف و باقی
قراء بجزم آن میخوانند بنابر جواب امر و صاحب کنز المعانی جزم را نسبت بابن ذکوان و رفع را بباقی
قراء داده [illegible] است و ادغام و [illegible] مذکور شد و در سورهٔ اعراف گذشت کید سحر حمزه و کسائی
بکسر سین و سکون حاء خوانده اند بنابر اینکه اضافه بمعنی من باشد چون باب ساج یا بمعنی لام و سحر بمعنی
ساحر باشد و [illegible] مبالغه بمصدر وصف شده و در کشاف میگوید کید سحر خوانده شده بمعنی صاحب سحر
با صاحبان سحر [illegible] در سحر [illegible] و در حقیقت سحر [illegible]
شده زیرا که آن سحر و غیر سحر هر دو [illegible] بمعنی [illegible] و مانند آنست علم فقه
و علم نحو و باقی قراء بفتح سین و الف بعد از آن و کسر حاء میخوانند که اسم فاعل باشد [illegible]
مذکور شد [illegible] در سورهٔ هود گذشت لا تخف حمزه بجزم فاء و قصر خوانده که جواب امر باشد یا نهی
حاضر است و باقی قراء بالف و رفع میخوانند که لا تخاف باشد [illegible] بنابر استیناف
است یا منصوب المحل باشد بنابر حال انجیناکم و وعدناکم [illegible] حمزه و کسائی [illegible] بلفظ متکلم
معلوم خوانده اند [illegible] و باقی قراء [illegible] مفتوح و زیادتی الف بعد از آن میخوانند [illegible]
تعظیم و وعدناکم در سورهٔ بقره گذشت فیحل و من یحلل کسائی بضم حاء خوانده که از حلول بمعنی فرود
آمدن باشد و باقی قراء بکسر آن میخوانند که از حلول بمعنی واجب شدن باشد بملکنا حمزه و کسائی بضم
میم و نافع و عاصم بفتح آن و باقی قراء بکسر آن خوانده اند [illegible] باول بمعنی [illegible]
و ولایت است و دوم بمعنی [illegible] حملنا ابن عامر و حفص و نافع [illegible]
کثیر بضم حاء و کسر میم مشدد خوانده اند که مجهول از برای مفعول [illegible]
و باقی قراء بفتح حاء و میم مخفف میخوانند که از حمل باشد بمعنی بار برداشتن و در مجمع با ابن عامر غیر از حفص
[illegible] در سورهٔ اعراف گذشت لم یبصروا حمزه و کسائی بتاء قرشت
[illegible] خوانده اند بنابر خطاب موسی و بنی اسرائیل و سایر قراء بیاء حطّ میخوانند که ضمیر راجع بسوی بنی
اسرائیل باشد لن تخلفه ابو عمرو و ابن کثیر بکسر لام [illegible] خوانده اند و باقی قراء بفتح آن میخوانند
بنابر بنای مفعول [illegible] و ننفخ ابو عمرو بنون [illegible] مفتوح
[illegible] بنابر بنای فاعل خوانده [illegible] و باقی قراء [illegible] بنای مفعول میخوانند [illegible]
ابن کثیر [illegible] خوانده بنابر نهی غائب و باقی قراء [illegible] بنابر اخبار میخوانند [illegible] و بالقرآن
مذکور شد [illegible] و نافع بکسر همزه خوانده اند بنابر استیناف و باقی قراء بفتح آن میخوانند [illegible]

[illegible] باشد بمعنی [illegible] و سایر قراء بفتح آن میخوانند که از [illegible] باشد [illegible]
تا تهم بینة حفص و نافع و ابو عمرو بتاء قرشت و باقی قراء بیاء حطّ خوانده اند و در مجمع [illegible]
در اینسوره سیزده یاء است از چهار نوع یاء ذوات الیاء در اینسوره یکی [illegible] سورة الانبیاء علیهم السلام
در اینسوره [illegible] قل ربی [illegible] و قل رب در آخر سوره حفص بفتح قاف و لام [illegible]
و علیهم السلام [illegible] محمد رسول الله [illegible] خوانده که فعل ماضی باشد [illegible] رسول و باقی قراء بضم قاف و حذف الف و سکون
لام میخوانند که فعل امر باشد [illegible] حمزه و کسائی [illegible] حفص موافقت [illegible]
ظاهر میشود [illegible] مذکور شد نوحی الیهم در سورهٔ یوسف گذشت فسئلوا [illegible] مذکور شد [illegible]
[illegible] داد خوانده بجهة متابعت مصاحف [illegible] و باقی قراء [illegible]
الیه گذشت [illegible] در سورهٔ آل عمران گذشت [illegible] الف مذکور شد
میخوانند بجهة پیروی مصاحف خویش و هو مذکور شد [illegible] در سورهٔ نمل و روم ابن عامر
[illegible] در سورهٔ بقره [illegible] مذکور شد و لا یسمع الصم در اینسوره و در سورهٔ نمل [illegible]
[illegible] بتاء قرشت مضموم و کسر میم و نصب الصم خوانده که از اسماع باشد بمعنی شنوانیدن [illegible]
است و ابن کثیر بیاء حطّ و میم مفتوحین و رفع الصم میخوانند که از سمع باشد بمعنی شنیده باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و سایر قراء غیر از [illegible] در اینسوره با او موافقت کرده و ابن عامر
[illegible] در سورهٔ نمل و روم [illegible] مخالفت کرده [illegible] ابن کثیر در اینسوره [illegible]
با او مخالفت دارد و در سورهٔ نمل و روم [illegible] و نافع و ابو عمرو در اینسوره [illegible]
در غیبت و ابن عامر [illegible] است در خطاب [illegible] و نافع و ابو عمرو [illegible]
[illegible] در اینسوره با ابن کثیر موافقت کرده اند و در سورهٔ دیگر با ابن عامر موافقت [illegible]
[illegible] احتمال عموم نیز دارد و ان کان مثقال حبة در اینجا و ان تک
مثقال حبة در سورهٔ لقمان نافع برفع مثقال خوانده که فاعل باشد و سایر قراء بنصب آن میخوانند [illegible]
و اسم [illegible] و مظالم است و ضیاء در سورهٔ یونس گذشت جذاذا کسائی بکسر جیم خوانده [illegible] جمع جذیذ
[illegible] باشد و مقطوع باشد بمعنی ریزه ریزه و پاره پاره و باقی قراء بضم آن میخوانند و آن اسم
[illegible] و متفرق میشود بمعنی ریزه و خورده پاره [illegible] است فسئلوا هم مذکور شد اف
[illegible] در سورهٔ بنی اسرائیل گذشت ائمة مذکور شد لتحصنکم شعبه بنون [illegible] و حفص و ابن عامر بتاء قرشت
[illegible] راجع است بسوی صنعت
و سایر قراء بیاء حطّ خوانده اند و ضمیر غائب در قراءت [illegible] بسوی خدا [illegible] و در [illegible] نجی المؤمنین ابن عامر و شعبه
[illegible]
بیکنون

[illegible] نون و تشدید جیم خوانده اند زیرا که در مصاحف بیک نون نوشته بود بنابر حذف نون دوم که در اصل ننجی باشد [illegible]
[illegible] قراءت بحسب عربیت در غایت اشکال است زیرا که اگر ننجی باشد باید که یاء ماضی مجهول باشد [illegible] ساکن باشد [illegible] است و
و نصب المؤمنین نمی سازد [illegible] معلوم [illegible] با حذف نون [illegible] مفتوح [illegible] زیرا که نون
[illegible] باشد [illegible] باید که مضارع معلوم [illegible] ادغام [illegible]
در جیم [illegible] ادغام نمیشود و [illegible] جواب [illegible] ماضی مجهول است [illegible] تخفیف ساکن شده
چنانکه [illegible] نائب فاعل ضمیر مصدر است [illegible] المؤمنین [illegible] راجع است بسوی
[illegible] قراءت ابو جعفر لیجزی قوما [illegible] الجزاء قوما [illegible] فاعل [illegible] است [illegible]
[illegible] دو نون [illegible] تخفیف حذف شده [illegible] مصدر [illegible]
[illegible] بیضاوی توجیه دوم را قبول [illegible] و اول [illegible] فعل [illegible] مصدر [illegible]
و حال آنکه مفعول مذکور باشد و آخر ماضی ساکن نمیشود و در کشاف [illegible] نون [illegible] جیم
ادغام نمیشود [illegible] فعل قرار داده [illegible] المؤمنین پس یاء [illegible] ساکن
[illegible] مصدر [illegible] المؤمنین [illegible] نصب [illegible] است و در مجمع میگوید
[illegible] قراءت [illegible] زیرا که نون در جیم ادغام نمیشود [illegible] زیرا که [illegible]
است و از [illegible] حذف شده [illegible] در لفظ ثابت است [illegible] ابو علی [illegible] قول [illegible]
[illegible] است که عاصم [illegible] نون خوانده باشد [illegible] نون دوم را اخفاء کرده باشد پس سامع گمان کرده [illegible] است [illegible]
[illegible] ابن عامر و شعبه [illegible] نون و تخفیف جیم [illegible] خوانده اند [illegible]
و یکی از دو نون در کتابت مصحف بجهة اجتماع [illegible] باشد [illegible] در سورهٔ آل عمران گذشت و هو مذکور شد [illegible]
حمزه و کسائی و شعبه بکسر حاء و سکون راء و قصر خوانده اند و سایر قراء بفتح حاء و راء و الف بعد از راء میخوانند
و هر دو بمعنی [illegible] است و دوم [illegible] و در مجمع میگوید [illegible] قراءت [illegible] در سورهٔ
انعام گذشت یأجوج و مأجوج در سورهٔ کهف گذشت لا یحزنهم در سورهٔ آل عمران گذشت [illegible]
حمزه و کسائی بضم کاف و تاء بدون الف خوانده اند که جمع کتاب باشد و سایر قراء بکسر کاف و فتح تاء [illegible]
خوانده اند که مفرد باشد یا مصدر [illegible] اسم فرشته است [illegible]
[illegible] است [illegible] اول اظهر است [illegible] قراءت اول [illegible] ظاهر تفسیر علی بن ابراهیم [illegible]
[illegible] در سورهٔ نساء گذشت و از تفسیر علی بن ابراهیم ظاهر میشود که این لفظ [illegible] در اینجا [illegible]
قل رب گذشت یاء اضافه در اینسوره چهار یاء است [illegible] سورة الحج

صراط در هر دو موضع ... در باب حرف مذکور شد سکری و تسکری حمزه و کسائی بفتح سین و سکون
کاف بدون الف بروزن اشری خوانده اند و سائر قراء بضم سین و فتح کاف با زیادتی الف بروزن اساری
میخوانند و هر دو جمع سکران است یعنی مست و مراد از آن در اینجا آنست که از جهت خوف و فزع عقلهای
ایشان رفته متحیر و سرگردان باشند لیضل در سوره ابراهیم ثم لیقطع و الصابئین مذکور شد هزؤا در سوره گذشته
نساء گذشت و لؤلؤا در این سوره و سوره فاطر عاصم و نافع و ابن عامر چنانکه در کنز المعانی مذکور است سطورا
بنصب خوانده اند بنابر عطف بر محل من اساور که نصب است بنابر مفعول یحلون یا بنابر اضمار ناصب چون
یؤتون و یحلون و سائر قراء بجر میخوانند بنابر عطف بر ذهب یا اساور علی الظاهر و تخفیف لام در باب
حمزه مذکور شد سواء العاکف در این سوره و سواء محیاهم در سوره جاثیه حفص بنصب سواء خوانده بنابر
اینکه در اینجا مفعول دوم جعلنا باشد یعنی جعلناه مستویا العاکف فیه و الباد و در جاثیه حال است از مفعول
نجعلهم یعنی مستویا محیاهم و مماتهم و سائر قراء در هر دو رفع میخوانند بنابر اینکه خبر مبتدای
مؤخر باشد و جمله مفعول ثانی باشد مگر حمزه و کسائی که در سوره جاثیه موافقت کنند ثم لیقضوا و لیوفوا
و لیطوفوا در باب حرف مذکور شد و شعبه دوم را بفتح واو و تشدید فا خوانده که از توفیه باشد و سائر قراء
بسکون واو و تخفیف فا میخوانند که از ایفاء باشد و هر دو بیک معنیست و در بعض از لغات مذکور است که وفی
تمام دادن و نیک وفا کردن و ایفاء وفا کردن و تمام دادن و تمام کردن و معنی آخر در اینجا اظهر است فتخطفه مذکور
شد فتخطفه الطیر نافع بفتح خاء و تشدید طاء خوانده که از تخطف باشد و در اصل فتتخطفه الطیر نافع
بوده و یکی از دو تا حذف شده و سائر قراء بسکون خاء و تخفیف طاء میخوانند از خطف باشد و هر دو بمعنی ربودن
است منسکا در هر دو موضع حمزه و کسائی بکسر سین و باقی قراء بفتح آن خوانده اند و هر دو مصدر است بمعنی عبادت و
پرستیدن و قربانی کردن بر رای حذاق در کشاف نیکو از منسوک گاهی بمعنی موضع میباشد مثل مقعد ابو عمرو و ابن
کثیر بفتح یاء و فاء و سکون دال خوانده اند که از دفع باشد و باقی قراء بضم یاء و فتح دال و کسر فاء با زیادتی
الفی بعد از دال میخوانند که از مدافعه باشد اذن نافع و عاصم و ابو عمرو بضم همزه خوانده اند بنابر مجهول و باقی بفتح آن خوانده
بنابر معلوم و فاعل لفظ حق است یقاتلون نافع و ابن عامر و حفص بفتح تا و بنابر بنای مجهول خوانده اند و باقی
قراء بکسر آن بنابر بنای معلوم میخوانند زیرا که چنانکه مشرکین با مؤمنان جنگ میکنند مؤمنین نیز با ایشان جنگ
میکنند و ظاهر تفسیر علی ابن ابراهیم اول است و لولا دفع الله در سوره بقره گذشت لهدمت نافع
و ابن کثیر بتخفیف دال خوانده اند که از هدم باشد و باقی قراء بتشدید آن میخوانند که از تهدیم باشد و هر دو
بمعنی ویران کردن است مگر آنکه در تشدید معنی بسیاریست نکیر در سوره آل عمران گذشت اهلکناها ابو عمرو
بتاء قرئت مضموم خوانده و سائر قراء بنون متکلم مفتوح و الف میخوانند و هی و فهی مذکور شد تعدوا

حمزه

حمزه و کسائی و ابن کثیر بیا و حفص و سائر قراء بتاء قرئت خوانده اند کاین گذشت و هی مذکور شد معجزین در دو
دو موضع ... ابو عمرو و ابن کثیر بحذف الف و تشدید جیم خوانده اند که از تعجیز باشد و باقی قراء بالفی بعد از عین
و تخفیف جیم میخوانند که از معاجزه باشد و اول بمعنی ... کسی را عاجز کردن ... و باز داشتن از
کاری باشد و دوم بمعنی پیشی گرفتن در کاری و از پیش رفتن کسی چنانکه دیگری باو نرسد ... مذکور شد ثم قتلوا
در سوره آل عمران گذشت لهو مذکور شد و هل خلا در سوره نساء گذشت و انما تدعون در این سوره و در سوره
لقمان ابو عمرو و کوفیین غیر از شعبه بیا و حفص و سائر قراء بتاء قرئت خوانده اند و در خطاب ان الذین تدعون
در اینجا خلاف نیست لهو مذکور شد ... در سوره بقره گذشت و هو مذکور شد منسکا گذشت هاتکم ینزل
و ترجع الامور در سوره بقره گذشت یاء اضافه در این سوره یکیست یاء ... در این سوره ...
سورة المؤمنین و تسمی سورة قد افلح صراط و القراط در باب حرف مذکور شد لاماناتهم در این سوره و در
سوره معارج ابن کثیر ... خوانده که مفرد باشد و باقی قراء بزیادتی الف بعد از نون میخوانند که جمع باشد صلوتهم
حمزه و کسائی بعد از لام بالف خوانده اند که مفرد باشد و سائر قراء بزیادتی واو در میان لام و الف میخوانند
که جمع باشد و در ... در سوره معارج خلاف نیست عظاما العظم ابن عامر و شعبه در هر دو بفتح عین و سکون
ظاء بدون الف خوانده اند که مفرد باشد و سائر قراء بکسر عین و فتح ظاء با الف بعد از آن میخوانند که
جمع باشد و عظم بمعنی استخوان است و در مجمع از ابو علی نقل کرده که جمع اشبه است ... سیناء کوفیین
و ابن عامر بفتح سین خوانده اند و سائر قراء بکسر آن میخوانند و هر دو بمعنی زمین با نعمت است و بواسطه ...
و علمیت غیر منصرف است یا بواسطه علمیت و عجمه و اخفش ... کسر را اجود ... دانسته ...
... تنبت بالدهن ابو عمرو و ابن کثیر بضم تا و کسر با خوانده اند که از انبات باشد یعنی رویانیدن و با بالدهن ...
یعنی رویانیده و سائر قراء بفتح تا و ضم با میخوانند که از نبت باشد ... مصاحبت و در ... مصاحبت
... برای تعدیه یا مصاحبت است و بنابر اول زائده ... برای مصاحبت ... حال ...
است از فاعل یا مفعول محذوف چنانکه در ... حال است ... فاعل و بعضی احتمال داده اند که ...
... منزلا ... در سوره ... گذشت ... من کل زوجین در سوره هود گذشت
منزلا شعبه بفتح میم و کسر زای خوانده که مصدر نزول یا اسم مکان از آن باشد و باقی قراء بضم میم و فتح
زای میخوانند که مصدر از انزال باشد یا اسم مکان از آن باشد ان اعمل و امه مذکور شد ... گذشت ... در
سوره آل عمران تترا ابو عمرو و ابن کثیر با تنوین خوانده اند و سائر قراء بالف بروزن دعوی میخوانند ...
گذشت

بر ... است ... در سوره بقره گذشت و ان هذه کوفیین بکسر همزه خوانده اند بنابر استیناف و سائر قراء
بفتح آن میخوانند بتقدیر و لان و ... بتشدید نون و فتح آن خوانده اند مگر ابن عامر که بتخفیف و سکون آن میخوانند
بنابر اینکه مخففه از مثقله باشد ... در سوره بقره گذشت تهجرون نافع بضم تاء و کسر جیم خوانده
که از اهجار باشد یعنی فحش گفتن و سائر قراء بفتح تاء و ضم جیم میخوانند که از هجر باشد یعنی بیهوده گفتن
و اگر از هجر بضم باشد یعنی هرزه گفتن ... و اگر از هجر بمعنی هجرت باشد یعنی ... دوری کردن از
ایشان آیات خدا را ... خرجا فخراج در سوره کهف گذشت و هو در چهار موضع ... و ...
متنا و کنا ترابا و عظاما ائنا مذکور شد و متنا گذشت تذکرون در سوره انعام گذشت سیقولون لله
در موضع دوم و سوم ابو عمرو بحذف لام جر و اظهار همزه وصل ... و رفع ... خوانده ... چنانکه در مصاحف
بصره نوشته بود بنابر اینکه الله خبر مبتدای محذوف باشد ... تا جواب با لفظ سؤال موافق باشد
و باقی قراء با لام جر و جر ... میخوانند چنانکه در مصاحف اهل حرمین و کوفه و شام نوشته بود بنابر حمل جواب بر معنی
زیرا که معنی من رب و من بیده ملکوت السموات و لمن ربوبیت السموات و ملکوتها یکیست ...
... صاحب و مالک ... است ... لمن ... لله ... خلاف است
... لام است زیرا که جواب قول الحجابت ... چنانکه صاحب کنز المعانی ... و در ... نظرا
زیرا که چنانکه در جواب سؤال که با لام آوردن و نیاوردن لام هر دو جائز بود همچنین در جواب سؤال بالام هر دو بالام بود
جائز است و صاحب کشف میگوید که قرائت اول بدون لام جائز بود ... قرائت در روایت ... نشده
و هو بحجت مذکور شد عالم الغیب حفص و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر بجر میم خوانده اند بنابر وصفیت یا بدلیت
از لفظ جلاله و باقی قراء برفع آن میخوانند بنابر خبریت یعنی هو عالم الغیب شقوتنا حمزه و کسائی بفتح شین و
الفی بعد از آن خوانده اند و سائر قراء بکسر شین و سکون قاف با حذف الف میخوانند و هر دو ضد سعادت
یعنی بدبختی است ... در این سوره و سوره ص نافع و حمزه و کسائی بضم سین خوانده اند و سائر قراء
بکسر آن میخوانند و هر دو بمعنی افسوس است یا آنکه اول بمعنی افسوس و آنکه ... گرفته شده است
یعنی ... بازی و ریشخند است ... در سوره زخرف اتفاق بر ضم آن است انهم حمزه و کسائی بکسر آن
خوانده اند بنابر استیناف و باقی قراء بفتح آن میخوانند بتقدیر لانهم یا انهم یا مفعول جزیتهم باشد یعنی جزیتهم
بصبرهم الفوز و النجاة من النار قل کم لبثتم و قل ان لبثتم حمزه و کسائی در هر دو موضع بضم قاف و سکون لام
خوانده اند بنابر خطاب بر رسول علیه السلام و باقی قراء بفتح قاف و لام و زیادتی الف در میان آنها میخوانند که فعل
ماضی باشد و فاعل ضمیر رسول مگر ابن کثیر که در اول با حمزه و کسائی موافقت کرده است الخ مذکور شد ...

صاحب

صاحب کنز المعانی است و در مجمع از ابو علی نقل کرده است که اکثر قل کم لبثتم خوانده معنی و تقدیر قرائت ...
که بگو پرسنده از ... ایشان ... و قال بنابر اخبار از وی است ... در مصاحف اهل کوفه ... در دو
قل بوده و زمخشری در کشاف میگوید که در مصاحف اهل کوفه قال نوشته شده است و قل در مصاحف اهل ...
بصره و شام پس در قال ضمیر ... که مرجع آن خداست یا کسی که مأمور است بسؤال از ایشان ...
و در قل ضمیر ... است با بعض از ... اهل دوزخ و در بیان ضمیر فاعل صواب ... بخلاف ... صاحب
جمع در مصاحف اهل کوفه در هر دو موضع قل بوده چنانکه صاحب مجمع از ابو علی نقل کرده و همچنین صاحب
کنز المعانی از وی نقل کرده و بعد از آن گفته است که ابو عبیده گفته که قرائت ... و ... ثانی
زیرا که مصاحف اهل حجاز و اهل بصره و اهل شام بر این وجه است و مصاحف اهل مکه را ... از روی ...
و اطلاع ... جز این نیست که مصاحف اهل کوفه بقرائت اهل دیگر منفرد شده است و ابو عمرو ...
است که ... حرف اول در مصاحف اهل مکه بی الف و دوم با الف باشد ... قرائت ایشان
همچنین است و در ... در ... از مصاحف ایشان ... ابو عبید روایت کرده
لا ترجعون حمزه و کسائی بفتح تاء و کسر جیم بنای فاعل ... خوانده اند و باقی قراء بضم تاء و فتح جیم
بر بنای مفعول میخوانند که از ارجاع باشد یا رجع بمعنی ... باشد ... زیرا که ... لازم ...
یاء اضافه در این سوره یکیست یاء ... در این سوره ... سورة النور ... صراط در باب حرف مذکور
شد و فرضناها ابو عمرو و ابن کثیر بتشدید را خوانده اند که از تفریض باشد و باقی قراء بتخفیف آن میخوانند از
فرض باشد ... در سوره ... و تشدید یا ... یا ... و وجوب است بسیاری
احکام ... در سوره انعام گذشت رافة ابن کثیر بفتح همزه و باقی قراء بسکون آن خوانده اند و ...
بمعنی مهربانی است و در سوره حدید بسکون آن اتفاق ... رحمت و در مجمع ...
ابن کثیر ... فشهادة احدهم اربع شهادات حمزه و کسائی و حفص برفع عین خوانده اند
اند بنابر اینکه خبر شهادت باشد و باقی قراء بنصب آن میخوانند بنابر مصدر پس شهادة مبتدا ...
محذوف الخبر یا خبر مبتدای محذوف است یعنی فعلیهم شهادة او فالواجب شهادة ... ان لعنت
الله در سوره اعراف گذشت و الخامسة ان غضب الله عن حفص ... برفع ... خوانده اند
بنابر اینکه مبتدا باشد و ما بعد آن خبر ... بعد از ... لفظ است و حفص بنصب آن خوانده بنابر عطف بر اربع

ودرقال بیله

المحصنات در سوره نساء گذشت

دوم نافع
را اربع شهادات ولعنة الله وغضب الله را که درو رفع خامسه اول حفص نصب است چون نصب اربع شهادات دوم نافع
بتخفیف وسکون نون وکسر ضاد ورفع اسم جلاله خوانده اند بنا بر اینکه ان مخففه از مثقله باشد واسمش ضمیر شان
محذوف وجزش فعل وفاعل وباقی قراء بتشدید وفتح نون با فتح ضاد وجر جلاله میخوانند بنا بر اضافه پس غضب
اسم ان وعلیها خبر است لا تحسبوه در سوره بقره گذشت اذ تلقونه مذکور شد وتحسبونه گذشت وهو مذکور
شد رئوف وخطوات هر دو در سوره بقره گذشت المحصنات گذشت تشهد علیهم السنتهم حمزه وکسائی
بیاء حطی وباقی قراء بتاء فوقانیت خوانده اند بیوتا وبیوتکم در سوره بقره گذشت تذکرون گذشت قیل
شد بیوتا گذشت غیر اولی الاربة شعبه وابن عامر بنصب غیر خوانده اند بنا بر حال یا استثناء وباقی قراء بجر
آن میخوانند که نعت تابعین یا بدل کرد باشد ایه المؤمنون مذکور شد مبینات در سوره نساء گذشت دری
ابو عمرو وکسائی بکسر دال خوانده اند وحمزه وشعبه بمد راء وهمزه بعد از آن خوانده اند ونافع وابن کثیر و
ابن عامر وحفص بضم دال وتشدید یاء بدون مد وهمزه میخوانند پس ابو عمرو وکسائی بکسر دال ومد راء وهمزه بعد از آن
خوانده اند بر وزن سجیل بنا بر اینکه از درء بمعنی دفع باشد چه آن ستاره تاریکی یا شیاطین را دفع میکند وشعبه
وحمزه بضم دال با دو قید مذکور خوانده اند ولکن نیز از درء است لیکن فعیل در کلام عرب کم است وعلی این
که اصل آن فعول باشد وباقی قراء بضم دال وتشدید یاء بدون همزه میخوانند که منسوب باشد بسوی در در صفا
وروشنی یوقد شعبه وحمزه وکسائی بتاء فوقانیت وضم آن با ضم دال خوانده اند که فعل مضارع مجهول باشد وقرائت
حفص ونافع وابن عامر نیز همچنین است مگر آنکه ایشان بیاء حطی خوانده اند وابو عمرو وابن کثیر بتاء فوقانیت مفتوح
با فتح واو ساکن وفتح دال مضموم در قرائت غیر میخوانند بنا بر آنکه فعل ماضی معلوم باشد از توقد چنانچه
غیر آنکه از وقود است واول بمعنی افروختن است ودوم بمعنی افروخته شدن است وفاعل در قرائت اول
ضمیر زجاج یا مشکوة است ودر غیر آن ضمیر مصباح وصاحب مجمع در احرف قرائت درست نقل کرده اند
در حرف ساقی اشتباه کرده است بیوت گذشت یسبح ابن عامر وشعبه بفتح با بر بنای مجهول وسائر قراء بکسر
آن بر بنای فاعل خوانده اند بحیره گذشت سحاب ظلمات بزی بترک تنوین
بکسر بنای مجهول وسائر قراء بکسر آن بر بنای فاعل
سحاب ظلمات بنا بر اضافه خوانده اند وقنبل بتنوین سحاب وجر ظلمات خوانده بنا بر اینکه بدل از ظلمات اول
باشد وباقی قراء بتنوین لی بدون رفع ظلمات میخوانند بنا بر اینکه ظلمات خبر محذوف باشد یعنی هی ظلمات
قرائت بزی آنست که از دو وقت تا ریکیها بلند میباشد ودر مجمع بجای قنبل در روایت قرائت وابن فلیح
در سوره گذشت خلق کل دابة در سوره ابراهیم گذشت مبینات گذشت ویتقه وهاء نولوا مذکور شد
کما استخلف شعبه بضم تاء وکسر لام بر بنای مجهول خوانده ودر حالت ابتدا بضم همزه خواهند خواند وباقی قراء بفتح تاء ولام
بر بنای فاعل میخوانند ودر حالت ابتدای بکسر همزه خواهند خواند وفاعل ضمیر جلاله است ومفعول موصول چنانکه

موصول

موصول در اول باب فاعل است واستخلاف خلیفه وجانشین کردانیدن است ولیبدلنهم شعبه وابن کثیر
با وتخفیف دال خوانده اند وباقی قراء بفتح باء وتشدید دال میخوانند که از تبدیل باشد چنانکه اول از ابدال
است ولفظ بمعنای شبهای رمضان اول اولی است لا تحسبن در سوره انفال گذشت وکسر سین
گذشت ثلث عورات حمزه وکسائی وشعبه بنصب ثلث خوانده اند بنا بر اینکه بدل از ثلث مرات باشد وباقی
قراء برفع آن میخوانند که خبر مبتدای محذوف باشد یعنی ثلث عورات ودر نصب ثلث مرات اختلاف
زیرا که آن ظرف است وشاطبی میگوید که بر فرض که ثلث عورات منصوب باشد بر بدلیت از ماقبل که ظرف
نمیشود یعنی اگر مرفوع باشد یا منصوب بفعل مضمر باشد وقف بر ماقبل آن جایز است بیوتکم بیوت امهاتکم
بیوت که در میان اینها در حرف هم گذشت و بیوت امهاتکم بکسر همزه ومیم وضم آن در سوره نحل
یا در اضافه دریاو زوائد ثبت هیچ یک در این سوره نیست سورة الفرقان فیها مذکور شد مسحورا انظر مذکور شد
یأکل منها حمزه وکسائی بنون کلمی خوانده اند وباقی قراء بیاء حطی میخوانند بنا بر اینکه فاعل ضمیر رسول باشد ویجعل ابن
کثیر وشعبه وابن عامر برفع لام خوانده اند بنا بر استیناف یا عطف بر جعل لک وباقی قراء بجزم آن میخوانند بنا بر عطف
بر موضع جعل و هر دو لغت جایز وفصیح است ودر کنز المعانی میگوید که باجزم درات بجهة ادغام لام آن در لام لک
تقدیر هر دو قرائت یکی میشود وبیضاوی ابن کثیر وشعبه ابن عامر را ذکر کرده ضیقا در سوره انعام گذشت یحشرهم
ابن کثیر وحفص بیاء حطی خوانده اند که فاعل ضمیر رب باشد وباقی قراء بنون کلمی میخوانند فیقول ابن عامر بنون کلمی
میخوانند وسائر قراء بیاء حطی خوانده اند وابو علی از ابو الحسن دانسته بما تقولون در مجمع میگوید که بعض از ایشان از ابن
کثیر بیاء روایت کرده قرائت مشهور بتاء است وبیضاوی میگوید که از ابن کثیر بیاء روایت شده فما تستطیعون
حفص بتاء فوقانیت خوانده که خطاب است برستان باشد وباقی قراء بیاء حطی میخوانند بنا بر اخبار از حال بتان
تشقق السماء کوفی وابو عمرو بتخفیف شین خوانده اند بحذف تاء وسائر قراء بنا بر ظاهر ادغام
بتشدید آن میخوانند ونزل الملائکة ابن کثیر بزیادتی نون ساکن در دوم وتخفیف زای ورفع لام ونصب ملائکه خوانده که
مع الخبر مضارع معلوم باشد از انزال ومفعول باشد وسائر قراء بدون نون ساکن وتشدید زای بفتح لام ورفع
ملائکه میخوانند که ماضی مجهول از تنزیل ونائب فاعل باشد القرآن دینی در هر دو موضع مذکور شد وعتوا در سوره
هود گذشت هباء گذشت در سوره بقره اذیت مذکور شد یحسب در سوره بقره گذشت وهو هر دو مذکور شد
والریح در سوره بقره ولیشری در سوره اعراف گذشت میتا در سوره آل عمران گذشت لنسقیه در مجمع میگوید
که بزی از شعبه بفتح نون خوانده وباقی قراء بضم آن میخوانند لیذکروا در سوره بنی اسرائیل گذشت وهو از دو وجه الحمد لله
که قائل

مذکور شد تا مرنا حمزه وکسائی بیاء حطی میخوانند که فاعل ضمیر رسول یا رحمن باشد وباقی قراء بتاء فوقانیت خوانده اند
سراجا حمزه وکسائی بضم سین وراء بدون الف خوانده اند که جمع باشد وباقی قراء بتاء فوقانیت بکسر سین وفتح راء
با زیادتی الف میخوانند که مفرد باشد یعنی چراغ وچراغها ومراد از آن ستارگانست وهو مذکور شد ان یذکر
گذشت ولم یقتروا کوفیین بفتح یاء وسکون قاف وضم تاء خوانده اند که از قتر باشد ونافع وابن عامر یاء را ضم وتاء را
کسره داده اند که از اقتار باشد وابو عمرو وابن کثیر یاء را فتح وتاء را کسر داده اند که از قتر باشد مگر آنکه اول از اول
است ودوم از دوم وهر یعنی تنگ کردن در معیشت است یضعف ویخلد ابن عامر وشعبه برفع فاء ودال
خوانده اند بنا بر استیناف وسائر قراء بجزم میخوانند که بدل باشد از یلق واختلاف در یضعف در سوره بقره
گذشت فیه مهانا مذکور شد یبدل آن در مجمع میگوید که برجمی از ابوبکر بسکون باء خوانده در حالتی از او اختلاف شده باشد
شده میخوانند وذریتنا ابو عمرو وحمزه وکسائی وشعبه بعد از یاء بدون الف خوانده اند که مفرد باشد وسائر
قراء با زیادتی الف میخوانند که جمع باشد ودر مجمع از اهل کوفه عاصم ابیرون کرده وآن اشتباه است چون اشتباه صرف
در الکمال که قرائت دوم را بعلی علیه السلام بتنهائی نسبت داده واز این نیز لازم میاید که قرائت اول قرائت هر قراء
باشد ویلقون حمزه وکسائی وشعبه بفتح یاء وسکون لام وتخفیف قاف خوانده اند وسائر قراء بضم یاء وفتح لام وتشدید
قاف میخوانند واول از لقاء است ودوم از تلقیه یاء مع که در سوره بنی اسرائیل گذشت یاء اضافه در این سوره دو یاء است
یاء زوائد در این سوره نیست سورة الشعراء ونحی طسم الشعراء ایضا طسم مذکور شد ننزل در سوره حجر
گذشت لهو وله وجه واحاه وقیل مذکور شد نعم وتلقف در سوره اعراف گذشت عامتم مذکور شد آن اسری در
سوره هود گذشت حذرون کوفیین وابن ذکوان از ابن عامر بالف چنانکه طبرسی در مجمع وبیضاوی گفته اند بعد از حاء
بالف خوانده اند که اسم فاعل باشد وباقی قراء بحذف آن میخوانند که صفت مشبهه باشد هر دو بمعنی بیدار کارد ...
وبیدار است وکسی آگاه باشد وترسان عیون در سوره بقره گذشت لهو وهو وقیل ولهو در دو موضع
مذکور شد عیون گذشت خلق نافع وابن عامر وحمزه وعاصم بضم خاء ولام خوانده اند یعنی عادت وخوی وسائر قراء بفتح خاء
وسکون لام میخوانند یعنی دروغ وکذب بهم با فرقه لهو مذکور شد عیون مذکور گذشت بیوتا در سوره بقره گذشت فرهین
ابن عامر وکوفیین بعد از فاء زیادتی الف خوانده اند که اسم فاعل باشد وباقی قراء بحذف آن میخوانند که صفت
مشبهه باشد وهر دو بمعنی است یا اول بمعنی حاذق وبا نشاط است ودوم بمعنی شاد از بالکسر از
صنعت خود وخوشحال آید باز رشد لهو در هر دو موضع مذکور شد اصحاب لیکة کوفیین وابو عمرو در اینجا
ودر سوره ص با لام تعریف ساکن وزیادتی همزه مفتوح وجر تاء خوانده اند که ایکه باشد یعنی خلوه آ
بیشه وباقی قراء با لام مفتوح وباء ساکن بدون همزه وفتح تاء بر وزن لیله واللیله میخوانند یعنی جای درخت بسیار درختی

بالیکه

بالیکه بود چنانکه زجاج وصاحب قاموس گفته اند وهر چند که ابو علی فارسی گفته است که من آنرا نشنیده ام ودر کنز
المعانی میگوید که اصل لیکه الایکه بود وحرکت همزه بلام نقل شد وهمزه افتاده لیکن بنا بر آن فتح تاء مشکل
میشود مگر بنا بر لغت کسیکه لحم میگوید بفتح لام ودر حرفیکه در سوره حجر وق است خلافی نیست وتخصیص الخ
در این سوره و سوره ص است بخلاف بجهة آنست که در مصاحف لیکه نوشته شده بود ودر کشاف میگوید
که اصحاب الایکه بهمزه وتخفیف آن ولیکه بنا بر اضافه خوانده شده وآن وجه موجه است وقرائت لیکه بنصب
خوانده وگمان کرده که لیکه بوزن لیله نام قریه است توهم است که خط مصحف بسوی گرگشیده از الخالکه حال در سوره
ودر سوره ص یافته شده که بغیر الف نوشته شده بود ودر مصحف چیزی چند است که بر خلاف خط مصطلح الراقم
شده است وحرا این بشکل در این دو سوره در حکم لفظ صاحب لفظ نوشته شده چنانکه اصحاب لولان ولولی
مینویسند - که اینصورت بجهة بیان لفظ مخفف ودر سائر قرآن بنا بر اصل نوشته شده وحال آنکه فصلی است
علاوه بر آنکه لیکه اسم است غیر معروف ودر مجمع از ابو علی نظیر الخ از صاحب کنز المعانی نقل شد نقل کرده
واولی قرائت کوفیین وابو عمرو است بلکه از اجماع بر جواز قرائت بقرائت هر یک از سبعه بود با وجه دلالت
بر امضای آن مبعد نمیکنند بر آنکه قرائت بقرائت نافع وابن کثیر وابن عامر را در این حرف نکوهش میکردم ودر
مجمع در سوره حجر میگوید که همه قراء در اینجا الایکه خوانده اند زیرا که آن بالف نوشته شده است مگر در لکن از نافع
که او همزه را ترک میکند وحرکت آنرا بسوی لام بر میگرداند بالقسطاس وکسفا در سوره بنی اسرائیل
گذشت لهو مذکور شد نزل به الروح الامین حفص ونافع وابن کثیر وابو عمرو بتخفیف زای ورفع الروح والامین
خوانده اند بنا بر اینکه از نزول باشد والروح فاعل فعل است وباقی قراء بتشدید آن ونصب الروح والامین
میخوانند که از تنزیل باشد والروح مفعول است وفاعل ضمیر رب العالمین والامین در هر دو قرائت صفت
الروح است ومراد از آن حضرت جبرئیل است اولم یکن لهم آیة ان یعلمه ابن عامر یکن را
بتاء فوقانیت ورفع آیه خوانده اند بنا بر اینکه ان یعلمه اسم یکن باشد وآیه خبر وابن عامر بتاء فوقانیت ورفع
آیه میخوانند بنا بر اینکه آیه اسم یکن باشد وان یعلمه خبر چنانکه زجاج وغیر او گفته اند ودر این دو وجه
که اسم نکره وخبر معرفه در غیر ضرورة شعر نیامده ودر کشاف میگوید که این قرائت چون قرائت اول
نیست بجهة آنکه نکره اسم واقع شده ومعرفه خبر وگفته است که از برای این قرائت وجه دیگری تخریج
کرده است از برای اینکه ان یعلمه خبر باشد ... حاصل کرده گفته شده است که در یکن ضمیر قصه مستتر است وآیه

ان یعلمه حال است که بجای خبر واقع شده و بنابر این جایز است که لهم آیه جمله اسمیه باشد و ان یعلمه بدل از آیه باشد
و من میگویم که الزکی تام باشد ملتبسه که لهم متعلق باکن باشد و آیه فاعل و ان یعلمه بدل یا خبر مبتدای محذوف
و غیر این نیز در هر دو قرائت که آمده تو کل کوفیین و ابن کثیر و ابو عمرو بواو هر دو خوانده اند که عطف
بر قبل باشد و نافع و ابن عامر بفاء مصحف میخوانند و در مصاحف اهل مدینه و شام چنین بوده
و اگر او در عطف دو جمله است یعنی اینکه عطف بر قبل باشد و دیگری عطف بر فلا تدع من تنحل
الشیاطین تنزل مذکور شد یلقیهم در سورهٔ اعراف گذشت یاء اضافه در این سوره سیزده است
ان زرنوع یاء ذو ائل در این سوره نیست سورهٔ النمل طس و تلک القرآن هر دو مذکور شد بشهاب قبس
کوفیین بتنوین شهاب خوانده اند بنابر اینکه قبس بدل از شهاب باشد و باقی قراء بدون تنوین میخوانند بنابر
بیان جیه که شهاب وقبس شعلهٔ آتشی است که زبانه کشد دراها و هو مذکور شد او لیأتینی ابن کثیر
بیاء بنون مشدد مفتوحه و نون مخفف مکسور خوانده که اول نون تاکید باشد و دوم نون تاکید با ادغام نون
تاکید وقایه بنابر اصل و باقی قراء بنون مشدد مکسور میخوانند بنابر حذف نون وقایه و کسر نون تاکید
نون تاکید خفیفه در نون تاکید وقایه و اول از این دو احتمال اظهر است مکث عاصم بفتح کاف و دیگران بضم
خوانده اند و هر دو لغت است یعنی درنگ کردن و انتظار کشیدن و اول اولی است لشهادت مالکیف
و ما کنتم من سبا در اینجا و لسبا در سورهٔ سبا ابو عمرو و بزی بفتح همزه بدون تنوین خوانده اند زیرا که
غیر منصرف است بجهة علمیت و تانیث باعتبار بلده یا قبیله و باقی قراء بجر و تنوین میخوانند زیرا که منصرف است
باعتبار حی یا اب اکبر و بجهة بابلده مناسب است جناء و قنبل که او بسکون همزه میخواند بنابر نیت وقف
وصل و در کشف المعانی میگوید که بر او انکار شده که اگر این باب گشوده شود اعراب باطل گردد از کلام عرب میرود
غیر ضرورت شعر پامده است و در مجمع گفته است که ابن کثیر در روایت قواس و ابن فلیح من سبا و لسبا
خوانده و در کشاف است که از ابن کثیر در روایتی سبا بالف منقول است مانند قول ایشان ذهبوا
ایدی سبا الا یسجدوا کسائی بتخفیف لام الا خوانده بنابر اینکه حرف تنبیه باشد یعنی یا ایها اسجدوا
باشد و یسجدوا امر است که حرف ندا و یعنی یاء محذوف الالف و مخاطب محذوف الحمد
و ها در نیز محذوف است یعنی الا یا هولاء اسجدوا و باقی قراء بتشدید لام میخوانند که در اصل ان لا بوده
و بواسطهٔ قلب و ادغام الا شده و یسجدوا فعل مضارع است که منصوب است بان و علامت نصب حذف
نون است و در این قرائت لا زائد است پس الا یسجدوا بجمله مبتدای محذوف استعیر که راجع است باعمالهم

[illegible]

باعمالهم

باعمالهم یا بدل است از اعمالهم و الا که لا زائده باشد مفعول لا یهتدون بدل از السبیل است یا در اصل لئلا یسجدوا
بوده و لام متعلق است به یهتدون و محل آن در اول رفع است و در دوم و سوم نصب و در چهارم جر و در پنجم نصب
یا جر و کسی در باب وقف نیز در باب وقف مذکور شد ما تخفون و ما تعلنون حفص و کسائی بتاء فوقانی خوانده
اند و سایر قراء بیاء و حفص میخوانند فالقه الیهم مذکور شد اتمدونن حمزه با ادغام یکی از دو نون در دیگری خوانده
و باقی قراء باظهار هر دو نون میخوانند انا اتیک هر دو در آنچه مذکور شد قبل در هر دو موضع مذکور شد ساقیها
در اینجا و بالسوق در سورهٔ ص و علی سوقه در سورهٔ فتح قنبل هر را بهمزه خوانده اما در اول بجهة الحاق بحرکت
در آن چون کاس که بهمزه است حرف مد بهمزه بدل شده چنانکه در عالم و خاتم در صورتیکه با همزه باشند عکس شده
و در دوم و سوم بجهة آنکه واو ساکن هرگاه ماقبلش مضموم باشد اشباع است که ضمه در آن مقدر میشود و باین سبب همزه
بدل میشود چون مؤقد و مؤسی یا بجهة آنکه اصل فعل بوده بوده ضمه بعد از آن واو بهمزه بدل شده چنانکه در اقتت بدل
شده و همزه بجهة تخفیف ساکن شده یا بجهة آنکه مفرد آن بهمز است و شاطبی میگوید که از قنبل وجه دیگر منقول است
و آن سئوق بهمزه مضموم است که بعد از آن واو باشد بر وزن فلوس و در کشف المعانی میگوید که صاحب تیسیر آن را
ذکر نکرده و ابن مجاهد این وجه را درست دانسته از جهة آنکه واو ضمه بعد ساکنه و همزه بدل شده و قرائت اول را
خطاء دانسته و در مجمع در این باب لفظ اصلا قرائت را ذکر نکرده و بیضاوی میگوید که ابن کثیر ساقیها بالهمزه روی بجهة
حمل بر سئوق و اسئوق که جمع آنست و در سورهٔ فتح میگوید که از ابن کثیر سئوقه بهمزه روایت و در سورهٔ ص میگوید
که از ابن کثیر بالسئوق بهمزه روایت شده بنابر بدل کردن واو بهمزه بجهة ضمه ماقبل که چون مؤسی و از ابو عمرو
بالسؤق روایت شده و در کشاف میگوید و ابن کثیر ساقیها بهمزه خوانده و وجه آن اینست که او سئوق را شنیده
پس معتد دار کرده جاری کرده اند و من میگویم که این کلام جواز دعا در دار لازم ماند که جمع کند انکار است و در
تفسیر سورهٔ ص از کشاف مذکور است که بالسئوق بهمزه خوانده شده بجهة ضمه که چنانکه در ادءور آمده است و نظیر آن
غؤور است در غارت الشمس و اما آنکه بالسئوق خوانده بهمزه در سین را چنان قرار داده که گویا در واوی
بجهة آنکه متصل بکر جیبه انه چنانکه گفته اند و ساق بمعنی پا است و سوق با پا و ساق درخت و کیه
ستونه آنها است ان اعبدوا مذکور شد لنبیتنه و لنقولن حمزه و کسائی بفتح تاء و لام و تاء قرشت بجای نون
کلمی خوانده اند بنابر اینکه هر دو خطاب بجماعت باشد و سایر قراء بنون کلمی و فتح لام میخوانند که متکلم مع الغیر
باشد و حرف اول در هر دو قرائت از تبییت است یعنی شبخون کردن و لبث کاری ساختن مهلک اهله

در سورهٔ کهف گذشت انا دمرناهم و ان الناس در اواخر سوره کوفیین بفتح همزه ذکر خوانده اند بنابر اینکه در اول خبر
کان باشد یا بدل از عاقبت یا بتقدیر لانا و در دوم بتقدیر بان یا تکلمهم بمعنی تجرحهم باشد از تکلیم بمعنی جراحت و هر اول
کهن باشد و سایر قراء بکسر هر دو میخوانند بنابر استیناف و در مجمع در حرف دوم عکس کرده بیونهم در سوره
بقره گذشت قل ربنا ها در سوره مریم گذشت آنکه مذکور شد اما یشرکون عاصم و ابو عمرو بیاء حطی خوانده
و سایر قراء بتاء قرشت میخوانند ما تذکرون هشام و ابو عمرو بیاء حطی و تشدید و باقی قراء بتاء قرشت
و تخفیف و تشدید قرائت دوم در سورهٔ انعام گذشت الریح در سورهٔ بقره بشرا در سورهٔ اعراف گذشت بل ادرک
ابو عمرو و ابن کثیر بسکون لام و فتح همزه و سکون دال و تخفیف آن و راء مشدد خوانده اند بنابر اینکه فعل ماضی از ادراک باشد
چون اکرم از اکرام یعنی دریافتن و در رسیدن در رسیده شده میوه و باقی قراء بکسر لام و سقوط همزه در درج
و تشدید دال و مد آن بر وزن اتاقل میخوانند بنابر اینکه از تدارک باشد یعنی دریافتن و بهم یکدیگر رسیدن در رسیده
شدن میوه و باقی قراء بکسر لام و سقوط واو در رسیدن اصل آن تدارک بوده و بواسطهٔ قلب و ادغام و آوردن
همزه وصل بجهة سکون دال اول ادارک شده و در مجمع میگوید که شمونی از شعبه بل ادرک بوصل همزه و تشدید
دال بر اینکه التقی بعد از آن باشد روایت کرده اند و بیضاوی قرائت دیگر ابنافع و ابن عامر و حمزه و کسائی
نسبت داده و سایر قرائت شعبه دانسته ائذا کنا ترابا و آباؤنا ائنا مذکور شد و ضیق در سورهٔ انعام گذشت
القرآن و هو مذکور شد و لا تسمع الصم الدعاء در سورهٔ انبیاء گذشت و ما انت بهادی العمی در این سوره و در
سوره روم حمزه بتاء قرشت مفتوحه و سکون هاء و فتح خوانده که فعل مضارع باشد بنصب العمی بنابر مفعولیت
و سایر قراء بباء الجر مکسور و فتح هاء و الف بعد از آن میخوانند که اسم فاعل مجرور بباء زائده در خبر ما باشد
جر العمی بنابر اضافه کلام در باب وقف بر کلمه در باب وقف مذکور شد اتی الناس گذشت اتوه حفص و حمزه
همزه و فتح تاء خوانده اند که فعل ماضی باشد و سایر قراء بمد همزه و ضم تاء میخوانند که اسم فاعل باشد و اما
اول در محل نصب است بنابر مفعولیت و در دوم محل جر است بنابر اضافه تحسبها در سورهٔ بقره گذشت
و هی مذکور شد بما تفعلون ابو عمرو و ابن کثیر و هشام بیاء حطی و باقی قراء بتاء قرشت خوانده اند و در مجمع با ابو عمرو
و ابن کثیر و هشام حماد و اعشی در جریر از شعبه زیاد کرده و ملا عماد در خاتمهٔ مفرده عاصم میگوید که شعبه از طریق
زرو طی تفعلون را بیاء میخواند من فزع یومئذ در سورهٔ هود گذشت القرآن مذکور شد عما تعملون در
سورهٔ هود گذشت یاء اضافه در این سوره پنج یاء است از سبع یاء ذو ائل در این سوره دو یاء است سورهٔ
القصص طسم مذکور شد اتی در فصل اجتماع همزتین مذکور شد و نری فرعون و هامان و جنودهما
حمزه و کسائی بفتح یاء حطی و راء و الف بعد از آن خوانده اند که از دیدن بمعنی دیدن باشد با رفع فرعون و هامان

وجنود

وجنود بنابر فاعلیت و باقی قراء بنون کلمی مضموم و راء مکسور و یاء حطی مفتوح میخوانند که از اراءه باشد بمعنی نمودن
بالنصب ایرا و اسم بنابر مفعولیت و مفعول دوم موصول است که در قرائت اول مفعول است و حزنا حمزه
و کسائی بضم حاء و سکون زاء و باقی قراء بفتح هر دو خوانده اند و هر دو بمعنی اندوه است یصدر الرعاء ابو عمرو
و ابن عامر بفتح یاء و ضم دال خوانده که از صدور باشد بمعنی از کنارهٔ آب باز گشتن و باقی قراء بضم یاء و کسر دال
میخوانند که از اصدار باشد بمعنی باز گردانیده و در این قرائت مفعول محذوف یعنی گوسفندان خویش را از آب
یوسف گذشت هاتین در سورهٔ نساء گذشت لاهله امکثوا در باب ضمائر مذکور شد او جذوة حمزه بضم
جیم و عاصم بفتح آن و باقی قراء بکسر آن خوانده اند و هر سه بمعنی آتش است پاره است و زغال آتش ارات دارها
مذکور شد من الرهب حفص بفتح راء و سکون هاء خوانده و حمزه و کسائی و شعبه و ابن عامر بضم راء و سکون هاء و سایر
قراء بفتح هر دو میخوانند و هر سه بمعنی ترسیدن باشد بنابر اظهر فذانک در سورهٔ نساء گذشت ردءا مذکور شد
یصدقنی حمزه و عاصم برفع قاف خوانده اند بنابر صفت و سایر قراء بجزم میخوانند که جواب دعا باشد
کشف المعانی عکس کرده و در بعضی نسخ مجمع نیز چنانست و لیکن محض اشتباه است و قال موسی ابن کثیر قال بدون واو
و سایر قراء باثبات آن میخوانند و در کشاف میگوید که ابن کثیر قال موسی بغیر واو خوانده بنابر آنچه در مصاحف اهل مکه
و این قرائت قراءه ثبت نیکو زیرا که این موضع موضع سؤال و کاوش است از آنچه موسی انشاء از اباه جواب داد
در نزد نامیدن ایشان مثل این آیات باهرات از ایجاد و اثبات وجه قرائت دیگر آنست که ایشان از آن که گفتند و موسی
گفت از برای آنکه ناظر در میان این گفتار و آن گفتار موازنه کند و فساد یکی از این دو قول و صحت دیگری را بشناسد
دلالت آن آشکار شود و من تکون له در سورهٔ انعام گذشت لا یرجعون عاصم و ابو عمرو و ابن کثیر و ابن عامر بضم یاء و فتح جیم
و باقی قراء بفتح یاء و کسر جیم خوانده اند انتم مذکور شد ساحران کوفیین بکسر سین و سکون حاء بدون الف خوانده اند بنابر
اینکه کتابین باشد یعنی توراة و قرآن یا مضاف مقدر باشد یعنی ذوا سحرین و باقی قراء بفتح سین و الف بعد از آن و کسر
حاء میخوانند که اسم فاعل باشد و مراد موسی و محمد است یا موسی و هرون و در کشاف گفته که در حق موسی و هرون گفتند که ساحران
تظاهرا و گویا نعمت دو صاحب سحر یا موسی و هرون را دو سحر قرار داده اند از روی مبالغه در وصف ایشان بسحر یا اراده
کرده اند که بار یک از این دو نوع از سحر است و علی ابن ابراهیم علیه الرحمة در تفسیر ساحران نوشته و از حضرت صادق
روایت کرده است که فرمود یعنی موسی و هرون مذکور شد یجبی الیه ثمرات غیر نافع بیاء و حفص و نافع بتاء قرشت
خوانده اند فی امها در سورهٔ نساء گذشت افلا تعقلون ابو عمرو بیاء حطی خوانده و در مجمع تخییر میان یاء و تاء از او نقل
کرده و سایر قراء بتاء قرشت ثم هو و هو و لهو در سورهٔ نساء کیف و لهو هر دو مذکور شد لخسف بنا در سورهٔ یونس گذشت
لخسف بنا حفص بفتح خاء و سین بنابر بنای فاعل خوانده و فاعل ضمیر جلاله است و باقی قراء بضم خاء و کسر سین میخوانند
لخسف

بنابر بنای مفعول و نائب فاعل جار و مجرور است و خسف در زمین فرو رفتن و در زمین فرو بردن است القرآن که
مذکور شد یاء اضافه در این سوره دوازده یاء است که چهار نوع یاء زوائد در این سوره یکی است سورة
العنکبوت الم و هو مذکور شد او لم یروا حمزه و کسائی و شعبه بتاء فوقانیه و باقی قراء بیاء حطی
میخوانند و در مجمع میگوید که از شعبه تاء و یاء هر دو روایت شده است النشاة در هر جا ابو عمرو و ابن کثیر
بفتح شین و الف بعد از آن خوانده اند و سائر قراء بسکون شین بدون الف میخوانند و هر دو بمعنی [illegible] آمده
و تو پیدا شدن و نو خواسته و جوان شدن و آغاز کردن و آفرینش و مراد نشاة اولی [illegible] آمده در خلق
اول است که در دنیا باشد و مراد از نشاة اخری [illegible] آمده خلقت دوم است که در آخرت باشد
مودة بینکم ابو عمرو و ابن کثیر و کسائی برفع تاء بدون تنوین و جر نون بنابر اضافه خوانده اند که مودة
خبر مبتدای محذوف باشد یعنی [illegible] مودة اگر ما در انما کافه باشد و اگر موصوله باشد مودة خبر ان باشد
و ابن عامر و شعبه بنصب تاء با تنوین و نصب نون خوانده اند بنابر اینکه مودة مفعول له و بینکم ظرف از برای
آن باشد و یکی از دو مفعول اتخذ محذوف و ما کافه است یعنی [illegible] و حمزه و حفص بنصب تاء بدون تنوین
و جر نون بنابر اضافه میخوانند و این قرائت چون قرائت دوم است مگر در اضافه و در مجمع از شعبه تنوین
و جر [illegible] کم دکر است که ایشان برفع و تنوین تاء و نصب نون خوانده اند و بیضاوی با ابو عمرو
و ابن کثیر و کسائی و در رش [illegible] زیاد که اند و در کتاب [illegible] است که از عاصم مودة بینکم بفتح بینکم با اضافه
روایت شده النبوة و ائنکم لتاتون الفاحشة و ائنکم لتاتون الرجال و رسلنا مذکور شد انا [illegible]
سورة بقره گذشت لننجینه در سوره حجر گذشت ادسلنا و سیئ مذکور شد منجوک در سوره حجر و منزلون
در سوره آل عمران و ثمود در سوره هود و البیوت در سوره بقره گذشت یدعون عاصم و ابو عمرو بیاء حطی
و سائر قراء بتاء قرشت خوانده اند و در مجمع از عاصم بر جبر [illegible] را بر ون که و هو مذکور شد آیة من
ربه حمزه و کسائی و شعبه و ابن کثیر بحذف الف بعد از یاء خوانده اند که مفرد باشد و سائر قراء آیات با
الف میخوانند که جمع باشد و در مجمع از اهل کوفه قنبیه را از جون حفص بر [illegible] که و یقول کوفیین و نافع بیاء
حطی خوانده اند که فاعل ضمیر راجع با مالک باشد و سائر قراء بنون کلی میخوانند ترجعون در اینجا چون
سورة روم شعبه بیاء حطی خوانده اند و سائر قراء بتاء قرشت میخوانند مگر ابو عمرو که در سوره روم با شعبه
موافق است و در مجمع در این سوره یاء را قرائت کرد از شعبه و هشام دانسته و در سوره روم و عنکبوت بیکوید
که ابو عمرو

و در خاتمه مجمع و شاطبی مذکور است که شعبه از طریق [illegible]

که ابو عمرو و اما در سوره روم با شعبه موافق است و در مجمع در این سوره یاء را قرائت یحیی از شعبه و هشام دانسته
یاء خوانده غیر از عباس و ابو قرة در یک روایت از حماد و یحیی اختلاف است لنبوئنهم حمزه و کسائی بعد از نون باء ثاء مثلثه
ساکن و تخفیف واو بعد از واو یاء حطی خوانده اند که از اثواء باشد یعنی مقیم کردانیدن و سائر قراء بباء ابجد مفتوح
بجای ثاء و تشدید واو و همزه بجای یاء میخوانند که از تبوئة باشد یعنی کسی را بجائی فرود آوردن و جای داده
برای اول غرفا ظرف یعنی فی غرف و کائن در سوره آل عمران گذشت و هو و لیتمتعوا و سبلنا مذکور
یاء اضافه در این سوره یک یاء است از سه نوع یاء زوائد در این سوره نیست سورة الروم الم و هو و در
مذکور شد ثم کان عاقبة الذین نافع و ابو عمرو و ابن کثیر برفع تاء خوانده اند که اسم کان باشد و السوای خبر
مفعول است از برای اساءوا و ان کذبوا جزا است و باقی قراء بنصب آن میخوانند که خبر باشد و السوای اسم آن
که در قرائت دیگر خبر بود و در مجمع نصب الف قرآن اهل کوفه غیر از رجب و شموئی از شعبه دانسته و در رفع کان عاقبة
الذین خلاف از [illegible] ترجعون در سوره عنکبوت گذشت المیت هر دو در سوره آل عمران گذشت [illegible] در سوره اعراف
گذشت للعالمین حفص بکسر لام بعد از الف خوانده که جمع عالم باشد یعنی دانا که جاهل و نادان نباشد و باقی قراء بفتح لام میخوانند
که جمع عالم باشد و کسر احیریت که غرض دانا باشد و در کشاف میگوید که قول خدای تعالی و ما یعقلها الا العالمون از
برای [illegible] میدهد و بیضاوی نیز آن را شنیده که دانسته و ظاهر احادیث ما نزل [illegible] در سوره بقره
گذشت و هو در این موضع مذکور شد فی قوله در سوره انعام گذشت یقنطون در سوره حجر گذشت و ما آتیتم
من ربا در سوره بقره گذشت لتربوا نافع بتاء قرشت مضموم و سکون واو خوانده اند بنابر اینکه خطاب جمع مذکر باشد
بحذف نون و باقی قراء بیاء حطی مفتوح و فتح واو میخوانند که فعل مفرد غائب باشد و فاعل آن ضمیر ربوا است و اول
از اربا باشد یعنی زیاد کردن یا صاحب زیادتی شده باشد و دوم از ربو یعنی زیاد شدن عما یشرکون در سوره یونس
گذشت لیذیقهم قنبل بنون کلی و باقی قراء بیاء حطی خوانده اند که فاعل ضمیر جلاله باشد و بیضاوی اول الذین گفته
کونه است مبشرات در مجمع میگوید که ابو جعفر و ابن ذکوان بسکون شین خوانده اند و باقی قراء بفتح آن میخوانند و میگوید
که قول در این گذشت و در مجمع نسخ از این ریب ترتیب [illegible] قراء اتفاق دارند بر فتح یاء و کسر شین مشدد که اسم فاعل
از تبشیر باشد یعنی مژده دادن و ابو جعفر و ابن ذکوان بر ضمنی خوانده اند و الخ در مجمع از آیات [illegible] قول که یاء با جوهر
صحت روایت کرده با عربیت درست نیست [illegible] از هیچ یاب [illegible] موضع از مجمع
در این کلمه [illegible] که حالا در این موضع صحیح باشد [illegible] از قرائت مشهوره [illegible] که اشتباه شده [illegible] از انواع التربع
[illegible] مرحوم [illegible] در این کلمه

در سوره بقره گذشت کسفا در سوره بنی اسرائیل گذشت اثار ینزل گذشت اثر ابن عامر و حمزه و کسائی و حفص بضم
همزه و زیادتی الف بعد از ثاء خوانده اند که جمع باشد و باقی قراء بحذف هر دو الف میخوانند که مفرد باشد و اثر
بمعنی حجرون آثار است و فاعل یحیی ضمیر اثر یا جلاله است و در قرائت اول البته ضمیر جلاله است و هو
مذکور شد و لا تسمع الصم در سوره انبیاء گذشت و ما انت بهادی العمی در سوره نمل گذشت من ضعف
و من بعد ضعف و ضعفا در سوره انفال گذشت و هو مذکور شد لا ینفع الذین ظلموا معذرتهم
در اینجا و لا ینفع الظالمین معذرتهم در سوره مؤمن کوفیین هر دو را بیاء حطی و سائر قراء بتاء
قرشت خوانده اند مگر نافع که در سوره مؤمن با کوفیین موافقت کرده القرآن مذکور شد یاء اضافه و زوائد
هیچیک در این سوره نیست سورة لقمان الم مذکور شد و رحمة حمزه برفع خوانده بنابر اینکه هدی خبر
مبتدای محذوف و رحمة عطف بر آن باشد علی الاظهر و باقی قراء بنصب میخوانند بنابر اینکه هدی حال
باشد یعنی هادیا و رحمة عطف بر آن است لیضل در سوره ابراهیم گذشت و یتخذها غیر حمزه و حفص و کسائی
برفع آن خوانده اند بنابر استیناف یا عطف بر یشتری و ایشان بنصب آن میخوانند که عطف بر یضل در یضل
باشد یعنی و لیتخذها هزوا در سوره بقره گذشت فی اذنیه در سوره مائده گذشت و هو هر دو واو آن
هر دو مذکور شد یا بنی هر دو در سوره هود گذشت ان تک مثقال حبة در سوره انبیاء یا بنی گذشت
و لا تصعر ابن کثیر و ابن عامر و عاصم بقصر و تشدید عین خوانده اند که از تصعیر و باقی قراء بزیادتی الف بعد
صاد و تخفیف عین میخوانند که از مصاعره باشد و هر دو بمعنی روگردانیدن است از کسی بتکبر نعمة حفص و ابو عمرو
و نافع بفتح عین و ها و تای مضموم با جمله خوانده اند بدون تنوین که اسم مفرد مذکر باشد بنابر اینکه نعم جمع نعمت
که اضافه شده است بسوی ضمیری که راجع الی جلاله است و باقی قراء بسکون عین و تاء تانیث مفتوح
میخوانند منونه که مفرد باشد و ظاهره نیز این قرائت صفت است و در قرائت اول حال است قیل و هو مذکور شد
فلا یحزنک در سوره آل عمران گذشت و البحر ابو عمرو بنصب خوانده بنابر اینکه عطف بر ما فی الارض باشد که
اسم ان است و سائر قراء برفع میخوانند که عطف بر محل ان و اسم آن باشد چه آن در محل رفع است بنا
بر اینکه فاعل فعل مقدر باشد یعنی لو وقع و ثبت یا مبتداء است و جز آن خبره و اینجمله در محل حال است
فان ما تدعون در سوره حج گذشت و سیء در سوره بقره گذشت یاء اضافه و زوائد هیچیک در این سوره
نیست سورة السجدة و تسمی سجدة لقمان الم مذکور شد احسن کل شیء خلقه کوفیین و نافع بفتح لام
خوانده اند که فعل ماضی و فاعل و مفعول باشد و جمله در محل نصب یا جر است که صفت شیء یا کل شیء باشد
و باقی

و باقی قراء بسکون آن میخوانند که مصدر مضاف باشد و نصب آن بنابر اینست که بدل کل شیء باشد یعنی احسن خلق
کل شیء و خلق بمعنی آفرینش است و در کنز المعانی گفته که یا نصب آن بنابر مفعول مطلق است از احسن زیرا که
آن در معنی خلق است آئذا ضللنا فی الارض آئنا مذکور شد ما اخفی لهم حمزه بسکون یاء خوانده که فعل
مضارع معلوم مسند بسوی متکلم باشد و باقی قراء بفتح آن میخوانند که ماضی مجهول باشد و نائب فاعل ضمیر ما است
و هر دو از اخفاء است یعنی پنهان ساختن قیل و ائمة مذکور شد لما صبروا حمزه و کسائی بکسر لام خوانده اند
با تخفیف میم مصدریه یعنی لصبرهم جو روبت کلمة ربک الحسنی علی بنی اسرائیل بما صبروا و باقی قراء بفتح
لام و تشدید میم میخوانند که بمعنی حین باشد و بیضاوی با حمزه و کسائی و رش را نیز ذکر کرده یاء اضافه و زوائد هیچیک
در این سوره نیست سورة الاحزاب النبی مذکور شد بما تعملون در هر دو موضع ابو عمرو بیاء حطی و باقی قراء
بتاء قرشت خوانده اند اللائی در اینجا و در سوره مجادله و طلاق کوفیین و ابن عامر بهمزه مکسوره و یاء ساکن بعد از آن
خوانده اند چنانکه مذکور شد و بعضی گفته اند که سکون در اینجا عبارت از تلیین است و ورش همزه را تسهیل بین بین
کرده و آن را کالیاء خوانده و این قرائت از ابو عمرو و بزی نیز روایت شده و بنابر این مذهب یاء در وقف ساکن کرده اند
بهر آنکه اجتماع دو ساکن زیرا که اجتماع دو ساکن در وقف جائز است و قنبل و قالون بهمزه مکسوره بدون یاء خوانده اند
و در مجمع بعد از ذکر قرائت کوفیین و ابن عامر میگوید که نافع و یعقوب اللاء بهمزه و مد با اختلاس خوانده اند و اللائی
الکم یائی بعد از آن باشد و باقی قراء اللای بی همزه و مد خوانده اند در هر جا که باشد و بیضاوی میگوید که ابو عمرو و بزی
بیاء تنها خوانده بنابر اینکه اصلش اللاء بهمزه بوده و مخفف شده و از مجاز یاء مثل کرده روایت شده و از هر دو از یعقوب
بهمزه تنها نیز روایت و در کشاف میگوید که اللائی بیاء و همزه مکسور خوانده شده و اللای بیاء ساکن بعد از همزه
تظهرون در اینجا و یظهرون در هر دو موضع سوره مجادله عاصم بضم تاء و یاء و کسر هاء با زیادتی الف در میان ظاء و هاء
در هر دو لفظ خوانده که از مظاهره باشد و حمزه و کسائی و ابن عامر بزیادتی الف و فتح تاء و یاء و هاء مخفف میخوانند مگر
آنکه ابن عامر در هر دو سوره تشدید ظاء خوانده که از تظاهر باشد و تاء و یاء پیش از ظاء بظاء قلب شده و در آن ادغام شده
و حمزه و کسائی در سوره مجادله با او در تشدید موافقت کرده اند و در این سوره تخفیف آن میخوانند بنابر حذف یکی و باقی
قراء در هر دو سوره بفتح تاء و یاء و تشدید ظاء و هاء بدون الف بعد از ظاء خوانده اند بنابر اینکه تتظهرون و یتظهرون
باشد از تظهر و هر سه از ظهار که آن باشد یعنی زن را گفتن که تو بر من چون پشت مادر منی و این طلاق است که قبل
از ورود شرع در زمان جاهلیت بوده است در کشاف میگوید که ظهار در زن در اهل جاهلیت طلاق بود و بنا
ایشان بر این بود که از زن که از او ظهار که بعضا دوری مینمودند چنانکه از زنی که او را طلاق کرده بعضا دوری [illegible]

پس قول ایشان گرفته‌اند از آن زن ظاهر که بعد از دوری نمودن جهت ظهار دارد و تظهرون نحو تعززا و تحرّز و کناره نمود
مظاهره نمود بعد از آن معاذره که در هر دو تفعل و ظهار نمود خواسته است بگوید تو بر من حرامی چون شکم مادرم پس به پشت از
شکم کنایت کرده‌اند تا انکه تکلم از ذکر آن باز دارد و بلکه بگریز دیگری است دل نشود و کنایه کنند از شکم به پشت را از آن
خوار دانسته جهت انکه پشت عمود شکم است و وجه دیگر انکه مجامعت با زن در حالیکه پشتش بجانب آسمان
باشد در نزد ایشان حرام و ممنوع بود و اهل مدینه میگفتند اگر چون با زن مجامعت شود و رویش بجانب زمین
باشد و فرزندی که از او بوجود آید احول باشد پس جهت قصد طلاق گوینده از ایشان بسوی تغلیظ و تحت
که شنیدن امر در باب تحریم زنش را برای او وا ایشت تشبیه کرد بعلت آنکه بعین قباحت نکرد تا انکه
را ایشت مادر خود قرار داد پس در این باب چیزی را ادا نکند است و در مجمع از ابو علی نقل کرده که قرائت عاصم را
بظهار تقویت داده فهو النبي والنبیین مذکور شد بما تعملون گذشت الظنونا والرسولا والسبیلا
حمزه و ابو عمرو در حال وصل و وقف بحذف الف خوانده‌اند و نافع و ابن عامر و شعبه در هر دو حال باثبات الف
خوانده‌اند و ابن کثیر و کسائی و حفص در وقف باثبات الف و در وصل بحذف الف میخوانند و در مجمع بلا ترجمه دو وجه
را نیز ذکر کرده و وجه هر یک در باب وقف و رسم الخط قرآن مذکور شد و ذلک لواذا در کشاف میگوید که از ابو عمرو
اشمام زای نیز روایت شده لا مقام لکم در سوره مریم گذشت النبی مذکور شد بیوتنا در سوره مریم گذشت
~~النبی مذکور شد بیوتنا در سوره... گذشت~~ لأتوها کوفیین و ابن عامر و ابو عمرو بمد همزه خوانده‌اند از ایتاء
و نافع و ابن کثیر بقصر میخوانند که از اتیان باشد بآتیناکم در سوره بقره گذشت و در کنز المعانی از اول جهت
ذکر کرده لمبار را داشتند یحسبون در سوره بقره گذشت اسوة در انسوره در دو موضع از سوره ممتحنه عاصم بضم همزه و باقی
قراء بکسر خوانده‌اند و هر دو بمعنی پیشوا است رعب المؤمنون مذکور شد الرعب در سوره بقره گذشت
النبی هر دو مذکور شد مبینة در سوره نساء گذشت یضعف لها العذاب ابو عمرو و یا حفظ و یعقوب از ابن دو تای
عین مفتوحه بنای مفعول و رفع با العذاب خوانده که نایب فاعل باشد و نافع و کوفیین بزیادت الف بعد از ضاد
و تخفیف عین خوانده‌اند و ابن کثیر و ابن عامر بنون کلمه و کسر عین مشدده بنای فاعل و نصب خوانده‌اند که
مفعول باشد و اول و آخر از تضعیف است و دوم از مضاعفه و در سوره بقره گذشت و تعمل صالحا نوتها
حمزه و کسائی هر دو را بیا حفظ خوانده‌اند بنابر اینکه فاعل اول ضمیر من باشد باعتبار لفظ و فاعل دوم ضمیر جلاله
و سایر قراء اول را بتا قرائت و دوم را بنون کلمه میخوانند و فاعل اول ضمیر من باشد باعتبار معنی النبی مذکور شد
وقرن نافع و عاصم بفتح قاف خوانده‌اند که از قرّ یقرّ بفتح قاف باشد و اصلش اقررن بر وزن اعلمن بوده و حرکت
راء اول بسوی قاف نقل شده و همزه بجهت استغنا از آن و راء اول بجهت التقاء ساکنین افتاده‌اند یا از قار یقار
است و صاحب کنز المعانی این وجه را نیز ذکر کرده و در کشاف از ابو الفتح همدانی در کتاب تبیان نقل است

و باقی

از قار یقار است و صاحب کنز المعانی این وجه را نیز ذکر کرده و در کشاف از ابو الفتح همدانی و باقی قراء بکسر قاف
میخوانند که از قرّ یقرّ بکسر قاف باشد و در کنز المعانی گفته که این لغت مشهور است و وجه کسر چون اول است
و فتح یفتح است و اول و دوم از وقر و وقار است بمعنی آرام گرفتن و دوم از قرار است بمعنی جمع شدن و پهلوی
از وقارات بعض آمیدن و در مجمع با نظر نافع و عاصم الخیرة را از حفص از عاصم نیز ذکر کرده فی بیوتکن هر دو در سوره
بقره گذشت ولا تبرجن مذکور شد ان یکون لهم الخیرة ابن ذکوان و کوفیین بیاء حفظ خوانده‌اند و باقی قراء بتاء
فوقانی میخوانند النبی مذکور شد و خاتم عاصم بفتح تا خوانده که اسم باشد از برای آلة یا آن خاتم و باقی بکسر
آن جریر و بعضی گفته‌اند که فعل ماضی از ختم است و فاعل آن ضمیر رسول و ما بعد آن منصوب است بر معمول
باشد چنانکه در غیر این قدیر مجرور است باضافه و باقی قراء بکسر تاء میخوانند که اسم فاعل باشد از ختم یعنی آخر
رسالت النبیین والنبی مذکور شد تمسوهن در سوره بقره گذشت النبی والنبی والنبی هر سه مذکور شد
ترجی در سوره توبه گذشت لا یحل لک النساء غیر ابو عمرو بیاء حفظ و ابو عمرو بتاء فوقانی خوانده‌اند و لا
ان تبدل مذکور شد بیوت گذشت النبی در هر چهار موضع مذکور شد الی ... لا گذشت سادتنا ابن عامر
بزیادت الف بعد از دال و کسر تاء خوانده و باقی قراء بدون الف و فتح تا میخوانند و دوم جمع سید است یعنی بزرگ
و اول جمع الجمع است و بواسطه جمع کسر بالف و تاء در حال نصب مکسور شد هم این لفظ مفعول اطعنا
است السبیلا گذشت کبیرا عاصم بباء الجد خوانده یعنی بزرگ و سایر قراء بثاء مثلثه میخوانند یعنی بسیار یا بلا
در وائد هیچیک در انسوره نیست سورة سبا صراط در باب حرف مذکور شد و هو در هر دو موضع مذکور شد
عالم الغیب حمزه و کسائی بعد از عین لام مشدد مفتوح و الف بعد از آن خوانده‌اند بر بنای مبالغه یعنی بسیار دانا و از ایشان نافع
و باقی قراء بعد از عین بزیادت الف و لام مخفف مکسور میخوانند که اسم فاعل باشد یعنی دانا و از ایشان نافع
و ابن عامر برفع میم خوانده‌اند که مبتدا باشد و لا یعزب خبر یا خبر مبتدای محذوف است یعنی هو و سایر بجر
میخوانند که تابع جلاله یا ربی باشد پس در این لفظ سه قرائت است ملام بجر از برای حمزه و کسائی و عالم بجر از
برای عاصم و ابو عمرو و ابن کثیر و عالم برفع از برای نافع و ابن عامر لا یعزب در سوره یونس گذشت معجزین
در سوره حج گذشت عذاب من رجز الیم در انسوره و در سوره جاثیه ابن کثیر و حفص برفع میم الیم خوانده‌اند از صفت
عذاب باشد و باقی قراء بجر آن میخوانند که صفت رجز باشد و اول اولی است و در مجمع بجای حفص ابو جعفر گفته
ان نشأ نخسف او نسقط حمزه و کسائی هر سه را بیاء حفظ خوانده‌اند که فاعل ضمیر جلاله باشد و باقی قراء بنون
کلمه میخوانند کسفا در سوره بنی اسرائیل گذشت و لسلیمن الریح شعبه برفع الریح خوانده بنابر انکه مبتدا باشد و

قراء

و لسلیمان خبر و باقی قراء بنصب آن میخوانند بتقدیر و سخرنا اهل بریقه و النا له الحدید مساکنه ابن ذکوان
بسکون همزه خوانده و نافع و ابو عمرو و حمزه را بالف بدل کرده‌اند و باقی قراء بفتح آن میخوانند و هر سه بمعنی عصا است
و قرائت اخیر اول اقیس است زیرا که همزه متحرک بحرف مد بدل نمیشود مگر از روی سماع و قیاس در تخفیف آن بین بین است
و قرائت ابن ذکوان بنا بر لغتی است که ... بالف میگوید و بعد از آن الف بهمزه ساکن بدل شده چنانکه در عالم و خاتم
حرکت اعراب است بجهت تخفیف همزه گفته‌اند و در مغنی میگوید اگر توجیه قرائت ابن ذکوان که منساة بهمزه ساکن خوانده از اینرا اصل
همزه مفتوح بوده و این مضاعف است از منساه چون از آن اجتماع اند بعد از آن همزه بالف بدل شده و الف بهمزه ساکن
چنانکه مذکور شد
بجهت ادای سکون را حرکه جهت وقف کنند آن این بین که ماند و در مجمع نافع و ابو عمرو و ابن ظلیم از سعید بن ذکر کرده و حکم
حمزه را ابن عامر نسب داده است در سوره نمل گذشت فی مسکنهم حفص و حمزه بسکون سین و حذف الف خوانده
اند که مفرد باشد و باقی قراء بفتح سین و زیادت الف میخوانند که جمع باشد و هر یک بکاف میخوانند مگر حفص و حمزه که بفتح آن
خوانده‌اند بنابر اینکه اسم مکان باشد یا مصدر چنانکه در قرائت کسائی نیز چنین است مگر انکه در اول موافق قیاس است
مخالفت و در آخر مخالف قیاس ولیکن با استعمال عرب نزد ... اگر مصدر باشد مضاف محذوف است یعنی مواضع سکنا هم و آن
زمین در نزد ایشان اکل خمط ابو عمرو بدون تنوین خوانده بنابر اضافه و باقی قراء با تنوین میخوانند و در قرائت ابو عمرو
اظهر است چرا اکل بمعنی میوه است و خمط درخت اراک و از ابو عبیده مروی است که هر درخت پر خار دار باشد و در
کشف است که هر گیاهی که مزه از تلخی او گرفته باشد بجهت تلخی خوردنش ممکن نباشد پس از باب اضافه عام است بسوی خاص
ذو اتی ... و در کشاف میگوید که وجه قرائت با تنوین خوانده آنست که اصل ... اکل خمط بوده پس مضاف حذف شده
و مضاف الیه بجای آن نشسته یا اکل بخمط وصف شده گویا گفته شده است که ذات اکل بشع یعنی ناخوش و بر وزن
دکلو کردن که اضافه کرده و ابو عمرو ترجیح داده است از برای انکه اکل خمط در معنی بریر است گویا گفته شده است که ذوات بریر
و بریر بفتح و کسر را میوه درخت اراک باشد و حکمت که خمط در قرائت غیر ابو عمرو بدل اکل باشد و اکل در سوره بقره
گذشت و هل نجازی الا الکفور حفص و حمزه و کسائی بنون کلمه و کسر زای بر بنای مفعول معلوم خوانده‌اند با
نصب را بنابر مفعولیت و باقی قراء بیاء حفظ و فتح زای بر بنای مجهول میخوانند با رفع الکفور که نایب فاعل باشد و ابو
عمرو و ابن کثیر و هشام بعد و تشدید عین خوانده‌اند که از تبعید باشد و سایر قراء بعد از باء بزیادت الف و تخفیف
عین میخوانند که از مباعده باشد و دوم اولی است زیرا که تبعید دور کردن و مباعده از لوازم همدیگر دور شدن باشد یا هم دو
یکمعنی است صدق علیهم ابلیس ظنه کوفیین بتشدید دال خوانده‌اند که از تصدیق باشد یعنی راست کرد اینکه ابلیس و باقی
قراء بتخفیف آن میخوانند که از صدق بکسر صاد باشد و آن نیز بمعنی راست داشته است و وعده دروغ است و ابلیس گفته
بوده است که لأغوینهم و لأضلنهم و الفته است که ظنه در قرائت تخفیف منصوبیت بنزع خافض یعنی فی ظنه یا مفعول مطلق است یعنی یظن ظنه و در تخفیف
است و قل ادعوا مذکور شد لمن اذن له ابو عمرو و حمزه و کسائی بضم همزه بر بنای مفعول خوانده‌اند و نایب فاعل ظرف است و باقی

قراء

قراء بفتح آن بر بنای فاعل میخوانند و فاعل ضمیر جلاله است و صاحب کنز المعانی در قرائت و بیان این حرف استثناء نظر کرده
است و در مجمع بالا لمن اذن له را نیز ذکر کرده فزع عن قلوبهم ابن عامر بفتح فاء و زای خوانده بر بنای فاعل و آن
ضمیر جلاله است و باقی قراء بضم فاء و کسر زای بر بنای مفعول میخوانند و نایب فاعل ظرف است و تفزیع ترس از دل
بر بردن باشد و هو هر دو و القرآن مذکور شد فی الغرفة حمزه بضم و سکون را خوانده که مفرد باشد و باقی قراء
بضم راء و زیادت الف بعد از فاء میخوانند که جمع باشد و غرف بالا خانه را گویند معجزین گذشت فهو و هو مذکور شد ثم
ربی در سوره انعام گذشت فهو و هو مذکور شد الغیوب در سوره مائده گذشت التناوش ابو عمرو و حمزه و کسائی
و شعبه بهمزه مضمومه خوانده‌اند و باقی قراء بواو و بدون همزه میخوانند و اول تفاعل است از نأش یعنی تاخیر کردن در کار
و دوم از نوش است بمعنی گرفتن و دوم اولی است نظر بحدیث حضرت صادق علیه السلام که در تفسیر علی بن ابراهیم
مذکور است مگر اکثر قرائت اول نیز از نوش باشد و واو بجهت ضم بهمزه بدل باشد چنانکه صاحب مجمع و کنز المعانی جهل
داده‌اند و در کشاف میگوید که تناول و تناوش برادر و نظیر یکدیگرند مگر انکه تناوش تناول آسانیست چیزی را از نزدیک
باشد تا انکه میگوید که تناوش خواننده شده است و وجه آن اینست که واو مضموم بهمزه بدل شده است چنانکه در اجوه
و ادور بهمزه شده و از ابو عمرو منقول است که تناؤش بهمزه تناول دور از گرفتن از دور است و در مجمع شعر اجوه
باقی قراء دانسته رحم از اهل کوفه عامر اعراج که حیل مذکور شد یاء اضافه در انسوره سه یاء است از دو نوع
یاء نعالی در انسوره دو یاء است سورة الفاطر و تسمی سورة الملائکة و هو مذکور شد غیر الله حمزه و کسائی
بجر راء و باقی قراء برفع آن میخوانند و غیر صفت خالق است و جر و رفع آن بجهت حمل بر لفظ و محل است و ترجع الامور
در سوره بقره گذشت فرآه مذکور شد الریح در سوره بقره گذشت میت در سوره آل عمران گذشت والذین تدعون
در مجمع میگوید اقتیر از کسائی بیاء حفظ خوانده و سایر قراء بتاء فوقانی میخوانند و سلهم مذکور شد یدخلونها در
سوره نساء گذشت و لؤلؤا در سوره حج گذشت نجزی کل کفور ابو عمرو بیاء حفظ مضموم و فتح زای بر بنای مجهول خوانده
با رفع کل که نایب فاعل باشد و باقی قراء بنون کلمه مفتوح و کسر زای بر بنای فاعل میخوانند با نصب کل که مفعول باشد
او لم نعمرکم مذکور شد علی بینة ابو عمرو و ابن کثیر و حمزه و حفص بی الف خوانده‌اند که مفرد باشد و باقی قراء بعد از نون بزیادت
الف میخوانند که جمع باشد و بینه معجز گواه باشد بر دعوی خویش است و مکر السیئ حمزه بسکون همزه خوانده و سایر
قراء بکسر آن میخوانند و دوم اولی است بلکه قرائت حمزه بجهت عربیت بسیار ضعیف است و زجاج میگوید که ساکن کردن
این همزه در نزد دبصرین غلط است و جایز نیست مگر در شعر در حال اضطرار و در کنز المعانی علت سکون آن از ابو علی
حکایت کرده خصوص انکه حرکه جمع شده است بنابر لغتی است که وصل را بر وقف حمل میکنند و گفته است که ابو علی
برای اسکان دلائل بسیار ذکر کرده و گفته است که هر گاه آنچه ما ذکر کردیم شایع باشد گوینده را نمیرسد که بگوید که این غلط است
و در کشاف میگوید که حمزه و مکر السیئ بسکون همزه خوانده و این بجهت آنست که حرکات را با یاء و همزه ثقیل شمرده و شاید که اختلاس

خوانده

که باشد لین بسکون کاف شده است یا وقف کنهم دفقکی سبکه بعد از آنکه ابتدا الکم نماید یعنی ولا الحقی باجزم
در این سوره نیست یاء آنه در این سوره یکیاء است سورهٔ یس علی صراط وهذا صراط فاستبقوا الصراط
در باب حرف مذکور شد لین والقرآن مذکور شد تنزیل ابن عامر وحمزه وکسائی وحفص بنصب لام خوانده
اند بنا بر اینکه مفعول مطلق باشد یعنی نزل تنزیل العزیز بجهة ذلک انک لمن المرسلین بر این یا بنا بر
اختصاص وباقی قراء برفع لام میخوانند بنا بر اینکه خبر مبتدای محذوف یا مبتدای محذوف الخبر باشد یعنی هذا
تنزیل العزیز یا تنزیل العزیز هذا فهی مذکور شد سدا در هر دو موضع در سورهٔ کهف گذشت فعززنا
شعبه بتخفیف زای اول خوانده که از عزت بمعنی غالب شدن باشد وباقی قراء بتشدید زای میخوانند که از تعزیز
باشد بمعنی تقویت وقوت داده و در هر دو مفعول محذوف است یعنی که هر دو فرستاده را [illegible] ذکرتم وقیل مذکور شد
وان کل لما در سورهٔ هود گذشت المیتة در سورهٔ آل عمران گذشت العیون در سورهٔ بقره گذشت ومن ثمره
در سورهٔ انعام گذشت وما عملته حمزه وشعبه وکسائی بحذف ها ضمیر خوانده اند بنا بر اینکه ما مصدریه
باشد یا نافیه یا موصوله وعائد محذوف است وباقی قراء باثبات ها ضمیر میخوانند که ما نافیه یا موصوله باشد والقمر
قدرناه نافع وابن کثیر وابوعمرو وروح برفع را خوانده اند که خبر مبتدا [illegible] باشد وهذا قدرناه وباقی قراء بنصب
که منصوب باشد بفعل محذوف یعنی که قدرناه که تفسیر وبیان میکند یعنی وقدرنا القمر [illegible] منقول است
عرب بالکثرت است ورفع اجود است ذریتهم در سورهٔ اعراف گذشت قبل در هر دو موضع مذکور شد یخصمون
نافع وابن کثیر وابوعمرو وهشام بفتح خا وتشدید صاد [illegible] از اختصام [illegible] باشد
وقالون فتح خا را اختفا [illegible] وسائر قراء غیر از حمزه بجای فتح خا بکسر خا میخوانند وحمزه بسکون خا وتخفیف
خوانده [illegible] باشد یعنی غالب [illegible] در خصومت پس در اینجا چهار قرائت است یخصمون بسکون خا
وتخفیف صاد از برای حمزه ویخصمون بکسر خا وتشدید صاد از برای عاصم وکسائی وابن ذکوان ویخصمون
با [illegible] صاد از برای ابن کثیر وورش وهشام ویخصمون با اخفاء فتح خا از برای ابوعمرو وقالون ووجه دیگر
در لا یهدی در سورهٔ یونس گذشت [illegible] عاصم میگوید که علی [illegible] شعبه بکسر خا [illegible]
که اند ولیکن ضعیف است ووجه [illegible] میگوید [illegible] شعبه [illegible] روایت [illegible] نافع فتح [illegible]
خا روایت کرده [illegible] ابن کثیر وورش [illegible] ابوعمرو وقالون را [illegible]
دو قرائت [illegible] یخصمون بسکون خا وتشدید صاد [illegible] گذشت [illegible] مذکور شد شغل
فکهون [illegible] ابن عامر بضم [illegible] خوانده اند وباقی قراء بسکون [illegible] میخوانند [illegible] ظلال حمزه وکسائی
بضم ظا وقصر لام خوانده اند وباقی قراء بکسر ظا والف بعد از لام ادا میخوانند که جمع ظل باشد [illegible]
[illegible] جبلا نافع وعاصم بکسر جیم وبا وتشدید لام

وابن

وابن عامر وابوعمرو بضم جیم وسکون با وباقی قراء بضم جیم وبا با تخفیف لام میخوانند وهمه بمعنی خلق
وگروه باشد وممکن است که غیر اول جمع جبیل بمعنی خلق باشد مکانتهم در سورهٔ انعام گذشت ننکسه عاصم
وحمزه بضم نون اول وفتح دویم وکسر کاف مشدد خوانده اند که از تنکیس باشد وباقی قراء
بفتح نون اول وسکون دویم وضم کاف مخفف میخوانند که از نکس باشد وهر دو بمعنی سرنگون
کردن است ودر مجمع میگوید که اول ابلغ ودویم اشهر است تعقلون در سورهٔ انعام گذشت فی آن مذکور شد لینذر
اینجا ودر سورهٔ احقاف ابن کثیر وکوفیین وابوعمرو بیاء [illegible] خوانده اند که فاعل ضمیر قرآن باشد لیکن در سورهٔ احقاف
لا بزی خلافت وباقی قراء بتاء فوقیت میخوانند بنا بر خطاب [illegible] در سورهٔ احقاف تا در قرائت اهل حجاز
وابن عامر از سبعه وباقی [illegible] فلا یحزنک در سورهٔ آل عمران گذشت وهی وهو هر دو مذکور
کن فیکون در سورهٔ بقره گذشت یاء اضافه در این سوره سه یاء است [illegible] یاء زوائد در این سوره یکیاء است زجاجم
سورهٔ الصافات صراط والصراط در باب حرف مذکور شد والصافات صفا فالزاجرات زجرا فالتالیات
در این سوره والذاریات ذروا در سورهٔ ذاریات حمزه بادغام تا در صاد وزای وذال خوانده بجهت قرب مخرج روم ع
بدون روم واشاره بخلاف ابوعمرو که چون ادغام کند اشاره میکند وصاحب مجمع وبیضاوی از هر دو ادغام کند
روم واشاره میکند قول [illegible] بدون تفاوت [illegible] مجمع میگوید [illegible] عباس [illegible] ادغام نمیکند وحمل بخلاف [illegible]
فالملقیات ذکرا در سورهٔ مرسلات فالمغیرات صبحا را در سورهٔ عادیات بادغام تا در ذال وصاد خوانده وباقی دکوام
قراء در هر سه حروف باظهار میخوانند بجهت اختلاف مخارج ودر مجمع ادغام والعادیات ضبحا فالمغیرات صبحا وفالملقیات
فالسابحات سبحا فالسابقات سبقا را ابوعمرو نیز نسبت داده بزینة الکواکب حمزه وحفص بتنوین زینة
وجر کواکب خوانده اند بنا بر اینکه بدل از زینت باشد وشعبه بتنوین زینت ونصب کواکب خوانده بنا بر اینکه مفعول
زینت یا بدل از محل زینت باشد وباقی قراء بدون تنوین زینت وجر کواکب میخوانند بنا بر اضافه وزینت آرایش است
[illegible] چیزی را که آرایش کنند چون لباس وزیور وغیر آن واحتمال هر دو دارد [illegible] معنی این میشود که با رایش داده
ستارگان چه ستارگان آسمان را آرایش [illegible] وضوء آنها را آرایش داده ومیگوید [illegible] وبنا بر دویم اضافه بجهة بیان
زینت است [illegible] ستارگان وغیر آن میباشد [illegible] ستارگان [illegible] روشنی واشکال
مختلفه ومطالع ومحل [illegible] وهمین معنی در صورت [illegible] کواکب از زینت مقصود است لا یسمعون حمزه و
حفص بتشدید سین مفتوح ومیم خوانده اند که اصل یتسمعون بوده از تسمع یعنی گوش [illegible] چیزی دادن
وباقی قراء بسکون سین مخفف میخوانند که از سمع باشد بمعنی شنیدن [illegible] گوش داد

ودر کشاف میگوید که از ابن عباس مرویست که ایشان گوش میدهند ومیشنوند وذکر ایشان
تخفیف [illegible] وغالب میشود بل عجبت حمزه وکسائی بضم تا میخوانند بنا بر تکلم
پس عجب از برای مجرد معنی [illegible] است یا بنا بر تخیل عجب [illegible] ودر کشاف
میگوید که شریح بفتح تا میخواند ومیگفت که خدا از چیزی تعجب نمیکند وجز این نیست که تعجب میکند [illegible]
نمیداند پس ابراهیم نخعی گفت که شریح از علم خوش میآمد وحال آنکه عبدالله اعلم بود [illegible] است که
مراد عبدالله بن مسعود است وعبدالله بضم تا میخواند [illegible] است که
[illegible] تعجب کرده وباقی قراء بفتح تا میخوانند که خطاب بمحمد باشد ائذا امتنا وکنا ترابا و
عظاما ائنا مذکور شد ومتنا در سورهٔ آل عمران گذشت او آباؤنا در این سوره ودر سورهٔ واقعه
ابن عامر وقالون بسکون واو خوانده اند که او حرف عطف باشد وباقی قراء بفتح واو میخوانند که همزه حرف
استفهام باشد وواو حرف عطف وبیضاوی در سورهٔ واقعه نافع وابن عامر را ذکر کرده نعم در سورهٔ اعراف
گذشت لا تناصرون وقیل مذکور شد المخلصین در سورهٔ یوسف گذشت ینزفون در این سوره ودر سورهٔ
واقعه حمزه وکسائی بزای فاعل خوانده اند که از انزاف باشد یعنی مست شدن وسائر قراء بفتح
زای بنای مفعول میخوانند که از انزاف بمعنی مست [illegible] باشد وممکن است که از نزف باشد بمعنی [illegible] عقل
ورفتن آن [illegible] میگویند آب از چاه [illegible] کشیدن [illegible] گرفته
شده وممکن است که اول نیز از این باشد زیرا که انزاف بمعنی تمام شدن شراب نیز میباشد [illegible] عاصم
که در سورهٔ واقعه با حمزه وکسائی موافق است ائذا امتنا وکنا ترابا وعظاما مذکور شد
ومتنا گذشت مطلعون فاطلع قراء اتفاق دارند بتشدید طا وفتح آن وکسر لام در اول با فتح نون و
وسقوط همزه وفتح لام در ثانی که فعل ماضی باشد از اطلاع بر وزن افتعال [illegible] ضمیر قائل است و
بیضاوی میگوید که ابوعمرو مطلعون فاطلع بتخفیف طا وکسر نون وضم الف مرویست بنا بر اینکه
مطلع ساختن ایشان را سبب اطلاع خویش قرار داده [illegible] منع میکند استبعاد
وانفراد [illegible] خطاب که بنا بر وضع ضمیر متصل بجای منفصل چون قول الشاعر هم
الفاعلون الخیر والآمرونه [illegible] فاعل [illegible] مضارع [illegible] ودر کلام [illegible] است که
[illegible] در کشاف است [illegible] المخلصین گذشت [illegible] حمزه بضم یا خوانده که از
ازکاف باشد یعنی [illegible] وباقی قراء بفتح [illegible] میخوانند که از

باشد

باشد یعنی شتابیدن وممکن است که قرائت حمزه نیز بمعنی [illegible] باشد وبیضاوی گمان کرده که حمزه بضم یا وفتح
زای خوانده یا بنی در سورهٔ هود گذشت ماذا تری حمزه وکسائی بضم تا وکسر را ویاء ساکن
خوانده اند که از اراءه باشد وباقی قراء بفتح تا وراء والف میخوانند که از رای بمعنی اعتقاد باشد [illegible]
در سورهٔ یوسف گذشت [illegible] مذکور شد وان الیاس ابن ذکوان بخلاف عنه بحذف همزهٔ الیاس
خوانده در درج وابتدا لیکن با کسر در ابتدا بنا بر اینکه اسم یاس باشد که الف ولام تعریف
بر آن داخل شده [illegible] وسائر قراء باثبات همزه مکسور میخوانند مطلقا بنا بر اینکه همزه قطع [illegible]
وآن اولی واظهر است الله ربکم ورب [illegible] غیر حمزه وکسائی وحفص برفع هر سه اسم خوانده اند بنا بر اینکه اول مبتدا
ودویم خبر وسیم عطف بر خبر باشد وایشان بنصب هر سه میخوانند که بدل یا عطف بیان احسن الخالقین باشد و
[illegible] صفت باشد المخلصین گذشت سلام علی آل یاسین ابن کثیر وکوفیین وابوعمرو بهمزهٔ مقصور مکسور
وسکون لام خوانده بنا بر اینکه آل یاسین لغتی باشد در الیاس ودر کشاف میگوید که شاید زیادتی یا ونون [illegible] لغت
سریانی [illegible] باشد وباقی قراء بفتح همزهٔ ممدوده وکسر لام میخوانند بنا بر اینکه آل اضافه بسوی یاسین شده باشد
ودر کشاف میگوید که [illegible] آل یاسین خوانده بنا بر اینکه یاسین نام پدر الیاس است وآل بسوی
آن اضافه شده است ودر کشاف [illegible] ودر کنز العرفان میگوید که مراد الیاس است وآل محمد [illegible]
مشهور [illegible] است وآل آنحضرت علیست وفاطمه وحسن وحسین وباقی ائمه تغلیبا داخلند صلوات الله وسلامه علیهم
دائم [illegible] در مقام شرافت [illegible] خدای تعالی [illegible] سلام [illegible]
از ایشان قبول میکنند [illegible] بیضاوی [illegible] با نظم سایر قصصها مناسبت [illegible] با ما بعد آن
وقول امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] وصلی علینا [illegible] قرائت است وآل
یاسین [illegible] نافع وابن عامر از سبعه ویعقوب از عشره [illegible]
[illegible] مذکور شد اصطفی در مجمع میگوید که ابوجعفر ونافع بروایت اسماعیل وورش از طریق اصبهانی
لکاذبون اصطفی البنات بوصل خوانده اند وابتدای ایشان اصطفی بکسر همزه است وباقی قراء اصطفی
بفتح همزه میخوانند [illegible] ورش از طریق بخاری ودر کشاف این قرائت را با بوجعفر وحمزه [illegible] واعمش نسبت
داده وبیضاوی در تفسیر کسر همزه را از نافع [illegible] تذکرون در سورهٔ انعام گذشت المخلصین [illegible] گذشت
یاء اضافه در این سوره سه یاء است [illegible] یاء زوائد در این سوره یکیاء است سورهٔ ص الصراط در باب حرف

مذکور شد ص والقرآن مذکور شد و اصحاب لیکة در سورهٔ شعرا مذکور شد فواق حمزه و کسائی بضم فا خوانده اند
قراء بفتح آن خوانده اند و هر دو بمعنی زمان ما بین دو بار شیر دوشیدن شتر است در یکساعت و گفته اند
زمانیست چنانکه در حدیث وارد شده است از دیدن بیمار قدر فواق ناقه است و بعضی باز گشتن و بهوش
باز آمدن و مهلت دادن و باز آمدن شیر در پستان بعد از دوشیدن نیز میباشد و با اول مضموم بمعنی
دادن و نفس زدن در هنگام جان دادن نیز آمده و بعضی [illegible] بمعنی مهلت و انتظار [illegible]
[illegible] در مجمع میگوید که ابو جعفر و اعشی و برجمی بتاء قرشت و بتخفیف دال خوانده اند و باقی
قراء بیاء حطی و تشدید دال میخوانند بالسوق در سورهٔ نمل گذشت عذاب ارکض مذکور شد واذکر عبادنا
ابراهیم ابن کثیر بفتح عین و سکون باء موحده بی الف بعد از آن خوانده اند که مفرد باشد و ابراهیم عطف بیان آن
و اسحق عطف است بر عبدنا و باقی قراء بکسر عین و فتح باء و الف بعد از آن میخوانند که جمع باشد پس اسحق عطف
بر ابراهیم و هر دو با یعقوب عطف بیان عبادنا اند و دوم [illegible] بخالصة ذکری الدار نافع و هشام [illegible]
خالصة بسوی ذکری خوانده اند و باقی قراء بتنوین آن میخوانند که ذکری [illegible] بدل یا عطف بیان آن باشد
والیسع در سورهٔ انعام گذشت ما توعدون در این سوره و در سورهٔ ق ابن کثیر بیاء حطی خوانده
قراء بتاء قرشت میخوانند [illegible] ابو عمرو [illegible] با ابن کثیر موافق است غساق در اینسوره
و در سورهٔ نبأ و غساقا حمزه و کسائی و حفص بتشدید سین و باقی قراء بتخفیف آن خوانده اند
یعنی خون و ریم است که از تن دوزخی بیرون آید [illegible] و آخر من شکله ازواج ابو عمرو بضم
همزه مقصوره خوانده بنا بر اینکه جمع اخری باشد که مونث آخر است یعنی دیگر [illegible] و باقی قراء بفتح
ممدوده میخوانند که مفرد باشد یعنی و عذاب آخر [illegible] اتخذناهم ابو عمرو
و حمزه و کسائی بوصل همزه مکسوره خوانده اند [illegible] بنا بر اینکه صفت رجالا باشد
[illegible] مشرکان در این اتخاذ [illegible] و باقی قراء بهمزهٔ قطع مفتوح میخوانند بنا بر اینکه
انکاری باشد [illegible] ایشان [illegible] انکار میکنند [illegible]
که اول [illegible] استفهام باشد [illegible] در کشاف [illegible]
اول اولی باشد [illegible] در سورهٔ مؤمنین گذشت المخلصین در سورهٔ یوسف گذشت فالحق حمزه
عاصم برفع خوانده اند که مبتدا و یا خبر باشد یعنی فالحق منی یا فانا الحق و باقی قراء بنصب آن میخوانند
که مفعول باشد یعنی فاسمعوا الحق [illegible] از عاصم هبیره [illegible]

در اینسوره

در اینسوره بیست سورة الزمر فی بطون امهاتکم در سورهٔ نحل گذشت یرضه لکم مذکور شد
لیضل عن سبیله در سورهٔ ابراهیم گذشت امن هو قانت نافع و ابن کثیر و حمزه بتخفیف میم خوانده
اند بنا بر اینکه همزه برای استفهام باشد و حرف [illegible] یعنی [illegible] یا از برای ندا [illegible]
ای و منادی [illegible] که موصوف بصفت قنوت باشد و باقی قراء بتشدید آن میخوانند
که ام [illegible] داخل شده [illegible] است [illegible] یا کیست [illegible] اوقات
باشد [illegible] سلما ابو عمرو و ابن کثیر بی یاد فی الف بعد
سین و کسر لام خوانده اند که اسم فاعل باشد یعنی خالص و مسلم از شرک و غلو و باقی قراء بحذف
الف و فتح لام میخوانند که مصدر باشد یعنی صاحب سلامتی و نجات از شرک بکاف عبده حمزه
و کسائی بکسر عین و فتح باء بالتی بعد از آن خوانده اند که جمع باشد و سائر قراء بفتح عین و سکون
باء بی الف میخوانند که مفرد باشد کاشفات ضره و ممسکات رحمته ابو عمرو بتنوین تا هر دو و نصب
راء و تاء ضره و رحمته خوانده اند بنا بر مفعولیت و اعمال اسم فاعل و باقی قراء بی تنوین و جر راء
و تاء میخوانند بنا بر اضافه مکانتکم در سورهٔ یونس گذشت التی قضی علیها الموت حمزه و کسائی بضم
قاف و کسر ضاد و یاء مفتوح بنای مفعول خوانده اند با رفع الموت که نائب فاعل باشد و باقی قراء بفتح
قاف و ضاد و الف بنای فاعل میخوانند با نصب الموت که مفعول باشد و فاعل ضمیر جلاله است و ابو علی
[illegible] لا تقنطوا در سورهٔ حجر گذشت بمفازتهم
حمزه و کسائی و شعبه [illegible] بی الف خوانده اند که جمع باشد و باقی قراء بی الف میخوانند
که مفرد باشد و مفازه بمعنی [illegible] باشد و هو [illegible]
عن نافع و ابن عامر بتشدید نون و [illegible] خوانده اند بنا بر ادغام نون اعراب در نون وقایه و ابن عامر
با نون دو نون خوانده [illegible] و ابن عامر [illegible] و هو [illegible]
مذکور شد فتحت در هر دو موضع و در سورهٔ نبأ کوفیین بتخفیف تا و باقی قراء بتشدید آن خوانده اند و وجه آن گذشت
در مجمع در سورهٔ نازعات [illegible] قبل [illegible] مذکور شد و گذشت یا ء [illegible]
در اینسوره [illegible] در اینسوره [illegible]
المؤمن حم مذکور شد کلمت ربک در سورهٔ انعام گذشت و بینات در سورهٔ بقره گذشت والذین یدعون نافع
بتاء قرشت خوانده اند که خطاب بمشرکان باشد و باقی قراء بیاء حطی میخوانند که اخبار از ایشان باشد

باء حطی مضموم و فتح شین بر بنای مفعول میخوانند با رفع اعداء که نائب فاعل باشد و هو و القرآن مذکور شد
اذنا در سورهٔ بقره گذشت اللذین در سورهٔ نساء گذشت تجلی ون در سورهٔ اعراف گذشت قیل در آنا
مذکور شد اعجمی و هو مذکور شد من ثمرة نافع و ابن عامر و حفص بعد از را با الف خوانده اند که جمع باشد
و باقی قراء بدون الف میخوانند که مفرد باشد و دوم اولیست و نا در سورهٔ بنی اسرائیل گذشت [illegible]
مذکور شد یاء اضافه در اینسوره دو یاء است از دو نوع یاء زوائد در اینسوره نیست سورة الشوری
صراط و صراط الله در باب حرف مذکور شد حم عسق مذکور شد یوحی ابن کثیر بفتح حاء بر بنای مفعول
و باقی قراء بکسر حاء بر بنای فاعل خوانده اند و جمله [illegible] فاعل است و در اول فاعل محذوف
یا مبتدا و خبر العزیز الحکیم صفت است [illegible] ما فی السموات [illegible] مذکور شد تکاد السموات
ینفطرن در سورهٔ مریم گذشت قرآنا و هو در موضع مذکور شد ابراهیم در سورهٔ بقره گذشت و هو
در دو موضع و ذریة منها مذکور شد یبشر الله در سورهٔ آل عمران گذشت و هو مذکور شد ما تفعلون
حمزه و کسائی و حفص بتاء قرشت خوانده اند که خطاب بعباد باشد [illegible] هر دو در سورهٔ بقره گذشت و در
موضع مذکور شد فبما کسبت نافع و ابن عامر بما کسبت بی فاء خوانده اند و سائر قراء با اثبات آن میخوانند و در
کشاف میگوید که در مصاحف اهل عراق فبما کسبت با اثبات فاء است بنا بر تضمین ما معنی شرط را و در مصاحف اهل
مدینه بما کسبت بی فاء است بنا بر اینکه ما مبتدا است و بما کسبت خبر آن [illegible] ما معنی شرط متضمن باشد [illegible]
[illegible] است که ما در ما اصابکم در هر دو قراءت موصوله باشد [illegible] جواب [illegible]
[illegible] ترتیب [illegible] و اول مفهوم [illegible]
فاء داخل شود این ترتیب [illegible] احتمال دارد [illegible] مصاحف شام [illegible] فاء بوده [illegible] در مصاحف اهل
[illegible] بافاء بوده پس تخصیص اهل عراق و مدینه [illegible] در سورهٔ بقره گذشت و یعلم ابن عامر
و نافع برفع میم خوانده اند بنا بر استیناف و باقی قراء بنصب آن میخوانند بنا بر عطف بر تعلیل محذوف یعنی لینتقم
منهم [illegible] و یعلم [illegible] و صاحب کشاف
[illegible] در تذکره [illegible]
کبائر الاثم در اینسوره و در سورهٔ نجم حمزه و کسائی بکسر باء و سکون یاء بدون الف و همزه خوانده اند که مفرد باشد
و سائر قراء بفتح باء [illegible] الف [illegible] همزهٔ مکسوره بعد از الف میخوانند که جمع کبیره باشد و دوم
[illegible] نافع بضم لام و سکون یاء خوانده [illegible] استیناف [illegible]

این عامر منکم بکاف و میم خوانده بنا بر التفات و باقی قراء بهاء و میم میخوانند بنا بر مقتضای ظاهر و صاحب کنز
المعانی [illegible] ابن عامر [illegible] محض اشتباه است و در کشاف میگوید
که در مصاحف اهل شام [illegible] است او ان یظهر فی الارض الفساد کوفیین زیادتی همزه پیش از
واو و سکون واو خوانده اند [illegible] و باقی قراء بفتح واو بدون
همزه میخوانند که عطف بواو جامع بین الامرین باشد و نافع و حفص و ابو عمرو بضم یاء و کسر ها میخوانند
که از اظهار باشد با نصب الفساد بنا بر مفعولیت و فاعل ضمیر موسی است و باقی قراء بفتح یاء و هاء میخوانند
که از ظهور باشد با رفع الفساد که فاعل باشد و اظهار آشکار کردنست و ظهور آشکار شدن و در کشاف
میگوید که در مصاحف اهل حجاز و ان یظهر بالواو است [illegible]
هاء مذکور شد کل متکبر جبار ابن ذکوان و ابو عمرو [illegible] قلب خوانده اند بنا بر اینکه متکبر صفت قلب باشد
و باقی قراء [illegible] تنوین میخوانند بنا بر اضافه [illegible] کل [illegible] عام [illegible]
[illegible] در حرف ابن مسعود علی قلب کل متکبر است و در مجمع با ابو عمرو و ابن ذکوان [illegible]
[illegible] فاطلع حفص بنصب عین خوانده [illegible] و باقی قراء [illegible] رفع [illegible]
که عطف بر ابلغ باشد [illegible] در سورهٔ رعد گذشت و هو مذکور شد [illegible] در سورهٔ نساء گذشت الساعة
ادخلوا ابو عمرو و ابن کثیر و ابن عامر و شعبه بوصل همزه و ضم خاء خوانده اند که از دخول باشد و در حال [illegible]
[illegible] همزه میخوانند و سائر قراء در وقف و وصل بفتح همزهٔ قطع و کسر خاء میخوانند که از ادخال باشد [illegible]
در اول آل فرعون [illegible] فرشتگان عذاب را آل فرعون [illegible] است [illegible]
[illegible] آل فرعون [illegible] مفعول است و رسلکم و رسلنا مذکور شد لا ینفع در سورهٔ روم گذشت [illegible]
کوفیین بتاء قرشت و باقی قراء بیاء حطی خوانده اند سیدخلون گذشت شیوخا و کن فیکون در سورهٔ بقره گذشت
در سلنا و قیل و در سلهم مذکور شد یاء اضافه در اینسوره هشت یاء است از دو نوع یاء زوائد [illegible]
[illegible] در این سوره [illegible] سورهٔ فصلت و تسمی سورهٔ حم السجدة
حم و قرآنا و انکم و بریء مذکور نحسات کوفیین و ابن عامر بکسر حاء خوانده اند و باقی قراء بسکون [illegible]
[illegible] صفت مشبهه است [illegible] و ممکن است که دوم مصدر
باشد از قبیل [illegible] از صاحب تیسیر نقل کرده است [illegible] ابو طاهر از اصحاب [illegible]
از ابو الحارث لیث [illegible] روایت [illegible]
الله نافع بنون نحشر مفتوح و ضم شین بر بنای فاعل خوانده با نصب اعداء بنا بر مفعول [illegible]

بیاء

حم الزخرف

و باقی قراء بنصب هر دو میخوانند بتقدیر لکن اعطف بر وحیا باشد و یاء اضافه در این سوره جست یا و زوائد در این
سوره یک یاء است سورة الزخرف علی صراط وهذا صراط در هر دو موضع در باب حرف مذکور شد حم و قرآن
مذکور شد فی ام الکتاب در سوره نساء گذشت ان کنتم حمزه و کسائی و نافع بکسر همزه خوانده اند که از ادات
شرط باشد و باقی قراء بفتح کسر میخوانند بتقدیر لان کنتم و تجویز شرطیت لکن چون اول جا نکرای ادات
که بسیار بعید است مبنی هر دو مذکور شد فهذا در سوره طه گذشت یخرجون در سوره اعراف گذشت و هو
مذکور شد عبد الرحمن کوفیین و ابو عمرو بکسر عین و باء الجمع مفتوح و بدون الف بعد از کسر با
که جمع عبد بعض بنده باشد و باقی قراء بعد از عین بنون کلمه ساکن و فتح دال میخوانند بعد زدر بودن الف
شد و پروردگار که از شرف و مرتبه و منزلت ایشانست اشهدوا مذکور شد قل اول حفص و ابن عامر
بفتح قاف و لام و الفی بعد از قاف خوانده اند اخل ماضی باشد و فاعل ضمیر نذیر و سائر قراء بضم قاف و سکون
لام بدون الف میخوانند اخل امر باشد و مامور نذیر است یا محمد ص و اول اولت القرآن مذکور شد بقیم
در سوره بقره گذشت سقفا ابن کثیر و ابو عمرو بفتح سین و سکون قاف خوانده اند که مفرد باشد و سائر قراء
بضم هر دو میخوانند که جمع باشد و لبیوتهم گذشت لما متاع در سوره هود گذشت نقیض در جمیع میگوید که
عاصم در روایت حماد و یعقوب نقیض بیاء حطی خوانده و باقی قراء بنون کلمی میخوانند و ملا عاد در جاهم
مفرده عاصم میگوید از ذکری نشر و طی نقیض بیاء میخوانند فهو مذکور شد و یحسبون در سوره بقره گذشت
اذا جاءنا ابو عمرو و حمزه و کسائی و حفص بعد از همزه بحذف الف خوانده اند که فاعل ضمیر کافر باشد و باقی
قراء بزیادتی الف بعد از همزه تثنیه است میخوانند یعنی کافر و قرین او که شیطانست و در احادیث نبوی آمده
است چنانکه و شیطان او در اول و تایی این اثم در موقف جلیه و سل و من و سلنا و یا ایها الساحر مذکور
شد اسوره حفص بسکون سین و حذف الف بعد از آن خوانده اند که جمع سوار باشد یعنی دست برنجن و باقی
قراء بفتح سین و الفی بعد از آن میخوانند که جمع جمع باشد یا جمع اساور که جمع سوار است سلفا حمزه و کسائی
بضم سین و لام خوانده اند که جمع سلف یا سلیف باشد چون اسد و کریم که بر اسد و کرم جمع میشود و باقی
قراء بفتح هر دو میخوانند که جمع سالف باشد چون خدم در جمع خادم و سلف و سلیف و سالف ایم که جمع بعض
که پیش گذشته باشد و سلف نیز استعمال میشود در واحد و مثنی و مجموع یصدون حمزه و ابو عمرو و ابن
کثیر و عاصم بکسر صاد خوانده اند و باقی قراء بضم کسر میخوانند و هر دو یکمعنیست و بعض گفته اند که اول از
صد یصد است یعنی بانگ و خروش کرده و دوم از صدود یعنی اعراض کرده اینست و اول از دو قراءت چون
دوم از دو معنی مختار است نظر بحدیث سلمان فارسی رضه و در مجمع بیجبر از این شکایت نافع گفته و الهتنا

مذکور شد ما تشتهی الانفس ابو عمرو و ابن کثیر و حمزه و کسائی و غیر بحذف ها ضمیر خوانده اند بجهت نوشتن آن
در مصاحف مکه و عراق و باقی قراء بزیادتی ها میخوانند و تشتهیه میگویند بجهت رسم مصاحف حرمین و شام
یحسبون در سوره بقره گذشت و سلنا مذکور شد و کلا در سوره مریم گذشت و هو در دو موضع مذکور شد
ترجعون حمزه و کسائی و ابن کثیر بیاء حطی خوانده اند و باقی قراء بتاء فوقانی میخوانند و در مجمع بحر از ابن بکار
دلایل گاهی او دلالت و قیله حمزه و عاصم بکسر لام و ها خوانده اند بنابر اینکه و او قسم باشد و باقی قراء بفتح لام
وضم هاء میخوانند بنابر اسقاط حرف قسم یا مصدر قال باشد که محذوفست و او حال چون قول مختار زمخشری
در کشاف و از اخفش و زجاج در هر دو قراءت چند وجه را ذکر کرده و همه را ضعیف دانسته و در معنی او را
پیروی نموده و در کنز المعانی آن وجوه را ذکر کرده و بعد از آن میگوید که فی الجمله وجه نصب اقوی است و
حم الدخان
تعلمون نافع و ابن عامر بتاء فوقانی خوانده اند بنابر اصل خود در تعلمون ابن عامر و نافع بتاء فوقانیست و باقی قراء
بیاء حطی خوانده اند یاء اضافه در این سوره دو یا است از دو نوع یاء و زوائد در این سوره یک یاء است سورة
الدخان و تسمی سورة حم دخان حم مذکور شد رب السموات کوفیین بجر باء رب خوانده اند که بدل
از رب باشد و باقی قراء برفع کسر میخوانند که خبر باشد یعنی هو رب یا مبتدا او باشد و خبر ما بعد لا اله ... در
هود گذشت عیون در سوره بقره گذشت یغلی ابن کثیر و حفص بیاء حطی خوانده اند که فاعل ضمیر طعام باشد و باقی
قراء بتاء فوقانی میخوانند که فاعل ضمیر شجره باشد و بیضاوی با ابن کثیر و ورش این ذکر کرده و در مجمع بجای ابن کثیر
ذکر کرده فاعتلوه کوفیین و ابو عمرو بکسر تاء میخوانند و باقی قراء بضم کسر خوانده اند و هر دو از عتل است یعنی کشید
مرا انک و عنف مگر اینکه اول از دوم است و دوم از اول ذق انک کسائی بفتح همزه خوانده اند بتقدیر لانک و باقی
قراء بکسر آن میخوانند بنابر استیناف فی مقام در سوره مریم گذشت و عیون گذشت یاء اضافه در این سوره دو یاء
حم الجاثیة
از دو نوع یاء زوائد در این سوره دو یاء است سورة الجاثیة و تسمی سورة الشریعة حم مذکور آیات لقوم در
هر دو موضع حمزه و کسائی بجر کسر تاء خوانده اند که عطف بر لایات منصوب باشد بنابر اسم آن پس که
در وف خلقکم ان مقدر باشد و در واختلاف اللیل ان دوم هر دو و باقی قراء برفع هر دو میخوانند بنابر اینکه
مقدر باشد یعنی و فی اختلاف یا آیات بجهت تاکید ملک باشد و هر دو آیات مقدم اند تقدیرا یا عطف اند بر محل اسم ان اول
در سوره بقره گذشت یؤمنون در سوره انعام گذشت هزوا در سوره بقره گذشت من رجز الیم در سوره سبا
گذشت لیجزی حمزه و کسائی و ابن عامر بنون کلمی و باقی قراء بیاء حطی خوانده اند که فاعل ضمیر جلاله باشد النبوة

النبوة مذکور شد سواء محیاهم در سوره حج گذشت غشوة حمزه و کسائی بفتح غین و سکون شین بدون الف بعد از آن
خوانده اند و باقی قراء بکسر غین و فتح شین بازیادتی الف بعد از آن میخوانند و هر دو بمعنی پرده است تذکرون
در سوره انعام گذشت قیل مذکور شد و الساعة لا ریب فیها حمزه بنصب تاء خوانده که عطف بر اسم ان باشد
یعنی وعد الله و باقی قراء برفع کسر میخوانند که مبتدا باشد یا عطف بر محل اسم ان و این وجه با قراءت حمزه یکی
تاول جا نکره در کنز المعانی آن که قبل مذکور شد هزوا گذشت لا یخرجون در سوره اعراف گذشت و هو مذکور شد
یاء اضافه و زوائد نیست در این سوره نیست سورة الاحقاف حم و ارأیتم در دو موضع و هو مذکور
شد لینذر در سوره یس گذشت احسانا کوفیین بزیادتی همزه قطع مکسور و سکون حاء و فتح سین و الفی بعد از آن
خوانده اند که احسان بر وزن انسان باشد یعنی نیکوئی کردن و باقی قراء بدون همزه و الف و ضم و سکون سین میخوانند
که حسنا باشد یعنی خوبی و در حدیث حضرت صادق علیه السلام در باب قوله حضرت صادق امام حسین علیه السلام
حسنا واقع شده است و لکن احتمال دارد که بضم و سکون باشد چنانکه قراءت غیر کوفیین است و احتمال دارد که بفتح
حاء و سین باشد و در مجمع میگوید که از امیر المؤمنین علیه السلام و ابو عبد الرحمن سلمی بفتح حاء و سین مرویست که حسنا
در هر دو موضع در سوره انعام گذشت نتقبل عنهم احسن ما عملوا و نتجاوز حمزه و کسائی و حفص بنون کلمی
مفتوح در هر دو فعل بر بنای فاعل خوانده اند با نصب احسن بنابر اینکه مفعول باشد و باقی قراء بیاء حطی مضموم
بنای مفعول میخوانند با رفع احسن که نایب فاعل باشد اف در سوره بنی اسرائیل گذشت اتعدانی هشام بادغام
نون اعراب در نون وقایه خوانده و باقی قراء باظهار هر دو نون میخوانند ولیوفیهم هشام و ابو عمرو و ابن کثیر و عاصم
بیاء حطی خوانده اند که فاعل ضمیر جلاله باشد و باقی قراء بنون کلمی میخوانند اذهبتم مذکور شد لا تری الا مساکنهم
حمزه و عاصم بیاء حطی مضموم خوانده اند با رفع مساکن بنابر اینکه فعل مجهول باشد و باقی قراء بتاء فوقانی مفتوح میخوانند
با نصب مساکن بنابر مفعولیت القرآن مذکور شد یاء اضافه در این سوره چهار است از مختلفه یاء و زوائد در این سوره
نیست سورة محمد صلی الله علیه و آله و هو مذکور شد قتلوا حفص و ابو عمرو بضم قاف و کسر تاء بدون
الف و کسر تاء خوانده اند که فعل مجهول از قتل باشد و باقی قراء بفتح قاف و الفی بعد از آن و فتح تاء میخوانند که فعل معلوم
از مقاتله باشد و کاتبی در سوره آل عمران گذشت آسن ابن کثیر بقصر همزه خوانده که صفت مشبهه باشد از اسن بر وزن فرح
و باقی قراء بمد آن میخوانند که اسم فاعل از اسن بر وزن نصر باشد و اسن و آسن آب متغیر شده از حال خود را گویند
بزی بخلاف عنه بقصر خوانده و بعض قراء بمد آن میخوانند و در کنز المعانی میگوید که لغت فصیح آنست و بیضاوی با ابن کثیر را ذکر
کرده و در مجمع میگوید که در بعض از روایات ابن کثیر آنفا بقصر روایت شده و در روایت مشهوره آنفا بمد است و در بعضی
وقت اول و سابق است ان تأتیهم در کشاف میگوید که ان تأتیهم خوانده شده بمعنی بکسر ان و جزم فعل بجهت اینکه
بر ساله و استیناف شرط و لکن در مصاحف اهل مکه ام چنین است و طاهر کلامش اینست که این قراءت ازان
باشد و چنین نیست بلکه این قراءت از خواذ است عسیتم در سوره بقره گذشت القرآن مذکور شد و املی لهم ابو عمرو بضم

همزه و کسر لام و یاء حطی مفتوح خوانده بر بنای ماضی مجهول و نایب فاعل ظرف است و باقی قراء بفتح همزه و لام
با الف میخوانند که فعل معلوم و فاعل ضمیر جلاله است یا شیطان و املاء با شیطان بمعنی مهلت دادن است اسرارهم
حمزه و کسائی و حفص بکسر همزه خوانده اند که مصدر باشد یعنی پنهان کردن و باقی قراء بفتح کسر میخوانند که جمع سر
بمعنی راز باشد رضوانه در سوره آل عمران گذشت و لنبلونکم حتی نعلم و نبلو شعبه هر سه لفظ را بیاء حطی
خوانده که فاعل ضمیر جلاله باشد و باقی قراء بنون کلمی میخوانند و در اول مرویست که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
چنانکه در مجمع مذکور است الی السلم در سوره انفال گذشت و یخرج در مجمع میگوید که در بعض از روایات از ابو عمرو
و یخرج برفع مرویست و مشهور از وی و از همه یخرج بجزم است ها انتم مذکور شد یاء اضافه و زوائد هیچ یک در این
سوره نیست سورة الفتح صراطا در هر دو موضع در باب حرف مذکور شد لتؤمنوا و تعزروه و توقروه و تسبحوه
ابو عمرو و ابن کثیر بیاء حطی خوانده اند که ضمیر راجع بر سلنا الیهم باشد و باقی قراء بتاء فوقانی میخوانند که خطاب باشد
علیه الله مذکور شد فسیؤتیه کوفیین و ابو عمرو بیاء حطی خوانده اند که فاعل ضمیر جلاله باشد و باقی قراء بنون کلمی
میخوانند ضرا حمزه و کسائی بضم ضاد میخوانند و سائر قراء بفتح کسر خوانده اند و هر دو بمعنی زیانست یا اول بمعنی جلت
ظن السوء در سوره نور گذشت کلم الله حمزه و کسائی بکسر لام بدون الف خوانده اند و باقی قراء بفتح کسر با زیادتی الف
میخوانند و هر دو بمعنی یکی است یا اول بمعنی سخنان باشد یا مثل کلمه و کلیم تمر در سوره نساء گذشت بما تعملون ابو عمرو
ذالبوبکر چنانکه بیضاوی کان که بیاء حطی و باقی قراء بتاء فوقانی خوانده اند رضوانا در سوره بقره گذشت التوراة
مذکور شد شطأه ابن کثیر و ابن ذکوان بفتح طاء خوانده اند و باقی قراء بسکون کسر میخوانند و هر دو بمعنی شاخ کشت
که از دانه بر آمده باشد و شاخ لیاه که از اصل بیرون آمده باشد و در اینجا مراد از آن دوم است و در مجمع ابن کثیر فلبح را
از ابن کثیر بروایت کرده فآزره ابن ذکوان بقصر خوانده که از ازر باشد و باقی قراء بمد کسر میخوانند که از آزر باشد و هر دو
بمعنی قوت داد است و در مجمع قصر را ابن عامر بکالت داده سوقه در سوره نمل گذشت یاء اضافه و زوائد هیچ یک
در این سوره نیست سورة الحجرات النبی مذکور شد فتبینوا در سوره نساء گذشت و لا تنابزوا و لا تجسسوا مذکور شد
میتا در سوره آل عمران گذشت لتعارفوا مذکور شد لا یلتکم مذکور شد بما تعملون ابن کثیر بیاء حطی و سائر قراء بتاء فوقانی
خوانده اند یاء اضافه و زوائد در این سوره نیست سورة ق ق و القرآن مذکور شد میتا در سوره آل عمران گذشت
اصحاب الایکة در سوره شعراء گذشت یوم نقول نافع و شعبه بیاء حطی خوانده اند که فاعل ضمیر جلاله باشد و باقی قراء
بنون کلمی میخوانند و در مجمع ذکر ادبیش ابن ذاکوان تو عدون در سوره نور گذشت ادخلوها منیب و هو مذکور شد
و ادبار السجود نافع و حمزه و ابن کثیر بکسر همزه خوانده اند که مصدر باشد بمعنی پشت کرده و باقی قراء بفتح کسر میخوانند
که جمع دبر باشد یعنی پشت و آخر ینادی المناد در باب زوائد و وقف مذکور شد تشقق در سوره فرقان گذشت

بالقرآن مذکور شد یاء اضافه و زوائد در این سوره نیست یاء و زوائد در این سوره سه یاء است سورة الذاریات
والذاریات ذروا در سورهٔ صافات گذشت عیون در سورهٔ بقره گذشت مثل ما انکم حمزه و کسائی و ابوبکر
برفع مثل خوانده اند که صفت حق باشد و باقی قراء بفتح لام میخوانند که حال از فاعل حق باشد یا صفت مصدر
محذوف یعنی حقا و ظاهر این است که چون اول صفت حق باشد و فتح کرده باشد زیرا که بسوی مبنی اضافه
شده الصعقه کسائی بسکون عین بدون الف خوانده که مصدر باشد یعنی بیهوش شدن و باقی قراء بزیادتی
الف بعد از صاد و کسر عین میخوانند و آن آتشی است که از آسمان فرو افتد با آواز سخت و صاعقه [illegible]
وقوم نوح حمزه و کسائی و ابوعمرو بجر میم میخوانند که عطف بر موسی باشد و باقی قراء بنصب میخوانند بتقدیر اذکر
یا اهلکنا تذکرون در سورهٔ انعام گذشت یاء اضافه و زوائد هیچ یک در این سوره نیست سورة الطور والمطور
درباب حرف مذکور شد واتبعتهم ابوعمرو بفتح همزه قطع و سکون تاء و عین و نون بکلی مفتوح والحقنا بعد از آن
خوانده که متکلم مع الغیر از باب افعال باشد و بانصب ذریتهم بنا بر اینکه مفعول دوم باشد و باقی قراء بوصل
همزه ساقط در درج و تشدید تاء مفتوح و فتح عین و تاء وقت ساکن میخوانند که فعل غائب از باب افتعال باشد
با رفع ذریتهم بنابر فاعلیت ذریتهم در هر دو موضع در سورهٔ اعراف گذشت و ما التناهم ابن کثیر بکسر لام
خوانده که از الت یلت باشد و باقی قراء بفتح لام میخوانند که از الت یالت بر وزن ضرب باشد و هر دو لغت
است بمعنی نقصان کردن که گفته در بیضاوی میگوید که از ولت یلت از لات یلیت و التناهم از الت یالت و ولتناهم
از ولت یلت روایت شده و معنی بلیت والا لغو فیها ولا تاثیم در سورهٔ بقره گذشت انه هو مذکور شد
انه هو نافع و کسائی بفتح همزه خوانده اند بتقدیر باء یا لام و باقی قراء بکسر میخوانند بنابر استیناف ام هم
المصیطرون مذکور شد یصعقون ابن عامر و عاصم بضم یاء خوانده اند بنا بر مجهول که از اصعاق باشد
[illegible] نعمی بر اینده و بیهوش کردن و عکسه که از صعق یعنی صاعقه بر ایشان باشد و باقی قراء بفتح یاء میخوانند
که از صعق یعنی بیهوش شده و روده باشد یاء اضافه و زوائد هیچ یک در این سوره نیست سورة النجم
وهو مذکور شد ما کذب هشام بتشدید ذال خوانده که از تکذیب باشد و باقی قراء بتخفیف میخوانند که از کذب
باشد رئی مذکور شد افتمرونه حمزه و کسائی بفتح تاء و سکون میم و حذف الف بعد از آن خوانده اند که از مره
باشد یعنی انکار کرده و غالب شدن در جدال و خصومت و باقی قراء بضم تاء و فتح میم با الف بعد از آن که
خوانند که از مجادله و مراء باشد یعنی با یکدیگر مجادله و خصومت و ستیزه کنید [illegible] مذکور
و مناة ابن کثیر بزیادتی همزه بعد از الف خوانده بر وزن جهالت و سائر قراء بحذف همزه خوانده اند و هر دو
نام بتی است از سنگ که قبیلهٔ هذیل و خزاعه یا ثقیف داشتند و در مجمع البیان گفته بتی از آن تمثیل زید
کبائر الاثم مذکور شد حمزه و کسائی در کبائر الاثم بجای کبائر کبیر خوانده و در مجمع البیان گفته که بیشتر استثناء کرده و باقی قراء الا اللمم بکسر میخوانند
که صغیره است بعد کبیره قسمت ضیزی [illegible] قسمت ناقص و ناحق و قسمت جور
که از ضیز باشد و هر دو بمعنی ستم کردن و حق کسی را کم کرده باشد و قسمت ضیزی قسمت ناقص و ناحق و قسمتی کج است
باشد

سکن در سورهٔ هود گذشت ابراهیم در سورهٔ بقره گذشت و هود قبل مذکور شد صح

فهو مصعوق بالزعق

باشد و هو مذکور شد کبائر الاثم در سورهٔ شوری گذشت فی بطون امهاتکم در سورهٔ نحل گذشت فهو مذکور شد
ابراهیم در سورهٔ بقره گذشت النشاة در سورهٔ عنکبوت گذشت عادا الاولی مذکور شد و ثمود فما ابقی در سورهٔ
هود گذشت یاء اضافه و زوائد هیچ یک در این سوره نیست سورة القمر نکر در سورهٔ کهف گذشت خشعا ابصارهم
حمزه و کسائی و ابوعمرو بفتح خاء و زیادتی الف بعد از آن با کسر شین مخفف خوانده اند که مفرد اسم فاعل باشد
و باقی قراء بضم خاء و فتح شین مشدد بدون الف میخوانند که جمع کثیر باشد و در اسم فاعل مسند بسوی اسم ظاهر هر دو
وجه جائز است و خشوع یعنی فروتنی کردن است و خشوع چشمها کنایه است از خواری و مذلت زیرا که ذلت و عزت
و عزت در چشمهای ایشان ظاهر میشود و بیضاوی گفته ایشان خشعا خواند حمزه و در سورهٔ انعام گذشت ففتحنا
عیونا در سورهٔ بقره گذشت القرآن هر دو مذکور شد سیعلمون حمزه و ابن عامر بتاء فوقانی خوانده اند و باقی قراء
بیاء تحتانی خوانده اند القرآن هر دو مذکور شد یاء اضافه در این سوره نیست یاء زوائد در این سوره شش یاء است سورة الرحمن
القرآن مذکور شد والحب ذو العصف والریحان ابن عامر بنصب هر سه لفظ خوانده و بجای ذو ذا خوانده بنابر عطف
بر الارض یعنی و خلق الحب والنوی و در کشاف گفته که در مصاحف اهل شام والحب ذا العصف والریحان است
یعنی وحب و ریحان را آفریده یا وصیت ابجاز الخصیص داده و جائز است که مراد ذا الریحان باشد پس مضاف حذف شده
و مضاف الیه بجای آن نشسته و حمزه و کسائی بجر نون ریحان خوانده اند که عطف بر العصف باشد و در دو لفظ اول
چون سائر قراء غیر از ابن عامر در هر سه لفظ برفع میخوانند که عطف بر فاکهه باشد و علی ابن ابراهیم در تفسیر گفته
صادق علیه السلام روایت کرده است که حب گندم و جو و دانها است و عصف کاه و ریحان آنچه خورده میشود از آن
نافع و ابوعمرو بضم یاء و فتح راء و بناء مفعول خوانده اند که از اخراج باشد و سائر قراء بفتح یاء و ضم راء میخوانند بر بنای
فاعل که از خروج باشد اللؤلؤ مذکور شد المنشآت حمزه و شعبه بخلاف عنه بکسر شین خوانده اند و باقی قراء بفتح شین میخوانند
و اول اسم فاعل است از انشاء و دوم اسم مفعول است از آن و انشاء بلند کردن است و بلند کردن کشتی بادبان
و آوردن و بنا بر فتح این میشود که بادبانهای آن کشتیها بلند شده و بنا بر دوم مفعول محذوف باشد یعنی آن کشتیها بادبانها
را بلند میکنند یا برداشته موجها یا رفتن را الجلاء و احداث میناید و در مجمع گفته است اول الجرهٔ وجری لاشجر ثبت
داده و در مفردات عالم ملک دارد چون بیضاوی بتجر بوده و خلاف ثبت داده سنفرغ حمزه و کسائی بیاء تحتانی خوانده اند
که فاعل ضمیر جلاله باشد و باقی قراء بنون عظمی میخوانند ایها الثقلان مذکور شد شواظ ابن کثیر بکسر شین و باقی قراء
بضم شین خوانده اند و هر دو بمعنی زبانه است نحاس ابوعمرو و ابن کثیر بجر خوانده اند که عطف بر نار باشد و باقی قراء برفع
میخوانند که عطف بر شواظ باشد و نحاس در اول بمعنی دود و یکم اخگر است و در دوم دود و [illegible] یطمثهن هر دو موضع
کسائی بضم میم خوانده اند که از طمث بر وزن نصر باشد و حفص دوری از کسائی اول را بضم میم میخواند
و دوم را بکسر خوانده و [illegible] در اول کلمه طمث بروز ضرب باشد و لیث دوم را بضم خوانده عکس دوری و گردهی از اهل ادا و غیر کمر اند

خویش

طاء میخوانند که از نظر باشد یعنی چیزی را چشم داشتن و در حالت ابتداء بضم همزه میخوانند قبل مذکور شد و هو نخل
منکم قل یقوا ابن عامر بتاء فوقانی و باقی قراء بیاء تحتانی میخوانند و ما نزل نافع و حفص بتخفیف زاء خوانده اند که از نزول
باشد و فاعل ضمیر ما و باقی قراء بتشدید میخوانند که از تنزیل باشد و فاعل ضمیر جلاله و مفعول ضمیر محذوف است که عائد
موصول است یعنی و ما نزله الله و لا یکونوا بیضاوی میگوید که رویس بتاء فوقانی خوانده المصدقین والمصدقات
ابن کثیر و شعبه بتخفیف صاد خوانده اند که از تصدیق باشد و سائر قراء بتشدید میخوانند که از تصدق باشد یعنی صدقه داده
و بیش از قلب تاء ادغام المصدقین والمصدقات بوده و در روض الجنان یاد کرده از ابن کثیر و شعبه مفضل را از یاد کرده و قرائت
دوم اولیست زیرا که ابی بن کعب المتصدقین والمتصدقات خوانده بضعف گذشت رضوان در سورهٔ آل عمران گذشت
بما آتیکم ابوعمرو بقصر همزه خوانده که از اتیان باشد و باقی قراء بمد میخوانند که از ایتاء باشد و فاعل در اول ضمیر ما
و در دوم ضمیر جلاله است چنانکه در نزل گذشت یعنی بالبخل در سورهٔ نساء گذشت
گذشت فان الله هو الغنی نافع و ابن عامر الغنی بدون هو خوانده اند و سائر قراء باثبات آن میخوانند و حکم باثبات هو
متابعت مصاحف خویش نموده اند چه در مصاحف مدینه و شام بدون هو و در مصاحف مکه و بصره و کوفه باثبات هو
بوده چنانکه در مجمع و غیر آن مذکور است بوسلنا و رسلنا مذکور شد ابراهیم در سورهٔ بقره گذشت النبوة مذکور شد
رضوان الله گذشت یاء اضافه و زوائد هیچ یک در این سوره نیست سورة المجادلة یظهرون در سورهٔ احزاب
گذشت ما هن امهاتهم در روض الجنان میگوید که جمله قراء بکسر تاء خوانده اند در محل نصب بنا بر اینکه خبر ما نافیه بلیس
باشد چون قول خدا ما هذا بشرا و مفضل برفع تاء خوانده بنابر لغت تمیم در اعمال ما و قبیله تمیم اللائی در
و مفضل از جمله راویان عاصم است و بیضاوی گفته که از عاصم امهاتهم برفع روایت شده بنابر لغت تمیم
سورهٔ احزاب گذشت یظهرون گذشت و یتناجون حمزه بعد از یاء نون کلی ساکن و تاء وقت مفتوح و ضم
جیم و حذف الف خوانده که یفتعلون از انتجاء باشد و باقی قراء بتاء وقت مفتوح و نون کلی و الف بعد از آن و فتح
جیم میخوانند که یتفاعلون از تناجی باشد و اول بمعنی بالدکر را دکتی و دوم بالیکدیگر را دکتی است
و در روض الجنان میگوید که این قرائت بهتر است لقوله تعالی اذا تناجیتم فلا تتناجوا و کتب التنجیم وانتجوا قیل مذکور
شد فی المجالس عاصم بفتح جیم و زیادتی الف بعد از آن خوانده که جمع باشد و سائر قراء بسکون جیم و حذف الف میخوانند که مفرد
باشد قیل مذکور است انشزوا فانشزوا شعبه بخلاف عنه و حفص و نافع و ابن عامر بلا خلاف در هر دو بضم شین خوانده اند
و باقی قراء بکسر آن میخوانند و هر دو لغت است یعنی بالا نشستن و بلند نشستن و بلند رحیق و بیضاوی
عاصم و عام را ذکر کرده و در مجمع از عاصم کسر را بر دون گفته و کتبوه در سورهٔ بقره گذشت او عشیرتهم او عشیرتهم
در مجمع میگوید که محمد ابن حبیب گفته که از ابی عشیراتهم بجمع خوانده و باقی قراء او عشیرتهم خوانده اند که مفرد باشد و کتبه فی

بار این قرائت ...

(الف)

ارتفاع امد

داوّل تقریع بضم میم و کسائی منقول است که در ضم هر یک از این دو لفظ اختیار است بالنی گفته و از ابو عمرو در منقول
است که در غیر سوگواری که در هر یک لام و از هر یک از این دو لفظ را بضم با کسر خوانده بعد از آنکه در میان آید و جمع
نکنم در مجمع میگوید که کسائی بنابر اختیار در یکی از این دو بکسر میم خوانده و بضم دیگر در بیضاوی در اول میگوید که
کسائی بضم میم خوانده و در دوم هیچ گفته و طمث بمعنی جماع کرده است ذی الجلال غیر ابن عامر بکسر ذال خوانده اند که صفت
رب باشد و ابن عامر ذو الجلال بواو میخوانند که صفت اسم باشد زیرا که در مصحف شامی بواو نوشته بود و در سائر مصاحف
بیاء و در لفظ اول خلاف نکرده اند زیرا که در همه مصاحف بواو بود یاء اضافه و زوائد هیچ یک در این سوره نیست سورة
الواقعة ولا ینزفون در سورهٔ صافات گذشت و حور عین حمزه و کسائی بجر راء و نون خوانده اند که عطف بر
جنات النعیم یعنی مقربان در میان حور باشند یا بر اکواب باعتبار معنی زیرا که معنی یطوف علیهم ولدان مخلدون
باکواب ینعمون باکواب است و باقی قراء برفع میخوانند که عطف بر ولدان باشد یا مبتدا یعنی محذوف الخبر
یعنی در بهشت از برای ایشان حوریست بابن صفت و در مجمع بجای حمزه ابو جعفر را ذکر کرده اللؤلؤ مذکور
مذکور شد عربا شعبه و حمزه بسکون راء خوانده اند و باقی قراء بضم میخوانند و هر دو جمع عروب است یعنی زن
شوهر دوست و در مجمع قرائت سکون را ابا سعید نسبت داده و حماد دیگر از شعبه نسبت داده اولاد
و آباؤنا و عظاما انا مذکور شد و متنا در سورهٔ آل عمران گذشت اوآباؤنا در سورهٔ صافات گذشت شرب
الهیم حمزه و عاصم و نافع بضم شین و باقی قراء بفتح آن میخوانند و هر دو مصدر است بمعنی آشامیدن بالفتح
مصدر است و دوم جمع شارب چنانکه در کنز المعانی گفته قدرنا در سورهٔ حجر گذشت النشأة در سورهٔ عنکبوت
گذشت تذکرون در سورهٔ انعام گذشت فظلتم تفکهون و انا لمغرمون مذکور شد بمواقع النجوم حمزه و کسائی بسکون
واو و حذف الف خوانده اند که مفرد باشد زیرا که مراد از نجوم در نزد محققین الجزئیات که متفرق فرود آمد
از قرآن چنانکه در کنز المعانی گفته و موقع و مواقع و فیه دلالة است صلاوة و باقی قراء بفتح واو و زیادتی الف
بعد از آن میخوانند که جمع باشد زیرا که هر ستاره را موقعیست و آن موضع غروب آن ستاره است و آن
اولیست خصوص انکه در تاویل آیه وارد شده است که نجوم القرآن و مواقع خراج مشترک است
اولیست که در آنها غروب فرموده اند القرآن مذکور شد و تکذبون در مجمع میگوید که بعضی از ایشان از عاصم بتخفیف
خوانده و قرائت بتشدید است و هو مذکور شد یاء اضافه و زوائد هیچ یک در این سوره نیست سورة الحدید
و هو در چهار موضع مذکور شد و قد اخذ میثاقکم ابوعمرو بضم همزه و کسر خاء بجای منفعل خوانده برفع میثاق
که نائب فاعل باشد و باقی قراء بفتح همزه و خاء بر بنای فاعل میخوانند بانصب میثاق بنابر مفعولیت و فاعل
ضمیر جلاله است ینزل و لرءوف در سورهٔ بقره گذشت و کلا وعد الله الحسنی ابن عامر و کل برفع لام خوانده
که مبتدا باشد و ما بعد آن خبر یعنی وعده الله و باقی قراء بنصب میخوانند بنابر مفعولیت فیضاعفه در سورهٔ
بقره گذشت انظرونا حمزه بقطع همزه و فتح آن و کسر ظاء خوانده که از انظار باشد یعنی مهلت دادن و باقی قراء بوصل
همزه و ضم

في قلوبهم الايمان ودر مجمع ميكويد كه در روايت بعضي از عاصم كتب بضم كاف وكسر تاء ورفع نون است بنا بر صيغه مجهول

در اينسوره يكياء است ياء زوائد در اينسوره نيست سورة الحشر وهو مذكور شد الرعب در سوره بقره كذشت

يخربون بيوتهم ابوعمرو بفتح خاء وتشديد راء خوانده كه از تخريب باشد وغير او قرّاء بسكون خاء وتخفيف راء

ميخوانند كه از اخراب باشد ومردو يعني ويران كردند ودر روض الجنان ميكويد كه ابوعمرو كفت براي اين اختيار كردم

كه هم كه اخراب ترك المنزل خراباً است كه ايشان رها كردند وويران شود وتخريب آن كه ويران كنند وسوكهم

وميوة المترس آن الاراء نگاه داشتند ودر خانه بدست خود شكافتند وبعضي ديگر كفتند كه اخراب وتخريب يكي باشد

ميكويند كه ابوعمرو حكايت شده است كه اخراب آنست كه موضع را ويران كذاردن وتخريب هدم است ودر

اول را المغ دانسته بيوتهم در سوره بقره كذشت كيلا يكون دولة هشام بخلاف تاء وفتح تاء وفرشت ورفع دولت

خوانده بنا بر اينكه يكون تامه باشد ودولت فاعل وباقي قرّاء وباهشام در وجه ديكر بياء حطّي ونصب دولت

ميخوانند بنا بر اينكه يكون ناقصه باشد واسمش ضمير فيء ومكفت خلاف از هشام مختص بتاء تكون باشد ورفع

دولت چنانكه بكون بياء حطّي با رفع دولت از وروايت شده وظاهر بيضاوي همين است كه از الحاكم ميكويد

دولت برفع خوانده ودر روض الجنان ومجمع البيان خلاف هشام را ذكر نكرده انه ملكهاي ابوجعفر كفته

رضوانا در سوره آل عمران كذشت رؤف در سوره بقره كذشت جدار ابن كثير وابوعمرو بكسر جيم وفتح دال

بعد از آن خوانده اند كه مفرد باشد يعني ديوار وباقي قرّاء بضم جيم ودال وحذف الف ميخوانند كه جمع باشد

در سوره بقره كذشت القرآن وهو مذكور شد ياء اضافه در اينسوره يكياء است ياء زوائد در اينسوره نيست

الممتحنة يفصل بينكم عاصم بفتح ياء وسكون فاء وكسر صاد مخفف خوانده كه از فصل باشد وابن عامر بضم ياء وفتح فاء

صاد مفتوح ميخواند كه مبني از براي مفعول باشد وهمچنين حمزه وكسائي مكر آنكه ايشان صاد را كسره داده اند

مبني از براي فاعل باشد وباقي قرّاء بضم ياء وسكون فاء وفتح صاد ميخوانند كه اول از فصل باشد مكر آنكه اول

از براي فاعل است واين مبني از براي مفعول ودوم وسيم از تفصيل است وهر دو يعني جدا كند است ودر كنز

المعاني توزا ابعض حكم كه فتح وفا عاصم دال وتم حمزه جلاء است وما شبه عاصم در دوم وچهارم

اسوة در هر دو موضع در سوره احزاب كذشت في ابراهيم در سوره بقره كذشت ان تولّوهم مذكور شد

تمسكوا تمسكوا بعصم ابوعمرو وبفتح تاء ميم وتشديد سين خوانده كه از تمسيك باشد وباقي قرّاء بسكون ميم وتخفيف سين

كه از امساك باشد وسلوا والنّبيّ مذكور شد ياء اضافه وزوائد هيچيك در اين سوره نيست سورة الصّفّ هو

والتورية مذكور شد هذا سحر در سوره مائده كذشت وهو مذكور شد متمّ نوره حفص وحمزه وكسائي وابن كثير بدون

تنوين ميم وجر را خوانده اند بنا بر اضافه اسم فاعل بسوي مفعول وباقي قرّاء با تنوين ونصب را ميخوانند بنا بر

اعمال اسم فاعل تنجيكم ابن عامر بفتح نون وتشديد جيم خوانده كه از تنجيه باشد وباقي قرّاء بسكون نون وتخفيف

جيم ميخوانند

ميخوانند جيم خوانده كه از نجي باشد انصار الله نافع وابن كثير وابوعمرو بتنوين انصار ولام جر بر لفظ جلاله خوانده اند

وباقي قرّاء بدون تنوين ولام ميخوانند بنا بر اضافه انصار بسوي لفظ جلاله ياء اضافه در اين سوره دو ياء است از دو نفع

ياء زوائد در اينسوره نيست سورة الجمعة در اين سوره حرمان قرّاء خلاف نيست مكر الجمعة در اصول كذشت وهي

والتورية مذكور شد ياء اضافه وزوائد هيچيك در اينسوره نيست سورة المنافقين خشب قنبل وكسائي وابوعمرو

بسكون شين وباقي قرّاء بضم آن ميخوانند وهر دو جمع خشب بفتحتين است يعني چوب ودر مجمع از ابوعمرو وعباس

روايت كرده وقنبل بكسر سين وباقي قرّاء بضم آن ميخوانند ودر مجمع خشب يحسبون در سوره بقره كذشت قبل

مذكور شد لووا نافع بتخفيف واو خوانده كه از لوي باشد وباقي قرّاء بتشديد آن ميخوانند كه از تلويه باشد وهر دو يعني پيچانيدن

از لوي اعراض ودر روض الجنان با نافع مفضل را نيز ذكر كرده ودر مجمع ميكويد كه دوم مختار ابوعبيد است واكن ابوعمرو

والكون ابوعمرو بزيادتي واو خوانده بانصب نون بنا بر اينكه عطف باشد بر اصدّق منصوب بفاء در جواب تحضيض

اعني تمنّي است وباقي قرّاء بترك واو وجزم نون ميخوانند كه عطف بر موضع فاصّدّق باشد چه موضع او جزم

است واكر فاء نبود در آن اصّدّق مجزوم بود ميخوانند كه عطف بر موضع فاصّدّق بالجمله چه موضع آن جزم است

بود واين عطف را در غير قرآن عطف بر توهّم ميكويند ودر قرآن عطف بر معني بجهت رعايت ادب ودر روض الجنان ميكويد

كه ابوعمرو را كفتند چرا اكون در مصحف نيست كفت آن كاتب بجا ودر مجمع كفته در قرآء كفت وبعضي

عبد الله مسعود ديدم فقولا له قولا لينا فلاتي واو نوشته بود وواو در كتابت نبود ودر قرائت بود وباقولون

شيء بياء حطّي وباقي قرّاء بتاء قرشت ميخوانند ودر مجمع حمّاد وحجر را ذكر كرده ياء اضافه وزوائد هيچيك در اينسوره

نيست سورة التغابن وهو ودسلهم مذكور شد نكفر عنه وندخله در سوره نساء كذشت بضعفه در سوره

بقره كذشت ياء اضافه وزوائد هيچيك در اينسوره نيست سورة الطلاق ولتسمي سورة النساء القصري

النّبيّ مذكور شد بيوتهن در سوره بقره كذشت مبيّنة در سوره نساء كذشت فهو مذكور شد بالغ امره حفص

بترك تنوين وجرّ راء خوانده بنا بر اضافه اسم فاعل بسوي مفعول وباقي قرّاء بتنوين ونصب را ميخوانند بنا بر

اعمال اسم فاعل واللّائي در هر دو در سوره احزاب كذشت وكأيّن در سوره آل عمران كذشت نكرا در سوره كهف

كذشت مبيّنات وعجّبنا ويدخله در سوره نساء كذشت ياء اضافه وزوائد هيچيك در اينسوره نيست سورة

التحريم ولتسمي سورة لم تحرّم النّبيّ هر دو وهو مذكور شد عرّف بعضه كسائي بتخفيف را خوانده كه از

عرف باشد يعني بازشناخت بعضي را واكر چه باشد ولهذا الذا الجزاء وعقاب نشر كه ابوعمرو باقي قرّاء بتشديد را

آن ميخوانند كه از تعريف باشد يعني شناسانيدن واعلام كه دو ودر مجمع ميكويد كه ابوبكر ابن عياش بتخفيف را

اختيار كرده واين از جمله حروف ده كانه است كه ابوبكر كفت كه من آنها را در قرائت عاصم داخل كردم از قرائت

ابي طالب عليه السلام تا آنكه قرائت آنحضرت را خالص كردانيدم وايشان قرائت حسن وابوعبد الرحمن سلمي است

وابوعبد الرحمن چنان بود كه چون كلمه اي از آن ميخواند از الخطه ميكرد تظاهرا وجبريل در سوره بقره كذشت آن يبدله

در سوره كهف كذشت نصوحا شعبه بضم نون خوانده كه مصدر باشد وباقي قرّاء بفتح آن ميخوانند كه صفت مشبهه باشد يعني

ناصح يعني خالص وبالغ در نصح ودر مجمع ميكويد كه حماد ويحيي از شعبه بضم خوانده اند واز ابوالحسن نقل كرده كه اين نصوح

بعيد است وفتح نون كلام عرب ودر كشاف است اسم وعنوان ودر بعضي از لغات مذكور است كه نصوح ونصيحة

وباقول وثاني مضموم وباقول مفتوح وثاني مضموم بمعني يك بخش وهر چه پاك وبخش باشد وبمعني راست است آمده كه وارد اند كه توبه نصوحا اي

وبعد از آن كفته كه در مواضع التفضيل است كه نصوح نام مردي بود كه بكسوة زنان در آمده بود تا آخر الحكاية واين قول لحب ظاهر

درست نيست زيرا كه بايست كه توبة نصوح باضافه باشد مكر آنكه نصوحا حال از ضمير توبوا باشد يعني كه نصوح چنانكه تو كرد

هو ستاع نهيلا يعني كه هيچ النّبيّ هر دو مذكور شد وكتبه در سوره بقره كذشت ياء اضافه وزوائد هيچيك در

سوره نيست سورة الملك صراط در باب حرف مذكور شد وهو در هر دو موضع مذكور شد تفوت حمزه وكسائي

بحذف الف بعد از فاء وتشديد واو خوانده اند كه مصدر تفعّل باشد يعني در كذشتن وباقي قرّاء بزيادتي الف وتخفيف

واو ميخوانند كه مصدر تفاعل باشد يعني دوري افتادن چيزي را با چيزي ديكر كه كنايه است از عدم تناسب يعني اختلاف

واضطراب در آفرينش ضد آن يعني وتناقض در خلقت نيست بلكه مستوي ومستقيم است ودر قاموس ميكويد كه ما تري

في خلق الرّحمن من تفاوت يعني عليّ را غلط كويد كه اكر چنين ميبود هر آينه نيكو ترو طوال بود واكر علماء معني

باور الحق دانسته اند وابوالحسن تفاوت غافل شده تفاوت را اجود دانسته فهو ثمّ هو ويكاد تميز مذكور شد سحقا

كسائي بضم حاء وباقي قرّاء بسكون آن خوانده اند وهر دو بمعني دوري است النّشور ءامنتم ويستعجلون سيئت

وقيل وادّعيتم مذكور شد ويستعلمون من هو كسائي بياء حطّي وباقي قرّاء بتاء قرشت خوانده اند از قبيل مذكور

غورا در سوره كهف كذشت ياء اضافه در اينسوره دو ياء است از دو نوع ياء زوائد در اينسوره دو ياء است

سورة القلم ن والقلم وهو وانكان وان اعلم ماهم مذكور شد ان يبدلنا در سوره كهف كذشت ليزلقونك

وهو مذكور شد ليزلقونك بابصارهم نافع بفتح ياء خوانده كه از زلق باشد وباقي قرّاء بضم آن ميخوانند كه از

ازلاق باشد وهر دو بمعني لغزانيدن است ياء اضافه وزوائد هيچيك در اينسوره نيست سورة الحاقة ادريك مذكور

ومن قبله كسائي وابوعمرو بكسر قاف وفتح باء خوانده اند وباقي قرّاء بفتح قاف وسكون باء ميخوانند واول يعني

وهو من جاءه واتباعش باشد ودوم يعني من تقدّم من الطّغاة است وقرائت اول قرائت عبد الله وابي

موافق قرائت ابوموسي ومن تلقائه نسبت داده اند وتعيها در مجمع ميكويد كه ابن كثير در روايت قواس وتعيها

بسكون عين خوانده با اختلاس واكثر ميان كسره وسكون وباقي قرّاء بكسر عين خوانده اند وبعضي

ميكويند كه از ابن كثير در نحو اذن وتعيها بسكون روايت شده اذن در سوره مائده كذشت يخفي مذكور شد

لا تخفى منكم خافية حمزه وكسائي بياء حطّي وباقي قرّاء بتاء قرشت خوانده اند فهو مذكور شد هاؤم كتابيه

در باب وقف مذكور شد توفيقي ونقل كردن ابن ذكوان بخلاف او وهشام وابن كثير در هر دو بياء حطّي خوانده اند وباقي قرّاء

بتاء قرشت ميخوانند وتخفيف وتشديد ذال تذكرون در سوره انعام كذشت وصاحب مجمع وبيضاوي قرائت اول را به ابن كثير

وابن عامر نسبت داده اند ياء اضافه وزوائد هيچيك در اينسوره نيست سورة المعارج ولتسمي سورة سال سائل

سال سائل نافع وابن عامر بالف خوانده اند كه از سوال باشد يعني پرسيد وباقي قرّاء بالف ميخوانند بنا بر تخفيف همزه بر غير قياس زيرا كه قياس

همزه خوانده اند كه از سوال باشد يعني پرسيده وباقي قرّاء بالف ميخوانند بنا بر تخفيف همزه بر غير قياس زيرا كه قياس

در تخفيف چنين همزه بين بين است وممكن است كه از سوال بواو يا سيل باشد ودر كشاف ميكويد كه سال سائل خوانده

واين هر دو وجه است يكي آنكه از سوال باشد وآن لغت قريش است ميكويند سلت تسال وهما يتسايلان وديگر آنكه

سيلان يعني جريان باشد ودر قرائت ابن عباس سال سيل است انتهي وسيل مصدر است بمعني سائل چون

غور بمعني غائر است ومعني آيت كه وادي عذاب بر ايشان مندفع شد پس ايشان را بر دو اهلاك كرده است

كفته كه سائل نام رودخانه است در دوزخ تعرج الملائكة كسائي بياء حطّي وباقي قرّاء بتاء قرشت خوانده اند ولا

يسئل در روض الجنان ميكويد كه عاصم در قرائت بفتح ياء خوانده اند ودر بزي وبرجي بضم آن خوانده اند وبيضاوي ميكويد كه ابن

كثير لا يسئل بر بناي مفعول روايت شده ودر مجمع ميكويد كه ابن كثير در روايت بزي وعاصم در روايت برجي از شعبه

بضم ياء خوانده اند وباقي قرّاء بفتح آن ميخوانند من عذاب يومئذ در سوره هود كذشت نزّاعة حفص بنصب خوانده بنا بر

اختصاص يا حال مؤكده يا مستقله اكر لظي يعني متلظي باشد وباقي قرّاء برفع ميخوانند بنا بر خبر بعد از خبر يا بدل از لظي يا

واكر ضمير انها ضمير قصه باشد نزاعه خبر آنست يا رفع آن بنا بر تهويل است يعني اي نزاعه ودر كشاف تجوز كرده كه

لظي باشد اكر مراد از آن لهب يعني شعله وزبانه آتش باشد ونا نيث از براي آنست كه لظي لفظ مؤنث يا در كتش است

در سوره مؤمن كذشت بشهاداتهم حفص بالف خوانده بعد از دال كه جمع باشد وباقي قرّاء بحذف آن ميخوانند بنا بر آنكه

باعض ابن كثير را الذي شعر بالكهم نصب حفص وابن عامر بضم نون وصاد خوانده اند وباقي قرّاء بفتح نون وصاد ميخوانند

وواد يعني منصوب وعلوا انيه ودام وب باشد واول جمع انيب يا جمع نصاب ومكفت كه آن نيز مفرد باشد

بمعني الخ نصب شده است از براي پرستش غير از خداي تعالي ياء اضافه وزوائد هيچيك در اينسوره نيست سورة

نوح عليه السلام ان اعبدوا مذكور شد وولده در سوره مريم كذشت ودّا نافع بضم واو وباقي قرّاء بفتح آن خوانده اند

انحو ابر دو نام بتي است كه قبيله قضاعه در دومة الجندل آنرا ميپرستيدند تا الكه قبيله كلب رسيد مما خطيئاتهم

در سوره اعراف كذشت ياء اضافه در اين سوره ثلث ياء است از سه نوع ياء زوائد در اين سوره نيست سورة

الجنّ قل انا مذكور شد وانه تعالى وانه كان يقول وانا ظننا وانه كان رجال وانهم ظنوا وانا لمسنا وانا كنا وانا

لا ندري وانا منا وانا ظننا وانه كان رجال وانهم ظنوا وانا لمسنا وانا كنا وانا لا ندري وانا منا المسلمون در اين

دوازده لفظ ابن عامر وحمزه وكسائي وحفص بفتح همزه خوانده اند وباقي قرّاء بكسر ميخوانند ودر ان المساجد بفتح

برفتح متفق اند و انه لما قام شعبه و نافع بکسر خوانده اند و [illegible] در [illegible] عاصم فتح [illegible] نسبت داده اکثر را
بحفص ولکن محض اشتباه است و در کشاف میگوید که انه استمع بفتح ان است زیرا که نائب فاعل اوحی است
و انا سمعنا بکسر است زیرا که آن مبتدای محکی است بعد از قول لیکن آن باقی [illegible] و حمل میشود [illegible]
وحی باشد [illegible] مفتوح باشد و الا از گفتار جن باشد مکسور باشد [illegible] از گفتار جن است مگر دو کلمه [illegible]
و ان المساجد و انه لما قام عبد الله و اکثر [illegible] را [illegible] رجل جار و مجرور در امنا به عطف میکند و کوید که
است که [illegible] موصل فنا ان تعالی جد ربنا و ان کان یقول سفیهنا و همچنین بواقی و بعد از آن میگوید که و ان المساجد
از جمله آنها است که وحی شده [illegible] ایشان [illegible] ان المساجد لله فلا تدعوا با [illegible]
لام متعلق بلا تدعوا باشد [illegible] در مساجد [illegible] زیرا که آنها مخصوص خدا و [illegible]
قام عبد الله میگوید که عبد الله [illegible] است [illegible] رسول الله [illegible] النبی میگوید زیرا که [illegible]
لو ادعو الی الله لما قام عبد الله چون این لفظ در کلام رسول خدا واقع بود [illegible]
[illegible] اقتضا میکند [illegible] را [illegible] آن آیت [illegible] خدا [illegible]
باشند اکثر [illegible] شوند [illegible] میگوید که [illegible] از کلام جن قرار داده که [illegible]
[illegible] در [illegible] ایشان [illegible] در حالتیکه [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] قام گذشت [illegible] بضم لام خوانده [illegible]
[illegible] بعضی قراء [illegible] خوانده [illegible] جمع [illegible] بکسر لام [illegible] چون سدره و سدر [illegible]
[illegible] در روض الجنان میگوید که [illegible] است [illegible] باشد [illegible]
[illegible] در [illegible] شده باشد [illegible] و جمع [illegible] است [illegible] بکسر لام [illegible]
[illegible] قرائت عامه است و اختیار ابو عبید و ابو حاتم [illegible] و لبد بضم لام و فتح باء [illegible]
است و ابن محیصن در شاذ [illegible] بضم لام قل انما [illegible] و عاصم بضم قاف و سکون لام خوانده اند [illegible]
[illegible] و سائر قراء [illegible] قاف و لام و الف بعد از قاف میخوانند [illegible]
[illegible] اضافه [illegible] در این سوره [illegible] است یاء زوائد در این سوره نیست سورة المزمل [illegible] والقرآن مذکور
[illegible] ابن عامر و ابو عمرو [illegible] و فتح طاء و زیادتی الف بعد از واو خوانده اند [illegible]
و اطا باشد [illegible] و باقی قراء بفتح واو و سکون طاء بدون الف میخوانند [illegible]
~~و صاحب مجمع و بیضاوی بدون ذکر خلاف قرائت [illegible]~~
~~[illegible] قرائت ابو جعفر [illegible]~~
[illegible] است رب المشرق حمزه و کسائی و شعبه و ابن عامر بجر باء خوانده اند [illegible]

و صاحب مجمع و بیضاوی بدون ذکر خلاف قرائت [illegible] نسبت داده اند [illegible] لبدا بدو [illegible] و لبدا بضم لام [illegible] باء مفتوح است چون رکع [illegible] و این قرائت ابو جعفر و حسن بصری و جحدری [illegible]

وباقی

و باقی قراء او [illegible] میخوانند [illegible] مبتدای محذوف باشد یعنی هو یا مبتدا [illegible] الا هو حتی تلقی اللیل
بسکون لام خوانده و باقی قراء بضم [illegible] میخوانند [illegible] و نصفه و ثلثه [illegible]
[illegible] عطف بر ادنی باشد و باقی قراء [illegible] میخوانند که عطف بر [illegible] اللیل باشد [illegible]
مذکور شد یاء اضافه و زوائد [illegible] در این سوره نیست سورة المدثر و الرجز حفص بضم راء و باقی قراء بکسر [illegible]
میخوانند [illegible] عذاب است و ابو العالیه و ربیع گفته اند که [illegible] و [illegible] است و معصیت است
و در روض الجنان [illegible] حفص و [illegible] مذکور شد اذ ادبر حفص و نافع و حمزه بسکون ذال [illegible]
الف بعد از آن و ادبر با زیادتی همزه و سکون دال بر وزن اکرم خوانده اند [illegible] ماضی و باقی
قراء بفتح ذال و زیادتی الف و دبر بدون همزه و فتح دال میخوانند [illegible] باشد و [illegible]
و بعضی گفته اند که [illegible] و در روض الجنان میگوید که [illegible] در خلاف [illegible]
که دبر بر خلاف ادبر باشد زیرا که معنی دبر اقبل است [illegible] و بعضی دیگر گفته اند [illegible]
[illegible] میشود که دبر اللیل [illegible] و ابو [illegible] گفت که عبد الله بن عباس [illegible]
که در خوانده [illegible] الف [illegible] بر ظهر [illegible] شده باشد [illegible] است [illegible]
[illegible] باشد [illegible] لازم [illegible] که ابو [illegible] گفت که از ابن عباس [illegible]
[illegible] در لغت قریش است و ادبر لغت دیگر عرب [illegible] در زمان [illegible]
[illegible] غلط محض است [illegible] قراء [illegible] خوانده اند [illegible] قرائت [illegible]
مانند قرائت ابن عباس و ابن مسعود [illegible] میگوید [illegible] عاصم و ابو عمرو [illegible]
[illegible] و الف [illegible] حکایت [illegible] میخوانند [illegible] ترکیب [illegible] است [illegible]
مذکور شد مستنفرة نافع و ابن عامر بفتح فاء خوانده اند که اسم مفعول باشد [illegible] استنفار [illegible]
[illegible] بکسر میخوانند که از استنفار [illegible] باشد [illegible] و ما یذکرون نافع بتاء [illegible]
[illegible] یاء [illegible] خوانده اند یاء اضافه و زوائد در این سوره نیست سورة القیمة و تسمی سورة لا اقسم
[illegible] برق [illegible] بفتح راء خوانده اند که از برق باشد [illegible]
لا اقسم در سوره یونس گذشت الجیب در سوره بقره گذشت برق نافع بفتح راء خواند [illegible]
[illegible] و باقی قراء بکسر راء [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و در روض الجنان [illegible] است [illegible] بکسر راء [illegible]
[illegible] مذکور شد [illegible] و تذرون ابو عمرو و ابن کثیر و ابن عامر بیاء [illegible] خوانده اند [illegible]
[illegible] میخوانند و قیل [illegible] در باب سکت [illegible] مذکور شد الجیب گذشت [illegible]

بر ترک تنوین هر دو در حال وصل و اثبات الف در حال وقف بر هر دو و اکثر قرائت هشام است و در مجمع و در روض الجنان
[illegible] انوار التنزیل بیضاوی نقل قرائت اند و لفظ صحیح و منقح [illegible] ذکر عبارت [illegible]
[illegible] مذکور شد عالیهم [illegible] نافع و حمزه بسکون یاء و کسر [illegible]
[illegible] مبتدا [illegible] ظاهر الناس ایشان [illegible] و باقی قراء بفتح یاء [illegible]
میخوانند که ظرف باشد [illegible] ایشان [illegible] علیهم [illegible] و در مجمع [illegible] نافع [illegible]
حفص نافع و ابن عامر و ابو عمرو و حفص برفع خوانده اند که صفت ثیاب باشد و باقی قراء بجر میخوانند که صفت سندس
باشد چون الثیاب الخضر [illegible] و گفت که سندس جمع سندسة باشد و استبرق نافع و ابن کثیر [illegible]
برفع خوانده اند که عطف بر ثیاب باشد و باقی قراء بجر میخوانند که عطف بر سندس باشد [illegible] نافع و حفص [illegible]
و حمزه و کسائی [illegible] ابن کثیر و شعبه [illegible] و ابو عمرو و ابن عامر [illegible] خوانده اند [illegible] مذکور
شد و ما تشاؤون [illegible] نافع [illegible] و باقی قراء [illegible] خوانده اند یاء اضافه و زوائد در این سوره
نیست سورة المرسلات فالملقیات ذکرا در سوره صافات گذشت [illegible] شاطبی [illegible]
ذکرا [illegible] حمزه و کسائی و حفص و ابو عمرو بسکون ذال میخوانند و باقی قراء بضم [illegible] خوانده اند [illegible]
مجمع میگوید که اهل حجاز و شام و شعبه و یعقوب [illegible] بسکون ذال و نذرا بضم [illegible]
[illegible] و محمد ابن غالب [illegible] عذرا بسکون ذال و نذرا بضم [illegible]
و [illegible] شعبه بضم ذال در هر دو روایت [illegible]
چون روایت حماد [illegible] شعبه و باقی قراء بسکون ذال میخوانند [illegible] مصدر [illegible]
[illegible] است از ذکر اخبار اول [illegible]
[illegible] هر دو [illegible]
مفعول له [illegible] حال [illegible] و [illegible] خوانده [illegible]
و باقی قراء اقتت بهمزه میخوانند [illegible] و [illegible]
[illegible] بیان [illegible] ایشانست [illegible]
[illegible] ایشانست در وقت [illegible] مذکور شد فقدرنا نافع و کسائی بتشدید دال خوانده اند که از تقدیر باشد
و باقی قراء بتخفیف [illegible] میخوانند که از قدرت [illegible] حمزه و کسائی و حفص بدون الف خوانده اند [illegible]
جمالات [illegible] و باقی قراء بعد از لام الف [illegible] در سوره بقره گذشت [illegible] در سوره زمر گذشت لبثین
[illegible] یاء اضافه و زوائد [illegible] در این سوره نیست سورة النباء و تسمی سورة عم فتحت در سوره [illegible]
لبثین حمزه بدون الف خوانده اند که صفت [illegible] باشد [illegible] و باقی قراء بعد از لام الف
[illegible] اسم فاعل باشد و در کنز المعانی میگوید که اول [illegible]

در [illegible] لبثین

من منی [illegible] حفص بیاء خطاب خوانده اند [illegible] باقی قراء بتاء [illegible] میخوانند [illegible]
[illegible] در [illegible] کان [illegible] و در روض الجنان با حفص [illegible] عاصم و ابو عمرو [illegible]
[illegible] در مجمع بحفص و [illegible] یاء اضافه و زوائد در این سوره نیست سورة الدهر و تسمی
سورة الانسان سلاسلا نافع و کسائی و شعبه و هشام بتنوین [illegible] خوانده اند [illegible] و اغلالا [illegible]
[illegible] منصرف باشد و بیضاوی [illegible] از [illegible] تنوین بدل [illegible] باشد [illegible]
لطایف [illegible] وصل جاری [illegible] باشد [illegible] صاحب قرائت بتنوین [illegible] کسائی باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و باقی قراء بترک تنوین میخوانند [illegible]
[illegible] ابن ذکوان و حفص [illegible] و حمزه [illegible]
الف وقف [illegible] زیرا که الف بدل تنوین است [illegible] تنوین [illegible] الف [illegible] و ابو عمرو با اصحاب تنوین
[illegible] بالف وقف میکنند [illegible] ابن ذکوان و حفص [illegible] و وجه دیگر [illegible] اما اصحاب تنوین [illegible]
بدل تنوین است که [illegible] وقف [illegible] رسم الخط [illegible] زیرا که در [illegible]
بالف نوشته شده بود [illegible] مفتوح [illegible] بالف [illegible] در الظنونا و الرسولا
و السبیلا [illegible] قواریرا قواریرا نافع و ابن کثیر و کسائی و شعبه اول را بتنوین میخوانند [illegible] در تنوین [illegible]
مذکور شد و باقی قراء بترک تنوین آن خوانده اند [illegible] منع صرف [illegible] و کسائی [illegible] بتنوین خوانده اند و حمزه [illegible]
بدون الف وقف [illegible] در سلاسلا مذکور شد از اصحاب تنوین [illegible] ایشان بالف
وقف میکنند [illegible] رسم الخط و نافع و کسائی و شعبه دو بر [illegible] تنوین و باقی قراء [illegible] میخوانند [illegible]
با اصحاب تنوین بالف وقف میکنند زیرا که تنوین [illegible] است [illegible] منع صرف [illegible] باشد [illegible]
[illegible] وقف [illegible] تنوین [illegible] در [illegible] دانسته است
[illegible] در این دو لفظ پنج قرائت است
[illegible] نافع و کسائی و شعبه است
اول قواریرا قواریرا بتنوین [illegible] در حال وصل و بالف در حال وقف و [illegible]
دوم قواریرا قواریرا بتنوین اول در حال وصل و بالف در حال وقف و بترک تنوین دوم در حال وصل [illegible]
الف در حال وقف [illegible] ابن کثیر است سیوم قواریر قواریر بترک تنوین هر دو در حال وصل و اثبات الف
در حال وقف و [illegible] حمزه است چهارم قواریر قواریر بترک تنوین هر دو در حال وصل و اثبات الف
در وقف بر اول [illegible] در وقف بر دوم و [illegible] قرائت ابو عمرو و حفص و ابن ذکوان است پنجم قواریر قواریر

در رکت [illegible] میگوید

در هر دو [illegible]

بیز [illegible]

غسّاقا در سوره ص گذشت ولا کذّابا
داده ابجد است ودر تعلیلی از ذکر کرده است چه احتیاط فنا است
کسائی بتخفیف ذال خوانده که مصدر کذب باشد چون کتاب که مصدر کتب است وباقی قراء بتشدید ذال میخوانند که
مصدر کذّب باشد چون تکذیب وچون تحمال وتشدار وکلام وتقصار در معنی تحمیل وتفسیر وتکلیم وتقصیر
ودر تشدید مبالغه ای است با حلاف رب السموات والارض وما بینهما الرحمن عاصم وابن عامر بجرّ باء
خوانده اند بنا بر بدلیت رب ورحمن از ربک ودر رحمن وباقی قراء برفع هر دو میخوانند که مبتدا و خبر باشند
مگر حمزه وکسائی که در اول با عاصم وابن عامر موافقت کرده اند پس الرحمن مبتدا است وخبر ما بعد آن باشد
وغیر از این نیز احتمال دارد وبیضاوی در اینجا در ترکیب وبیان اعراب الرحمن ونقل قرائت گرفتار اشتباه واجمال گشته
و مضایقه از عبارتش الخ مقصود وصواب است مفهوم نمیشود یاء اضافه وزوائد هیچیک در اینسوره نیست سورة
النازعات والسابحات فالسابقات در سوره صافات گذشت ائنا لمردودون فی الحافرة ائذا کنا
نخره حمزه وکسائی وشعبه بدون الف خوانده اند که صفت مشبهه باشد وایشان از نون الف را زیاد کرده اند
فاعل باشد وهر دو لغت بفتح نون وسکون خاء است بمعنی پوسیده است که در ریزیده شده آن ودر مجمع
از کسائی پرسیدند که ناخره کدام است گفت ابو عمرو دوری ودر مجمع از کسائی ناخرة ونخرة هر دو روایت کرده اند
روایت کرده دو باب نداشت که هر دو صنف بجای هم آورده دو وزن داده ومساوی بوده دیگر از دیگری ترجیح نمیداد
در سوره مطفّفین گذشت تزکّی در اینسوره وتصدّی در سوره عبس نافع وابن کثیر بتشدید زای وصاد خوانده اند که در
اصل تتزکّی وتتصدّی بوده وباقی قراء بتخفیف هر دو میخوانند بحذف یکی از دو تاء ودر مجمع در این سوره نافع وابن
عباس را زیاد کرده ومثل آن در مجمع میگوید که ابو جعفر وعباس از ابو عمرو و منون را خوانده اند وباقی قراء
میخوانند وبیضاوی میگوید که از ابو عمرو منذر منون ولا حال روایت بنا بر اصل زیرا که بمعنی حال است یاء اضافه
هیچیک در اینسوره نیست سورة القاحة وتسمی سورة عبس فتنفعه عاصم بنصب عین خوانده بنا بر جواب
ترجّی وباقی قراء برفع آن میخوانند که عطف بر یذّکر باشد ودر مجمع عاصم اعشی را جبر آورده که نصب کند
سوره نازعات گذشت وهو وعنه تلهّی مذکور شد انا صببنا کوفیین بفتح همزه آن خوانده اند که بدل اشتمال
از طعام باشد وباقی قراء بکسر آن میخوانند بنا بر استیناف یاء اضافه هیچیک در اینسوره نیست سورة التکویر
سجّرت ابو عمرو وابن کثیر بتخفیف جیم خوانده اند که از سجر باشد وباقی قراء بتشدید آن میخوانند که از تسجیر باشد
بمعنی پرکردن وگرم کردن و تابش کردن باشد نشرت ابن کثیر وابو عمرو وحمزه وکسائی بتشدید شین خوانده اند
که از تنشیر باشد وباقی قراء بتخفیف آن میخوانند که از نشر باشد سعّرت حفص ونافع وابن ذکوان بتشدید عین خوانده
اند که از تسعیر باشد وباقی قراء بتخفیف آن میخوانند که از سعر باشد ودر مجمع آتش افروختن است ودر مجمع بجای
ابن ذکوان ابن عامر را بکار آورده ذکر کرده واز عاصم بحر وحماد را بر داده که ومتعاهد در خاتمه مفوّض عاصم میگوید که حجم

ازطرق نشر وطی شده بکسر میخوانند راه مذکور شد بظنین ابو عمرو وابن کثیر وکسائی بظاء خطفی خوانده اند از ظن
بمعنی تهمت باشد وباقی قراء بضاد قطع میخوانند که از ظنت معنی بخل باشد وبعض قراء اول دانسته اند
یاء اضافه وزوائد هیچیک در اینسوره نیست سورة الانفطار فعدلک الکوفیین بتخفیف دال خوانده اند که از عدل
باشد بمعنی راست کردن وباقی قراء بتشدید آن میخوانند که از تعدیل باشد بمعنی راست کرده وحکمت که معنی اول صرف
کردن باشد یعنی بعد از صورت بصورت دیگر حیوانات صرف کند بسوی ترکیب صورتها احد مذکور شد یوم
لا تملک ابن کثیر وابو عمرو برفع میم خوانده اند که بدل باشد از یوم الدین وباقی قراء بنصب میخوانند که مفعول فعل محذوف
باشد چون اعنی واذکر یا بر نوع است وفتحش بجهة آنست که بسوی غیر تمکن اضافه شده مانند یومئذ در کشاف محقق
کرده وبعضی تمکن دونفع ساخته اند وگفته که از مبنی است یاء اضافه وزوائد در اینسوره نیست سورة التطفیف ادراک
هر دو وبل ران مذکور شد ختمه کسائی بفتح خاء والف بعد از آن خوانده که خاتم باشد با ما بعد آن گذشت وباقی قراء
بکسر خاء والف بعد از آن بر وزن کتاب میخوانند یعنی مقطع وآخر شراب ودر روض الجنان ومجمع البیان آورده که قرائت
امیر المؤمنین علی علیه السلام وعلقمه نیز دانسته اند فکهین حفص بدون الف خوانده وباقی قراء با الف میخوانند
وفاکهین دارد وازنکات است بمعنی خوش طبع شده ودر آن که یاء اضافه وزوائد هیچیک در اینسوره نیست
سورة الانشقاق ویصلی ابو عمرو وحمزه وعاصم بفتح یاء وسکون صاد وتخفیف لام بر بنای معلوم خوانده اند
صلی باشد وباقی قراء بضم یاء وفتح صاد وتشدید لام میخوانند بر بنای مجهول از تصلیه لترکبنّ حمزه وکسائی وابن کثیر بفتح
با خوانده اند که خطاب بانسان باشد وباقی قراء بضم آن میخوانند که خطاب بجماعت ایشان باشد القرآن مذکور شد
سورة البروج وهو مذکور شد المجید حمزه وکسائی بجرّ دو خوانده اند که صفت ذو العرش باشد ودر مجمع از کسائی
یاء اضافه وزوائد هیچیک در این سوره نیست
خوانده اند بنا بر آنکه صفت عرش باشد وباقی قراء برفع آن میخوانند که صفت ذو باشد وسائر قراء بجرّ آن
قبیر را بر آورده که قرآن مذکور شد محفوظ نافع برفع خوانده بنا بر آنکه صفت قرآن باشد وسائر قراء بجرّ آن
میخوانند که صفت لوح باشد یاء اضافه وزوائد هیچیک در اینسوره نیست سورة الطارق ادراک مذکور شد ان
کل نفس لمّا در سوره هود گذشت یاء اضافه وزوائد هیچیک در این سوره نیست سورة الاعلی فلا یلقها کسائی
بتخفیف دال خوانده وباقی قراء بتشدید آن میخوانند ودر مجمع آورده قرائت امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز دانسته الذی خلق
ابو عمرو بتاء خطاب وباقی قراء بیاء غیبت خوانده اند ودر مجمع با ابو عمرو وقتیبه را ذکر کرده یاء اضافه وزوائد هیچیک در
اینسوره نیست سورة الغاشیة وتسمی سورة هل اتیک تصلی ابو عمرو وشعبه بضم تاء بر بنای مفعول
وباقی قراء بفتح آن بر بنای فاعل خوانده اند وعامل وناصبه گذشت وجوه است لا تسمع فیها لاغیة کوفیین وابن
عامر بتاء وقرائت مفتوحه ونصب لاغیة بنا بر مفعولیت خوانده اند وسائر قراء برفع لاغیة میخوانند بنا بر آنکه نائب

فاعل باشد مگر نافع که بتاء وقرائت مضموم وابو عمرو وابن کثیر بیاء خطاب میخوانند که معنی از برای مفعول باشد مصیطر مذکور
شد یاء اضافه وزوائد هیچیک در این نیست سورة الفجر والوتر حمزه وکسائی بکسر واو ودر باقی قراء بفتح آن میخوانند
وهر دو بمعنی طاق است مخفّف در ابن عامر بتشدید آن خوانده وسائر قراء بتخفیف آن میخوانند ولکن اولیست ولا تحاضون
ولا یحضّون ویأکلون ویحبّون ابو عمرو وهر را بیاء خطاب وباقی قراء بتاء غیبت خوانده اند دلالت جمله الانسان کوفیین
ولا تحاضّون را بفتح حاء وزیادتی الف بعد از آن خوانده اند که از تحاض باشد یعنی بعضی دیگر را بر حضّ المسکین دعوت میکنند
ای حذف شده وباقی قراء بضم حاء وحذف الف میخوانند که از حض باشد یعنی دیگر را بر المسکین حثّ مذکور شد لا یعذّب
ولا یوثق کسائی بفتح ذال وثاء خوانده بر بنای مفعول وباشد عذاب هر دو اصلا است بمعنی عذاب دو جانه را صحت
بانسان یعنی عذاب کذاب هذا الانسان وثاق کوثاقه وباقی قراء بکسر هر دو میخوانند بر بنای فاعل واکثر نزدیک
است ومعنی عذابه دو باقی را جع است برب یعنی نفعل بالمعذب الیّ تعالی ما کان یفعله و بعض دادن مصدر
ضمیر را راجع بانسان دانسته اند واول اظهر است واز احادیث ظاهر میشود که مراد شدت عذاب آن است معتبر باشد
نازل علی اللغة ولکن معاد قرائت کسائی ثابت پس آن اولیست ودر باب تواتر قرائت سبع وعدم تواتر اکثر در باب
آمده وکلام کلالی چند مذکور شد یاء اضافه در اینسوره نیست یاء زوائد در این سوره چهار یاء است سورة البلد
الحیه هر دو در سوره بقره گذشت احد یک مذکور شد فک رقبة او اطعام عاصم ونافع وابن عامر وحمزه برفع کاف
وجرّ تاء میخوانند بنا بر آنکه فک مصدر مضاف بسوی مفعول وخبر مبتدا محذوف باشد یعنی ابر کرا را است
بسوی عقبه وزیر اطعم را بکسر همزه وزیادتی الف بعد از عین با رفع میم وتنوین میخوانند که مصدر معطوف بر مصدر
باشد وباقی قراء بفتح کاف ونصب تاء خوانده اند وبافتح همزه ومیم اطعم بدون تنوین والف بنا بر آنکه فعل ماضی ومفعول
باشد ودر روض الجنان بعد از نقل قرائت اول میگوید که ابو عبیده وابو حاتم اختیار این کرده برای آنکه تفسیر اسم است
وتفسیر اسم باشد اولی تر است از آنکه بفعل بود وبعضی دیگر اختیار کرده اند بعطف الفعل علی الفعل فی قوله ثم کان من الذین
آمنوا موصدة در اینسوره ودر همزه حفص وحمزه وابو عمرو بهمزه خوانده اند که از آصد ایصادا باشد وباقی
قراء بواو میخوانند که از اوصد ایصادا باشد و هر دو بمعنی طبق بر سر چیزی افکندن ودر بستن است ودر انکار
شعبه وموصده بهمزه را در باب تواتر مذکور شد ودر مجمع عاصم را بجای او از اهل کوفه برده که یاء اضافه وزوائد هیچیک
در اینسوره نیست سورة الشمس ولا یخاف نافع وابن عامر فلا یخاف بفاء خوانده اند وباقی قراء بواو
میخوانند ودر کشاف گفته که در مصاحف اهل مدینه واهل شام فلا یخاف است ودر مجمع بعد از نقل قرائت نافع وابن عامر میگوید
که در مصاحف اهل مدینه وشام همچنین است واز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فلا یخاف روایت شده از نقل
قرائت بوده میگوید که آن در مصاحف اهل مکه همچنین است یاء اضافه وزوائد هیچیک در اینسوره نیست سورة
اللیل وما خلق الذکر والانثی در کشاف میگوید که از کسائی وما خلق الذکر والانثی بجرّ روایت شده باشد

بنا بر آنکه بدل از محل وما خلق باشد یعنی وما خلقه الله اما یعنی وما خلق الله الذکر والانثی ودر
مجمع این قرائت را بجای معتبر نیست داده وبیضاوی وصاحب روض الجنان این را اصلا ذکر نکرده اند وقرائت با آن
جائز نیست تلظّی مذکور شد یاء اضافه وزوائد هیچیک در این سوره نیست سورة الضحی در اینسوره هم
میان قراء اختلافی نیست مگر آنچه در اصول گذشت یاء اضافه وزوائد هیچیک در اینسوره نیست سورة الانشراح
در این سوره هم در میان قراء اختلافی نیست یاء اضافه وزوائد هیچیک در اینسوره نیست سورة التین در این سوره هم در میان
قراء اختلافی نیست یاء اضافه وزوائد در اینسوره نیست سورة العلق وتسمی سورة اقرء دراه شاید
میگوید که ابن مجاهد قصر را از قنبل روایت کرده است ولیکن شاگردان خود را بمد علم فرموده بجهة آنکه مخالف
قیاس لغت عرب بوده ودر کنز المعانی میگوید که بعضی گفته اند که از برای آنکه قصر را از قنبل شنیده بود حال آنکه
غلط است لیکن غرض ابن مجاهد از برای قنبل بقصر علت کرده وصاحب تیسیر بسوی آن میل کرده بجهة آنکه
با آنکه چون در مضارع آن حرکت عین بسوی فاء نقل شده وعین افتاد چون یری ودر ماضی بجهة تخفیف بوده
این قول ممکن نمیشود لام الفعل دو آن افتاد بجهة آنکه همزه را الخفیف داد وپس دو الف جمع شوند یکی افتاد بجهة
التقاء ساکنین افتاد وچون کلمه ناقص شد همزه با اصل خود برگشت بجهة آنکه حرف علتی بسیار حذف میشود در کلام
از برای تخفیف هر وجه علت که گفته اند وبیضاوی قصر را بقنبل نسبت داده وچون ذکر خلاف اختلاف در اکثر موضع
مذکور شد یاء اضافه وزوائد هیچیک در اینسوره نیست سورة القدر وتسمی سورة انا انزلناه احد بلکه حتی
تنزّل مذکور شد مطلع کسائی بکسر لام خوانده وباقی قراء بفتح آن میخوانند وهر دو اسم زمانست یعنی وقت طلوع
مگر آنکه اول مخالف قیاس است وموافق استعمال ودوم موافق قیاس واستعمال است وبعضی گفته اند که هر دو
مصدر است پس باید که مضاف تقدیر شود یعنی وقت یاء اضافه وزوائد هیچیک در اینسوره نیست سورة لم یکن
وتسمی سورة البیّنة وسورة القیمة البریّة در دو موضع اینسوره درباب همزه مذکور شد یاء اضافه وزوائد
هیچیک در اینسوره نیست سورة الزلزال یره در مجمع میگوید که در بعض روایتها از کسائی در هر دو موضع بضم
یاء روایت شده ولکن نیز روایت ابان است از عاصم واین قرائت علی ابن ابیطالب علیه السلام است
وباقی قراء در هر دو موضع بفتح یاء میخوانند ودرباب هاء ضمیر مذکور شد یاء اضافه وزوائد هیچیک در اینسوره نیست
سورة العادیات والعادیات ضبحا فالمغیرات صبحا در سوره والصافات گذشت یاء اضافه وزوائد
هیچیک در اینسوره نیست سورة القارعة ادراک در دو موضع وهو ماهیه مذکور شد یاء اضافه وزوائد هیچیک
در اینسوره نیست سورة التکاثر لترونّ ابن عامر وکسائی بضم تاء خوانده اند که از اراءه مبنی از برای مفعول
باشد وباقی قراء بفتح آن میخوانند که مبنی از برای فاعل از رأی باشد ودر فتح ثم لترونها حفص خوانده اند یاء اضافه

و زوائد هیچیک در اینسوره نیست سورة العصر در اینسوره در میان قراء خلاف نیست و بالصبر در باب وقف
مذکور شد یاء اضافه و زوائد هیچیک در اینسوره نیست سورة الهمزه جمع حمزه و کسائی و ابن عامر و شعبه جمع را
اینکه از تجمیع باشد و باقی قراء بتخفیف میم میخوانند و هر دو بمعنی یکیست و نیست یحسب در سوره بقره گذشت
ادریک مذکور شد موصده در سوره بلد گذشت عمد حمزه و کسائی و شعبه بضم عین و میم و باقی قراء بفتح هر دو
خوانند و هر دو جمع عمود است یاء اضافه و زوائد هیچیک در این سوره نیست سورة الفیل در اینسوره در
میان قراء خلافی نیست یاء اضافه و زوائد در اینسوره نیست سورة القریش و تسمی سورة لایلاف لایلاف
غیر ابن عامر هر دو را بیاء خوانده اند بر وزن ایمان که مصدر آلف بر وزن اکرم باشد و ابن عامر بدون یاء بر وزن
خلاف میخوانند که مصدر آلف بر وزن ضرب باشد یا مصدر آلف یؤالف باشد چون قتال که مصدر قاتل است
و هر دو بمعنی الفت دادنست و در ایلافهم خلاف نکرده اند که با یاء است و هر چند که در رسم لفظ دیگر [illegible]
نوشته شده بود یاء اضافه و زوائد هیچیک در اینسوره نیست سورة ارایت و تسمی سورة الماعون ارایت
مذکور شد یاء اضافه و زوائد هیچیک در اینسوره نیست سورة الکوثر در اینسوره در میان قراء خلاف نیست
یاء اضافه و زوائد هیچیک در اینسوره نیست سورة الکافرون و تسمی سورة الجحد در میان قراء خلاف نیست
مگر در امالها یاء اضافه در اینسوره یکی است یاء زوائد در اینسوره نیست سورة النصر در اینسوره در میان
قراء خلاف نیست یاء اضافه و زوائد هیچیک در اینسوره نیست سورة تبت و تسمی سورة ابی لهب و المسد
ابی لهب ابن کثیر بسکون ها خوانده و سایر قراء بفتح ها میخوانند و در فتح ها ذات لهب خلاف نکرده اند [illegible] در
مجمع میگوید که از رجب بفتح یاء روایت شده دیگر قرائت اشهب عقیلی و ابو رجاء است حمالة الحطب عاصم
بنصب خوانده بنا بر ذم یا حال و باقی قراء برفع میخوانند که صفت امرئته باشد یا خبر یا خبر مبتدای محذوف
باشد بعضی [illegible] در کشاف میگوید حمالة الحطب بنصب خوانده شده بنا بر شتم و دشنام و من این قرائت را دوست
میگیرم [illegible] که رسول خدا صلی الله علیه و آله توسل جسته بجمیل [illegible] و دشنام ام جمیل را دوست [illegible]
یاء اضافه و زوائد هیچیک در اینسوره نیست سورة الاخلاص و تسمی سورة الصمد و نسبة الرب قل
هو الله احد الله الصمد مجمع میگوید که ابو عمرو در [illegible] تنوین احد را [illegible] و از وی روایت شده که اسکان قل هو
الله احد بی وقف میکرد [illegible] احد الله الصمد [illegible]
و باقی قراء الله بتنوین میخوانند و اختلاف را در [illegible] صاحب مجمع [illegible]
[illegible] کفوا در سوره بقره گذشت یاء اضافه و زوائد هیچیک در اینسوره نیست سورة الفلق
در اینسوره در میان قراء اصلا خلاف نیست مگر الخ در اصول مذکور شد یاء اضافه و زوائد هیچیک در اینسوره نیست
سورة الناس در اینسوره در میان قراء خلاف نیست مگر الخ در اصول مذکور شد یاء اضافه و زوائد هیچیک در اینسوره نیست

خاتمه

خاتمه در فوائد متفرقه که تعلق بقرآن مجید دارد و در آن چند مطلب است مطلب اول در ذکر عدد سور و آیات و کلمات و حروف
قرآن و آنکه آیا زیادتی و نقصان در آن راه یافته و مکی و مدنی آن و غیر آن بدانکه قرآن صد و چهارده سوره است و اول آن
و الضحی و الم نشرح را یک سوره دانسته و همچنین فیل و لایلاف [illegible]
[illegible]
سوره باشد [illegible] صد و چهارده سوره [illegible] مجمع [illegible]
[illegible]
و [illegible] سوره است [illegible]
[illegible]
سوره [illegible]
[illegible]
در میان [illegible]
که از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام ماخوذ است [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] منسوب است [illegible]
[illegible] حضرت امام حسن بن علی بن ابیطالب علیهما السلام [illegible]
ابو جعفر [illegible] منسوب است [illegible]
[illegible]
[illegible] منسوب است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله ابن مسعود [illegible] صلی الله علیه و آله روایت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در [illegible]
[illegible] خلل واقع شود [illegible] آیات قرآن [illegible]
[illegible] صاحب مجمع [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] روایت [illegible] قرآن [illegible] نقصان است [illegible]
اصحاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
است [illegible] علوم [illegible] احکام دینی [illegible]
[illegible]
[illegible] سیبویه [illegible]
[illegible] کتاب سیبویه [illegible]
[illegible]
[illegible]
و همچنین است [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] کتاب سیبویه [illegible] سید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله ابن مسعود [illegible] ابی بن کعب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب مجمع [illegible]
[illegible]

[illegible]

علمای مسلمین [illegible] حفظ [illegible] و معرفت [illegible] اختلاف و حروف و آیات کلام
[illegible] در اختلاف و تغییر [illegible]
[illegible] عثمان [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] مسلمین [illegible] کتاب سیبویه [illegible]
[illegible] در باب تغییر و تبدیل قرآن [illegible]
نیست زیرا که کتاب سیبویه [illegible] تبدیل و تحریف [illegible]
[illegible] سیبویه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کتاب سیبویه [illegible]
[illegible] یهود و نصاری توریة و انجیل [illegible]
[illegible] ابن مسعود [illegible]
[illegible] ابن مسعود [illegible]
[illegible]
[illegible] کشف الغطاء [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نقصان [illegible]
[illegible]
جمیع علما در جمیع ازمان [illegible]

بنا بر خصوص اکثر دلالت ... که نقص ثلث قرآن یا بسیاری از آنست زیرا که اگر چنین امری واقع بود ...
متواتر میبود بجهة توفر دواعی ... بر اهل اسلام ... اعاظم مطاعن بر اهل اسلام و اهل آن ...
بعد از آنکه چگونه چنین متواتر نبود و حال آنکه محافظت کلیشان بر ضبط آیات ...
وارد شده و در کتب ماهای بسیاری از منافقان ... جلالتشان فلان و فلان ...
این امر ممکن میشود و حال آنکه ... بر منافقان پوشیده شود و با ایشان ...
دین معلوم شود بعد از آنکه ... رب العالمین ...
[illegible]

شد سورهٔ بقره است بعد از آن انفال بعد از آن آل عمران بعد از آن احزاب بعد از آن ممتحنه بعد از آن نساء و بعد
از آن اذا زلزلت بعد از آن حدید بعد از آن سورهٔ محمد صلی الله علیه بعد از آن رعد بعد از آن سورهٔ رحمن بعد از آن هل اتی
تا قول او [illegible] که در مدینه نازل شده بعد از آن [illegible] سورهٔ [illegible]
و چهار سوره است تا آخر الحج در اول مطلب ذکر شد و [illegible] از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده است که فرمود [illegible] رسول خدا [illegible] نازل شد آیت که بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]
[illegible] مطلب [illegible] در بیان سورهای سجده و مواضع آن و ذکر واجب و [illegible]
چهارده سوره است که پانزده آیهٔ سجده [illegible]

[illegible]

بنوشتن ومحو نوشته قرآن مجید دارد ... در حدیث صاحب نبوی ص وارد است که آنحضرت نهی فرمود از آنکه قرآن را با آب دهان

محو کنند یا با آن بنویسند ... آب دهان ظاهر است ... نوشتن آنکه با آب دهان ...

[illegible]



